



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# تعمیر الحج والایمان

ترجمہ و شرح

مشیر المصطفیٰ

مکتبہ الاسلامیہ آغا خان سائنس سنٹر، جامعہ اسلامیہ، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سراج المبتدئين: ترجمه و شرح منية المرید

نویسنده:

محمود موسوی دهرخی اصفهانی

ناشر چاپی:

میرفتاح

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست  |
| ۱۰ | سراج المبتدئين: ترجمه و شرح منیه المرید                          |
| ۱۰ | مشخصات کتاب  |
| ۱۰ | اشاره  |
| ۱۶ | (در زندگانی مرحوم شهید ثانی)                                     |
| ۱۹ | (بعضی مولفات آنجناب)   |
| ۲۰ | (شرح حال مترجم)  |
| ۲۴ | هذا کتاب سراج المبتدئين (فی علوم آل محمد المعصومین علیهم السلام) |
| ۳۹ | (مقدمه در فضل علم از راه اخبار)                                  |
| ۷۱ | (مقدمه در بیان فضل علم از روی دلیل عقلی)                         |
| ۷۳ | (باب اول): در آداب معلم و متعلم است و این باب بر سه نوع است      |
| ۷۳ | اشاره  |
| ۷۴ | (در آداب معلم و متعلم است)                                       |
| ۸۳ | (در بیان حیلۀ شیطان با انسان)                                    |
| ۸۴ | (چگونه شیطان انسان را فریب میدهد)                                |
| ۸۵ | (در بیان عاقبت امر)  |
| ۸۶ | (در بیان اینکه عاقبت امر چه میشود)                               |
| ۸۷ | (اگر کسی بخواهد خود را امتحان کند چه باید بکند)                  |
| ۸۸ | (در کید نفس و حیلۀ آن)   |
| ۹۰ | (در اینکه معلم و متعلم باید به علم خود عمل کنند)                 |
| ۹۱ | (در بیان آنکه انسان هر چه علمش زیاد میشود باید عملش زیاد شود)    |
| ۹۲ | (در بیان قصه حضرت موسی با آن عالم بی عمل)                        |
| ۹۳ | (علم بمنزله درخت است و درخت را بواسطه میوه اش میخواهند)          |
| ۹۵ | (تشبیه عالم بی عمل بسک و چارپا)                                  |

- ۹۷ ..... (در بیان خوف از خدا)
- ۹۸ ..... (در بیان عاقبت امر)
- ۹۹ ..... (حسد و غضب عمل را ضایع میکند)
- ۱۰۰ ..... (در اینکه حسد و غضب عمل را ضایع می کنند)
- ۱۰۱ ..... (در حسد و ریا است)
- ۱۰۳ ..... تمام علوم مقدمه اند برای خداشناسی
- ۱۰۴ ..... (در مذمت آنکه باطن خود را اصلاح نکند)
- ۱۰۶ ..... (در اینکه خدا رزق طالب را خودش کفایت میکند)
- ۱۰۷ ..... (هر کس بغیر خدا امید داشته باشد خدا امیدش را قطع میکند)
- ۱۰۹ ..... (امر چهارم در حسن خلق است)
- ۱۱۰ ..... (در امر پنجم است)
- ۱۱۱ ..... (در بیان امر پنجم است)
- ۱۱۲ ..... (در بیان آنکه حيله دشمن زياد است)
- ۱۱۳ ..... امر ششم در بیان اینکه لازم است محافظت بر احکام شرع
- ۱۱۴ ..... (اهل علم باید دارای صفات نیکو باشند)
- ۱۱۵ ..... (در امر ششم است)
- ۱۱۶ ..... (قسم دوم از نوع اول در آداب شنا کرد و معلم است)
- ۱۱۷ ..... (هر کس ترک مرء کند جایش در بهشت است)
- ۱۱۹ ..... (در بیان حقیقت مرء است)
- ۱۲۰ ..... (در مذمت مرء وجدال است)
- ۱۲۱ ..... (قسم سوم و اینکه باید انکار حق نکند)
- ۱۲۲ ..... (در بیان اینکه باید انکار حق نکند)
- ۱۲۳ ..... (در آداب مختص بمعلم است)
- ۱۲۴ ..... (در شرایط معلم است)
- ۱۳۳ ..... (در شرائط معلم با شاگردانش)
- ۱۳۴ ..... (در آداب معلم با شاگردانش)

- ۱۳۸ ----- (در شرائط معلم است)
- ۱۴۰ ----- (در آداب معلم با شاگردانش)
- ۱۴۱ ----- (در شرائط معلم است)
- ۱۴۲ ----- (در شرائط معلم است با شاگردانش)
- ۱۴۵ ----- (در شرائط معلم است)
- ۱۴۶ ----- (در شرایط معلم است با شاگردانش)
- ۱۴۸ ----- (قسم سوم در آداب معلم در درسش)
- ۱۴۹ ----- (در آداب معلم است در حوضه درس)
- ۱۵۰ ----- (در شروط معلم است در درسش)
- ۱۵۱ ----- (در آداب معلم است در مجلس درسش)
- ۱۵۲ ----- (در شرائط معلم است در مجلس درس)
- ۱۵۳ ----- (در شرائط معلم است در درس)
- ۱۵۵ ----- (در آداب معلم است در مجلس درسش)
- ۱۵۸ ----- (در شروط معلم است در درسش)
- ۱۵۹ ----- (در آداب معلم است در حوضه درس)
- ۱۶۲ ----- (نوع سوم در آداب مختصه بمتعلم است)
- ۱۶۳ ----- (در آداب متعلم است در نفس خودش)
- ۱۶۴ ----- (در شروط متعلم است در نفسش)
- ۱۷۰ ----- (قسم دوم در آداب متعلم است با استادش)
- ۱۷۱ ----- (در کیفیت ادب موسی بمعلمش)
- ۱۷۵ ----- (در شروط متعلم است با استادش)
- ۱۹۶ ----- (قسم سوم در آداب متعلم است در درسش)
- ۱۹۷ ----- (در شرائط متعلم است در درسش)
- ۲۰۹ ----- (باب دوم در آداب فتوی و مفتی و مستفتی است)
- ۲۰۹ ----- اشاره
- ۲۱۰ ----- (در آداب فتوی و مفتی است)

- ۲۱۱ ..... (در فتوای بنا حق است)
- ۲۱۲ ..... (در فتوی است)
- ۲۱۳ ..... (در مذمت فتوی دادن بناحق)
- ۲۱۴ ..... (در مذمت جواب دادن بدون علم)
- ۲۱۵ ..... (در شرائط فتوی ومفتی)
- ۲۱۶ ..... (در آداب فتوی است)
- ۲۲۸ ..... (در معنی و مراد از تقلید)
- ۲۲۹ ..... (در آداب مقتی است)
- ۲۳۰ ..... (در آداب مقلد است)
- ۲۳۱ ..... (در آداب مستفتی است)
- ۲۳۳ ..... (در علامات مناظره است)
- ۲۳۴ ..... (در علامات مناظره کننده است)
- ۲۳۶ ..... (در آفات مناظره است)
- ۲۴۳ ..... (در آداب مناظره است)
- ۲۴۴ ..... (در آفات مناظره است)
- ۲۵۵ ..... (در آداب مناظره است)
- ۲۵۶ ..... (در آفات مناظره است)
- ۲۵۷ ..... (در آداب کتابت است)
- ۲۷۷ ..... و اما خاتمه و آن مشتمل است بر مطالب مهمه
- ۲۷۷ ..... اشاره
- ۲۷۸ ..... (در ثواب توحید است)
- ۲۸۲ ..... (در اقسام علوم شرعیه)
- ۲۸۵ ..... (در فضل علم حدیث)
- ۲۸۹ ..... (در فضل علم فقه است)
- ۲۹۱ ..... (در اقسام علوم فرعیه)
- ۲۹۲ ..... (در مراتب احکام شرعی)



- ۲۹۳ ..... ( تکلیف شرعی پدر بر اولاد )
- ۲۹۴ ..... ( در مراتب علوم شرعی است )
- ۲۹۵ ..... ( در اقسام علوم فرعیه )
- ۲۹۶ ..... ( در ترتیب علوم شرعی است بنظر طالب )
- ۲۹۷ ..... ( در ترتیب علوم شرعی است )
- ۲۹۸ ..... ( در اقسام علوم فرعیه )
- ۲۹۹ ..... ( در تربیت علوم بنظر شاگرد )
- ۳۰۰ ..... ( در تتمه کتاب )
- ۳۰۳ ..... ( تذکره )
- ۳۰۴ ..... الآثار المطبوعه من المؤلف
- ۳۰۸ ..... درباره مرکز

## سراج المبتدئين: ترجمه و شرح منيه المرید

### مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی دهرخی اصفهانی ، محمود، 1305-

عنوان قراردادی : منیهالمرید فی آداب المفید والمستفید .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : سراج المبتدئين: ترجمه و شرح منیه المرید/ ترجمه محمود موسوی دهرخی .

مشخصات نشر : قم: میرفتاح، 1386.

مشخصات ظاهری : 295 ص.؛ 12×16/5 س م.

شابک : X-978-964-8489-22

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : چاپ پنجم.

شماره کتابشناسی ملی : 1155661

ص: 1

**اشاره**

تصویر

( قهرست ) ( ۱ )

- ( مقدمه کتاب از مرحوم مغفور مروج الاحکام وحجة الاسلام آقای حاج  
شیخ محمود سالک کاشانی اصفهانی رحمه الله ) ص ۴
- ( مقدمه مترجم ) = ۱۴
- ( د فضل علم از آیات قرانی ) = ۱۶
- ( د فضل علم از اخبار ) = ۲۸
- ( د فضل علم از راه آثار ) = ۵۶
- ( باب اول د آداب معلّم و متعلم و این بر سه نوع است ) = ۶۳
- ( نوع اول د آداب مشترکه است و این بر دو قسم است ) = ۶۳
- ( قسم اول خلوص نیت بر هر دو واجب است ) = ۶۳
- ( کلام مترجم د حيله شیطان ) = ۷۳
- ( قسم دوم باید معلم و متعلم هر دو بعلمشان عمل کنند ) = ۸۰
- ( قصه حضرت موسی (ع) با عالم بی عمل ) = ۸۲
- ( علم بمنزله د رخت است ) = ۸۳
- ( تشبیه عالم بی عمل بساک ) = ۸۵
- ( خوف از خدا و عاقبت امر ) = ۸۷
- ( حسد و غضب عمل را ضایع کنند ) = ۹۰
- ( حسد و ریا و مفا سد انها ) = ۹۱
- ( تمام علوم مقدمه است برای خدا شناسی ) = ۹۳
- ( د رمز مت اصلاح نکردن باطن ) = ۹۵
- ( رزق طالب علم با خدا است ) = ۹۶
- ( د رحسن خلق ) = ۹۸

| ( ۲ ) | ( فهرست )  | ص     |
|-------|--|-------|
|       | اعفت نفس (   | ۹۹    |
|       | ( لازم است محافظت بر احکام شرع )                         | ۱۰۳ = |
|       | ( قسم دوم از نوع اول در آداب شاگرد و معلم است )          | ۱۰۶ = |
|       | ( در مرا* و بیان حقیقت آن )                              | ۱۰۸ = |
|       | ( قسم سوم از آداب درس )                                  | ۱۱۰ = |
|       | ( نوع دوم در آداب مختص بمعلم است )                       | ۱۱۲ = |
|       | ( قسم اول از آداب مختص بمعلم و ان اموریست )              | ۱۱۳ = |
|       | ( قسم دوم از آداب مختص بمعلم با شاگرد انش و ان اموریست ) | ۱۲۳ = |
|       | ( قسم سوم از آداب مختص بمعلم در حوزه درس و ان اموریست )  | ۱۳۸ = |
|       | ( نوع سوم در آداب شاگرد و آن سه قسمت است )               | ۱۵۲ = |
|       | ( قسم اول از آداب مختص بشاگرد )                          | ۱۵۲ = |
|       | ( قسم دوم در آداب شاگرد با استادش )                      | ۱۶۰ = |
|       | ( قسم سوم در آداب شاگرد در مجلس درس )                    | ۱۸۶ = |
|       | ( باب دوم در آداب فتوی و مفتی و مستفتی است )             | ۱۹۹ = |
|       | ( شرایط مفتی )   | ۲۰۵ = |
|       | ( در آداب فتوی است )                                     | ۲۰۸ = |
|       | ( در آداب واحکام و اوصاف مستفتی است )                    | ۲۱۸ = |
|       | ( باب سوم در مناظره و شروط و آداب آن است )               | ۲۲۳ = |
|       | ( علامات اینکه آیا مناظره برای خداست یا شیطان )          | ۲۲۳ = |
|       | ( آفات مناظره و مهملکات اخلاقی آن )                      | ۲۲۶ = |
|       | ( باب چهارم در آداب کتابت است )                          | ۲۴۶ = |

|       |   |   |
|-------|---|---|
| ( ۳ ) |   | ( فهرست )   |
| ۲۶۷   | ص | ( خاتمه در اقسام علوم شرعیه است )                 |
| ۲۶۸   | = | ( در ثواب توحید و خدا شناسی )                     |
| ۲۷۳   | = | ( در علم حدیث و فضل آن )                          |
| ۲۷۸   | = | ( در فضل علم فقه و معنای آن لغت و شرعا )          |
| ۲۸۱   | = | ( در علوم فرعی است که علوم شرعی بران توقف دارند ) |
| ۴۸۲   | = | ( در مراتب احکام شرعی )                           |
| ۲۸۶   | = | ( در ترتیب علوم بالنسبه بنظر طالب علم )           |
| ۲۹۰   | = | ( تتمه کتاب )                                     |
| ۲۹۳   | = | ( تذکره )   |

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*\*

\*

بسم الله الرحمن الرحيم

و عليه نتوكل و به نستعين

کتابیکه جلوروی شما و عازم مطالعه و استفاده از او هستید ترجمه کتاب منیه المرید فی آداب المفید والمستفید است که یکی از گرانبهاترین آثار برجسته شهید ثانی است که فایده او مخصوص یکعه ارباب فضل و دانش بود و حال آنکه هر معلم و متعلمی و هر استاد و شاگردی و کلیه محصلین محتاج بمراجعه این کتاب و دانستن آداب تعلیم و تعلم و خلوص نیت در تحصیل خود میباشد لذا بفکر خاطر محمود بن محمد اسماعیل سالک میگذشت که این اثر نفیس را ترجمه و از زاویه خمول و خمود بیرون آورده و با شدت احتیاجیکه باو هست در دسترس عموم بگذارم این بود تا برخورد نمودم بترجمه که الا آن در دست شماست بسیار خوشحال و شکر خدای گفتم که آنچه در ذهنم بود ولو بدست دیگری انجام شد ولی مترجم محترم نامی از خود با مولف رضوان الله علیه نبرده بود و بدون هیچگونه مقدمه شروع بترجمه اصل کتاب شده بودند بلحاظ اهمیت موضوع کتاب و شخصیت مولف و زحمت مترجم حقیر شایسته دیدم مقدمه مختصری نوشته شود که اشاره بتاریخ زندگی و شخصیت و آثار نفیسه و سایر مؤلفات شهید و نیز نامی از مترجم محترم و فهرستی از ابواب و فصول کتاب شود تا خواننده گان عزیز را رغبتی بیشتر و همتی زیاد تر در مطالعه او باشد امید است برادران عزیز از مطالعه و دقت در او مخصوصا مقدمه این کتاب که در فضیلت علم و علماست مضایقه نفرمایند تا لااقل آشنا بمقام ارجمند

ص: 4

خود بشوند و این مقام بزرگ را بثمان بخش دراهم معدوده نفروشدن قسم بحق و صداقت که یکی از علل این آفات و ناکامی که امروز متوجه بعضی از طلاب شده همانا بی اطلاعی بمقام خود و آشنا نبودن بفرمایشات اهل بیت علیهم السلام است والا اگر کسی بداند که پیغمبر و او را برادر خود و آرزوی ملاقات او مینماید و مکرر میفرماید لیتنی قد لقیتم اخوانی رصدها مژده و بشارت و مقامات دیگر کجا حاضر میشود که اینقدر پست و در یوزه گری دیگران برود و بالجمله دور افتادن از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام و علل دیگر وضع روحانیت را باینجا رسانده که می بنید خلاصه حرف بسیار غم و اندوه از اوضاع امروزه زیاد و دادرسی غیر از خدا کیست امید است برحمتش اصلاح فرماید اما راجع بشخصیت مؤلف نادره الخلف و بقیه السلف و آن نابغه علم که در طول متجاوز از چهار قرن آثار علمی او همی زنده و مطرح نظر و مدار علمیت بزرگان و مبرزین در علم میباشد اگر کسی بخواهد اشاره بمقامات علمی و عملی و مقام ورع و آثار گرانبها و زحمات و مصائبی که در دوره زندگی متوجه او شده و کراماتی که ظاهر گردیده بنماید محتاب بکتاب جداگانه خواهد بود چنانچه این کار را تلمیذ او و دیگران نموده اند لکن در اینجا محض تیمن و تبرک بارعایت اختصار قناعت میشود بزبده آنچه را که محدث قمی در سفینه و فوائدالرضویه و مرحوم شیخ محمد ابن الحسن الحر العاملی رضوان الله علیهم در امل الآمل نوشته اند و از خدای توفیق همه برادران خود را در خواست مینمائیم.

ولادت شریفش در (13) شوال سنه 911 و وفات والعش سنه 925 بوده و تا پدرش در حیات بود برای تلمذ نمود و بعد از پدر بقریه میس رحلت فرمود و تلمذ کرد بر شیخ جلیل علی بن عبدالعالی العیسی شرایع و ارشاد و اکثر قواعد راوین شیخ شوهر خاله و پدر زوجه کبری او بوده پس رحلت کرد بکرک نوح و تلمذ کرد در اصول و نحو بر سید حسن بن سید جعفر کرکی صاحب کتاب محجه البیضاء و در سنه 934 برگشت بجبج و مشغول مطالعه علم و مذاکره گردید تا سنه 937 پس رحلت کرد بدمشق و قرائت کرد بر شیخ محمد بن مکی فاضل فیلسوف جمله از کتب طبیه و هیئت و حکمت را و بر شیخ احمد بن جابر شاطبیه را در علم قرائت و در سنه 938 رجوع کرد بجبج پس دیگر باره رحلت کرد بدمشق که از آنجا بمصر برود پس چندی در مدرسه سلیمیه بود و صحیحین را بر شمس الدین طولون دمشقی قرائت کرد و در نیمه ع 1 سنه 942 بجانب مصر، حرکت فرمود و در بین راه برای او الطاف خفیه و کرامات جلیه روی داد که شیخ ابن العودی تلمیذ او نقل کرده و بعد از یکماه بمصر وارد شد و بر شانزده نفر از مشایخ و اکابر علماء آنجا تلمذ کرد در فنون عربیت و اصول و هندسه و نحو و معانی و منطق و تفسیر و عروض و قوافی و غیره و ابن العودی یک یک مشایخ او را نام برده که از جمله ایشان است، شیخ جلیل ابوالحسن بکری صاحب کتاب انوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله و سلم که علامه مجلسی (ره) در جلد ششم بحار از آن نقل میکند و در شوال 944 بجبج بیت الله و زیارت رسول خدا



صلی الله علیه و آله و سلم وائمه هدی علیهم السلام مشرف گشت پس بمراجعت کرد بجبع در صفر 944 ودرع 1 سنه 946 زیارت ائمه عراق علیهم السلام مشرف شد و در پنجم شعبان مراجعت کرد و در جبع ماند و در ذیحجه 948 مسافرت کرد به بیت المقدس و در نزد شیخ شمس الدین بن ابی اللطیف المقدسی قرائت کرد بعضی صحیح مسلم و بخاری را واجازه گرفت از او و برگشت بجبع و مشغول گردید بمطالعه و مذاکره علوم تا اواخر سنه 954 که مسافرت کرد بسمت روم از طریق دمشق و حلب ودر 17 ع 1 سنه 952 وارد قسطنطیه گردید و تا مدت هجده روز در زاویه خمول بود و در این مدت رساله نوشت در ده مبحث از ده علم و آنرا فرستاد برای قاضی عسگر محمد بن محمد بن قاضی زاده رومی که مرد فاضلی بود و آن کتاب در نظر او خیلی وقع پیدا کرد پس با شیخ زین الدین ملاقات کرد و مباحثاتی واقع شد ما بین ایشان در مسائل بسیار پس قاضی بعد از دوازده روز دفتری بشیخ داد مشتمل بر وظایف و مدارس و باوعرض کرد که اختیار کند امر هر مدرسه که بخواهد و تأکید کرد که در شام یا حلب باشد شیخ بعد از استخاره اختیار کرد مدرسه نوریه بعلبک را امر آن مدرسه بآن جناب مفوض گردید پس قریب چهار ماه در قسطنطیه ماند و در این مدت با سید عبدالرحیم عباسی صاحب کتاب معاهد التنصیص خلطه پیدا کرد و از او نیز شطری از علم اخذ کرد پس در یازدهم رجب رجوع فرمود بجبع از طریق عراق و بعد از زیارت ائمه عراق بجبع مراجعت کرد و این در نیمه صفر 953 بود که مطابق میشود (باخیر معجل) پس در بعلبک اقامت فرمود و در مذاهب خمسه درس میفرمود وصیت علمش شهور گردید و مرجع انام و مفتی هر فرقه گردید و بعد از پنج سال بجبع برگشت ودر بلد خویش مشغول گردید بتدریس و تصنیف واول مصنفات آن جناب روض و آخرش

روضه است که در مدت شش ماه و شش روز تألیف فرموده و غالب ایام روزی یک کراسی مینوشته و از عجیب امر آن بزرگوار آن بود که قلم را که بدوات میزد یک دفعه بیست یا سی سطر مینوشت آنوقت دیگر باره بمرکب میزد و دو هزار کتاب از آن جناب باقیماند که دو بیست مجلد از آنها بخط خودش بود که بعضی از مؤلفات خود و بعضی از مؤلفات دیگران بود با آنکه شبها که داخل میشد حماری بر میداشت و بیرون میرفت و هیزم نقل میکرد برای عیال خویش و نماز صبح رادر مسجد میگذاشت و مشغول میگردد بندریس و بحث مانند دریای بی پایان و غالب اوقات خائف و ترسان و از منافقان و دشمنان پنهان و در امر ضیافت و مهمانی و مهمات واردین و مصالح ضیوف و مترددین بی اختیار بود و در سنه 965 دو نفر نزد شیخ بمرافعه آمدند شیخ حکم فرمود از برای یکی از ایشان بر دیگری آن شخص محکوم علیه غضب کرد بر شیخ و نزد قاضی صیداء رفت و سعایت کرد از شیخ قاضی فرستاد بجعب بطلب شیخ بعضی از اهل بلد گفتند که مدتی است شیخ مسافرت کرده و در جعب نیست و شیخ در آنوقت از مردم معتزل شده و در انگورستان خویش رفته بود و مشغول بتألیف شرح لمعه بود پس بخاطر شیخ گذشت که بحج مشرف شود پس بسمت حج حرکت کرد در مخمل روپوش دار که کسی او را نبیند و شناخته نشود قاضی صیداء بسلطان نوشت که در بلاد شام مردی پیدا شده از اهل بدعت و خارج از مذاهب اربعه سنت سلیمان رستم پاشا را فرستاد بطلب شیخ و گفت او را زنده میآوری تابا علمای اینجا مباحثه کند و علما بر مذهب او مطلع شوند تا آنچه مذهب ما اقتضاء دارد بدان نحو با او عمل کنیم پس آن شخص آمده و از او استفسار نمود گفتند او رفته است مکه پس در طلب او روان شد و در اثنای راه مکه باو رسید آنجناب فرمود بامن باش تا من حج بجای آورم پس از آن هر چه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج

فراغت یافت او را بروم بردند پس چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از شخصی که آورنده شیخ بود سؤال کرد که این چه کسی است که با تست گفت او مردیست از علماء شیعه امامیه که میخواهم او را بنزد سلطان ببرم آن شخص گفت که تودر اثناء راه بالنسبه باو تنصیر خدمت کرده و آزارش نموده نمیترسی که پادشاه سعایت از تو کند و یارانی هم در آنجا دارد آنها هم باو اعانت مینمایند پس باعث هلاک توخواهد شد پس صواب آن است که سرش را جدا کنی و بنزد سلطان ببری آنملعون در ساحل دریا آنجناب را شهید کرد جماعتی از ترکمانان در آنجا بودند در آنشب دیدند که نورها از آسمان نزول مینمایند بآنمکان و بالا میروند پس ترکمانها آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس چون قاتل آنسر مبارک را بنزد سلطان رسانید سلطان بر قتل او انکار کرد و گفت من امر کرده بودم تراکه او را زنده بیاوری چرا او را کشتی و سید عبدالرحیم عباسی که باشیخ دوستی داشت سعی در قتل آنملعون نمود پس سلطان او را بکشت و بروایت دیگر است که در مسجدالحرام بعد از نماز عصر آنجناب را گرفتند و او را بردند بیعضی خانه های مکه و در آنجا او را یک ماه و ده روز محبوس داشتند پس او را از راه دریا به قسطنطنیه بردند و و در آنجا او را شهید کردند و سه روز بدن او در روی زمین مطروح بود پس از آن جسد شریفش را در دریا افکندند رحمه الله علیه

### (بعضی مولفات آنجناب)

1- روض الجنان 2- شرح او بر الفیه 3 - الفوائد الملیه فی شرح النفلیه 4- الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه 5 - مسالک الأفهام فی شرح شرایع الاسلام 6- شرح بسمله 7 - شرح حدیث الدنیا مزرعه الاخره 8 - حواشی او بر شرایع وقواعد وارشاد - ومختصر 9- ورسالهای او در اسرار الصلوه 10- فیمن أحدث فی

اثناء غسل الجنابه 11- در تحریم طلاق حائض حامل مدخول بها که زوجه حاضر باشد 12- در احکام حبوه 14 - در میراث زوجه  
14- در عدم جواز تقلید میت 15- در صلوه جمععه 19 - در تاکید بر صلوه جمععه 17 - در آداب جمععه 18 - تحقیق نیت 19- در قبول  
نشدن نماز مگر بولایت 20- تمهید القواعد 21 - کتاب منیه المرید فی اداب المفید والمستفید 22 - مختصر آن 23- مناسک حج 24-  
نتایج الأفكار فی حکم المقیمین فی الاسفار 25 - کشف الریبه عن احکام الغیبه 26 - منار القاصدین فی اسرار معالم الدین 27- بدایه در  
درایه و شرح آن 28- غنیه القاصدین فی اصطلاحات المحدثین 29 - مسکن الفؤاد 30- مختصر آن 31- منظومه در نحو 32 - شرح آن و  
غیر ذلک از جوابهای سئوالات واجازه شیخ حسین بن عبدالصمد وفوائد خلاصه الرجال وغیره (ح مل) فرموده که من بخط او دیدم  
احادیث بسیار که نحو هزار حدیث بود که انتخاب کرده بود از مشیخه حسن بن محبوب انتهى .

### (شرح حال مترجم)

شرح مختصری از زندگی مترجم محترم السید السند والحبر المعتمد فخر- الأفاضل والامثل سلاله الأطیاب والأماجد الجامع بین العلم  
والعمل السید محمود الموسوی الاصفهانی ابن المرحوم السید مهدی الموسوی (ره) دام تأتیده وکثر فی العلماء العاملین امثاله تولد جناب  
معظم له در سنه 1345 ه م در دهکده ده سرخ لنجان سفلی پنج فرسخی اصفهان ودر سنه 1352 والد محترمشان رحلت نموره در سنه  
1362 متأهل و باجودت ذهن و فطانت و استعداد مخصوص برای نامساعد بودن اوضاع و نبودن وسائل تا سنه 1364 موفق به تحصیل  
نشندن

در سنه مزبور مشغول بآموختن فارسی و نوشتن و قرائت قرآن و پس از یک سال در سن بیست سالگی در اصفهان در مدرسه معروف بکاسه گران بآموختن علوم عربی از صرف و نحو مشغول شده و در اثر سختی معاش و عدم توجه و عنایت اولیاء وقت که خود قوی ترین عاملی است برای اضمحلال و تفرقه آقایان طلاب علوم دین ناچار برای ادامه تحصیلات خود هجرت به بلده طیبه قم نمودند تا باشد که در کنف حوزه علمیه صانها الله الحدثان موجبات آسایش و ادامه تحصیل فراهم شود و پس از چند ماه توقف در آنجا و آموختن برخی از ادیان ناچار ب فکر هجرت بنجف اشرف افتادند و پس از توقف یکسال تقریباً مراجعت باصفهان و ثانیاً باعیالات خود در سنه 1368 مراجعت به نجف اشرف نمودند و از این تاریخ الی الان در حوزه علمیه نجف در محضر مقدس اساتید و بزرگان حوزه ادام الله إظلالهم علی رؤس الانام سطحی و خارج مشغول بفراگرفتن فقه و اصول و تفسیر میباشند و جناب معظم له با عیال مندی و سختی زندگی که برای نوع اهل علم فراهم است در نهایت اطمینان خاطر بصدق وعدهای الهی و ثبات قدم در تمام اینمدت مشغول بتحصیل خود بوده و هستند در این اوقات نظر بنیاز مندی عامه محصلین ب فکر ترجمه کتاب مزبور افتادند الحق هم لازم و بموقع بود اینک اول اثر قلمی خود را در دست برادران عزیز خود خاصه آقایان طلابیکه تازه شروع به تحصیل نموده میگذارند امید است مورد توجه و استفاده تا باعث خورسندی و تقدیر از معظم له بوده باشد بار پروردگارا بحق قرآن و خاندان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم جناب ایشان و کلیه مشتغلین بعلموم دینی را برای یاری دین خود خالص گردان سنه 1376هـ\_

الاحقر محمود سالک کاشانی

(۱۳)



صورت اجازہ از حضرت شیخ الفقہاء والمجتہدین آیہ اللہ فی الارضین  
 آقای حاج آقا بزرگ تهرانی ادام اللہ ظلہ الشریف

۵۰

صورت اجازہ از حضرت شیخ الفقہاء والمجتہدین آیہ اللہ فی الارضین آقای حاج آقا بزرگ تهرانی ادام اللہ ظلہ الشریف

کتاب مستطاب

سراج المبتدئين فى علوم آل محمد المعصومين «ص»

(ترجمه و شرح منیه المرید)

مترجم:

ثقه الاسلام حضرت آقای سید محمود موسوی دهرخی

مد ظله العالی مقیم نجف اشرف

ص: 13

## هذا كتاب سراج المبتدئين (في علوم آل محمد المعصومين عليهم السلام)

الحمد لله الذى خلق الموت والحياه ليلبونا اينا احسن عملا وهو العزيز الغفور والصلوه والسلام على اشرف بريته و اكرم خلقه ورسله المبعوث رحمه للعالمين و شفيعا للمذنبين والعاصين و على آله الطيبين الطاهرين و خلفائه المعصومين الهداه المهديين واهل بيته الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و لعنه الله على أعدائهم والغاصبين لحقوقهم والمنكرين لفضائلهم من الان الى يوم الدين

اما بعد چنین گوید فقیر الی الله مذنب درگاه اله محمود بن سید مهدی موسوی دهرخی اصفهانی غفرالله ذنوبهما که چون پیشرفت هر کاری بسته بمیل نفسانیت و میل نفسانی هم بدون داعی نمیشود و داعی هم نسبت بکارها و اشخاص فرق میکند مثلا داعی زراعت آن محصولیست که سر خرمن بدست میآید و داعی تجارت آن ربحی است که حاصل میشود و هكذا سایر کارها و چون داعی تحصیل علوم محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام تحصیل معرفت واجب الوجود ورسلس و احکام و قواعدش میباشد و نتیجه آنها رضایت پروردگار اقدس سبحانیت و علاوة بر آنها صاحبان علم و دانش در نظر صاحب نظران و خردمندان و بلکه بیخردانهم بزرگ و محترمند در هر جا که بوده باشند و در هر زمانیکه اتفاق افتند چیزی که هست امروزه مردم مبتلا بدست دشمن سخت شده اند که آنها خود را بصورت اهل علم



در میاورند و کارهای زشت و ناپسند بعمل میاورند و از آن طرف انتشار با اسم اهل علم میدهند تا مردم از آنها تنفر پیدا کنند و از استفاده روحی بی بهره بمانند تا کارهای خود را و اغراض فاسده که در نظر دارند باسانی انجام دهند والا مردم بطبع خود از علم و اهل آن متنفر نیستند و بالا-خره احتراماتیکه عقلا- بلکه توده ناس بر حسب فطرت و ارتکازشان از کسانیکه در راه دین و طلب علوم مربوطه بان قدم میگذارند مینمایند ابتدا از غیر آنها بلکه کسانیکه مراتبی از علمی که مربوط بدین نیست دارا هستند نخواهند نمود و این دلیلی است وجدانی بر علو مرتبت و شأن علوم دینی و اهل آن پس بنا بر این علوم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بهترین علمهاست عقلا و شرعا و اخبار زیادی در وجوب تحصیل و فضل تعلیم و تعلم آن رسیده است و علمای اعلام رضوان الله علیهم آن اخبار را در کتب معتبره خود ذکر نموده اند ولیکن تحصیل این علوم شرائط و آدابی دارد که بدون رعایت آن بار بمنزل نرسیده و نخواهد رسید و بجز زحمت زیاد و عمر گرانمایه را ضایع نمودن محصولی ندارد پس بر هر متعلمی لازم است که تحفظ بر آن شرائط و آداب بنماید تا اینکه انشاء الله بمقام عالی نائل گردد و علمای اعلام در آداب تعلیم و تعلم کتابها نوشته اند و بهترین آنها کتاب منیه المرید شیخ شهید زین الدین بن علی بن احمد عاملی شامیست رضوان الله علیه و نظر باین که عمر بیست و مبتدی آنوقتی که باید بخواند نمی فهمد و آنوقتی که می فهمد بسا نمیخواند و زیر بار مطالعه آن نمیروود و بر فرض هم که مطالعه کند آنقدر فساد اخلاقی پیدا کرده که علاج آن مشگلست لذا در نظر گرفتم که در ایام تعطیل باضافه چندین خبر و آیه اقتباس و ترجمه کنم و در دسترس برادران مبتدی و فارسی زبان گذاشته شود و آنها از مطالعه آن منتفع گردند انشاء الله و نامیدم آن را به سراج المبتدئین فی علوم آل محمد المعصومین و آن مشتمل است بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه

اما مقدمه پر مشتمل است بر اموری چند از قرآن مجید و اخبار اهل بیت عزیز علیهم السلام و عقل سلیم که دلالت دارنده بر وجوب تحصیل علم و فضل آن و فضل تعلیم و تعلم و حاملین علم و اعتناء خداوند تبارک و تعالی بشأن متعلمین و تمیز آنها را بواسطه آن از غیرشان. اما شواهدیکه از قرآن برای مذکورات میباشد چنداست

اول آنکه خداوند تعالی علم را تمام سبب برای خلقت همه عالم علوی و سفلی قرار داده و همین اندازه برای فخر و جلالت قدر کافی است آنجا که در کتاب مجیدش از باب تذکر و تنبیه صاحبان عقل و بینش میفرماید :

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (1) یعنی خدای بحق آنست که بیافرید هفت آسمان را بعضی بر بالای بعضی و بیافرید زمین را مثل و مانند آسمانها یعنی آن را بر هفت طبقه خلق فرمود بعضی در تحت بعضی دیگر فرود میاید فرمان خدا میان آسمان ها و زمین ها یعنی حکم او تعالی در جمیع آسمان ها و زمینها نافذ است بحیوه و موت و صحت و سقم و غنا و فقر و سایر تصاریف امور بر وجه حکمت (2) و در آیه بعد میفرماید و ان الله قد أحاط بكل شيء علما یعنی بدرستیکه علم خداوند تعالی البته بهر چیزی محیط است و کافی است که این آیه دلیل باشد بر شرافت علم خصوصا علم توحید که او اساس هر علم و مدار هر معرفت است و نیز خداوند جل شأنه در آیه دیگر علم را بالاترین شرف و اولین منت قرار داده از برای بنی نوع بشر و آن در اولین سوره است که نازل کرده بر نبی خود محمد مطصفاً صلی الله علیه و آله که فرمود : اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (3) یعنی بخوان قرآن را در حالیکه افتتاح کننده باشی بنام پروردگارت

ص: 16

1- (1) سورة طلاق آیه 12

2- (2) تفسیر آیات مقتبس از منهج و غیره است

3- (3) سوره علق آیه اول النخ

آنخدائیکه بیافرید همه چیز را بر مقتضای حکمت خود و بیرون آورد آنها را از عدم بوجود بکمال قدرت بیافرید آدمی را از خونهای بسته شده بعد از نطفه بخوان و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان .

آن خدائیکه بیاموزانید نوشتن را بقلم تا علم را بخط قید کنند پس بنگر چگونه خداوند تعالی باشارت بنعمت خلق و ایجاد کتاب مجیدشرا افتتاح کرده کتابی که از هیچ جهت و طرف بطلان و فساد بار راه ندارد زیرا از طرف خداوند حکیم و حمید نازل شده پس از آن در ردیف نعمت ایجاد نعمت علم را قرار داده چون میفرماید علم الانسان ما لم يعلم یعنی بیاموزانید جنس آدمی را آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا و اگر چیزی بهتر از علم بود البته انسان را بعد از نعمت ایجاد بعلم اختصاص نمی داد. و برای تناسب بین آیاتیکه در اول سوره ذکر شده که بعضی از آن مشتمل است بر خلق انسان از خون بسته و بعضی بر تعلیم او چیزی را که نمیدانست و آنکه چگونه نظم بدیعی در ترتیب آن آیات بکار رفته دو وجه گفته شده :

اول آنکه خداوند تبارک و تعالی برای انسان دو حالت را یاد فرموده کی اولین حالتش و اینکه از علقه که پست ترین چیزها است بوده و دیگری آخرین حل و مرتبه ترقی که عالم شادان باشد و معلوم است که این بالاترین مراتب کمال انسانی میباشد پس مثل اینکه خداوند تعالی فرموده باشد ای انسان تو در اولین وهله در مرتبه پستی که فوق آن متصور نیست بودی و در آخرین وهله بمرتبه که نهایت شرف و خویست و بهتر از آن تصور نمیشود رسیدی البته این در صورتی تمام است که علم اشرف مراتب باشد زیرا که اگر غیر از آن اشرف بود هر آینه ذکر او اولی بود وجه دوم آنکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید و ربک، الاکرم الذی علم الانسان ما لم يعلم و چنانچه در اصول فقه مقرر شده ترتب حکم بر وصف مشعر بر علت بودن آن وصف است برای حکم بنابر این آیه مبارکه دلالت دارد براینکه خداوند تعالی

بجهت تعلیم نمودن علم بانسان بصفت اکر میت مختص گردید پس اگر چیزی افضل و نفیس تر از علم بود هر آینه سزاوارتر بود بانکه بعد از اکر میت ذکر شود.

دوم از شواهد قرآنی آنکه خداوند سبحان قبول حق را مبنی بر تذکر و تذکر را بر خشیت و ترس قرار داده و اختصاص داده خشیت را بعلماء آنجا که میفرماید **سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ** یعنی زود باشد پند گیرد آنکه بترسد و نیز فرموده **وَإِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** یعنی و جز این نیست میترسند از خدا از بین بندگانش علماء یعنی آنهائیکه از خداوند تبارک و تعالی میترسند از بین بندگانش منحصر در علمایند ( شیخ بهائی رحمه الله علیه در اربعین خود میفرماید از این آیه شریفه میتوان استفاده نمود بر اینکه کسانی که از خدا نمیترسند عالم نیستند ولو درس هم زیاد خوانده باشند بلکه میتوان گفت از جاهل هم بدترند چونکه جهل بسیط بهتر از جهل مرکب است انتهی)

سوم از شواهد قرآنی آنکه خداوند تعالی علم را بحکمت نامیده و امر حکمت را بزرگ شمرده آنجا که فرموده **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** (1) یعنی و هر که را دادند حکمت و علم دین پس بدرستیکه داده اند او را نیکویی بسیار چه او جامع خیر دارین است و حاصل آنچه در تفسیر حکمت گفته اند مواعظ قرآن و نبوت و فهم و علم است چنانچه در قول خدای تعالی است **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ** و در جای دیگر **وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا** و در جای دیگر **وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** و نیز ولما بلغ اشد آتیناه حکما و علما و البته معلوم است که برگشت تمام اینها بعلم میباشد چهارم از شواهد قرآنی آنکه خداوند تبارک و تعالی ترجیح داده علما را بر غیرشان آنجا که میفرماید **قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ** (2) یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله

ص: 18

---

1- (1) سوره بقره آیه (272)

2- (2) سوره زمر آیه (12)

بکفار از روی توییخ و انکار آیا برابرند آنانکه میدانند دلایل توحید را و به وحدت ار متفق اند و آنانکه علم ندارند؟ بجز این نیست که پند میگیرند بأمثال این بیانات صاحبان عقول خالصه از شوب کدورت و اوهام فاسده .

پنجم از شواهد قرآنی آنکه خداوند در کتاب عزیزش هفت چیز را باهم ذکر فرموده خبیث را باطیب آنجا که میفرماید (قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ) (1) یعنی بگو مساوی نیستند پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و غیر آن و کور را باینجا که میفرماید (قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ) (2) یعنی بگو ای حبیب من آیا یکسانند نابینا و بینا چرا این مردم فکر نمیکنند یعنی برابر باشند گمراه با راه یافته و یا جاهل باعالم آیا هیچ فکر و اندیشه در این باب نمیکنید یعنی تأمل و تدبیر کنید در این تامهتدی شوید و از عناد برگردید تا تمیز نمائید میان ادعای حق و باطل تابدانید که اتباع وحی چیز است که محیص و مفری از آن نیست و ظلمت را با نور و ظل را باحرور آنجا که میفرماید (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ) (3) یعنی برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا مطلق اهل ظلال و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا مطلق اهل اهتدا و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل که شرست و ضلالت یا معصیت و نه

روشنائی یعنی حق که ایمان و هدایت است و یاطاعت است و جمع بین ظلمات و توحید و نور بجهت آنست که ضلالت و بطلان بطرق مختلفه است و هدایت بطریق واحد و مساوی نباشد سایه یعنی نواب و بهشت که متضمن سایه رحمت است باراحت و نه حرارت یعنی عذاب دوزخ باشدت و بهشت را با جهنم.

اگر تأمل در تفسیر این آیات شریفه نمایی خواهی فهمید که بازگشت همه اینها بعلم است .

ص: 19

1- (1) سوره مائده آیه 100

2- (2) سوره انعام آیه 50

3- (3) سوره فاطر آیه 20

ششم از شواهد قرآنی آنکه خداوند سبحان صاحبان علم را بعد از خود و ملائکه اش ذکر فرموده آنجا که میفرماید (سَبَّحَهُ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ) (1) یعنی و گواهی داد خدا یعنی بنصب دلائل داله بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بآن مبین گردانید آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او و فرشتگان نیز گواهی دادند بآنچه دیده اند از عظم قدرت او و وحدانیت او و صاحبان علم که مؤمنانند نیز ادای شهادت نمودند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان بواسطه حجج ساطعه و براهین قاطعه در حالتیکه خداوند اقامه نماینده است بعدل و راستی در قسم ارزاق و حکم خود در افعال و بلکه باین اندازه هم اکتفا فرموده باز در وصفشان میفرماید (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (2) یعنی تأویل متشابه نمیدانند مگر خداوند و کسانی که ثابت قدمانند در علم و دانش و متمکن در بیش که علمای اهل ایمانند و نیز میفرماید (وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (3) یعنی پسندیده و کافی است

در حالتیکه گواه باشد خدای تعالی میان من و شما بانکه من پیغمبر اویم بشما چه او اظهار معجزات نمود بر دست من برای تصدیق دعوی من و دیگر کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که نزد جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگردد یا علم قرآن و آن نزد مؤمنان است و با علم تورات که او نزد ابن سلام و اصحاب اوست

هفتم از شواهد قرآنی آنکه میفرماید (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (4) یعنی تا قرار دهد خدای آناترا که گردیده اند از شما بسبب امثال اوامر خدا و رسول او و آناترا که داده شده است علم احکام شرایع ایمان

ص: 20

---

1- (1) سوره آل عمران آیه 16

2- (2) سوره آل عمران آیه 5

3- (3) سوره رعد آیه 43

4- (4) سوره مجادله آیه 12

بر مراتب بلند و درجات ارجمند. هشتم از شواهد قرآنی آنکه خداوند تبارک و تعالی درجات را برای چهار طائفه ذکر نمود یکی از برای مؤمنین اهل بدر آنجا که میفرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ تَأَنجَا كِه مِي فرماید لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (1) یعنی جز این نیست که مؤمنان کامل آناند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان بترسد دل‌های ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال و چون خوانده شود بر ایشان آیت‌های او یعنی قرآن زیاد گرداند آن آیات ایمان ایشان را

دوم از برای مجاهدین آنجا که میفرماید (وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (2) یعنی برتری داد خداوند جنگجویان اسلامی را بر باز نشستگان (چه معذور و چه مقصر) پاداش بزرگ سوم برای کسیکه عمل صالح بجای آورد آنجا که میفرماید:

(وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) (3) یعنی هر که با ایمان و اعمال شایسته نزد پروردگار آید (روز قیامت) آنها را درجاتی بلند و مقاماتی شامخ باشد

چهارم از برای علماء که فرموده (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) و در صفحه هفتم تفسیرش گذشت بین چگونه برتری داد اهل بدر را بر غیرشان از مومنین بدرجاتی و علما را بر جمیع طوائف و اصناف بدرجاتی پس باید علماء افضل مردم باشند

نهم از شواهد قرآنی آنکه خداوند تعالی در کتاب کریمش علما را به

ص: 21

---

1- (1) سوره انفال آیه 2 و 3

2- (2) سوره نساء آیه 97

3- (4) سوره طه آیه 77

اول بایمان آنجا که میفرماید (وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا) (1) یعنی میگویند علمای راسخ در علوم که گرویده ایم با او و همه محکمت و متشابهات از نزد پروردگار ما است

دوم بتوحید آنجا که میفرماید (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ) و تفسیرش گذشت

سوم بگریه و حزن در آنجا که میفرماید (إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ تَأْنِجًا مَا يَدْرُونَ لِأَذْقَانِ يَبْكُونَ) (2) یعنی بتحقیق آنانکه پیش از نزول قرآن بآنها علم کرامت شده یعنی آنها که کتب آسمانی را خوانده اند و حقیقت وحی را شناخته و امارات نبوت بر آنها معلوم شده و امتیاز میان محق و مبطل نموده اند و نعت و صفت قرآن را در کتاب خود خوانده اند چون قرآن بر ایشان خوانده میشود بر زنجپای خود می افتند در حالتیکه سجده کنندگانند برای تنظیم امر الهی یا بجهت شکر وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد «ص» و انزال قرآن در آخرالزمان و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود برسد که وعده پروردگار ما لامحاله واقع است

و چهارم بخشوع ، آنجا که می فرماید (وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا) و این همان آیه قبل است

پنجم بخشیت آنجا که میفرماید (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) و ترجمه اش گذشت

دهم از شواهد اینکه خداوند تبارک و تعالی پیغمبر اکرمش با آن علم و حکمتی که بحضرتش عطا فرموده امر میفرماید به مطلب زیادتی علم آنجا که میفرماید .

ص: 22

---

1-1- سوره آل عمران آیه 5

2-2- سوره اسراء : 108 و 109 .



(وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) (1) یعنی و بگو ای پروردگار من بیفزای مرا دانش و علم با حکام شرع یعنی مرا علمی بعد از علمی کرامت کن.

یازدهم از شواهد آنکه در وصف علماء فرموده بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي - صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ (2) یعنی بلکه قرآن آینه ای روشن است در سینهای آنان که بایشان علم و دانش داده شد.

دوازدهم از شواهد آنکه در وصفشان میفرماید (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (3) یعنی و در نمایاند صنعت و جهت حسن وفانده این را مگر دانایان که تدبیر می کنند در حقایق اشیاء علی ماینبعی چه امثال و تشبیهات دلائل و طرقتد بمعانی محتجبه و پوشیده تا ابراز معانی آن کنند و کشف معانی و تصویر آن مینمایند برای افهام همچنانکه مثل و تشبیه مذکور مصور و مبرز فرق است میان حال مشرک و حال موحد و این معنی مختص بر اهل علم است و جاهلان باین نمیرسند این مختصری بود از فضائل علم که خداوند متعال در کتاب خودش تنبیه بر آن فرموده مترجم گوید بعضی از آیات دیگر هست که دال بر فضل علم است و مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در بحار الانوار ذکر فرموده من جمله از آنها قول خدای تعالی است که میفرماید (وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ) (4) یعنی و انزونی داد او را گشادگی در علم و دانش یعنی عارف ساخت او را بوجوه علم و حکمت خصوصا در سیاست و تدبیر مالک و عساکر و حفظ عدالت میان رعیت و دیگر بیفزود او را در تن یعنی شکل او را در کمیت و کیفیت با حسن و جهی بسیار است چه طالموت مرد قوی هیکل و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند تر مینمود و من جمله قول خدای تعالی است که می فرماید (وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ

ص: 23

1-1- سوره طه آیه 112

2-2- سوره عنکبوت آیه 48

3-3- سوره عنکبوت آیه 42

4-4- سوره بقره آیه 248

وَالْإِنْجِيلَ (1) یعنی بیازمود او را خدا کتابهای فرو فرستاده شده پیش از او را چون صدف شیث و ابراهیم و غیر آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است با علم ادله عقلیه و تعلیم داد باو تورات و انجیل را و من جمله قول خدای تعالی است که میفرماید (كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (2) یعنی همچنین که تفصیل دادیم این حکمها را بیان میکنیم نشانهای احکام دیگر را برای آنانکه علم و دانش دارند و من جمله قول خدای تعالی است که میفرماید (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (3) یعنی ولیکن بیشتر مردم بواسطه جهالت وضلالان نشان نمیدانند و باز میفرماید (وَنَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (4) یعنی تفصیل میدهیم آیات را از برای گروهی که دارای علمند و ایضا میفرماید (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ) (5) یعنی اعراب بیابانی که نشو و نما میباشند در بیابانها باشد که مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه سخت ترند از روی کفر و نفاق و کفر ایشان از شهر نشینان زیاد تر است بجهت آنکه سخت دل و متوحشند و با اهل علم نشست و برخواست نکرده اند و حجج و معجزات کمتر شنیده و دیده اند و سزاوار ترند بآنکه ندانند احکامی را از واجبات و مستحبات شرع که حق تعالی بر پیغمبر خود نازل فرموده و باز میفرماید (وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (6) یعنی نباید تمامی مؤمنین بجهاد بروند پس چرا نرفتند از هر گروهی از ایشان طایفه ای تا علم و دانش آموزند در دین و بترسانند قوم خود را در وقت برگشتن بنوی ایشان شاید بترسند (از خداوند و عذاب او) و نیز میفرماید (صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بَأَنَّهُمْ قَوْمٌ

ص: 24

1- (1) سوره آل عمران آیه 43

2- (2) سوره اعراف آیه 30

3- (3) سوره اعراف آیه 187

4- (4) سوره توبه آیه 11

5- (5) سوره توبه آیه 98

6- (6) سوره توبه آیه 123

لَا يَفْقَهُونَ(1) یعنی گردانیده است خدا دل‌های ایشان را از ثواب و رحمت در آخرت با از انشراح صدر و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط عناد و انکار و اصرار کفر ایشان و عدم تدبیر در آیات و معجزات ظاهره بجهت آنکه ایشان گروهی اند که در نمی‌یابند حق را و فهم نمی‌کنند از غایت رسوخ کفر و عناد در باطن ایشان و تدبیر در آن نمی‌کنند تا حق را دریابند و باز می‌فرماید (يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)(2) یعنی روشن می‌فرماید آیات را برای گروهی که علم و بینش دارند و ایضا می‌فرماید (نَزَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ)(3) یعنی و بلند می‌گردانیم درجات آنرا که بخواهیم و بالاتر از هر صاحب علمی عالم دیگریست و نیز می‌فرماید - (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ)(4)

یعنی آیا کسی که علم دارد بحقانیت آنچه از طرف پروردگار بتو نازل شده مانند کسی است که نا بینا باشد بدل و انکار قرآن کند جز این نیست که از قرآن پند پذیرند صاحبان عقل‌های مصفی و دور از شبهات و باز می‌فرماید (وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا)(5) یعنی ولوط را دادیم حکمت که آن امریست واجب العمل با نبوت یا فصل بین الخصمین یعنی حکومت و دانشی که آن پیغمبر را لازم است از قواعد شرع و ملت عطا فرمودیم . و ایضا می‌فرماید (وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ)(6) یعنی و دیگر آنکه حکمت در تمکین شیطان از القاء آن است که بدانند آنانکه داده شده اند علم و دانش یعنی تا اهل ایمان که عالم اند بطریق صواب و منهج حق بدانند آنکه قرآن حق است و نازل از طرف پروردگار تست و شیطان را در آن مجال تغییر و تبدیل نیست پس ایمان آورند بقرآن یا

ص: 25

1- (1) سوره توبه آیه 128

2- (2) سوره یونس آیه 5

3- (3) سوره یوسف آیه 76

4- (4) سوره رعد آیه 19

5- (5) سوره انبیاء آیه 74

6- (6) سوره حج آیه 53

بخدا ثابت و راسخ شوند در ایمان را زیاد گردانند ایمان را برایمان خود و باز میفرماید (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا) (1) یعنی و بدرستی که علم با حکام شرایع را بداد و سلیمان دادیم و باز در همان آیه میفرماید (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ) یعنی و گفتند بعد از اعطای علم بایشان ستایش آنخدائیرا . که بسبب علم مرا بر بسیاری از بندگان مؤمن خود فضیلت و برتری داد و ایضا میفرماید (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (2) یعنی بدرستی که در آنچه ذکر کردیم برهانست برای مردمان با علم که بواسطه آن متعظ شوند و عبرت گیرند و نیز فرموده (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (3) یعنی بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند تفرّد حق را در خلق ایشان لاجرم بشریک قائل شده اند و باز میفرماید

(وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا) (4) یعنی و آن هنگام که موسی علیه السلام بغایت قوم خود و کمال جوانی که سی سالگی است رسید و اندام و عقل او بکمال کرائید یعنی نهایت نشو و نمو و غایت زیر کی واصل شد باو نبوت و علم دادیم و باز می فرماید - (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) (5) یعنی و گفتند متمنیان را آنانکه داده شده بودند دانش و علم باحوال آخرت و تصدیق بآنچه وعده داده است خداوند اهل ایمان را از ثواب ابدی وای بر شما ای طالبان ، ثواب و پاداش خدا در آخرت بهتر است از مالهای دنیا که بقارون داده شده بلکه از جمیع اموال دنیا هر کسی را که بگردد بخدا و پیغمبر و عمل و کارهای ستوده کند و باز میفرماید : (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ

ص: 26

1- (1). سوره نمل آیه 15

2- (2) سوره نمل آیه 53

3- (3) سوره نمل آیه 62

4- (4) سوره قصص آیه 13

5- (5) سوره قصص آیه 80

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ(1) یعنی و گویند آنانکه داده شده اند علم و ایمان را بدرستی که درنگ کردید در دنیا در لوح محفوظ یعنی لبث شما ثابت است در لوح محفوظ یا در قرآن تا روز برانگیختن مراد آن است که ملائکه و انس باین قول رد آن چیزی کنند که کنار گفته و بر آن سوگند خورده باشند بعد از آن گویند پس اینست روز برانگیختن که انکار میگردید ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر نمیدانستید که بعث حق است و نیز میفرماید (كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)(2) یعنی مثل این طبع و مهر نهادن مهر مینهد خدای بر دل‌های آنانکه نمیدانند یعنی طلب علم نمیکنند مراد آنست که کسانی که در طلب دانستن حق نیستند و با وجود آیات ظاهره و حجج باهره بر آن مفرند بر خرافاتی که بآن اعتقاد کرده اند حقتعالی ایشان را در وادی خذلان فرد میگذارد و طریق لطف و توفیق را از ایشان مسدود میسازد تا بر وجهیکه گویا مهر بر دل آنها نهاده و شبیه نیست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک حق و موجب تکذیب آن است و اعطای لطف و توفیق بکسی می کند که فائده دهد و بآن خود را از وادی ضلالت بسر حد هدایت برساند و اما کسانی که در جحود و عناد و انکار بر وجهی باشند که اصلاً نظر التفات بجانب دلایل هادیه و براهین واضحه نکنند با وجود وضوح و ظهور آن حقتعالی ایشان را بخود فرو گذاشته منع الطاف از ایشان می نماید و ایضاً خداوند تبارک و تعالی میفرماید (وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)(3) یعنی و میدانند آنانکه داده شده اند علم و دانش را که آنچه از طرف پروردگار نازل شده حق است و هدایت میکند براه خدای غالب

ص: 27

1- (1) سوره روم آیه 56

2- (2) سوره روم آیه 59

3- (3) سوره سبأ آیه 6

ستوده و نیز میفرماید (بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (1) یعنی بلکه هستند که نمیفهمند مگر اندکی و ایضا در دوره حشر آیه 13 میفرماید (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) یعنی آن بسبب اینست که اینها گروهی می باشند که نمیفهمند

و ایضا در سوره منافقون آیه 7 میفرماید (وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ) یعنی ولیکن منافقان نمیفهمند و نیز در آیه 8 میفرماید (وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) یعنی ولیکن منافقان نمیدانند انتهی آیاتی که در فضل علم مرحوم مجلسی رحمه الله ایراد نموده بود و اما اخباریکه دلالت بر فضل علم دارند زیاد از حد احصا است و لکن ما قریب بیکصد و بیست خبر در مقدمه ذکر میکنیم با ذکر مدارک الاقلیلی که مدرک ان خود منیه است در اصول کافی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) منقولست که طلب علم واجب است بر هر فرد مسلمان آگاه باشید بدرستی که خداوند تبارک و تعالی دوست میدارد طالبان علم را

و ایضا در کافی نقل شده از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که سؤال نمودند آیا برای مردم جایز است سؤال نکنند از آنچه که محتاج اند به او؟ فرمودند نه

و نیز در کافی منقول است از حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) که فرمود ای مردم بدانید کمال دین در طلب علم و عمل باوست آگاه باشید که طلب نمودن علم واجب تر است از طلب نمودن مال بدرستی که مال بین شما قسمت شده است و ضامن شده آن را از برای شما و قسمت نموده آن را عادلانی بین شماها و ضامن شده و البته وفا میکند بضممان خود ولیکن علم را پیش اهلش سپرده اند و امر شده اید از اهل آن طلب نمائید پس طلب کنید.

ص: 28

وایضا در کافی منقول است از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود رسول خدا (صلی الله علیه و آله) طلب علم واجب است بر هر مسلمانی آگاه باشید بدرستی که خداوند دوست میدارد طالبان علم را. و نیز در کافی منقولست که جناب علی بن ابی حمزه فرمود شنیدم که حضرت صادق میفرمودند علم آموزید در دین پس کسی که علم نیاموزد از شماها در دین پس او اعرابی (بادیه نشین و نادان) است خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود می فرماید (لِيَتَّقَهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)

وایضا در کافی از مفضل بن عمر منقولست که فرمود شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) میفرمودند بر شما باد بطلب نمودن علم در دین خداوند و مانند بادیه نشینان نباشید پس کسیکه در جستجوی علم بدین الهی نباشد خداوند هم روز قیامت بار نظر نمیکند و هیچ عملی را از او نمیپذیرد و در کافی نیز از حضرت صادق (علیه السلام) منقولست که فرمود هر آینه دوست میدارم اصحاب من تازیانه بسرهایشان زده شود برای طلب علم .

وایضا در کافی منقولست از علی بی محمد از سهل بن زیاد از محمد بن عیسی از حضرت صادق که گفت عرض کردم خدمت آنحضرت فدایت شوم مردیست که معرفت باین امر (ولایت اهل بیت علیهم السلام) دارد و ملازم خانه خود شده و عزلت اختیار نموده و با احدی از برادران ایمانی رفت و شد نمیکند پس آن حضرت فرمودند پس چگونه تقفه در دیانت نموده علم دین را فرا میگیرد؟ مرحوم فیض فرموده این حدیث دلالت میکند که کناره گیری از جاهل بامور دینی ممدوح نیست بلکه حرام است چون مستلزم فوت واجب است که تعلم و تقفه باشد انتهی . و دربحار منقولست از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که طلب علم بر هر مرد و زن مسلمانی واجبست . و مخفی نماند علمی که بر هر مرد و زن مسلمانی واجبست هر علمی نیست بلکه علم دین است که اول

آن اصول عقائد یعنی توحید و نبوت و معاد (جسمانی و روحانی) باشد و توحید عبارتست از اعتقاد داشتن بخدای یکتائیکه جامع جمیع صفات کمالیه و منزّه و مبری از جمیع صفات رذیله باشد و نبوت عبارت است از اعتقاد داشتن به پیامبری یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر از طرف پروردگار قادر حیّ سبحان برای ارشاد خلق که اول آنها آدم (علیه السلام) است و آخر آنان پیغمبر خاتم محمد بن عبد الله «ص» میباشد ولیکن این عدد بنا بر قول مشهور است و معاد عبارتست از اعتقاد داشتن بحشر و حساب و کتاب و میزان و صراط و اینکه ما با همین جسد‌ها زنده خواهیم شد و بمزد و جزای خود خواهیم رسید النَّاسُ مُجْرِيُونَ بِأَعْمَالِهِمْ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ و بعد از آن اعتقاد باصول مذهب است که عدل الهی و امامت ائمه هدی (علیهم السلام) باشد و بعد از آن واجب است تعلم احکام شرعیه و اخلاق حمیده چنانکه در اصول کافی منقولست از حضرت موسی بن جعفر «ع» که فرمود داخل شد حضرت رسول «ص» در مسجد ناگاه جماعتی را دید که اطراف مردی را گرفته اند سؤال فرمود کیست این مرد گفته شد علامه است فرمود علامه چیست گفتند دانا ترین مردم است به نسبهای عرب و سرگذشت آنها و تاریخ جاهلیت و اشعار عرب حضرت موسی بن جعفر فرمودند که حضرت رسول فرمود این یک علم است که ضرر نمیزند کسی را که جاهل باو باشد و نفع نمیدهد کسی را که عالم باو باشد پس از آن پیغمبر اکرم فرمود علم سه چیز است آیه محکمه او فریضه عادله او سنه قائمه و سواى اینها فضلت یا زیادى است و مراد از آیه محکمه اصول دین و از فریضه عادله علم اخلاق و از سنه قائمه احکام شرعیه است از قبیل حلال و حرام پس معلوم شد که مراد از علم حقیقی و نافع بعالم آخرت چیست و بنا براین نوشتن در مدارس جدید طلب العلم فریضه علی کل مسلم



و مسلمه بسیار بیجاست چه که یکی از احکام شرعیه دختران از خانه بیرون نیامدمست و کسی را غیر از شوهر خود نشناختن است برای این مدارس کار را بجائی رساندند که قبح این معنی را بطور کلی برداشتند و دختر هارا افسار گسیخته نموده اند و اگر ملاحظه سایر مفسد اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی را هم بکنیم بیشتر رسوائی طرز تحصیلات امروزه آشکار می شود - لب گزیدش مصافی یعنی که بس. و ایضا در بحار منقولست که طلب علم کنید ولو برقتن چین و در وافی منقولست از امام صادق «ع» که طلب علم واجبت و بطریق دیگر از آنحضرت منقولست که طلب علم واجب ست و در تفسیر برهان منقولست از ثامن الائمه علی بن موسی الرضا «ع» از پدرش از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود طلب علم واجبت بر هر مسلمانی پس علم را از محلش طلب و از اهلش اقتباس نمائید بدرستی که تعلیم علم قربه لی الله حسنه و طلب نمودن آن عبادت و مذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودن آن بنادانان صدقه و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است و مونس و وحشت و رفیق غربت و همزیان در خلوتست و راهنما است در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال و کردار ایشان هدایت یابند و بقول ایشان عمل کنند و ملانکه رغبت مینمایند در دوستی ایشان و آنانرا بیال خود نوازش میدهند و در هنگام نماز برایشان استغفار میکنند هر تروخشکی حتی ماهیان دریا و درندگان صحرا و علم باعث حیات دلهاست از جهالت و بینائی دیدگانست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف، شخص، بمنازل برگزیدگان الهی میرساند و داخل در مجلس نیکوکاران و

در جات عالیہ دنیا و آخرت مینماید و تذکر آن و تفکر در آن برابر باروزه داشتن و مباحثه اش ثواب نماز گزاردن دارد بعلم اطاعت و بندگی خدا و صلہ رحم میشود و حلال و حرام دانسته گردد علم پیشوای عمل و عمل تابع اوست علم بسعدا الهام شده و اشقیاء از آن محرومند خوشا بحال کسی که از آن بهره ای گرفته و محروم نشده باشد و فرمود عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان در کافی از امام صادق منقولستکه چون خداوند خیر و خوبی بنده را خواهد او را دانا گرداند در دین.

وایضا در کافی منقولست از بشیر دهان که از اصحاب ما کسیکه طلب علم نکند خبری در او نیست ای بشیر مردی از (شیعه) که بی نیاز نشود بفقہ خودش محتاج بآنان (عامه) میشود و وقتی بآنها محتاج شد در ضلالت و گمراهی خودشان داخلش میکنند بطوریکه ملتفت نشود. و در کافی نیز از زیدبن حسن نقل شده که گفت از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم هر کس در حقایق دینیہ ثابت قدم و استوار باشد (و معارف الهیہ را سرسری نشمارد) تحمل شبہات خشک و آرام را ندارد و با کمال جدیت کوشش میکند که باطن آن شبہات رسیدگی کرده و از صورت آرام و ساکن و سوسه های شیطان انسی و جنی پرده بردارد و از سخنگویان برحق الهی که آن علوم را از ورثه علم حق (انبیاء و رسل) گرفته اند علوم تازه را (که در دسترس عمومی نیست) بیاموزد آیا آنچه را انکار میکنید برای چه نمیدانید و آنچه را بصیرت دارید از کجا آموخته اید اگر ایمان دارید آیا سبب جهل و انکارتان جز سستی در طلب علم چیز است و مایه بینش و بصیرتتان غیر از تعلم از آل محمد (صلی الله علیه و آله) میباشد؟

وایضا در کافی منقول است از حضرت صادق (علیه السلام) که روایت نموده از پدراناش که فرمود رسول خدا «ص» خبری نیست در عیش مگر برای دو کس عالمیکه

اطاعت کرده شود و مستمعی که حافظ باشد . و نیز در کافی از معاویه بن عمار منقولست که فرمود عرض کردم خدمت حضرت صادق (علیه السلام) بر اینکه شخصی روایت کننده حدیث شماها است که میان مردم احادیث شما را انتشار میدهد و دل‌های شیعیان را بآن محکم میکند و عابدیست که اهل روایت نیست کدام بهترند؟ فرمود روایت کننده حدیث ما که دل‌های شیعیان ما را بآن محکم کند، بهتر است از هزار عابد. و ایضا در کافی از امام صادق (علیه السلام) منقولست که فرمود علماء آمین و اتقیاء حصون و قلعه دین و اوصیاء بزرگانند . و نیز در کافی از ابی حمزه ثمالی منقولست که گفت فرمود حضرت صادق بمن که صبح کن در حالتی که عالم باشی یا متعلم یا دوست اهل علم و قسم چهارم مباش که هلاک شوی ببعض ایشان (آن سه طایقه) و ایضا در کافی از امام صادق نقلست که مردم به قسم هستند عالم و متعلم و غثا یعنی برک خشک که هر طرف باد میوزد او می‌رود، و در کافی نیز منقولست از جمیل از امام صادق که گفت شنیدم از آنحضرت میفرمود صبح میکنند مردم بر سه دسته عالم و متعلم و علف خشک که نه عالمند و نه طالب علم پس ما عالم هستیم و شیعیان ما طالب علمند و سایر مردم علف خشکند. و در کافی نیز از امام صادق (ع) منقولست که فرمود رسول خدا «ص» فرمود هر کس راهی را برود که طلب کند در آن علم را خداوند تبارک و تعالی راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستی که ملائکه بال‌های خود را بر زمین می‌گسترانند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی و بدرستی که استغفار میکند برای اهل علم هر که در آسمانها و زمین است حتی ماهیان دریا و فضل عالم بر عابد مانند فضل ماه شب چهارده است بر ستارگان و علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره ای نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست پس هر کس بهره ای از آن بگیرد بهره تمام گرفته .

و در کافی ایضا از امام محمد باقر (علیه السلام) منقولست بر اینکه کسی که یاد بدهد علم را از شماها از برای اوست مزد و اجر مانند مزد و اجر طلب کننده علم و از برای اوست فضل و برتری نسبت بطلب کننده پس طلب کنید علم را از حاملین علم و یاد بدهید برادرهای خود را همچنانکه یاد دادند شما را علماء. و نیز در کافی منقولست از ابی بصیر که گفت شنیدم از امام صادق که میفرمود هر کس یاد بدهد خیر پیرا بس برای اوست اجر مانند اجر کسیکه عمل باونموده گفتم اگر یاد بدهد آن خیر را سوای او یعنی دومی یاد سومی بدهد جاری میشود آن اجر و مزد از برای اولی فرمود اگر یاد بدهند او را تمام مردم آن اجر و مزد جاری میشود از برای اولی گفتم اگر مرده باشد چگونه فرمود اگر چه مرده باشد یعنی تا روز قیامت هر کس یاد بگیرد و عمل کند مثل اجر عمل کننده بان معلم اول میرسد. و در کافی نیز منقولست از امام محمد باقر (علیه السلام) که فرمود کسیکه یاد بدهد بابی از علم را پس از برای اوست مانند اجر کسیکه عمل بان نموده و حال آنکه کم نمیشود از اجرایشان چیزی و کسی که یاد بدهد بابی از گمراهی را میبوده باشد برای او مانند گناهان کسی که عمل باو نموده باشد بدون اینکه از گناهان ایشان چیزی کم شود. و در کافی ایضا منقولست از ابی- حمزه از علی بن الحسین (علیه السلام) که فرمود اگر میدانستند مردم چه فوایدی در طلب علم هست هر آینه طلب میکردند او را ولو بریختن خون قلبشان و فرورفتن در گودی دریا بود بدرستی که خداوند تبارک و تعالی وحی نمود بسوی دانیال باینکه دشمنترین بندگان من پیش من آن جاهلیست که خفیف شمارد حق اهل علم را و تارک باشد مر اقتداء بایشان را و بدرستیکه بهترین بنده من بسوی من آن پرهیز کاریست که طلب کننده باشد ثواب بزرگ را و ملازم باشد علما را و تابع باشد حکما را و قبول

کننده باشد از حکما یعنی روایاتی که از آنها می‌رسد بگیرد و او بواسطه های زیادی چنانچه بعضی از شراح حدیث فرموده اند . و نیز در کافی از امام صادق منقولست که هر کس طلب کند . علم را و عمل کند باو و یاد بدهد از برای خدا خوانده میشود در ملکوت آسمان و زمین بزرگ پس گفته میشود یاد گرفت برای خدا و عمل کرد برای خدا و یاد داد برای خدا . و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) منقولست کسی که طلب کند علم را و بآن برسد بنویسد خداوند تبارک و تعالی از برای او دو نصیب از اجر و مزد و کسیکه طلب کند علم را و بآن نرسد بنویسد خداوند تعالی از برای او یک اجر از ثواب و نیز از آنحضرت منقولست که هر کس دوست میدارد نظر نماید بآزاد شدگان از آتش نظر کند بطلب کنندگان علم قسم بآنکسیکه جانم در دست اوست هیچ طالب علمی نیست که رفت و شد نماید بدر خانه عالم برای طلب علم جز این که خداوند عالم برای هر قدمی عبادت سالی در نامه عملش مینویسد و در بهشت شهری برای او بنا می نماید و بر روی زمین حرکت میکنند، در حالتی که زمین برای او استغفار می نماید . و شب را بروز و روز را بشب میاورد در آمرزش و مغفرت الهی و ملائکه گواهی دهند که آنان (طالبین علم) آزاد شدگان از آتش جهنم میباشند . و از آن سرور نیز نقل شده که کسی که طلب میکند علم را مانند کسی است که روزها روزه و شبها بعبادت خداوند باشد و اگر بایی از علم را آدمی تحصیل کند بهتر از آنست که بقدر کوه ابو-قیس طلا داشته باشد و در راه خداوند اتفاق نماید . و نیز از آن بزرگوار منقولست که کسی که مرگش برسد و او مشغول طلب علم باشد برای زنده کردن اسلام تفاوت مقام او در بهشت با پیغمبران یک درجه است . و نیز از آنجناب منقولست که فرمود فضل عالم بر عابد هفتاد درجه است که میان هر دو درجه با درجه دیگر مقدار دویزد

اسب در هفتاد ساله باشد و این مقام بجهت آنست که شیطان بدعت میگذارد بین مردم پس میبیند آن بدعت را عالم و برطرف می کند اودا و عابد سرگرم عبادت خودش میباشد (بدون التفات بضلالات وقتن). و باز از آنسرور نقل شده که فضل عالم بر عابد مانند فضل منست بار پست ترین شما بدرستیکه خداوند و ملائکه و اهل آسمانها و زمین حتی موریکه در خانه اش میباشد و ماهیان در آب هر آینه درود میفرستند بر آموزندگان علم بر مردم و در خبر دیگر منقولست از آنسرور که هر کس در طلب علم قدم گذارد در طریق الهی باشد تا بر گردد. و نیز از آن بزرگوار منقولست کسی که خارج شده و طلب میکند بایی از علم را بجهت آنکه باطلی را بعلمش بحق برگرداند و گمراهی را هدایت برساند عملش برابر با عبادت چهل سال باشد. و در خبر دیگر از آنسرور منقولست که بامیرالمومنین فرمود اگر خداوند هدایت کند بسبب تو یک نفر را بهتر است از اینکه بوده باشد. از برای توحمر النعم (شتران سرخ را گویند) کنایه از خیر دنیا است تماما. و باز از آنسرور نقل شده که فرمود بمعاد اگر هدایت کند خدا بتو یک مردی را بهتر است از برای تو از دنیا و آنچه در دنیا است. و باز از آن بزرگوار منقولست بر اینکه خداوند رحمت کند جانشینان و خلفاء مرا گفته شد یا رسول الله کیانند جانشینان شما فرمود کسانی که دوست میدارند سنت مرا زیاد میدهند بندگان خدا را. و از آنجناب نیز منقولست که فرمود مثل آنچه که خداوند مرا بآن مبعوث فرموده از علم و هدایت مثل بارانیست که بزمین برسد و یک قطعه از آن طیب و پاکیزه باشد و آبراقبول کند و گیاه بسیار برویاند و یک قطعه از آن آبرانگاه میدارد بواسطه آن خداوند مردم را نفع مینخشد که هم از آن بیاشامند و هم در زراعت خود مصرف نمایند و پاره ای از آن بزمنی میرسد که شن زار است آبراقبول نمی کند و گیاه هم

نمیرویند پس این مانند کسی است که تفقه کند در دین خدا و نفعش بدهد آنچه را که من مبعوث بآن شده ام بس یاد بگیرد و یاد بدهد و مثل کسی است که سرش را بآن بلند نکند و هدایتی را که من بآن مبعوث شده ام قبول ننماید. و نیز از آنسرور نقل شده بر اینکه غبطه نیست مگر دو کس را مردیکه داده باشد خداوند باو مالی را پس مسلط کرده باشد او را تمام کردنش در راه حق و مردیکه داده باشد خداوند باو علمی را دار آن علم قضاوت کند و یاد بدهد علمش را. و در خبر دیگر از آنجناب منقولست بر اینکه کسی که بخواند و دعوت کند بسوی هدایت میبوده باشد از برای او از اجر و مزد مانند اجر کسیکه متابعت و پیروی او را کرده باشد و حال آنکه هیچ کم نمیشود از مزد پیروان و متابعت کنندگان و کسی که بخواند و دعوت نماید بسوی ضلالت و گمراهی میبوده باشد از برای او از گناه مانند گناهان کسیکه پیروی او را کرده باشد و حال آنکه هیچ کم نشود از گناهان پیروان. و در خبر دیگر منقولست از آنجناب وقتیکه بمیرد پسر آدم بریده میشود عمل او مگر از سه چیز صدقه جاریه یا علمی که نفع برساند و با اولادیکه صالح باشد و دعا کند او را. و در خبر دیگر از آنجناب منقولست که می فرماید بهترین چیزیکه و امیدگزارد شخص بعد از خودش سه چیز است ولد صالح که دعا کند او را و صدقه جاریه برسد باو ثوابش و علمیکه عمل کنند باو بعد از خودش. و در خبر دیگر میفرماید بدرستی که ملائکه بالهای خود را برای طالبین علم میگسترانند از روی خشنودی بعمل آنها. و در خبر دیگر میفرماید کسی که برود راهی را که طلب کند درار علمی را آسان کند خداوند از برای او راه بهشت را. و در خبر دیگر میفرماید خوابیدن با علم بهتر است از نماز خواندن با جهل

و در خبر دیگر میفرماید یک فقیه از هزار عابد بر شیطان شدیدتر و ناگوارتر است

و در خبر دیگر میفرماید بدستیکه علماء در زمین مانند ستارگانند در آسمان که سبب راهنمایی مردمانند در تاریکیهای خشکی و دریا و در هنگام غروب و افول آنان بیم آن میرود که راهروان در گمراهی بیفتند . و در خبر دیگر میفرماید هر که در طریق علم و عبادت نشوونما کند تا به پیری رسد خداوند روز قیامت ثواب هفتاد و دو صدیق بار عنایت فرماید . و در خبر دیگر می فرماید که خداوند در روز قیامت بعلماء میفرماید، که من قرار ندادم علم و حلم خود را در شما مگر آنکه میخواستم شمارا بیامرزم بسبب آنچه که در شما هست و هیچ باکی ندارم. و در خبر دیگر میفرماید چیزی با چیزی جمع نمیشود بهتر از علم با حلم . و در خبر دیگر می فرماید صدقه که مردم میدهند بهتر از علمی که نشر میشود نیست . و در خبر دیگر میفرماید هدیه نمیدهد مرد مسلم هدیه را ببرادرش که افضل باشد از کلمه حکمت یعنی علم که زیاد کند هدایت او را یا او را از هلاکشدن نگاهدارد. و در خبر دیگر میفرماید افضل صدقه آنست که مرد علمی را بداند و پس از دانستن یاد بدهد برادر دینی خود . و در خبر دیگر میفرماید عالم و متعلم دوشریکند در اجر و مزد و در بقیه مردم خبری نیست. و در خبر دیگر میفرماید علم کم بهتر از عبادت زیاد است . وجه او معلوم است بجهت آنکه عبادت بدون علم و دانش مثل راه رفتن در شب تاریک است پس ممکن است مسافت زیادی را طی کند ولی بمقصود خود نائل نشود . و در خبر دیگر میفرماید کسی که در روز برای تعلیم و تعلم بمسجدی برود ثواب عمره مقبوله از برای او باشد و کسیکه در شب برای تعلیم یا تعلم بمسجدی برود ثواب حج مقبول از برای او باشد . و در خبر دیگر میفرماید صبح کن در حالتیکه یا عالم باشی یا طلب کنی، علم یا شنونده یا دوست دارند، آن وقسم پنجم نباش که در هلاکت و ضلالت باشی . و در خبر دیگر می فرماید وقتی



که گذار شما باغستانهای بهشتی افتاد در آنها گردش کنید و بهره مند شوید عرضکردند باغستانهای بهشت چیست فرمود مجالس ذکر بدرستیکه خداوند رادر ملائکه گشتی - هائیسست که در جستجوی مجالس ذکر میباشند و وقتی آنها رسیدند در اطراف اهل آن مجالس حلقه میزنند بعضی از علماء فرموده اند مراد از حلق ذکر مجالس تعلیم و تعلم حلال و حرام است که در آن مجالس یاد میگیرند کیفیت خرید و فروش و نماز و روزه و نکاح و طلاق و سایر وظائف شرعیه خود را از عبادات و معاملات. و از صفوان بن غسان منقولست که گفت رفتم خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و آنحضرت تکیه داده بودند بر یک بردی پس عرضکردم یا رسول الله من آمدم علم طلب کنم پس آنجناب فرمودند مرحبا بطالب علم بدرستی که ملائکه اطراف طالب علم طواف میکنند و بالهای خود را بر او دور میزنند پس بالا میروند به من آنها بعض دیگر را تا اینکه میرسند با سمان دنیا از محبتی که به آنان دارند بواسطه علمیکه تحصیل میکنند . و از کثیر بن قیس منقولست که گفت نشسته بودم با ابی درداء درب مسجد دمشق پس مردی نزد او آمد و گفت ای ابودرداء بجهت حدیثی که شنیدم از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نقل میکنی من از مدینه (مدینه حضرت رسول) بسوی تو آمدم گفت نیامده ای تجارت کنی گفت نه گفت نیامده ای برای غیرش گفت نه گفت شنیدم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) میفرمودند کسیکه داخل بشود در راهی که در آن طلب علم کند داخل میکند خداوند او را در راه بهشت و بدرستیکه ملائکه هر آینه میگذارند بالهای خودشانرا روی زمین از روی رضایت برای طالب علم و بدرستیکه عالم هر آینه طلب آموزش میکند برایش هر کس در آسمانها و در زمین است حتی ماهیان در آب و برتری عالم بر عابد مانند فضیلت ماه است بر باقی ستارگان بدرستیکه علما ورثه انبیاء اند و انبیاء ارث نگذاشتند دینار و

درهمی را بلکه ارث گذاشتند علم را پس کسیکه گرفت او را بدرستی که گرفته است نصیب زیادیرا. و از ابی یحیی منقولست که مامیرفتیم در کوچه های بصره در خانه بعض از محدثین و راه رفتن را تند نمودیم و مرد بیحیائی با ما بود و گفت پاهای خود را از روی بالهای ملکه بردارید مثل اینکه استهزاء نموده باشد پس از جای خود حرکت نکرد تا هر دو پایش خشک شد. و از بعض دیگر نقل شده که مردی بود خبیث در اصحاب حدیث وقتیکه شنید حدیث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را که ملائکه بالهای خود را بر روی زمین پهن میکنند برای طالب علم پاهایش را مانند دو میخ آهنی قرارداد و میگفت میخواهم بالهای ملائکه را پامال کنم و پاهایش آکله گرفت شهید میفرماید این حکایت را ابو عبیدالله محمد بن اسمعیل تمیمی ذکر فرمود در شرح مسلم و گفته پاهایش و باقی اعضایش شل شده.

و در کافی از معویه بن وهب منقول است که گفت شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که میفرمود طالب کنید علم را و او را زینت کنید بحلم و وقار و فروتنی کنید هر کسی را که بار تعلیم علم میکنید و فروتنی کنید هر کسی را که طلب میکنید از او علم را و نباشید علماء جبارین که باطل شما حق شما را از بین ببرد و در کافی ایضا از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که میفرماید درباره قول خداوند (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) کسی است که قول او با فعلش مطابق باشد و کسی که مطابق نباشد کارش با گفتارش آن عالم نیست و ایضا در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که حضرت امیر المومنین (علیه السلام) فرمود آیا خبر دهم شما را بفقیهی که از روی حقیقت فقیه است یعنی دانا باحکام الهی از روی ادله و براهین تمام معنی کسی است که ناامید نکند مردم را از رحمت خداوند و ایمن نگرداند ایشان را از عذاب او و رخصت ندهد ایشان را

در نافرمانی و معصیت او و ترک نکند قرآن را از روی اغراض و از قرآن بغیر قرآن رغبت نکند و آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که در آن تدبر نباشد و آگاه باشد که خیری نیست در عبادتی که در آن تفکر نباشد .

نقل شده از فخر الدین رازی که تفکر شخص را بسوی خدا می‌رساند و عبادت می‌رساند بسوی ثواب خدا و آنچه شخص را برساند بخدا بهتر است از آنچه بغیر خدا برساند و اینکه فکر عمل قلب و عبادت عمل جوارح است و قلب اشرف است از جوارح - از این معنی معلوم میشود و به اینکه فرموده اند (تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سِتِّينَ سَنَةً أَوْ سَبْعِينَ سَنَةً) و همچنین فرمایش حضرت امیر المومنین (علیه السلام) که می‌فرماید آنها را خیر فی عبادہ لیس فیها فکر که ترجمه اش گذشت

و در خیر دیگر می‌فرماید آگاه باشید که خیری نیست در عملی که در آن تفقه نباشد و آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که در آن تدبر نباشد آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که در آن علم و معرفت نباشد

آگاه باشید که خیری نیست در طاعتی که در آن ورع نباشد ( ورع را شیخ بهانی قدس سره در اربعین چهار قسمت نموده اول ورع توبه کننده گان است که عبارت باشد از خارج شدن مکلف از فسق و این ورع موجب قبولی شهادتین میشود دوم ورع صالحین است که آن عبارت باشد از خارج شدن از شبهات و از این جهت است که گفته اند کسیکه گوسفندانش را نزدیک چراگاه کسی ببرد بیم آنستکه داخل در آنچراگاه شوند پس اگر خواست که داخل در چراگاه کسی نشود باید نزدیک نرود ولذا فرموده اند مَنْ تَرَكَ الشَّبَهَاتِ نَجَى مِنَ الْمَحْرَمَاتِ یعنی کسیکه واگذارد چیزهای مشتبّه را نجات پیدا میکند از محرمات سوم ورع متقین و پرهیزکاران است و آن عبارت است از ترک حلال مبادا داخل در حرام بشود و حمل بر این کرده اند قول معصوم علیه السلام را

كما اینکه در مجمع البحرین است میفرماید لا یكون الرجل من المتقین حتی یدع مالا بأس به مخافه أن یكون فیه بأس یعنی نمیبوده باشد مرد از پرهیزکاران مگر آنکه واگذار چیزی را که در آن باکی نیست مبادا که واقع شود در چیزی در آن باک است چهارم ورع صدیقین است که آن عبارت است از دوری نمودن از غیر خدا از ترس آنکه ضایع شود یک ساعت از عمرش در آنچه ثمره نداشته باشد و ایضا در کافی از حضرت امام رضا(علیه السلام) منقول است که فرمود از علامات فقه و دانش علم و سکوت است و ایضا در کافی از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است که فرمود سفه و کم خردی و غفلت در قلب عالم نیست و در کافی نیز منقول است از حضرت عیسی (علیه السلام) که فرمود ای خواص اصحاب، من حاجتی از شما دارم و آنرا بر آورید پس گفتند یا روح الله حاجت تو بر آورده است پس ایستاد و قدمهای آنان را شستشو داد پس گفتند ما باین کار سزاوار تریم ( که پا های شما را بشوئیم ) فرمود بدرستی که سزاوار ترین مردم بخدمت اهل ایمان علماء و دانشمندانند و من اینطور که دیدید تواضع کردم تا شما ها هم در میان مردم فروتنی را شمار خود قرار دهید مانند تواضع من نسبت بشما پس از آن فرمود بتواضع و فروتنی آباد میشود علم نه بتکبر چنانچه در زمین هموار شده میروید زرع نه در کوه ها علامه مجلسی ره در عین الحیوه آورده از حضرت صادق (علیه السلام) که لقمان به پسرش گفت عالم را سه علامت است اول آنکه خدای خود را بشناسد دوم آنکه بداند خدا چه دوست می دارد تا آنکه بعمل آورد سیم آنکه بداند خدا چه چیز را کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید و در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود امیر المؤمنین (علیه السلام) میفرماید ای مطالب علم

برای عالم سه علامت است علم - حلم - سکوت و متکلف کسی است که بگزارف لافی علم زند و متکلف را نه علامت است بنا حق با برتر از خود نزاع میکند و زیر دستان را بتناول ستم مینماید و بستمکاران کمک میدهد و از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است که عالم از صائم و قائمی که همش را در روزه گرفتن و نماز خواندن صرف می کند افضل است و چون عالمی از دنیا برود اسلام را شکستی حاصل شود که جز بجانشین آن جبران نشود و در کافی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود چون مؤمنی بمیرد اسلام را را شکستی پدید آید که جبران پذیر نیست و باز در کافی آورده که شیطان مردن احدی را باندازه مرگ عالم دوست ندارد و در کافی از علی بن ابی حمزه منقول است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام میفرمود چون فقیه مؤمنی بمیرد ملائکه و معابد الهی در زمین و در های آسمان که محل صعود و بالا رفتن اعمال آن فقیه است بر او میگیرند و شکستی پدید آید که جبران ناپذیر باشد زیرا فقهای مؤمنین حصون اسلامند مانند با روی (دیوارها) شهر و از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) منقول است که فرمود در شرافت علم همین بس که نا آموختگان آنرا ادعا می کنند و چون او را بعلم نسبت دهی خشنود شود و در مذمت نادانی این بس که نادان از نسبت جهل روی گردان است (مثل اینکه اگر بیک پیر زنی گفته شود تو فلان مسئله را نمیدانی میخواهد شکم خودش را پاره کند که چرا بمن گفتی نمیدانی) و ایضا از آنحضرت منقول است که بکمیل بن زیاد فرمود ای کمیل علم بهتر است از مال بجهت اینکه علم ترا نگهبانست و ترا حفظ می کند و لکن مال را تو باید حفظ کنی علم حاکم است و مال محکوم مال بنفقه دادن کم میشود و لکن علم را هرچه بدهی زیاد تر میشود- و باز از آن حضرت روایت شده که علم افضل است از

مال برفت جهت اول آنکه علم میراث پیغمبرانست و مال میراث فرعونیان است دوم آنکه علم بوجود و بخشش کم نمیشود و مال کم میشود سیم آنکه مال یک حافظی را میخواهد و لکن علم صاحب خودش را حافظ است چهارم آنکه علم داخل در کفن میشود و لیکن مال باقی میماند پنجم آنکه مال حاصل میشود برای مومنین و کافر و لکن علم حاصل نمیشود مگر برای مومنین ششم آنکه همه مردم محتاجند در امر دینشان بسوی علم و لکن محتاج نیستند بسوی صاحب مال هفتم آنکه علم قوت میدهد مرد را بر مرور کردن بر پل صراط و لکن مال منعش میکند و در خبر دیگر میفرماید قیمت مرد بدانش او است و در عبارت دیگر آنچه است که نیکویش میکند و ایضا از امام محمد باقر (علیه السلام) منقول است که فرمود کسیکه یاد بدهد بایی از هدایت را و راه نمایی کند کسی را بعمل نیکی پاداش و مزد او چون پاداش کسی است که عمل کرده باشد باو بدون آنکه نقصانی در اجر عمل کننده پیدا شود و کسی که یاد بدهد بایی از گمراهی را برای او است مانند گناهان کسی که عمل باو بکند بدون اینکه چیزی از گناهان آنها کم شود و در عین الحیوه مرحوم مجلسی علیه الرحمه بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقول است که شخصی حضرت صادق (علیه السلام) گفت پسر من میخواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام و از چیزیکه فائده برای او ندارد سؤال نکند فرمود که آیا مردم از چیزی سؤال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد و در جامع السادات مرحوم نراقی منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به ابی در نشستن یک ساعته شد مذاکره علمی بهتر است بسوی خدا از ایستادن هزار شب که نماز بخواند در هر شبی هزار رکعت و بهتر است بسوی او از هزار غزوه و جنگ و

از خواندن دوازده هزار مرتبه تمام قرآن را و بهتر است از عبادت یکسال که روزه باشد روز هایش را و ایستاده باشد بعبادت شبهایش را و کسیکه خارج بشود از خانه اش برای اینکه یاد بگیرد بابتی از علم را بنویسد خداوند عز و جل از برای او بهر قدمیکه بر میدارد ثواب پیغمبر ها و ثواب هزار شهید از شهداء بدر و عطا میفرماید او را خداوند بهر حرفی که شنیده یا نوشته است شهری در بهشت ، و طالب علم را دوست میدارد خدا و ملائکه و پیغمبر ما و دوست نمیدارد علم را مگر سعید، و خوشحال طالب علم و نظر کردن بصورت عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و کسی که دوست بدارد علم را واجب میشود از برای او بهشت و صبح و شب میکند در رضایت خدا و خارج نمیشود از دنیا تا اینکه میاشامد از آب کوثر و میخورد از میوه بهشت و نمیخورد کرم جسدش را و میبوده باشد در بهشت رفیق حضرت خضر (علیه السلام) و در تفسیری که منسوب بحضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) است در ضمن قول خداوند در سوره بقره در آیه 77 (وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهََ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ الْخ) میفرماید و اما قوله عز وجل والیتامی پس بدرستیکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود خداوند تأکید فرموده بر اکرام یتیمان و نیکوئی نمودن بآنها بجهت باز ماندن آنها از پدرانشان پس کسیکه نگهداری کند ایشان را خدا او را نگاهداری میکند و کسی که اکرام کند ایشانرا خداوند او را اکرام میکند و کسیکه دست بر سر یتیمی بکشد از روی مهربانی با او قرار میدهد خداوند از برای او در بهشت بهر موئیکه از زیر دست از میگذرد قصری وسیعتر از دنیا با آنچه که در آن هست و در اوست آنچه را که بخواهد دل و لذت برد چشم و ایشان در او جاویدان و خالد هستند امام (علیه السلام) فرمود بدتر از یتیمی این یتیم یتیمست

که باز مانده باشد از امام خود و قادر نباشد از رسیدن بسوی او و نداند که چگونه است حکم او در چیزهایی که مبتلا میشود باو از احکام دینش آگاه باشید پس کسیکه از شیعیان ما عالم باشد بعلم ما پس هدایت کند کسیراکه جاهلست بشریعت ما و باز مانده است از دیدن ما میبوده باشد مانند کسی که گرفته باشد یتیمی را در دامن خود آگاه باشید پس کسیکه هدایت کند او را وارشادش نماید و تعلیمش دهد رویه مارا با ما در رفیع اعلی خواهد بود و اینحدیث را پدرم از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل فرمود. و از امیر المومنین (علیه السلام) منقولست که هر کس از شیعیان ماکه عالم بشریت ماباشد پسر خارج کند ضعیفان شیعیان مارا از ظلمت جهلشان بنور علمی که از ما باورسیده بیاید در روز قیامت و تاجی بر سرش باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا پس منادی نداکند از طرف حق تعالی ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کسکه اینعالم او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنک زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتگاه جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او بیهشت در آید.

و فرمود آمد زنی نزد حضرت فاطمه (علیها السلام) پس عرضکرد من مادری دارم ضعیف اشکالی در نمازش بود مرا فرستاد تا اینکه از شما سؤال کنم حضرت فاطمه جوابش را داد پس دو مرتبه سؤال نمود و آنحضرت جواب فرمودند پس سه مرتبه سؤال نمود تا ده مرتبه و همه را جواب دادند آنزن خجالت کشید که باز سؤال کند و گفت زحمت نمیدهم بشما ای دختر رسول خدا پس حضرت فاطمه فرمودند هر چه میخواهی سؤال کن آیا کسیکه در یک روز بار سنگینی ببرد روی بامی و صد هزار دینار مزد بگیرد سخت است از برای او عرضکرد نه پس حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود مزد من



در هر مسئله که میگویم بیش از مقدار لؤلؤیست که فاصله بین عرش تا ثریا را فراگیرد بنابراین سزاوار است جواب مسائل بر من دشوار نباشد از پدرم شنیدم که فرمود علمای شیعیان ما چون محشور شوند باندازه علوم و ارشاد شان بحله های کرامت پوشیده میشوند حتی اینکه گاه باشد بر یکی از ایشان هزار حله از نور بیوشانند و منادی از جانب حق ندا کند ایجماعتی که یتیمان آل محمد (صلی الله علیه و آله) را کفالت و ایشان را رعایت و هدایت نمودید زمانی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند (آنانکه تربیت شدگان شمایند) باندازه که از شما علم فرا گرفته اند خلعت بر آنها بیوشانید پس بقدر تعلمشان برایشان خلعت میپوشانند تا آنکه بعضی را صد هزار خلعت دهند و همچنین شاگردان بشاگردان خود خلعت میپوشانند آنگاه از طرف خداوند ندا میرسد که مکررا بر علماء که متکفل یتیمان آل محمد بودند خلعت بیوشانید و مضاعف نمائید که خلعت و مرتبت آنان بحد کمال رسیده و برتری پیدا کند بر خلعت و مرتبت شاگردانیکه بآنها خلعت پوشانیده اند حضرت فاطمه (علیها السلام) بآنزن فرمود که یا امه الله هر تازی از آن خلعتها هزار هزار مرتبه بهتر است از آنچه آفتاب بر آن میتابد و چه فضیلتی دارد آنچه آفتاب بر آن میتابد با آنکه آلوده بکدورت است مرحوم طبرسی در کتاب مشکوه الانوار از امیر المومنین (علیه السلام) روایت نموده که آن جناب فرمودند قوام دنیا چهار چیز است بعالمی که ناطق باشد و بعلمش عمل کند و بمالداریکه بخل بفضالش نوزد بر اهل دین خدا (یعنی بآنها کمک و همراهی کند) و بفقیریکه آخرتش را بدنیا نفروشد و بجاهلی که تکبر از طلب علم نکند پس زمانیکه عالم

علمش را کتمان کرد و مالدار بخیل شد و فقیر آخرتش را بدنیا فروخت و جاهل تکبر نمود از طلب علم آنوقت دنیا بقهقری بر میگردد و مغرور نکند شمارا کثره مساجد

وجسدهای اشخاص مختلف گفته شد یا امیر المومنین چگونه است زندگی در آن زمان :

پس فرمود خالطوهم بالبرانیه(1) یعنی در ظاهر با آنها باشید و در باطن مخالف باشید برای مرد است آنچه کسب کرده و او با کسی است که دوست میدارد و منتظر باشید با آنحال فرج خدا را . و حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود فضیلت کسیکه تکفل جاملان شیعیان کند و امور مشتبه را برایشان واضح گرداند بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد مثل فضیلت ماهست بر ستاره هائیکه مخفی ترین ستارگانست .

و از حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) روایت شده هر که متکفل یکی از شیعیان ما در غیبت امام زمان (علیه السلام) گردد و از علمویکه باورسیده او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات نماید خداوند عالمیان او را ندا کند ای بنده کریم که مواسات کردی (با جاهلان) بدرستیکه من از تو بکرم سزاوارترم ای ملائکه بعدد هر حرفی که تعلیم کرده هزار هزار قصر باو در بهشت بدهید و از نعمتها آنچه مناسب با آنقصر است برایش مقررنمائید

و از حضرت سجاد (علیه السلام) نقلست که فرمود حقتعالی به حضرت موسی وحی فرمود ای موسی مرد مرا دوست من و مرا دوست ایشان گردان عرضکرد خداوندا چکنم که ایشان چنین شوند فرمود نعمتهای مرا یادشان بیاورتا مرا دوست دارند و اگر گریخته و از درگاه و گمشده از ساحت عزتم را بمن باز گردانی از عبادت صدسال که روزهایش را روزه و شبهایش را بعبادت قیام کرده باشی برایت بهتر است حضرت موسی عرضکرد آن بنده گریخته کدامست فرمود گناهکاران و آنانکه فرمان مرا نمیبرند، پرسید گمشده کیست؟ فرمود آن کسیکه جاهل بامام زمان و شریعت باشد و طریق عبادت و بندگی و رضایت مرا نداند . و امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید علمای شیعیان ما را بثواب بزرک و جزای کامل بشارت دهید. و حضرت امام محمد باقر میفرماید فرمودند عالم مانند کسی

ص: 48

---

1- (1) در کافی ج 2 ص 220 ح 2 (خالطوهم بالبرانیه و خالفوهم بالجوانیه اذا كانت الامرہ صبیانیه) مترجم

است که شمعی در تاریکی داشته باشد و مردم از آن روشنی یابند و هر که از روشنی شمع او استناره و استفاده کند برای او دعای خیر مینماید همچنین عالم با او شمعی هست که ظلمت و حیرت را برطرف میکند پس هر که از او نور مییابد از آزاد کردهای اوست و از آتش جهنم و خدا باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه بجای آورده باشد عنایت فرماید . و حضرت صادق (علیه السلام) فرمود علماء شیعیان مانگهبانانند در سرحدیکه شیطان و لشکریان او باشند که منع میکنند شیطان و پیروانش را از جن و انس که بر شیعیان ما مسلط شوند و آنانرا گمراه نمایند آگاه باشید هر که از شیعیان ما خود را بر آن کار منصوب دارد و متوجه این امر شود هزار هزار مرتبه بهتر است از کسی که با ترک و روم و خزر جهاد کند زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این جهادکننده دفع ضرر از بدنهای ایشان مینماید . و در کتاب مشکوه الانوار از آنسرور منقولست که فرمود کسیکه یاد بگیرد بابتی از علم را که بخواهد بواسطه خشنودی خدا بمردم یاد بدهد خداوند اجر هفتاد پیغمبر باو عطا فرماید ، و حضرت موسی بن جعفر میفرماید وجود یک فقیه عالم که جهال شیعیان مارا از حیرت نجات بخشد بر شیطان از هزار عابد گرانتر است زیرا عابد همتش خلاص خود مییابد و عالم همتش آنستکه هم خود را و هم بندگان خدا را از دست شیطان و گمراه کنندگان خلاصی دهد و آنعالم نزد خدا از هزار عابد افضل است . و حضرت رضا (علیه السلام) فرمود در روز قیامت بعابد گفته میشود تو خوب بودی همتت صرف نجات خود بود و زحمت مؤنه خود را بمردم نمیدادی در بهشت داخل شو ولیکن فقیه کسی است که خیر وافر مردم میرسانیده و آنانرا از دشمنان نجات میداده و نعمتهای بهشتی را در حقشان زیاد میکرده و رضایت حق تعالی را برایشان تحصیل مینموده بفقیه ندا میشود ای کسیکه کفالت یتیمان آل محمد (صلی الله علیه و آله) میکردی

وضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی صبر کن تا شفاعت نمائی اشخاص را که از تو تحصیل علم نموده اند پس بایستد و بشفاعت اوداخل بهشت شوند فنامی و فنامی و تا ده فنام (که فرمود هر فنامی صد هزار کس باشد) که بعضی از خودش کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت پس بنا براین ملاحظه کنید تفاوت بین منزلت عابد و عالم تا چه پایه ایست.

و از امام پنجم منقولست که فرمود هر کس تکفل کند یتیمان آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را که از امام خود جدا و در حیرت جهالت دچار و در چنک شیاطین انسی و دشمنان ما خانواده گرفتارند و آنانرا از اسارت اعادی ما نجات بدهد و از حیرت بیرون آورد و سوسدهای شیاطین انسی را رد کند و بپراهین الهیه و حجج مأثوره از ائمه بر نواصب (دشمنان اهل بیت) فائق آید فضیلت او از سائر بندگان خدا بالاتر باشد از برتری آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان و برتری او از عابد همانند برتری ماه شب چهارده است بر ناپیدا ترین ستارگان آسمانی و از امام دهم منقول است که اگر بعد از غیبت امام زمان (روحی لمقدمه الفداء) علماء (میان مردم) نبودند که بآنحضرت دعوت کنند و باو دلالت نمایند و از دین خدا بپراهین الهیه حمایت نمایند و ضعفاء شیعیان را از دامهای ابلیس و لشگرش و دامهای نواصب نجات دهند آنانکه زمام قلب شیعیان بدست ایشان چون سکان کشتی که بدست کشتیان است همانا کسی نبود که بر دین باقی بماند و همگی از دین خارج میشدند این علمایند که برتر و افضل از تمام خلق خدایند. و از پیغمبر اکرم منقولست کسیکه از خانه خود بطالب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت و از برای او استغفار کنند. و از امام جعفر صادق (علیه السلام)

روایت شده که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک سرزمین جمع مینماید و ترازوی اعمال را بر پا میکند و مداد علما را با خونهای شهدا میسجد و مداد علما بر خون شهدا زیادتی میکند. و از حضرت عسکری (علیه السلام) نقل شده که فرمود بیایند علمای شیعیان ما آنهائیکه تقویت میکنند ضعیفان دوستان ما را و اهل ولایت ما را روز قیامت و نورهاشعله میکشد از تاجهای ایشان و بر سر هر کدام تاجی هست تحقیق پهن میشود آن نورها در عرصات قیامت که مسافتش سیصد هزار سال راه است پس نور تاجهای ایشان فرو میگردد تمام عرصات را پس باقی نمی ماند آنجا یتیمی که تکفل کرده باشند او را و خارج کرده باشند از ظلمت جهل و حیرت مگر آنکه چنگ - بزند بشعبه از انوار ایشان و ایشانهم او را بلند میکنند و بالا تا اینکه محاذی میشوند بهشت را پس نازل میکنند ایشانرا بر منزلهای خود که آماده شده بود در نزد اساتید و معلمینشان و حضور امامان خود که بسویشان دعوت شده بودند و نمی ماند ناصبینی از نواصب که برسد او را آن شعاع تاجها مگر آنکه کور میشود چشمهایش و کور میشود کوشش و لال میشود زبانش و تحمل بر آن سخت تر است از زبانیه آتش جهنم و آنها دعوت میشوند بسوی جهنم . و در جامع السادات نراقی از امیر المومنین (علیه السلام) منقولست که فرمود چون بمیرد مومنی و ورقه که در آن علم باشد باقی گذاشته باشد آن ورقه ساتر میان او و آتش گردد و عطا میکند خدا باو بهر حرفی که در آن ورقه است شهری که هفت برابر دنیا و وسعت داشته باشد. و در امالی صدری از انس بن مالک روایت نموده که گفت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود وقتی که مومن بمیرد و یک ورقه که در آن علم باشد باقی گذارده میبوده باشد آنورقه ساتر در روز قیامت بین او و آتش و خدایتعالی بهر حرفی که در آن نوشته شده شهری عطا میکند که وسیعتر باشد از دنیا بهفت مقابل

و نیست مومنی که یکساعت پیش عالمی بنشیند مگر آنکه خداوند عز و جل ندا کند او را نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلالم هر آینه بنشانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و در وافی از کافی از جمیل بن دراج نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر بدانند مردم چه منفعتی در معرفت و شناسائی خداوند تبارک و تعالی مییابد چشم نمایانداختند بآنچه داده شده بود دشمنان از زینت و نعمتهای دنیا و میبود دنیای دشمنان کمتر نزد ایشان از آنچه پا بر او بمالند و متنعم میشدند بمعرفت خدا و لذت میبردند بسبب معرفت داشتن بخدا لذت کسیرا که همیشه در روضات بهشت با دوستان خدا بوده اند بدرستی که معرفت داشتن بخداوند تبارک و تعالی انس است از هر ترسی و رفیق است از هر وحدتی و روشنائی است از هر ظلمتی و قوت و توانائیت از هر ضعفی و شفا است از هر دردی بتحقیق که بودند قبل از شما قومی و جماعتی که کشته و سوخته میشدند و با اره دو قسمت میشدند و زمین با آنوسعتش برای ایشان تنگ بود و هیچ بلیه رد نمیکرد ایشان را از عقیده خود و این ظلمهائی که بایشان میکردند تلافی و قصاص نبود که آنها کاری و ظلمی کرده باشند یا اذیت نموده باشند یا حسدی برده باشند یا حقد و کینه داشته باشند فقط تقصیر آنها این بود که ایمان آورده بودند

بخداوند عزیز حمید پس بخواهید از خدای خود در جان ایشان را و صبر کنید بر پیش آمد های روزگار تا اینکه درک نمائید آنچه را سعی نموده اید و در کافی منقول است از لقمان که میفرمود به پسر خود ای پسر اختیار بنما مجالس را از روی بصیرت پس اگر دیدی جماعتی را که ذکر میکنند خدای عز و جل را پس بنشین با آنها بجهت اینکه اگر عالم باشی نفع میدهد ترا علمت باینکه باد میدهی یا تذکر

می‌دهی یا تأیید می‌کنی آنها را و اگر جاهل هستی آنها را یاد می‌دهند و شاید خداوند سایه رحمت خود را بر آنها بیفکند و تو را هم شامل بشود و اما اگر دیدی جماعتی را که ذکر خدا نمی‌گویند پس منشین با آنها بجهت اینکه اگر عالم باشی نفع نبخشند ترا علمت و اگر جاهل هستی بر جهلت افزوده میشود و شاید خداوند سایه عقوبت خودش را بر آنها بیندازد و تو را هم شامل شود. و مجلسی اول در شرح فقیه بسند صحیح از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روایت نموده که آنسرور فرموده اند افضلیت علماء بر عباد چون افضلیت آفتاب است بر کواکب (ستارگان) رافضلیت عباد بر سایر مردم چون افضلیت ماه است بر سایر ستارگان. و ایضا در کتاب مذکور روایت نموده از حضرت رسول (ص) که فرمود خداوند رحم کن خلیفه های مرا خداوند بیخشا خلفای مرا خداوند بیخشا نایبان مرا صحابه گفتند که یا رسول الله خلفای تو کیستند حضرت فرمود که مراد من از این خلفا جمعی اند که احادیث مرا بخلق میرسانند و سنت و طریقه مرا آشکار میکنند و بامت من تعلیم مینمایند. و نیز در کتاب مذکور روایت کرده از آن بزرگوار که فرمود ساعتی که عالمی تکیه کند بر فراش خود که مطالعه نماید در علوم بهتر است از عبادت کردن عابدیکه هفتاد سال عبادت کرده باشد. و نیز در کتاب مذکور روایت کرده از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند چون روز قیامت حقتعالی زنده گرداند عالم و عابد را بفرماید عابد را که بهشت خرام (داخل شو) و بعالم فرماید که بایست و شفاعت کن مردمانرا چون ایشانرا هدایت نموده در دار دنیا. و نیز در کتاب مذکور از آن جناب روایت کرده که یک عالم بهتر است از هزار عابد و هزار زاهد و فرمود یکرکعت نمازیکه عالم بکند بهتر است از هفتاد هزار نمازیکه عابد بکند. و نیز در حدیث کالصحیح از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که هر که عمل کند بیعلم افساد او بیش از اصلاح او است.

و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که عمل کننده بی بصیرت که امام خود را نداند و یا حکم او را نداند مثل کسی است که بیراهه رود هر چند تندتر رود از مطلوب دور میشود. و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود من دوست میدارم که جمعی موکل باشند بر اصحاب من و تازیانه بر سر ایشان زنند و ایشانرا بضر تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینیه تا همگی تعلم نموده عالم شوند. مرحوم نراقی در معراج السعاده از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت نموده که فرمود یا اباذر ساعتی نشستن در مجلسی که در آن گفتگوی علمی باشد بهتر است در نزد خداوند و محبوبتر است بسوی او از بیداری هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز کرده شود و محبوبتر است از هزار جهاد در راه خدا و از دوازده هزار ختم قرآن و عبادت یکسال که روزهای آن را روزه بگیرد و شبهای آنرا احیا نماید و هر که از خانه خود بیرون رود بقصد اخذ مسئله از مسائل علمیه بهر قدمیکه بر میدارد خداوند بنویسد ثواب پیغمبران و ثواب هزار شهید از شهدای جنگ بدر و بهر حرفیکه از عالم بشنود یا بنویسد شهری در بهشت باو عطا فرماید و طالب علم را خدا دوست میدارد و ملئکه و پیغمبران او را دوست دارند، و دوست ندارد اهل علم را مگر اهل سعادت پس فرمودند خوشحال طالبان علم و نظر کردن بروی عالم بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هر که دوست دارد اهل علم را بهشت از برای او واجب است و داخل صبح و شام میشود با خشنودی خدا و از دنیا می رود مگر اینکه از شراب کوثر بنوشد و در قبر کرم بدن او را نمیخورد و در بهشت رفیق خضر خواهد بود. و در کتاب مشکوه الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا عرض کرد هرگاه حاضر شود جنازه و حاضر شود مجلس عالمی کدامیک پیش شما بهتر است تا اینکه من حاضر شوم بآن فرمود اگر کسی هست برای جنازه که او



را بردارد و دفن کند پس بدرستی که حاضر شدن بمجلس عالم افضل از حضور هزار جنازه و از عبادت هزار مریض و از پیا ایستادن بجهت عبادت در هزار شب و از روزه هزار روز و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج غیر حج واجب و از هزار جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا کنی بمال و جان خود و کجا میرسد این مقامات بمحضر عالم آیا ندانستی که خداوند اطاعت کرده میشود بعلم و خیر دنیا و آخرت با علم است و شر دنیا و آخرت با جهل، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود آیا خبر ندهم شمارا از جماعتی که نه انبیانند و نه شهدا؛ غبطه میبرند در روز قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند که بر منبرهای نورند گفته شد کیستند ایشان یارسول الله فرمود ایشان کسانی هستند که محبوب میکنند بندگانرا در نزد خدا و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگانش گفتیم اینکه خداوند را محبوب میکنند نزد بندگان دانستیم پس چگونه بندگانرا محبوب میکنند نزد خداوند فرمود امر میکند ایشانرا بآنچه خدا دوست دارد و نهی میکنند ایشانرا از آنچه خدا مکروه دارد پس هرگاه اطاعت کردند ایشانرا دوست میدارد خدا آنها را. و نیز در کتاب مشکوه الانوار روایت نموده که امام صادق فرمود کسیکه یاد بگیرد بایی از علم را عمل بآن بکند یا نکند بهتر است از هزار رکعت نماز مستحبی. و در کتاب حدیقه الاحباب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده که فرمود ملائکه هفت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست طلب آمرزش کنند برسه طایفه عالم و متعلم و عامل بعلم. و در کافی از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) منقولست که فرمود سخن گفتن و مذاکره با عالم در محل نازیبا بهتر است از سخن گفتن با جاهل در جای خوب

و نیز در کافی از امام صادق منقولست که حضرت رسول فرمود حواریین واصحاب خاص حضرت عیسی باو گفتند یاروح الله با که بنشینیم حضرت عیسی فرمود با کسی

که دیدنش شما را بیاد خدا بیاورد و گفتگویش علم شما را زیاد کند و علمش شما را باخترت راغب نماید . و نیز در کافی منقولست از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود رسولخدا (صلی الله علیه و آله) نشستن باهل دین یعنی علماء عاملین شرف دنیا است . و در تورات است که خداوند تبارک و تعالی بموسی فرمود بزرگ شمار حکمت (علم) را بدرستیکه من قرار ندادم حکمت را در قلب احدی مگر آنکه میخواهم بیامرزم او را پس یاد بگیر او را و پس از یاد گرفتن عمل کن باو پس از آن یاد بده او را بدیگران تا در دنیا و آخرت بکرامت من برسی . و در زبور است که بجماعت رهبان بنی اسرائیلی بگو حدیث بگوئید و بشنوید با اتقیاء از مردم واگر نیافتید در مردم اتقیا را پس سخن گوئید با علما و اگر نیافتید عالمی را پس با عقلا محادثه نمائید بدرستیکه تقوی و علم و عقل سه مرتبه است و قرار ندادم یکی از اینها را در بندگان خودم که قصد هلاک (ضلالت) آنان را داشته باشم (در هرکس قرار دادم نجات او را خواسته ام) و بعضیها گفته اند جهت اینکه اتقیا را مقدم داشته آنست که تقوی و پرهیزکاری یافت نمی شود بدون علم چنانکه خوف از خدا حاصل نمیشود مگر بعلم و از اینجهت علم را مقدم بر عقل داشته بجهت اینکه عالم لابد عاقل است .

و در انجیل در سوره هفدهم خدایتعالی میفرماید وای بر کسیکه بشنود علم را و او را طلب نکند چگونه میشود که بشنود و طلب کند که اگر اینطور باشد محشور میشود با جهال در آتش ، طلب کنید علم را و یاد بگیرید او را بدرستیکه علم اگر شما را ندید و خوشوقت نکند شقی و بدبخت نمیکند و اگر شما را بلند نکند پائین نمیآورد و اگر شما را غنی و بی نیاز نکند فقیر نمیکند و اگر شما را نفع ندهد ضرر هم نمیرساند و نگوئید میترسیم یاد بگیریم و عمل نکنیم . ولیکن بگوئید امیدواریم یاد بگیریم و عمل کنیم و علم شفاعت میکند صاحب خودش را و حق است بر خدا اینکه شفاعت او را رد نکند بدرستیکه خدایتعالی در روز قیامت میفرماید ای

جماعت علما ظن شما بخدای خود چگونه بود میگویند ظن ما نسبت بتو این بود که بر ما رحم کنی و ما را بیامرزی پس خداوند تبارک و تعالی میفرماید بدرستی که من بجا آوردم بتحقیق من که ودیعت و امانت گذاشتم حکمت و علم خود را نزد شما نه بجهت این بود که شری را برای شما خواسته بودم بلکه آن بود که بجهت اراده خیر و خوبی که بشما داشتم داخل شوید باینندگان صالح من به بهشت بواسطه رحمت من . ومقاتل بن سلیمان میگوید که من در انجیل یافتیم که خدا بعیسی بن مریم میفرماید علماء را تعظیم کن و قدردانی از فضیلت آنها بکن بدرستی که من فضیلت دادم ایشانرا بر تمام خلق خودم مگر پیغمبران و مرسلین مانند برتری خورشید بر ستارگان و مثل فضل آخرت بر دنیا و مثل فضل خودم بر تمام موجودات. و از کلام مسیح است که هر کس بداند و عمل کند در ملکوت آسمانها عظیم خوانده میشود . و از ابی ذر منقولست که فرمود بایی از علم را یاد بگیرم بهتر است از برای من از هزار نماز نافله و فرمود شنیدم رسولخدا میفرمودند زمانیکه مرگ برسد و طالب علم در حال طلب کردن باشد شهید میمیرد. و از وهب بن منیه منقولست که فرمود از علم حاصل می شود شرافت اگر چه صاحبش پیست باشد و عزت اگر چه صاحبش خوار باشد و قرب اگر چه دور باشد و بی نیازی اگر چه فقیر باشد و بزرگی اگر چه کوچک باشد و مهابت اگر چه حقیر باشد و سلامت اگر چه مریض باشد. البته مضمون این کلام محسوس بالعیانست

و بعض از عرفا میفرمایند آیا مریض اگر دوا و غذا از او بریده شود نمی میرد همینطور است قلب انسانی وقتی که علم و فکر و حکمت از او سلب شد میمیرد و بعض دیگر فرموده اند هر کس نزد عالمی بنشیند و تاب حفظ علوم او را نداشته باشد برای او هفت کرامتست اول آنکه میرسد بشواب متعلمین دوم آنکه حبس میشود از گناه مادامی که نزد آن عالم نشسته باشد سوم آنکه نازل میشود بر او رحمت الهی از وقتیکه

خارج میشود از منزلش برای طلب علم چهارم آنکه چون نشست در حوزه درس آن عالم نازل می شود برایشان رحمت الهی پس نصیبی از آن رحمت برای او حاصل میشود پنجم آنکه مادامیکه گوش میدهد نوشته میشود از برای او اطاعت ششم آنکه وقتی گوش داد و نفهمید قلبش گرفته میشود از جهت اینکه محروم مانده از درک مطالب علمی پس آن گرفتگی قلب وسیله قرب او میشود به پروردگار چنانچه فرموده انا عند المنكسره قلوبهم یعنی من پیش قلبهای شکسته ایشان هستم هفتم آنکه میبیند عزیز بودن عالم را و دلیل بودن فساق را نزد مسلمین پس قلبش از فسق بر میگردد و میل بعلم پیدا میکند و از این جهت است که امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله بنشستن با صالحین و باز فرموده هر کس با هفت قسم از مردم بنشیند خداوند هفت چیز را برای او زیاد میکند. اگر با اغنیا بنشیند خداوند حب دنیا را در او زیاد میکند و بدنیا راغبش مینماید و اگر با فقراء بنشیند حالت شکرگزاری و رضای نعمت الهی در او زیاد میشود و اگر با سلطان بنشیند زیاد میکند خداوند قساوت و کبر او را و با زنها بنشستن جهل و شهوت را زیاد میکند و با بچه ها بنشستن جرئت بر گناه کردن و تاخیر در توبه را زیاد می نماید و با بندگان صالح بنشستن زیاد میکند رغبت در طاعت پروردگار را و با علماء بنشستن زیاد میکند علم را و عطا فرمود خداوند تبارک و تعالی هفت چیز را بهفت نفر بحضرت آدم اسماء را و بحضرت خضر علم فراسترا و بدادود صنعت زره سازی را و بسلیمان زبان پرندگانرا و بعیسی تورات و انجیل را چنانکه خدایتعالی میفرماید وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَبَخَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٍ مِصْطَفَى (صلی الله علیه و آله) علم شریعت و توحید را چنانچه خدا میفرماید و نعلمک الكتاب

والحکمه پس علم آدم سبب شد ملائکه بر او سجده کنند و مقامشان رفیع گردد و علم خضر سبب شد که موسی شاگردش گردد و باو خیلی التماس کند چنانچه از آیات شریفه استفاده میشود و علم یوسف سبب شد که دارای مملکت و اهل خود و رئیس قبیله و آشنایان خود گردد و علم داود به ریاست و درجات او شد و علم سلیمان سبب پیدا شدن بلقیس و غلبه او بر مردم شد و علم عیسی سبب برطرف شدن تهمت از مادرش شد و علم خاتم الأنبیاء سبب شفاعت است. و راه بهشت در دست چهار نفر است: عالم زاهد عابد مجاهد و چون عالم در دعوی خود صادق باشد حکمت مرزوق او شود و نصیب زاهد امن از بلا و روزی عابد ترس از خدا و بهره مجاهد ثبات قدم باشد. و بعضی از محققین گفته اند علماء سه قسمت هستند یکدسته عالمند بخداوند ولی عالم بامر خدا نیستند پس او عبدیست که معرفت الهی بر قلبش استیلاء یافته و غرق شده بمشاهد نور جلال و کبریائی خداوند و فارغ نیست برای بعلم و یاد گرفتن علم احکام مگر بقدر واجب عینی که لاعلاج باید یاد بگیرد و یکدسته عالم بامر خدایند ولی عالم بخدا نیستند و آنها کسانی هستند که حلال و حرام و دقائق احکام را میدانند ولی از اسرار جلال الهی غافلند و یکدسته هم عالم بخدا و هم بامر خدایند و این دسته در عالمی متوسط بین عالم محسوس و معقول قرار دارند و گاهی جهت قربشان بعالم معقولات انس باخدا دارند و زمانی بواسطه تماس با عالم محسوسات بخلق خدا شفقت و رحمت نمایند پس وقتیکه از خدا بر میگردد بسوی خلق با آنها یکی میشود مثل اینکه خدا رانمیشناسد و چون با خدای خود خلوت میکند و مشغول میشود بذکر و خدمتگذاریش مثل کسی است که نمیشناسد خلق را و این روش مرسلین و صدیقین است و این معنی مراد رسول خدا است که فرمود سؤال کنید از علماء و رفت و شد کنید باحکما و بنشینید

با بزرگان و مراد از علماء کسانی هستند که علم باحکم خدا دارند ولی معرفت بخدا ندارند از اینجهت امر شده که از اینها پرسید وقتیکه حاجت بسئوال دارید و مراد از حکماء کسانی اند که معرفت بخدا دارند ولی او امر خدارا نمیدانند پس از این جهت امر شده بمخالطت ایشان و اما مراد از کبراء کسانی هستند که عالم بهر دو میباشند

یعنی هم معرفت بخدا دارند و هم علم باحکامش پس از این جهت امر شده بمجالست ایشان چونکه درنشستن با ایشان خیر دنیا و آخرت است و از برای هر یک از این سه طایفه علاماتیست : علامت کسیکه فقط عالم باحکام خدا است (که قسم اول بوده) آنستکه ذکرش بلسانست نه بقلب و ترسش از مردم است نه خدا و از مردم در ظاهر حیا میکند و در باطن از خدا شرم ندارد و علامت کسی که معرفت بخدا دارد (که قسم دوم بوده) آنست که ذکرش قلبی است نه لسانی و خوفش خوف رجا و امیدوار نیست نه خوف معصیت و حیانش حیا آنچه است که بر قلبش خطور میکند نه حیاء ظاهری

واما علامت آن کسیکه هم دارای معرفت و هم دارای علم باوامر الهی است شش چیز است سه چیزیکه دومی داشت که عبارت بود از ذکر قلبی و خوف رجائی و حیاء خطوری دارد با سه چیز دیگر که اولش نشستن بر حدّ مشترک است بین عالم غیب و شهود دوش معلم مسلمین است سومش آنست که دو طائفه اولی بر او محتاجند و او بر آنها محتاج نیست پس مثل عالم بخدا و باحکام او مانند خورشید است نه زیاد میشود و نه کم و مثل عالم بخدا مانند ماه است که گاهی زیاد می شود و گاهی کم

و مثل عالم باحکام خدا مانند چراغ است که خودش میسوزد و بدیگران روشنایی میدهد.

واما از دلیل عقلی بر شرافت علم پس در دلیل بیان میکنیم :

## (مقدمه در بیان فضل علم از روی دلیل عقلی)

اول آنکه معقولات بر دو قسم می باشند یک قسم موجود و دیگری معدوم و عقل سالم بی عیب شهادت میدهد باینکه موجود اشرف از معدوم است بلکه برای معدوم اصلا شرافتی نیست. و موجود نیز بر دو قسم است یکقسم جماد و آنچه نموی ندارد و دیگری آنچه نمو دارد (نامی) و شکی نیست که نامی اشرف از غیر نامی (جماد) میباشد. و آنچه نمو دارد نیز بر دو قسم منقسم میشود یک قسم حساس چون حیوان و یکقسم غیر حساس مثل اشجار و شکی نیست که حساس اشرف است از غیر حساس. و حساس نیز بر دو قسم تقسیم میشود یکقسم عاقل مثل انسان و یک قسم غیر عاقل مثل سایر حیوانات و شکی نیست که عاقل اشرف است از غیر عاقل. و عاقل نیز بر دو قسمت میشود یکقسمت عالم و یک قسمت جاهل و شکی نیست که عالم اشرف است از جاهل پس واضح و روشن شد بر صاحبان عقل که عالم اشرف است بر جمیع معقولات و موجودات.

دلیل دوم آنکه امور بر چهار قسم است: یکقسم آنچه عقل باو راضی است و قوه شهویه از او ناراضی است. و یکقسم آنچه عکس اول است یعنی قوه شهویه از او خشنود و عقل از او ناخشنود است. و یکقسم که هر دو باو ابتهاج و خوشحالتند. و یک قسم است که هر دو از او راضی نیستند. پس قسم اول که عقل باو راضی است نه شهوت امراض و چیزهاییکه ناپسند است در دنیا. و قسم دوم که شهوت باو راضی است نه عقل مانند گناهان و معاصی است. و قسم سوم که هر دو باو راضیند آن علم است. و قسم چهارم که هر دو باو راضی نیستند آن جهل است بجهت اینکه علم در مقابل جهل بمنزله بهشت است بمقایسه جهنم پس همچنانیکه عقل و شهوت راضی نیستند بآتش کذلک راضی نیستند بجهل کما اینکه عقل و شهوت هر دو راضیند ببهشت

کذلک راضیند بعلم پس کسیکه راضی بعلم شود تحقیق که فرورفته در بهشت حاضر و کسیکه راضی بجهل شود راضی شده بجهنم نقد پس هر کس اختیار کند علم را بعد از مرگ باو گفته میشود تو عادت ببهشت داشتی فعلا هم داخل در او شو و هر کس اختیار کرده باشد جهل را گفته میشود باو عادت بسوختن در آتش (جهل) داشتی فعلا هم در آن داخل شو، و دلیل بر اینکه علم بهشت و جهل جهنم است اینست که کمال لذت در درک چیزهای نامعلوم است و نهایت درد و الم در فراق از محبوب است و جراحی که دردناکست بواسطه دوری جزیی از بدنست از جزء محبوب دیگری از اجزاء که فقدان اجتماع باشد و سوختن با آتش دردش زیادتیر از جراحی است بجهت اینکه جراحی قبول نمیکند مگر دوری یکجزء معینی را از جزء معین دیگر بخلاف آتش که فرو میرود در جمیع اجزاء و اثرش دوری کلیه اجزاء از یکدیگر است و چون این مطلب فهمیده شد معلوم میشود هرچه قوه ادراک قوی تر باشد و درآکه شریف و کاملتر باشد و مدرک (درک شده) پاک و پاکیزه تر باشد لذت (روحانی) بیشتر باشد و شکی نیست در اینکه محل لذت علم روح است و او اشرف از بدن است و بدرستیکه عقل هم ادراکش بیشتر و اشرف است و اما معلوم یعنی آنچه یککه علم باو پیدا میشود پس شکی نیست که اشرف است بجهت آنکه آن معلوم خداوند و پروردگار عالمیان و تمام مخلوقات او از ملائکه و غیر ملائکه و احکام او میباشد و چه معلومی اشرف از ذات بی زوال حق تعالی است پس معلوم شد مطابق بودن دلیل عقل و نقل بر شرافت و بلندی مرتبه و بزرگی و نفاست علم و اقتضای نمودیم از مقدمه بهمین مقدار .

(پایان مقدمه)



نوع اول در آدابیست که مشترک است بین معلم و متعلم و این نوع بر دو قسم است یک قسم راجع بهریک از آنها بتنهائست و یک قسم راجع بمجلس درس است اما قسم اول که آداب هریک بتنهائست اینستکه اول واجب است بر آنها خالص نمودن نیت برای خدا چه وقت طلب نمودن علم و چه وقت تعلیم آن بجهت اینکه مدار و اعمال بر نیت است و اگر نیت در عملی نباشد لغو و بیهوده است و بسبب نیت گاهی عمل مانند کوزه شکسته و هیچ ارزشی ندارد و گاهی چون گوهر یکدانه از زیادتی ارزش قیمتش را کسی نمیداند و گاهی هم وبال آدمی شده و در دیوان سینات ثبت می گردد اگرچه در صورت مانند واجبات است پس بر هریک از استاد و شاگرد واجب است قصد خود را برای خداوند عالم خالص نمایند و قصدشان امتثال امر او و اصلاح نفس خود باشد و بعد از اخلاص نیت و اصلاح امر خود قصدشان ارشاد بندگان خدا باشد که احکام خدا را یاد بدهند برای جدا و قصدشان از علم غرض دنیوی نباشد مثل اینکه بخواهند مال یا جاه یا شهرتی پیدا کنند(1) رفعت و بلندی پیدا کنند بر برادران ایمانی یا غیر از اینها که در اینصورت باعث خذلان الهی و موجب غضب او گردد و خانه آخرت و ثواب دائمی از دست او می رود پس آنوقت از ضرر کنندگان و کسانیکه سعیشان در زندگی دنیا از بین رفته می باشند و گمان کنند که کار خوب کرده اند. پس باید هر کاری برای خدا باشد لذا در قرآن شریف میفرماید فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ (2) خداوند را با خلوص

ص: 63

---

1-7. یا اینکه بخواهند بر اقران خود فائق شوند و یا اینکه بخواهند فخر کنند بر نزدیکان یا اینکه بخواهند. ص-ح

2-(1) سوره زمر آیه دوم و سوم

در نیت پرستش کن آگاه باش دیانت خالصه برای خداست و میفرماید وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ تا آنجا که میفرماید وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ (1) مأمور بامر الهی نشدند جز اینکه خداوند را پرستش کنند با اخلاص در دین و اعراض از باطل بحق راین است کیش راست و باز میفرماید فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (2) پس کسیکه امیدوار بلقای پروردگار خود باشد، باید عمل صالح و شایسته بجای آورد و در عبادت برای خدا احدی را شریک قرار ندهد بعضی گفته اند این آیه درباره کسی نازل شده که عملی بجای میآورده و دوست میداشته که او را مدح نمایند و ایضا میفرماید مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (3) یعنی کسی که در صدد تحصیل کشتزار آخرت بر آید بر زرع او افزایش میدهیم و کسیکه طلب کند زرع دنیا (مال و جاه) را باو میدهیم و در آخرت بهره ندارد و نیز میفرماید مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (4) یعنی کسی که دنیای شتابنده را طلب کند بتعجیل مقداریکه مشیت ما باشد و بهر کسی که بخواهیم میدهیم و بعد از آن برای او جهنم را قرار میدهیم که در آن نکوهش شده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که اعمال به نیت است یعنی عملی بدون نیت درست نیست و باز فرموده برای هر کس هرچه را نیت کرده می باشد پس کسیکه هجرتش بسوی خدا و رسولش باشد پس هجرتش بسوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم است (کنایه از اینکه و رای قرب بخدا و رسول منزلتی نیست) و کسیکه بسوی دنیا کوچ کند باو میرسد و اگر همتش زنی باشد

ص: 64

- 1- (1) سوره بینه آیه چهارم
- 2- (2) سوره كهف آیه 110
- 3- (3) سوره شوری آیه 19
- 4- (4) سوره اسری آیه 19

که او را بگیرد بار میرسد مصنف رحمه الله علیه فرموده این خبر یکی از اصول و قواعد و دعائم اسلامی است و بعضیها فرموده اند این ثلث علم است و بعضی از فضلا فرموده اند کسب عبد بقلب و لسان و نیت است پس نیت یکی از اقسام کسب عبد است و نیت بر لسان و قلب ترجیح دارد بجهت اینکه نیت خوب بتنهایی خودش عبادتست بخلاف لسان و قلب و پیشینیان و بعض از تابعین آنها خوب میدانستند که در اول کتابشان این حدیث شریف را بنویسند تا بفهمانند خوبی قصد را که هر کس کتاب را قرائت کرد اعتنا بنیت بکند و در صدد اصلاح آن بر آید و باز می فرماید نیت مؤمن بهتر است از عملش در خبر دیگر دارد رساتر است از عملش و باز میفرماید خبر داد جبرئیل از خدای عز و جل که فرمود اخلاص سرّیست از اسرار من و دیعه گذاشتم او را در قلب کسیکه دوست میدارم از بندگانم و باز میفرماید اول کسیکه حکم میشود بر ضررش روز قیامت مردیست که شهید شده باشد پس میآورند او را و معرفی میکنند باو نعمتهائیکه باو داده شده (در دنیا) و او تصدیق میکند پس گفته میشود چه کردی بآن نعمتها میگوید برای تو جهاد کردم تا کشته شدم خداوند می فرماید دروغ گفתי و لکن توفیق کردی تا اینکه بگویند شجاع بود و این را هم گفتند پس او را بصورت بروی زمین کشیده تا اینکه در آتش میاندازند و مردیست که یاد گرفته علم را و یاد هم داده است و قرآن هم خوانده پس او را می آورند و نعمتهائیکه باو داده اند معرفی میکنند و تصدیق میکند پس گفته میشود چه عمل نمودی با آن نعمتهای من در جواب میگوید تعلم علم کردم و تعلیم نمودم و قرآن خواندم برای تو خداوند در جواب میگوید دروغ گفתי ولیکن تعلم کردی تا بگویند عالمست و قرآن خواندی تا بگویند قاریست و تحقیق که گفتند امر میشود که بصورت او را بروی زمین بکشند تا در آتش بیندازند و باز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند کسیکه یاد بگیرد علمی را که طلب میشود بواسطه آن رضایت خداوند

عزوجل و آنشخص طلب نکند آن علم را مگر بواسطه رسیدن بغرضی از دنیا بوی بهشت بمشام او نرسد در روز قیامت و باز میفرماید کسیکه یاد بگیرد و طلب کند علمی را برای غیر از خدا بخواهد آن علم را برای غیرش نشیمن او در آتش باشد و باز میفرماید کسیکه طلب کند علم را برای اینکه جدال کند باعلماء یا اینکه فخر کند بر سفها و مردم را متوجه خود کند داخل میکند خداوند او را در آتش و در روایت دیگر دارد نشیمن او در آتش باشد و باز فرمود طلب نکنید علم را برای اینکه فخر کنید بر سفها و مجادله کنید باعلماء و توجه مردم را بخود جلب کنید طلب کنید بگفتاد علمی خود آنچه نزد خدا است (رضا ونعم اخرویه الهی) بجهت اینکه آنچه نزد خدا است دوام و بقاء دارد و تمام میشود ماسوای او چشمه های حکمت و چراغهای هدایت و ملازم در خانهای خود (چنانچه فرش در خانه افتاده) چراغهای شب تاریک دارندگان دلهای زنده و پوشندگان لباس کهنه باشید تا در آسمانها معروف و در زمین ناشناس باشید و باز فرمود کسیکه طلب کند علم را برای چهار چیز داخل میشود در آتش اول آنکه مباحات کند بعلماء دوم آنکه فخر کند بر سفها سوم آنکه متوجه کند توجه مردم را بخود چهارم آنکه از امرای و سلاطین چیزی بگیرد و باز فرمود کسی علم را زیاد نکند که رغبتش بدینا افزوده شود جز آنکه از خدا دورتر گردد و باز فرمود هر علمی و بالست برصاحبش در روز قیامت مگر کسیکه باو عمل کند و باز حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود عالمی که نفع ندهد علمش عذابش سخت تر است از مردم در روز قیامت و باز فرمود مثل آنچه انکسانیکه خیر و خوبی یاد مردم میدهند و خودشانرا فراموش میکنند مانند فتیله ایست که روشنائی بمردم میدهد و خود را میسوزاند و در روایت دیگر دارد مثل چراغ است و باز فرمود علماء این امت دو تیره اند یکنفر آنکه خداوند باو علم داده و بذل و بخشش میکند بمردم و در عوض ارتزاق بآن نمیکند

علم فروشی نمی نماید که بر آن چنین عالمی ماهیان دریا و حیوانات صحراء و مرغان هوا طلب مغفرت میکنند و خدمت پروردگار میرسد در حالتیکه بزرگ و شر یفست و با پیغمبران مرسل همنشین و رفیق باشد و دیگر مردیست که خداوند باو علم داده ولیکن بخل میکند و بندگان خدا یاد نمی دهد و اگر هم یاد بدهد در عوض مزد و پول میگیرد پس او روز قیامت بلجام آتشین لجام شده و منادی ندا میکند این آنکیست که خداوند متعال باو علم داد و بخالت نمود از یاد دادنش بندگان خدا و در مقابل تعلیم اجر و مزد گرفت و علم فروشی نمود و باین حالت باقیست تا از حساب فارغ شود و باز فرمود کسیکه پنهان کند علم را خداوند او را لجام میکند و باز میفرماید علم دو قسم است یک علم نیست در قلب پس اوست علمی نافع و یک علم نیست در زبان و آنعلم حجت خدا بر بنی آدم است و باز میفرماید من نمیترسم بر امتم از مؤمن یا مشرک زیرا ایمان مؤمنرا نگاهداری میکند و امامش کرا کفرش ذلیل میکند ولیکن میترسم بر شما از منافقیکه بزبان داناست و آنچه را خوب میدانید میگوید و آنچه ابد می شمارید عمل میکند و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود بدرستیکه آنچه بیشتر ترس دارم بر شما بعد از مردم منافق است که دانا زبان باشد یعنی بزبان عالم و قلبا منافق باشد مردم که از قلبش خبر ندارند بزبانش نگاه میکنند پیروی از او میکنند و آخرالامر گمراه میشوند پس باید از یک همچو عالمی پناه بخدا برد و باز میفرماید آگاه باشید بدرستیکه بدترین بدها بدان علماء هستند و بهترین خوبها خوبان علماء هستند و باز میفرماید کسیکه بگوید من عالمم پس او جاهلست و باز میفرماید دیانت بطوری آشکار میشود که از دریاها گذشته و دریاها در راه خدا فرو میشوند و پس از شما کسانی می آیند که قرائت قرآن میکنند و می گویند کیست از ما در قرائت قرآن بهتر و در فقه برتر و از ما داناتر بعد از آن روی باصحاب

فرموده و فرمود آیا در این جماعت خیری هست عرض کردند نه فرمود این جماعت از شما امت خواهند بود ووقود (هیزم) آتش جهنم میباشد اما اخباریکه از طرق خاصه وارد شده یعنی از ائمه هدی رسیده است کلینی باسناد خود از علی علیه السلام روایت نموده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که دودسته سیر نمیشوند طلب کننده علم و طلب کننده دنیا پس کسیکه اکتفا نمود بدنیابر آنچه خداحلال کرده برای اوسالم میماند و کسیکه اکتفا نکرد و جمع آوری کند از غیرراه حلال هلاک میشود مگر آنکه توجه کند و بازگشت بسوی خدا نماید و کسیکه یاد بگیرد علم را از اهلش و عمل کند باو نجات میابد و کسیکه بخواهد بواسطه علم تحصیل دنیا نماید نصیبتش همانست و در آخرت نصیبی ندارد و باسناد خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود کسیکه طلب نماید علم را برای اینکه مباحات کند برعلماء یا فخرنماید بر سفها یا توجه مردم را بسوی خود کند پس خداوند جایگاه او را از آتش پر نماید بدرستیکه ریاست صلاحیت ندارد مگر برای اهلش و باسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود کسیکه تحصیل حدیث کند برای منفعت دنیا برای او در آخرت نصیبی نباشد و کسیکه طلب کند او را بجهت آخرت خداوند متعال باو خیر دنیا و آخرت را عطا فرماید و ایضا از آنحضرت روایت نموده که فرمود زمانیکه دیدید عالمی دوست میدارد دنیا را متهمش کنید بر دینتان بجهت آنکه هر کس دوست میدارد چیزپرا همانرا حفظ و نگاه داری میکنند و فرمود وحی کرد خداوند بدادود (علیه السلام) که قرار مده بین من و بین خودت عالمی که دیوانه دنیا است که باز میدارد ترا از راه دوستی من بجهت آنکه آنها قطع طریق میکنند بر بندگانم که از طاعت من بیروند بدرستیکه کمتر چیزیکه بجا می آورم نسبت بایشان آنستکه شیرینی مناجاتم را از قلب ایشان خارج میکنم و از آنحضرت منقولست که فرمود - فرمود رسولخدا (صلی الله علیه و آله) که فقها امین

انبیاء و رسلند مادام در دنیا فرو نشوند گفته شد یا رسول الله داخل شدن ایشان در دنیا چگونه است فرمود متابعت سلطان پس زمانیکه آنها داخل در آن شدند بترسید از ایشان بر دین خودتان (راهزنان دین میشوند) و باز از آنحضرت منقول است که فرمود طلب کننده علم سه صنف هستند پس بشناسید ایشان را بشخص و صفاتشان یک صنف طلب می کنند علم را از برای جهل و جدل و یک صنف طلب میکنند علم را برای بزرگی و خدعه و یک صنف طلب میکنند علم را برای تفقه و دانستن و عمل نمودن پس آنکه برای جهل و جدل یاد گرفت اذیت رسان و جدال کننده و در مجالس پیش سخن است بمذاکره علم و بیان حلم و جامه خشوع در پر کرده از ورع و تقوی خالیست پس خداوند استخوان بینی او را خورد کرده و سینه او را میشکند و آنکه برای رفعت و بزرگی و خدعه علم را یاد گرفته عالم بلند پرواز و حيله گر پست باطن و چاپلوس است و براقان خود سربلندی کرده و با اغنیاء فروتنی می نماید و حلوا خود اغنیاء و دین شکن خود باشد پس خداوند و بدین جرم او را گمنام کرده و اثری از او در آثار علماء باقی نگذارد و آنکه یاد گرفت علم را از برای تفقه و دانستن و عمل نمودن صاحب غم و حزن شدید و شب بیدار است در روایت دارد (قد تحنک فی برنسه) برنس کلاه بزرگی است که در صدر اسلام عباد بسر میگذاشته اند و تعمد بعبادت و توجه بآن دارد عمل خیر میکند و میترسد (از قبول نشدن) و میخواند خدا را با قلب بیمناک و بکار خود مشغول است و بصیر بحال ابناء زمانست و از بالا ترین برادران دینی خود در وثاقت و روحشت است (که راهزن دین او نشوند) پس در عوض خداوند ارکان (دنیویه و اخروی) او را محکم فرموده در قیامت او را مأمون (از احوال) دارد و روایت نموده صدوق در کتاب خصالش باسناد خود از ابی عبدالله (علیه السلام) که

فرمود از علماء کسی است که دوست میدارد دور او جمع شوند و مائل نیست از او کسب علم شود و او در درک اول از آتش است و بعضی از علماء کسی است که چون موعظه میکنند او را بدش می آید و چون خودش موعظه میکند بشدت و تندى موعظه میکند پس یک همچو عالمی در درک دوم از آتش میباشد و بعضی از علماء کسی است که مائل است علم را تعلیم اغنیاء و ارباب جاه و جلال بدهید و در اشخاص فقیر و مسکین محلی برای علم نمی بیند و یک چنین عالمی در درک سوم از آتش میباشد و بعضی از علماء کسی است که بروش اهل جور و سلاطین ظالم رفتار میکند که اگر از او قبول نکنند یا در حق او کوتاهی شود در اجرای از امور غضبناک میشود.

مترجم گوید یعنی همچنانیکه جبارین و سلاطین میخواهند کسی فرمان آنها را رد نکند و مطیع و شنوا را دوست میدارند و اگر کسی تخلف قولشان را نمود غضب آلود و خشمناک میشوند کذلک بعضی از علماء رفتارشان اینطور است وی همچو عالمی در درک چهارم از آتش میباشد و بعضی از علماء کسی است که بجستجوی علوم یهود و نصاری برخیزد تا علوم آنان را شاهد صدق علم خود قرار داده و حدس خود را بعلوم آنان تقویت نماید مترجم گوید صدق این کلام معجز نشان در بعضی از عالم نمایان عصر حاضر مشهور است که در مطالب حقه الهیه باقوال علماء فرنگی تمسک بسته از قال الصادق به قال مسترفلان و مسیوفلان تعدی می کنند پس یک همچو عالمی در درک پنجم از آتش است و بعضی از علماء کسی است که خودش را آماده فتوی دادن کرده و میگوید پیرسید از من و حال آنکه شاید خودش یک حرف نفهمیده و خدا هم دوست میدارد متکلفین را یعنی کسیکه چیز پرا ندارد بخودش ببندد پس یک همچو عالمی در درک ششم از آتش



میباشد و بعضی از علماء کسی است که علم را وسیله سربلندی و کبریا و اظهار عقل خود قرار میدهد و چنین عالمی در درک هفتم از آتش میباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که حضرت موسی علیه السلام خضر را ملاقات کرده و گفت مرا وصیت کن پس حضرت خضر فرمود ای طلب کننده علم بدرستی که گوینده ملائت کمتر از شنونده است پس ملول و خسته نکن همنشینان خود را (بپر گوئی) در محادثه با آنها بدانکه قلب تو ظرف است پس نظر کن بین بچه چیز پر میکنی ظرف خود را و دنیا را بشناس و پشت سر خود بینداز بجهت آنکه دنیا برای توخانه و محل قرار نمیشود بلکه دنیا در دسترس بندگان الهی گذارده شده تا توشه برای روز قیامت از آن بگیرند یا موسی آماده کن خودترا برای صبر تا بحلم بررسی و قلب خود را بتقوی و پرهیزکاری عادت بده تا بعلم بررسی و ریاضت و تعب بده نفس خود را تا از گناه خلاص شوی یا موسی فارغ کن خودرا از برای علم اگر علم میخواهی بجهت اینکه علم برای کسیست که خود را فارغ نموده باشد برای او و نبوده باش البته زیاد حرف زنده بچیزهاییکه سزاوار نیست تکلم بآنها بجهت آنکه زیاد حرف زدن بد میکند علماء را و بدیهای باطنی بی عقلان را آشکار مینماید ولیکن بر تو باد بکم صحبت نمودن که آن از توفیق و محکمی انسانست و دوری کن از جهال و نادانان و حلم را پیشه کن نسبت بسفهاء و بیخردان بدرستی که آن فضل حلم کننده گان و خوبی علماء است اگر جاهلی ترافحش و دشنام داد پس آرامش ساکت شود از او با احتیاط دور شو بجهت آنکه آنچه باقیمانده از جهلش بر ضرر و دشنام دادنش مر ترا بیشتر است از آنچه ابراز نموده ای پسر عمران باز مکن دریرا که طریق بستش را نمیدانی و نبند دریرا که نمیدانی طرز باز کردنش را ای پسر عمران کسی که از دنیا سر نمیشود ورغبتش بآن نقصان نمییذیرد چگونه عابد است کسیکه حال او ضعیف باشد و خدا را بآنچه تقدیر کرده متهم نماید (راضی)

بقضاء او نباشد) چگونه زاهد است ای موسی هر مقدار از علم را که تحصیل میکنی برای عمل تحصیل کن و یاد نگیر علم را برای آنکه یاد بدهی که اگر اینکار را نمودی هلاکت از تو است و هدایت از دیگران و از کلام حضرت عیسی ع است که فرمود برای دنیا جدیت میکنید و حال آنکه رزق و روزی شما میرسد (ولو اینکه دنبال آن نروید) و عمل نمیکنید برای آخرت و حال آنکه نعمت های اخرویه بدون عمل داده نمیشود و بدرستی که علماء بد هستند مزد را میگیرید و عمل را ضایع میکنید نزدیک است نیکوکار بسزای عمل خود برسد و زود است شما از دنیای وسیع و عریض خارج شده و بقبر تنگ و تاریک وارد شوید خدا نهی فرموده شما را از خطا چنانچه امر فرموده شما را بروزه و نماز چگونه میبوده باشد از اهل علم کسیکه بسخط در آورد او را رزقش و کوچک کند منزلتش را و حال آنکه بداند آن از علم خدا و قدرتش میباشد چگونه میبوده باشد از اهل علم کسی که متهم کند خدا را در چیزیکه مقدر کرده از برای او پس نباشد راضی بآنچه رسیده است باو چگونه میبوده باشد از اهل علم کسی که دنیایش افضل باشد از آخرتش و او اقبال کننده باشد بر دنیایش و آنچه که ضررش میزند محبوب تر باشد بسوی او از آنچه نفعش میدهد چگونه میبوده باشد از اهل علم کسیکه طلب میکند کلام را تا اینکه خبر بدهد و طلب نمیکند که عمل کند باو و از کلام آنحضرت است که فرمود وای بر علماء بد که در آتش جا دارند پس از آن فرمود سخت شد مؤنه دنیا و آخرت اما مؤنه دنیا بجهت آنکه دست دراز نکردی بچیزی از دنیا مگر آنکه یافتی فاجریرا که پیشی گرفته ترا بسوی او و اما مؤنه آخرت بجهت آنکه تونیافتی کمک کننده که کمک کند بر او و از ابی ذر رضوان الله علیه منقول است که فرمود کسیکه یاد بگیرد علمی را از علمهای آخرت که بخواهد بواسطه او غرضی از دنیا

## (در بیان حیلۀ شیطان با انسان)

را نمی یابد بوی بهشت را - البته این درجه درجه اخلاص است که بزرگ است قدرش، و زیاد است خطرش، و معنائیست بسیار دقیق، و باین درجه رسیدن خیلی سخت است او طالب محتاج است بیک نظر دقیق، و فکر صحیح، و جد و جهد تمام، چگونه اینطور نباشد و حال آنکه او مدار قبول است و بر او مترتب میشود ثواب و بواسطه آن ظاهر میشود ثمره و فائده عبادت عابد و رنج و محنت عالم وجدیت نمودن شخص مجاهد و اگر فکر کند انسان در پیش خودش و تفتیش کند از حقیقت عملش هر آینه میابد اخلاص در او را خیلی کم و اندک و آنکه اقسام فساد بسوی او متوجه است و موانع اخلاص برای او زیاد است خصوصاً نسبت بکسی که متصف بعلم و طلب کننده او است بجهت آنکه باعث و سبب اکثر طلاب خصوصاً در ابتداء تحصیلشان برای طلب جاه و منزلت و مال و شهرت و انتشار اسم و لذت برتری و خوشحالی بآنکه متبوع بشود و بجهت آنکه حمد و ثنائی گویند و چه بسا باشد با این همه اغراض ناپسند شیطان امر را بر ایشان مشتبه میکند و میگوید بایشان غرض شما نشر دین خدا است و حمایت از شرع رسول خدا است

مترجم گوید این که مرحوم شهید فرموده اند در ابتدای امر و تحصیل شیطان امر را مشتبه میکند این وضع چهارصد و بیست سال قبل بوده ولیکن در این زمان که سنه 1374 است شیطان کارش بالا گرفته و ترقی کرده شاهد صدق آن ملاحظه احوال بعضی از اشخاص است که در ابتداء امر دست راست و چپ خود را تمیز نمیداد وارد در تحصیل شد و نان امام زمان علیه آلاف التحیه والسلام را خورد و از علمای اعلام استفاده نمود تا اینکه خوب چشم و گوش و هوش و فلانش بیدار شد بناکرد دلش بحال اسلام بسوزد دید واقعا دین اسلام غریب است خواست یاری کند او را دید کمک و امدادی از هیچ طرف نیست جز اینکه شیطان

خیلی در سوز و گداز است برای دین ناچار استمداد از شیطان خواست او هم دندان روی حرف نگذاشت آنچه که باید بود بگوید گفت من جمله از نویدهایش آن بود که ای بدبخت تا بکی بخواری و ذلت نان امام زمان (علیه السلام) را میخوری و در گوشه مدرسه مشغول فقه و اصول هستی و نان و پنیر اکتفا میکنی مگر دیوانه هستی مثل آخوندهای قدیم پرسید پس چه خاک بر سرم بکنم گفت تو ماشاء الله باسواد و متدین و مثل کوه ایستادگی داری با من بیا تا ماه چهارصد تومان درست کنم که هم امر معاشی خود را اصلاح کنی و هم امر معاد را و اگر خانم هم فی الجمله سواد یا بیاضی داشته باشد برای او هم ماه چهار صد تومان درست میشود وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ در ایام محرم و صفر هم میشود یک هزار تومانی کشک بسائی دیگر مرک میخواهی برو گیلان آن شخص محصل گفته عیب است ماها داخل در بعضی از کارها بشویم برای دنیا شیطان زود جواب فرمود چرا اینقدر ناهمی مگر قصه علی بن یقظین و امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را نشنیده ای گفت چرا گفت پس چه مرگت زده مگر تو از علی بن یقظین کمتر هستی گفت البته کمترم او باذن امام (علیه السلام) بود و زمان هم زمان تقیه چه کار دارد باین زمان شیطان گفت مگر علماء جانشینان امام (علیه السلام) نیستند گفت چرا گفت خوب تو هم که بحمدالله از بزرگانی گفت بله ولیکن مجتهد نشده ام شیطان گفت اینکه عزا ندارد برو اجازه بگیر گفت چگونه صورت استفتار را بنویسم شیطان گفت باین صورت: بندگان حضرت مستطاب حجه الإسلام و المسلمین آیه الله فی العالمین حامل لواء المرسلین و خاتم النبیین رئیس الشیعیه و حامی الشریعه آقای فلان این حقیر نظر باینکه خیلی علاقه مندم نسبت بدین مبین اسلام و مردم تنفر دارند از لباس آخوندی و آنطوریکه باید ترویج دین نموده شود نمیشود جز اینکه داخل در بعضی از اداره جات می شود مردم را موعظه و پند و نصیحت نمود

و اگر کار بعضی از مؤمنین و مؤمنات هم آنجا گیر پیدا کند ممکن است کاری بکنیم و براحتی نجاتش دهیم دیگر آنکه این همه مسلمان و بچه مسلمان در آنجا هستند که محتاج بوعظ و تذکر و تبلیغ احکام اند و البته شایسته نیست آنها را بحال خود وا گذاشت آیا شما اجازه میفرمائید یا خیر جواب مسئله را هرچه زود تر که مورد حاجت است - آقا هم وقتیکه دید یک همچه محصل و متدین و علاقمند بدین را البته وظیفه شرعیست اقتضاء میکند که اجازه بفرماید - بعد از اخذ اجازه و داخل شدن در کار و خوردن مال مشتبّه و حرام صورت آقای مروج مثل ماه شب چهارده بواسطه تراشیدن ریش و کف صابون از حدبیش و قلبی مانند سنک سیاه رفیق دلبندهش جناب شیطان را ملاقات از حال یکدیگر پرسان و در ضمن شیطان از راه اعتراض گفت این چه کار است مرتکب شده و ریش را تراشیده جناب شیخ گفت تقصیر تو شد شبطان عرضه داشت من گفتم بیا ماه چهارصد تومان پول بگیر نگفتم ریش بتراش جناب شیخ فرمودند چکنم هر - یک از رفقا مرا ملاقات مینمودند، میخندیدند و میگفتند با این ریش قصد خوردن مال چه مسلمانی را کرده - گفتم خدا راضی نیست که بمن بخندند دیگر آنکه حرمت مسئله ریش تراشی اجماعی نیست از این واقعه چند ماهی گذشت یکروز شیطان آنجناب را دیدند که دست خانم خود را گرفته و در خیابان قدم میزند گفت فلانی این چه بی عفتی است تودر آورده ای چرا خانمترا بی حجاب بیرون آوردهای جناب شیخ جواب فرمودند اگر خواهی نشوی رسوی هم رنگ جماعت باش - صدق جدی باقرالائمه صلوات الله علیهم اذا شبع البطن طغی پس ای برادران ایمانی گول شیطان را نخورید که گول یکرنگ و دورنگ نیست و باید همانطوریکه علمای اعلام قدس الله اسرارهم از زمان غیبت صغری تابحال تحصیل و ترویج کرده اند ما

ها هم بکنیم و هوسهای مرده رنک را کنار بگذاریم - حکایت روزی زنی درب خانه ایستاده بود دید زندهای محله خوشحالی کنان میروند چون چشمشان بان زن افتاد گفتند چرا ایستاده گفت چکنم گفتند عزرائیل آمده یکی یک پسر می دهد بیا برویم توهم بگیر آن زن در جواب گفت شما بعزرائیل بگوئید پسر مرا نگیرد من از او پسر نمیخواهم حالا- ای جان برادر ماها دین خود را بتوانیم حفظ نمائیم کافیست نمیخواهد دیگران را مسلمان کنیم ماها این عوام ملسمان و خوش عقیده و بی غل و غش و حلال خور و حلال زاده را نگاه داریم و آنها را مرتد و بی دین نکنیم بس است دیگر نمیخواهد یک مشت مردم حرام خور و بیعقیده بلکه بی دین را ترویج کنیم ای برادران ایمانی و این اخلاء روحانی دشمن میخواهد در هر زمان بیک نحوی مابین ماها تفرقه بیندازد و دین ما را از دست ما بگیرد و ما خواب هستیم و گمان میکنیم آنها ما را دوست میدارند و بما کمک میکنند هر چند در ظاهر ترویج دین است ولیکن در واقع تخریب او است پس برادران ایمانی و ای طلاییکه تازه مشغول شده اید خیلی باید مواظبت کنید در کارهای خود و بدانید چه اندازه باید زحمت بکشید تا بتوانید چهار تا مسئله یاد کسی بدهید یا ترویج از دین کنید پس مبادا قبل از اصلاح خود هوس ترویج کنید که آن تخریب است اگر چه صورتاً ترویج باشد بجهت آنکه مبتدی مثلش مثل آب انگور است تا جوش نیامده پاک و حلال است وقتی که جوش آمد نجس و حرام میشود مبتدی هم اینطور است قبل از داخل شدن بتحصیل بسیار خوبست هر اهل علمیرا که ببیند احترام و تعظیم میکند اما وقتیکه شرح امثله را خواند دیگر از خودش بالا- تر را نمی بیند و بکسی اعتنا نمیکند اگر دو متر چلواری هم بر سر گذاشت و در آینه قد نما نظر کرد گمان میکند حجه الاسلام شده پس همچنانیکه آب انگور بعد از جوش آمدن

## (اگر کسی بخواهد خود را امتحان کند چه باید بکند)

نجس و حرام میشود تا وقتی که ثلثان بشود همین طور باید طالب علم درس بخواند و تهذیب اخلاق نماید تا کامل شود آنوقت البته وظیفه اش تبلیغ و ترویج دین است والسلام پس عرض شد که باعث کلی در تحصیل علم برای طالبش طلب جاه و مال و شهرت و نحو ذلک است و شیطان مشتبه میکند برای انسان و میگوید غرض تو نشر دین است و اگر کسی بخواهد بداند که آیا غرضش خدا و پیغمبر است یا آنکه غرضش دنیا است امتحان کند خود را ببیند وقتی که یکی از اقران خود در یک دهی با او اتفاق افتاد و او علمش و حسن خلقش بهتر از خودش میباشد بطوریکه مردم باو توجه کردند و از خودش برگشتند و در آنوقت اگر حالش نسبت کسی که باو احترام میکنند بهتر است از کسانی که برفیقش احترام میکنند و میلش - بمریدهای خود بیشتر است از مریدهای رفیقش با آنکه رفیقش سزاوار است احترامش کنند. پس بداند که مغرور است اردین خود و گول خورده از شیطان و نمیداند و چه بسا باشد که منتهی شود کار اهل علم باینکه تغییر کند حالشان همانند تغییر کردن حال زنان باینکه بدشان میآید بینند بعضی از شاگردانشان درب خانه دیگری رفت و شد میکند و اگر چه بداند، آن شاگرد آنجا بیشتر استفاده میکند و منتفع میشود در دینش و این از عطای صغه مهلکه است که جا گرفته بود در گوشه قلب و آن عالم گمان میکرد نجات از آن صفت است و مغرور بود در آن و البته این صفت مهلکه کشف میشود باین علامات و غیر اینها و اگر غرضش از طلب علم دین بود باید بود وقتی که شریکی یا کمکی با معینی پیدا میکرد شکر خدا را بجای میآورد زیرا که خداوند منان منت گذاشته کمک و اعانت او کرده بر کار مهمی که مراد تبلیغ احکام باشد و زیاد نموده اوتاد زمین و مرشد خلق و تعلیم دهنده دین خدا و زنده کننده سنت پیغمبران را و چه بسا باشد که شیطان بعضی علماء را

باشتابه بیندازد و بگوید البته غم تو بواسطه قطع شدن ثواب است از تو نه بواسطه آنکه مردم بسوی رفیقت رفتند زیرا که اگر برمیگشتند بسوی تو و وعظ کرده میشدند بقول تو و از تو میگرفتند هر آینه تو مثاب بودی پس غمگین بودن تو بواسطه فوت ثواب نیکو است ولیکن بیچاره نمیداند که اگر منقاد حق باشد و تسلیم کند امر را بأفضل از خود هر آینه ثوابش زیاد خواهد بود و در آخرت باو میرسد شیخ بهاری قدس الله نفسه الزکیه که از بزرگان اهل سلوک است در یکی از رقیمه های ارشادی خود بیعضی از سالکین مرقوم میفرماید که اگر ممکن بود آنمقدار ترویج از دین و دعوت الی الله که از خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله و سلم حاصل شد توقف بر ظهور نام نبوی ص نداشت و تمام آن ترویجات بنام عربی بیابانی مشهور میشد حضرتش راضی و خرسند بود انتهی و باید بداند که تابعین انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین اگر غمگین میشدند از جهت فوت شدن این مرتبه از ایشان و اختصاص دادن اهل آن مرتبه را بآن هر آینه مذمت کرده میشوند نهایت مذمت شدن بلکه منقاد بودن ایشان بسوی حق و تسلیم آنها امر را بسوی اهلش افضل اعمال بود نسبت بایشان و همه اینها از غرور و گول شیطان است بلکه گاهی میشود که بعضی از اهل علم گول شیطان میخورد و بخودش میگوید اگر کسی پیدا شد که بهتر از من باشد هر آینه خوشحال میشوم البته این خبر را قبل از تجربه بخودش میدهد بجهت آنکه نفس در مقام وعده نمودن زود و آسان منقاد میشود ولیکن پس از رسیدن امتحان و تجربه تغییر میکند و از وعده خود بر میگردد و وفا نمیکند مگر کسی که خداوند او را نگاهدارد و اینها را نمیشناسد مگر کسیکه شناخته باشد کید و حيلة نفس را و زیاد او را امتحان کرده باشد و کسیکه احساس نمود این صفات مهلکه را واجب است براوعلاجش را طلب و تهیه کند. از ارباب قلوب و



اگر ایشان را پیدا نکرد از کتبی که نوشته شده در این باب استفاده کند اگر چه هر دو امراثرش محو شده و باقی نمانده مگر خیرش نسئل الله تعالی المعونه والتوفیق و اگر از کتب هم مأیوس شد واجب است تنهائیرا اختیار کند و کناره گیر را طلب نماید و دفع کند از خود هر چه سؤال میشود مگر آنکه شرائط تعلیم و تعلم برای او حاصل شود و چه بسا باشد در این هنگام شیطان از راه دیگر بیاید و بگوید اگر این کار که تو کردی همه بخواهند بکنند و این در باز بشود هر اینه علوم از بین میروند و دین خراب میشود بجهت نبودن کسی که ملتفت باشد بشرایط و متلبس باشد باخلاص با اینکه عمارت دین از اعظم و بزرگترین طاعات و عبادات است پس باید در این هنگام جواب بدهد باینکه دین اسلام کهنه نمیشود و از بین نمیرود بسبب کناره گیری و عزلت از مردم مادامیکه شیطان ریاست را دوست مردم میکند و شیطان هم دست از عملش بر نمیدارد تا روز قیامت بلکه ایستادگی میکند برای نشر علم جماعتی که برای ایشان نصیبی در آخرت نیست کما اینکه رسول اکرم فرمود **إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِاِقْوَامٍ لَأَخْلَقَ لَهُمْ** یعنی خداوند نگاه داری میکند این دین را بواسطه جماعتی که نصیبی برای ایشان نیست و باز می فرماید خداوند نگاه داری میکند این دین را بواسطه مرد فاجر - پس سزاوار نیست که مغرور بشود باین تلبیسات و مشغول بشود بخلطه و آمیزش با مردم تا اینکه تربیت بدهد در قلبش حب جاه و علاقه بمقام و منزلت و ثنا و تعظیم را بجهت اینکه این آمیزش و خلطه بذر نفاق است (دورویی بودن و ظاهر و باطن مختلف شدن) و باز میفرماید حب مال و جاه میرویانند نفاق را در قلب چنانکه میرویانند آب علف را باز میفرماید ضرر و فساد در گرگ ضرر زن که رها بشوند در گله گوسفند بیشتر نیست از حب جاه و مال بر دین مرد مسلمان پس باید فکرش در تعب و زحمت باشد برای مخفی نمودن این صفات رذیله از قلبش و درک نمودن راه خلاصی از آن صفات را چونکه آن فتنه و ضرر

## (در اینکه معلم و متعلم باید به علم خود عمل کنند)

بواسطه این صفات از عالم و متعلم بزرگ تر است تا غیر آنها بددجاتی بجهت آنکه مردم بعالم اقتدا میکنند در هر کاری بجای آورد پس جاهل میگوید اگر این کار بد بود علماء از ما اولی بودند بترک واجتناب پس متلبس میشوند اخلاق زشت و ناپسند إلا اینکه فرق بین گناه عالم و بین گناه جاهل بسیار است البته جاهل در روز قیامت با گناه خودش میآید و عالم میاید با گناه خود و گناه کسانی که باو تآسی نموده و بطریقه او اقتدا کرده تا روز قیامت چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده و خلاصه مطلب آنکه شناختن حقیقت اخلاص و عمل کردن بار دریائست عمیق که غرق میشوند تمام مردم در آن مگر اندکی که استثناء شده اند از قول خداوند عزیز **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ** پس باید شخص مؤمن زیاد طلب کند و مواظب باشد بدقائق و الا ملحق می شود بتابعین شیاطین و حال آن که خودش هم نداند .

قسم دوم باید هرچه که میدانند (عالم و متعلم) عمل کنند بدرستی که عاقل همتش رعایت است و جاهل روایت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علماء دومردند یک مرد عالم است و عمل هم میکند پس او نجات میابد و یک مرد عالم است و ترک نموده علمش را یعنی عمل باو نکرده پس او هلاک میشود و بدرستی که اهل آتش اذیت می شوند از بوی عالم بیعمل و سختهترین مردم که در آتش اند از حیث ندامت و پشیمانی و حسرت مردیست که خواننده باشد بنده ای را بسوی خداوند تعالی و او هم اجابت نموده باشد و قبول کرده و اطاعت خدای را بجای آورده باشد پس او را داخل بهشت کنند و آن خواننده که باعث شد او داخل بهشت شود خودش را داخل در آتش کنند بواسطه ترک عمل بعلم و متابعت هوای نفس و طول امل اما متابعت هوای نفس انسان را باز میدارد از حق و طول

## (در بیان آنکه انسان هر چه علمش زیاد میشود باید عملش زیاد شود)

امل فراموش میکند آخرت را و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود عالم وقتی عمل نکند بعلمش زائل می شود موعظه اش از قلبها چنانچه زائل میشود باران از روی سنک و مردی نزد علی بن الحسین علیهم السلام آمد سؤال نمود از آنحضرت مسائلی را و آن حضرت هم جواب فرمودند دو مرتبه برگشت که سؤال کند مثل آنرا پس حضرت فرمودند در انجیل نوشته شده که طلب نکنید علمی را که عمل نمیکنید و حال آنکه بآنچه دانستید بآن عمل نکردید و علمی که عمل نشود باو برای صاحبش جز کفر و دوری از خدا فائده ندارد و مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که بچه چیز شناخته میشود نجات یابنده حضرت فرمود کسی که بوده باشد کردارش موافق گفتارش پس تو شهادت بده از برای او و کسی که نبوده باشد رفتارش موافق گفتارش پس جز این نیست که او نجات نیابد و آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در یکی از خطب منبرش فرمود ای مردم چونکه دانستید عمل نماید بآنچه میدانید شاید هدایت شوید بتحقیق عالمی که عمل نماید بغير علمش مانند جاهلیست که حیران و سرگردان باشد و از جهلش خلاصی نداشته باشد بلکه میبینیم که حجت برضرر او بزرگتر و حسرت او دوامش بیشتر است از آن جاهل که متحیر است در جهلش و هر دو حیران و در هلاکند ، ریب در خود راه ندهید تا اینکه شک کنید و شک نکنید تا اینکه کافر شوید یعنی اگر در خود دیب راه دادید، شک میکنید و اگر شک نمودید کافر میشوید روح خود را کم ارزش و بی وزن قرار ندهید که با هر کس بمجامله رفتار کنید و در مقابل حقیقت بسستی و مداهنه نپردازید که بزبان خواهید بود ( با اهل زمان اگر بنخواهد بنرمی سازش آمیزش کنید لاجرم در مقابل حقایق دینی سهل انگار شده خسران ابدی نصیب شما میشود) و از حقیقت است که بفقہ گردید و از فقہ

## (در بیان قصه حضرت موسی با آن عالم بی عمل)

است اینکه فریب نخورید و بتحقیق کسی که از شماها نصیحت او بیشتر است بنفس خود راغب تر است پروردگار خود و کسیکه نفس خود را بیشتر گول میزند پروردگار خود را بیشتر معصیت میکند و کسی که اطاعت کند خدا را ایمن است و زودتر بشارت داده میشود و کسی که معصیت نماید خدا را پشیمان میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود مردی آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس عرض کرد یا رسول الله علم چیست فرمودند سکوت عرض کرد بعد از سکوت فرمودند گوش دادن عرض کرد بعد از گوش دادن فرمود حفظ نمودن عرض کرد بعد از حفظ کردن فرمود عمل نمودن بازگفت بعد از عمل فرمود نشر دادن آن و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود موسی علیه السلام را در میان یاران همنشینی بود که علم زیادی تحصیل نموده بود روزی از حضرت موسی رخصت خواست تا رفته و ارحام خود را صله نماید حضرت موسی علیه السلام فرمودند البته برای صله ارحام حقی است ولیکن مبادا تکیه بدنیا کنی بجهت آنکه خدا علم را بردوشت نهاده مباد آنکه او را ضایع کنی و اعتماد بغیرش نمائی آن مرد عرض کرد جز خیر نخواهد بود و رفت طرف خویشان و اقاریش و خیلی طول کشید سفرش یکوقت موسی از او جو یا شد خبری نیافت از جبرئیل سؤال فرمود که خبر ده مرا از همنشینم فلانی آیا تو خبرداری جبرئیل گفت بلی خبر دارم اینست که در خانه مسخ و میمون شده و در گردش زنجیری است موسی تا اینرا شنید بسوی خدا فرغ نمود و بنماز ایستاد و خدا را خواند که ای پروردگارا نجات همنشینم را میخواهم پس خداوند باو وحی نمود که ای موسی اگر مرا بخوانی تا اینکه پاره شود رگهای گردنت من استجابت نمیکنم دعایت را درباره او چون بار علم بدویش نهادم و با اعتماد بغیر من آن را ضایع داشت و ابوبصیر روایت نموده از حضرت صادق (علیه السلام)

## (علم بمنزله درخت است و درخت را بواسطه میوه اش میخوانند)

که فرمود امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند ای طالب علم بدرستی علم دارای فضائل زیاد است سر علم تواضع و چشم علم دوری از حسد و گوش علم فهمیدن و زبان علم راستگوئی و حفظ آن بتفحص و قلب علم حسن نیت و عقل علم شناختن اسباب و امور و دست علم رحمت و پای علم زیارت علماء و همت علم سلامت و حکمت علم ورع و تقوی و آرامگاه علم نجات و زمام دار علم عافیت و اسب سواری علم وفا و اسلحه و سلاح علم بنرمی صحبت و شمشیر علم رضا و کمان علم مدارات و لشکر علم مذاکره با علماء و مال علم ادب و ذخیره علم دوری کردن از گناهان و ردای علم عمل خیر است و جایگاه علم وقار و دلیل علم هدایت و رفیق علم دوستی با خوبانست در حدیث عنوان بصریست از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود علم بزیاد خواندن نیست بلکه او نوریست که خداوند در قلب هر کس که بخواهد هدایتش کند داخل مینماید اگر علم خواستی اول حقیقت بندگی را در خودت سپس علم راطلب کن برای عمل نمودن و از خداوند طلب فهم کن تا ترا بفهماند فصل بدانکه علم بمنزله درخت است و عمل بمنزله میوه آن و غرض از درخت میوه دار جز میوه آن نیست و اما درخت بخودی خود و بدون استعمال و بهره برداری غرضی باو تعلق نمیگیرد ابدأ بجهت آنکه انتفاع از درخت بهر وجیهه هست ثمره و فایده آنست و بدرستیکه اولین غرض از علم عمل است چون جمیع علوم بازگشتش بدو علم است علم معاملات و علم خدا شناسی و علم معاملات شناختن حلال و حرام و سائر احکام از قبیل شناختن اخلاق خوب و بد و راه علاجش میباشد و علم معرفت شناختن وصفات و اسمهای او است و غیر از این دو علم یا آلت از برای آن دو علمند و یا بواسطه علم نیست از اعمال چنانچه بر شخص مطلع معلوم است و ظاهر است که علم معاملات از او خواسته نمیشود جز عمل نمودن بلکه اگر حاجتی باو نبود اصلاً قیمتی نداشت پس میگوئیم کسیکه نگاه دار علوم

شرعیه است اگر مهمل گذارد تققد جوارحش را یعنی جوارح خود را بکار نیاندازد و حفظ نکند جوارحش را از معاصی و آنرا بطاعات محکم نکند و ترقی ندهد او را از واجبات بمستحبات پشت گرمی اتصاف بعلم تنها و اینکه علم ذاتا مطلوب است چنین کسی در دین فی الواقع فریب خورده و عاقبت امر براو مشتبه گردیده و بدرستیکه مثل همچو کسی مثل مریض است که دردی داشته باشد و آن درد بر طرف نشود مگر بدوائی مرکب از اجزاء زیادی که شناسد او را مگر طبیب بسیار حاذقی پس کوشش کند در طلب آن طبیب و از وطن خود هجرت کند تا آنکه آن طبیب را پیدا کند، طبیب دوا را باو با تمام خصوصیات اجزاء و انواع و اقسام بتفصیل یاد دهد با اندازه آن و از اینکه از کجا بدست می آید و راه و طریقه نرم کردن و مخلوط و خمیر نمودن را و او هم یاد بگیرد و بخط خوب آن دستورات را بنویسد و بر گردد و باز از روی آن نسخه مکررا بنویسد و بخواند و یاد مریضها بدهد ولیکن خودش مشغول خوردن نشود و استعمال نکند و گمان کند این دانستن او را از مرضش خلاصی می بخشد ولیکن این مطلب بسیار بعید است چون اگر از آن هزار نسخه بنویسد و یاد بدهد بهزار مریض بطوریکه همه آنها خوب شوند و در هر شبی هزار مرتبه تکرار کند ذره از مرضشرا خوب نمیکند تا اینکه زر بدهد و دواء بخرد و مخلوط کند چنانچه یاد گرفته و بیاشامد و بر تلخی آن صبر کند و خوردنش هم در وقت خودش رو بعد از پاکی معده باشد و تمام شرائطش جمع باشد باز هم از شفا یافتن در خطر است چه رسد بآنکه اصلا دواء نخورد همین طور است فقیه و قتیکه محکم کند علم طاعات را از روی ادله و براهین ولی عمل نکند باو محکم کند علم بمعاصی را و تمیز بدهد معاصی پنهان را از معاصی آشکار ولی خودش اجتناب نکند و علم اخلاق مذمومه را اتقان کند ولی خودش اخلا قشرا



چارپائی برای کتابی چند) پس چه بدبختی است بزرگتر از آنکه حالش را بسک و چارپا تشبیه نمایند، و در خبریست کسیکه زیاد کند علمرا و زیاد نکند هدایتش را زیاد نکرده جز دوری از خدا را و در خبر دیگر میفرماید عالم (بی عمل) در آتش انداخته بطوریکه اعضای باطنی او سوخته شده از حلقومش خارج میشود، و بعد از آن باطراف (محشر) او را مانند حمار طاحونه (آسیا) میرانند و باز میفرماید بدترین مردم علماء سوء اند و از ابی دردا نقل شده که گفت وای بر آنکه نداند قوه عقل و متانت در دین و سلامت در جسم را و اگر بخواهد خدا هر آینه دانا میکند او را، وای بر کسیکه میدانند علم حجت است بر او وقتیکه گفته شود باو چه عمل کردی در چیزهاییکه علم داشتی و چگونه ادا نمودی شکر خدا را. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود بدترین مردم از جهت عذاب روز قیامت عالمی است که نفع نبرد از علمش، و مانند این اخبار در صدر این باب گذشت مراجعه شود البته هرکس خبر داده بفضل علم همان کس خبر داده مذمت علمائیکه کوتاهی در عمل نموده اند و اینکه حالشان نزد خدا بدتر است از جهال (أَفْتُونُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ) آیا میگردید و ایمان میآوردید بعض قرآن و کافر میشوید بعض دیگرش و اما علم خدا و آنچه که توقف دارد بر او از علوم عقلیه پس مثل عالم بآنکه اهمالی کند در عمل و ضایع کند امر خدا و حدودش را در شدت غرورش، مثل کسیستکه بخواهد خدمت کند. پادشاهی راه پس بشناسد او را، و بشناسد اخلاق و اوصاف و رنگ و شکل و طول و عرض و عادت و مجلس او را، و نشناسد که چه چیز دوست میدارد و چه چیز را بد میدانند و بچه چیز غضب میکند و بچه چیز راضی میشود یا اینکه اینها را هم بدانند و مع ذلک بخواهد خدمت او کند، و حال آنکه بجا بیاورد آنچه را که پادشاه غضب میکند بار و بجا



نیارود هیچ چیزی از آنهاییکه پادشاه میخواست و دوست میدارد، و باین حال وارد بر پادشاه بشود و بخواهد نزدیک او برود و حال آنکه متلوث باشد بجمیع آنچه که پادشاه بدش میاید، خالی باشد از جمیع آنچه که دوست میدارد، و بخواهد بواسطه شناختن نام و نسب و شهر و شکل و صورت و عادت او باغلامان، و معامله بارعیتش نزدیک او برود و از مقربان او باشد، و این عین غرور است. بلکه اگر این عالم ترک میکرد جمیع آنچه را که میدانست، و مشغول میشد باندک معرفت و شناسائی، و میشناخت چیزهاییکه پادشاه دوست میدارد، و آنچه را بد میداند، هر آینه بهتر بود، و بمقصدش زود تر میرسید. پس معلوم میشود از کوتاهی کردنش در عمل و متابعت نمودنش شهوت را، بر اینکه کشف نشده برای او از معرفت پادشاه مگر اسمهای او دون معانیش زیرا که اگر شناخته بود خدا را از روی حقیقت و معنی، هر آینه میترسید از او، و پرهیز کاری میکرد نسبت باو، یعنی اجتناب از معاصی خدا مینمود چنانچه اشاره فرموده باین مقام بقولش که میفرماید (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) یعنی جز این نیست که میترسند از خدا از بین بندگان علماء، و تصور نمیشود اینکه عاقلی بشناسد شیر را و از او ترسد، و بتحقیق که وحی نمود خداوند بسوی داود علی نبینا وآله وعلیه السلام، که بترس از من چنانکه از حیوان درنده ضرر زنده میترسی - بلی کسیکه از شیر فقط رنگ و شکل واسم بشناسد، گاهی از او نمیترسد مثل اینکه اصلا شیر را نمیشناسد، و در فاجعه زبور است که (رَأْسَ الْحَكْمَةِ خَشِيَ اللَّهَ تَعَالَى) یعنی بالاترین حکمت ترسیدن از خدا است. (فصل) و برای عالم در تقصیرش در عمل نمودن بعد از اخذ بظاهر شریعت، و استعمال آنچه نوشته اند فقهاء از قبیل نماز و روزه و دعاء و خواندن قرآن و غیر از اینها از عبادات، اقسام دیگر است، بجهت آنکه اعمالیکه واجب است بر او علاوه بر مستحبات منحصر نیست در آنچه که ذکر شد

بلکه چیزهاییست که بیرون از ابواب آنچنانیست که فقها، ترتیب داده اند و نوشته اند که اهمیت او بیشتر و شناختن او واجب تر و مطالعه از او و مناقشه بر او بزرگتر است و آن پاک نمودن نفس است از رذائل اخلاقی، از قبیل کبر و ریا و حسد و حقد و غیر از اینها از رذائلیکه مهلک و کشنده هستند که در علم اخلاق مقرر است، و نگاه داشتن زبان است از غیبت، و سخن چینی، و دو زبان بودن یعنی در پیش شخص یکنوع سخن بگوئی و در پشت سرش یکنوع دیگر ذکر نمودن عیوب مسلمین و غیر از اینها (که این نوع گفتار از شخص مکلف خصوصا از عالم نباید صادر شود اصلا) و همچنین است کلام در باقی جوارح بجهت آنکه از برای اینها احکامیست مختص و گناهیست مقرر در محل خودش، که هر کسی ناچار است یاد بگیرد، و أمثال کند حکمش را، اینها وظایفی است که یافت نمیشود در کتاب بیع و اجاره و غیر اینها از کتب فقهیه بلکه ناچار است رجوع کند در اینها بسوی علماء حقیقی که عمل میکنند و بکتب آنها که در علم اخلاق نوشته اند، و چقدر بزرگ است غرور شخص عالم بخدا، در اینکه راضی است بعلم رسمی و غافل است از اصلاح خود و رضایت پروردگار خود تبارک و تعالی، و غرور کسی که این شأن اوست ظاهر میشود از برای توازن جهت علم و از جهت عمل، اما از جهت عمل بتحقیق که ما ذکر نمودیم وجه چگونگی فریب نفسانی او را، و اینکه مثالش مثال مریضی است که یاد بگیرد نسخه دواء را و مشغول بشود بتکرار و تعلیمش، بلکه بالاتر از این، مثالش مثال کسی که درد بواسیر و برسام داشته باشد و او مشرف بهلاک باشد و محتاج بتعلم دواء و استعمال او باشد و با این حال مشغول بشود بتعلیم و یاد گرفتن دواء حیض و کا استحاضه، و شب و روز او را تکرار کند با اینکه میدانند او مرد است حیض و استحاضه نمیشود و لکن میگوید شاید یک زنی استحاضه بشود و از من سؤال کند، البته این

نهایت غرور است چونکه ترک نموده تعلم دوائیکه دردش را نافع بوده و مشغول شده بآنچه ذکر نمودیم همچنین است فقیه مسکین که مسلط شده بر او متابعت شهوات و خلود در زمین و حسد و ریاء و غضب و عجب باعمالی که گمان میکند از صالحات است که اگر جستجو شود از باطنش میآید آنرا از معاصی واضحه، پس باید ملتفت شود بفرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میفرماید پستترین ریاضا شرک است. و بقول دیگرش که میفرماید داخل بهشت نمیشود کسیکه در قلبش مثقال ذره از کبر باشد و بقول دیگر آن سرور که میفرماید حسد میخورد حسنات را چنانکه میخورد آتش خطب و هیزم را و بقول دیگر آن جناب که میفرماید حب مال و جاه میرویانند نفاق را چنانکه میرویانند آب علف را، الی غیر ذلک از اخباریکه در این باب نوشته شده. مترجم گوید مناسب دیدم چند خبر از کتاب مشکوه الانوار مرحوم طبرسی قدس سره اقتباس و ترجمه کنم تا فائده این کتاب اتم باشد برای مبتدین انشاء الله، من جمله از آن اخبار - از کتاب عیوان الاخبار از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روایت نموده که آن حضرت فرمود خداوند وحی نمود بسوی یکی از پیغمبرانش بر اینکه وقتی صبح کردی پس اول چیزیکه پیش تو آمد بخود او را و دومی را کتمان کن و سومی را قبول نما و چهارمی را مأیوس مگردان و از پنجمی فرار کن پس آن پیغمبر چون صبح کرد روانه شد دید کوه سیاه بسیار بزرگی پیش آمد آن حضرت ایستاد و گفت خدای من عزوجل مرا امر فرموده که این کوه را بخورم و همین طور متحیر شد که چگونه این کوه بزرگ را بخورم، پس پیش خود فکری نمود و گفت خدای من مرا امر نمیکند چیزیکه طاقت نداشته باشم پس روانه شد بسوی او که بخورد دید هر چه نزدیک میشود آن کوه کوچک میگردد تا اینکه رسید دید یک لقمه شد او را خورد دید مثل اینکه بهترین چیزها را خورده، پس از آن روانه شد رسید بطشت طلای پس گفت خدای من مرا امر فرموده این را کتمان کنم پس یک گودالی را حفر

## (در اینکه حسد و غضب عمل را ضایع می کنند)

نموده آن را دفن کرد و خاک بر او ریخت، پس از روانه شدن بعقب نگاه کرد دید طشت بیرون آمده و ظاهر شده، پیش خود گفت من آنچه را مأمور بودم از طرف حق بجای آوردم و روانه شد که ناگاه پرنده را دید که از پشت سر او بازی میآید، و آن پرنده اطراف آن حضرت میگردد پس گفت خدای من مرا امر فرموده که این را قبول نمایم پس آستین خود را گشوده آن پرنده داخل آستین شد باز باو گفت صید مرا گرفتی و حال آنکه چند روز است دنباله او میدوم پس گفت خدای من مرا امر فرموده که این را مایوس نگردانم، دست برد یقظعه از ران خود قطع کرد پیش او افکند پس از آن روانه شد ناگاه دید یک گوشت مرداری را که گندیده و پر از کرم شده پس گفت خدای من مرا امر نموده که از آن فرار کنم پس فرار کرد و برگشت در خواب دید مثل اینکه باو گفته شد بجا آوردی آنچه را امر بآن شده بودی آیا دانستی چه بود آنها عرض کرد نه گفته شد باو اما آن کوه غضب بود که عبد هر وقت غضب میکند خودش را نمی بیند و از بزرگی غضب قدر خود را نمیداند پس وقتیکه خود را نگاه داشت و قدرش را شناخت، و غضبش ساکن شد، آن وقت آن کوه مانند لقمه میشود پاکیزه و خشبو که میخورد او را، و اما آن طشت پس او عمل صالح است که هر چه عبد او را کتمان کند و بپوشاند خداوند او را ظاهر می گرداند و مزین میکند ثواب های آخرتی که برای او ذخیره کرده است، اما آن پرنده پس او مردیست که میآید ترا نصیحت میکند پس او را اقبال کن و نصیحتش را قبول نما، و اما آن باز پس آن مردیست که می آید پیش تو و حاجتی از تو میطلبد پس او را مایوس نگردان، و اما آن گوشت گندیده کرمو پس او غیبت است دوری کن از او، و از کتاب ناصح الدین ابی البرکات روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود واجب است بر خدای عزوجل که محبت و

دوستی کند بر کسیکه غضب آلوده شده و حلم میکند و ترتیب اثر بر غضب خود نمیدهد. و از کتاب روضه الواعظین از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که چون حضرت نوح (علیه السلام) از کشتی بزیر آمد شیطان پیش او آمد، و عرض کرد در زمین مردیکه منشش بیشتر باشد بر من از توئیست یعنی تو منت بزرگی بر من داری چونکه خدا را خواندی بر آنقوم فساق یعنی نفرین نمودی وقوم خودرا هلاک کردی پس مرا راحت نمودی از ایشان (چونکه همیشه باید بود در اضلال آنها بکوشم، و از آن طرف بترسم که مبادا پیروی از تو که پیغمبر خدائی کنند، و رستگار شوند و زحمات مرا خراب و بی ثمر نمایند، لذا بغرق شدن آنها من راحت شدم) آباد و خصلت یاد توندهم یکی آنکه دوری کنی از حسد که او مرا باین روز انداخت و مردودم ساخت دوم آنکه دوری کنی از حرص که آدم را از بهشت بیرون کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی نهیت میکنم از سه خصلت بزرگ از حسد بردن و دروغ گفتن و حرص خوردن، و حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمن نیست مردیکه در او بخل و حسد و ترس باشد، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نمیشود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اظهار مکن شماتت را بر برادرت که خداوند باورحم میکند و ترامبتلا میسازد خداوند وحی نمود بسلیمان بن داود علیهما السلام که من ترا بهفت چیز وصیت میکنم اول آنکه حسد نبری بیکی از بندگانم دوم آنکه غیبت نکنی بندگان شایسته ام را حضرت سلیمان عرض کرد ای پروردگار من همین دو مرا کافیسست روایت شده که موسی (علیه السلام) نزد عرش مردیرا دید پس غبطه خورد بمکان او سوال کرد از سبب علو مرتبت او در جواب گفته شد هرگز حسد نبرد بر مردم بر آنچه که خداوند از فضلش بایشان عطا فرموده بود. در کتاب روضه - الواعظین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود غافلترین مردم کسی است از تغییر دنیا از حالی بحالی پند نگیرد و متعظ نشود. ایضا از کتاب روضه الواعظین روایت نموده که

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روز قیامت که شد منادی ندا میکند بطوریکه همه بشنوند کجا هستند آن اشخاصیکه مردم را عبادت میکردند برخیزید و مزد خود را بگیرید از اشخاصیکه برای آنها عمل کردید بدرستی که من قبول نمیکنم عملی را که مخلوط بدنی و اهل آن شده. و از کتاب عیون الاخبار از امام رضا از پدرش از آباء گرامش. از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت نموده که آن حضرت فرمود تمام دنیا جاهل است مگر مواضع و مکانی که در او علم هست (که این یافت نمیشود جز در خانه علماء و پیشوایان دین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم) و همه علم حجه است (بر ضرر صاحبش) مگر آن علمی که عمل باو بشود، و همه عمل ریاء است (که آنشک بخدا است) مگر آنعملی که خالص باشد (برای خدای عز و جل) و اخلاص هم خطرناک است تا اینکه بنده به بیند عاقبت امر چه میشود (خدایا ترا بمقربان درگاهت محمد و آتش و بحق این ماه مبارک رمضان عاقبت همه مؤمنین و محبین اهل بیت علیهم السلام را ختم بخیر گردان) انتهی. و کذلک ترک میکند استعمال دواء باقی ملهکات باطنی را و چه بسا مرگ او را بگیرد قبل از توبه و تلافی مافات پس ملاقات میکند خدای عز و جل را در حالتی که غضب آلود است بر او پس همه اینها را ترک میکند و مشغول بعلم صرف و نحو و منطق و بحث دلالات و مسئله حیض و استحاضه و بیع سلم و اجارات و لعان و جراحات و دعاوی و بینات و قصاص و دیات میشود و حال آنکه در مدت عمرش بهیچ کدام از اینها محتاج نمیشود مگر یکمرتبه یا دو مرتبه و بر فرض احتیاج خودش یا احتیاج دیگری باو از واجبات کفائی است و با اینحال غافل است از علومی که باتفاق مسلمین واجب عینی است پس نهایت آن علوم اگر قصدش خدا باشد واجب کفائست و مرتبه واجب کفائی متأخر است از واجب عینی پس اگر در واقع شخص عالم غرضش خدا باشد از

علومیکه تعلیم و تعلم نموده خوب بود مشغول بآن علمیکه اهم و نفعش اتم است بشود پس او یا غافل و مغرور است و یا شاک است در دیش، و فریب خورده و طالب ریاست و استعلاء و جاه و مال است، پس بر او واجب است دواء یکی از دو دردش را بشناسد پیش از آنکه بر او غالب شده و او را هلاک کنند و البته باید معلوم باشد که مجرد تعلم مسائلی که نوشته شده فقه نیست در نزد خدای تعالی بلکه فقه در پیشگاه احدیت درک جلال و عظمت او است، و آن علمی است که موجب خوف و هیبت و خشوع باشد و او را وادار کند بر پرهیزکاری و معرفت صفاتی که مخوف است تا دوری کند از آنها و صفات محموده تا اینکه مرتکب آنها شود و خوف را شعار خود و حزن را قوی کند چنانکه خداوند با اشاره فرموده در کتاب عزیزش (فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) در سوره توبه آیه یکصد و بیست و سه تفسیرش در مقدمه گذشت و ظاهر معنی آنکه پس چرا نرفتند از هر طائفه ای از ایشان یکدسته علم فقه آموزند در دین و تا بترسانند قومشان را و قتیکه باز گردند بسوی آنها، و آن علمیکه انذار و ترسانیدن باو حاصل میشود سوای این علم است که نوشته شده بجهت آنکه مقصود از این علم حفظ اموال است بواسطه شرائط معاملات و حفظ بدن بمال و بدفع قتل و جراحات است پس مال در راه خدا آلت و بدن مرکب است و جز این نیست که علم مهم آن شناختن راهی است که بسوی خدا میرود، و قطع عقبات قلب است که عبارت باشد از صفات مذمومه که حجاب و پرده است بین عبد و رب پس چون بمیرد و آلوده باشد باین صفات محجوب میشود از خدا - معنی رحمه إلهی شامل حال او نمیشود - از این جهت است که علم موجب خشیه و ترس شده بلکه این منحصر بعالم است چنانکه خداوند میفرماید (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) میخواهد

از فقهاء باشد یا غیر از فقهاء و مثال همچو فقیه‌ی که اختصار نموده بعلم فقه متعارف مثال کسی است که اختصار کرده باشد در رفتن بحج بدانستن مشک آب و نعلین و با ابزار خود و شکی نیست که اگر اینرا نمیدانست حجتش معطل میشد ولیکن اگر کسی اکتفا کند بهمین تنها حاجی نیست بلکه باید باقی لوازماتش را هم بیاورد تا حاجی شود همچنین است فقیه اگر تعلم نکرده باشد این علوم را هر آینه معطل میماند معرفت احکام ولی معرفت احکام بتنهایی نجات دهنده نیست چنانچه ذکرش گذشت بلکه این مقدمه است از برای مقصد ذاتی پس وقتیکه این مثال حال فقیه باشد که عارف است بشرح خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم أجمعین، پس چگونه است حال کسیکه عمرش را صرف در شناختن عالم گون و فساد و حال آنکه مال و بازگشتش محض فساد است و مشغول میشود در شناختن وجود که آیا آن نفس موجودات است یا زائد بر آنها است و با مشترک بین هر دو است یا غیر از اینها از مطالبی که هیچ ثمره بر آنها مترتب نیست بلکه حاصل نمیشود برای ایشان حقیقت آنچه طلب میکنند معرفتش را، چه رسد باینکه بسوی او برسند، و جز این نیست که مثال ایشان در این وادی مثال پادشاهی است که چند نفر غلام بگیرد و امر کند آنها را که داخل خانه اش شوند و مشغول خدمت گذاری باشند و کامل کنند خود را در چیزیکه موجب قربشان میشود پیش پادشاه و دوری کنند از آنچه موجب دوری از حضرتش میشود، پس وقتی که داخل نمود ایشان را در خانه خود تا اینکه مشغول شوند بآنچه امر شده اند، آنها هم شروع کنند تماشا کردن دیوار خانه و زمین و طاق او تا اینکه عمر خود را صرف کنند در تماشا کردن و بمیرند و ندانند چه چیز از آنها در این خانه خواسته اند پس چگونه می بینی حال ایشان را پیش اربابشان که ابتداء نعمتش را بایشان مرحمت کرده بود و احسانش را برایشان بزرگ نموده



بود با این اهمال بزرگ که نسبت بطاعتش کرده اند بلکه مشغول به عصیت و نافرمانیش شدند بدان بدرستی که مثال همه ایشان مثال خانه ایست تاریک باطن که چراغی روی پشت بامش گذارده باشند تا اینکه بیرونش روشن شود بلکه مثال چاهیست که ظاهرش سفید باشد و باطنش بوی بد بدهد یا مثال قبر میتی است که ظاهرش مزین باشد و باطنش جیفه و یا مثال مردیست که قصد کرده باشد پادشاه را مهمانی کند پس در خانه اشرا سفید کاری کند ولی خاک رویه و کثافت ها در صدر مجلس گذاشته باشد و این غرور است بسیار روشن بلکه بهترین مثال مردیست که زراعتی نماید و او هم روئیده شود ولی علف هم با او برود یک علفی که آن گشت را خراب کند پس امرش کنند که پاکیزه کند و تمام علفهایش را از ریشه بکند و او علفها را از سرش بکند و ریشه اش را باقی گذارد البته طولی نمیکشد باز علفها بحدی اولیش برمیگردد و محل روئیدن نقائص و رذائل که عبارت از اخلاق مذمومه است در قلب میباشند و تا کسی قلب را از آن رذائل و نقائص پاک نکند طاعت ظاهری او ناتمام است و عدولش باقات فراوانیست بلکه مانند مریضی است که مبتلا بجرم شده و باو دستور دهند بمالیدن و آشامیدن دوا تا اینکه بواسطه مالیدن دوا ظاهرش خوب شود و بواسطه آشامیدن ریشه اش کنده شود و مرض قناعت کند بمالیدن دوا فقط و ترک کند، آشامیدن آن را ظاهر را دوا بمالد و باطن را بحال خود بگذارد تا روز بروز درد زیادتیر شود تا بحدی که هلاکش کند نسئل الله تعالی ان یصلحنا لانفسنا ویبصرنا بعیوبنا وینفعنا بما علمنا ولا یجعلنا حجه علینا فان ذلک یدیه وهو ارحم الراحمین .

فصل بدانکه از برای هر یک از معلم و متعلم یعنی استاد و شاگرد شروطی است متعدد و وظائفیست زیاد البته بعد از خلوص نیت و استعمال علم جز آنکه تمام آن

## (در اینکه خدا رزق طالب را خودش کفایت میکند)

شروط بازگشتش باستعمال علم است - یعنی عمل نمودن بعلم - بدرستیکه علم در بردارد مکارم اخلاق و محامد افعال را، و دور است از اخلاق و افعال ناپسند پس وقتی که علم عمل شد بر وجه خودش صاحبش را میرساند، بهر خیر و خوبی که ممکن باشد طلبش، و دور میکند از هر چیز پستی که او را بد خلق کند، پس چیزیکه لازم است بر آنها بعد از پاک نمودن نفس از رذائل مذکوره توجه نمودن بخدای تعالی و اعتماد بر او است در امور زندگانش و گرفتن فیض الهی است از جنابش بدرستیکه علم چنانچه از کلام حضرت صادق علیه السلام معلوم میشود نیست بزیاد خواندن بلکه او نوریست از طرف خداوند که فرود میآورد بر هر کس که بخواهد هدایتش کند و دیگر آنکه توکل نماید و بسپارد امرش را بسوی او، و اعتماد نکند بر اسباب دنیوی تا اینکه توکلش باسباب باشد و علم و بال او گردد و توکل نکند بر احدی از خلق خدا بلکه کارهای خود را از هر جهتی واگذارد بسوی خدای تعالی تا ظاهر شود بر او از نفحات قدسش، و از لحظات انش، و کارهای زحمت دارش بآسانی انجام داده و مطلبش حاصل شود، و اموراتش اصلاح گردد، در حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده بدرستیکه خداوند کافی است از برای طالب علم رزقش را خصوصاً از کسانی که ضامن شده رزق بدهد بمعنی اینکه غیر از طالب علم محتاج بسعی و کوشش است نسبت برزقش تا بدست آورد، البته غالباً اینطور است، بخلاف اهل و طالب علم که آنها باین تکلفات محتاج نیستند، بلکه آنها باید همتشان طلب علم باشد و کفایت میکند خداوند مؤنه رزقش را، اگر نیتش خوب و قصدش خالص باشد، مرحوم شیخ شهید میفرماید و نزد من از این دقائق و دقائق آنچنانست که اگر جمعش کنم بحدی میرسید که خدا میداند از نیکویی صنعت خدا بمن و خوبی مؤنه اش از زمانیکه مشغول بودم که قریب سال نهصد و سی بود تا امروز که سنه 953 است،

## (هر کس بغیر خدا امید داشته باشد خدا امیدش را قطع میکند)

خلاصه شنیدن کی بود مانند دیدن و روایت نموده شیخ ما که از متقدمین است محمد پسر یعقوب کلینی باسناد خودش بحسین پسر علوان که فرمود بودم در مجلسی که علم طلب میکردیم و در بعضی از سفرها خرجی من تمام شد بعضی از رفقای من گفتند تو بچه کسی امیدواری و کی ضیافت میکنند گفتم فلانی گفت بخدا قسم که حاجت برآورده نمیشود، بآرزوی خودت نمیرسی، و نجات نمیدهد ترا طلب تو، گفتم از کجا میدانی خدا ترا رحمت کند گفت حضرت اباعبدالله «ع» حدیث کرد مرا که او خوانده بود در بعضی کتب آسمانی که خداوند تعالی میفرماید، بعزت و جلالم و مجدو ارتقاعم بر عرشم هر آینه قطع میکنم امید هر کس که بغیر من امیدوار است و میپوشانم باو نزد مردم لباس مذلت را، و هر آینه دور میکنم او را از نزد خودم، و هر آینه دورش میکنم از وصل خود، آیا امید دارد بغیر من در شدائد و سختیها، حال آنکه شدائد بدست من است و رجا بغیر من دارد و میکوبد بفکر خود درب غیر مرا، و حال آنکه کلیدهای درها بدست منست و آن درها بسته است و در خانه من باز است برای هر کس که مرا بخواند، پس کی امیدوار بمن شد در حوائج خود و من امید او را قطع کردم بدون برآوردن حوائج او یعنی هر کس بمن امیدوار شده و حاجتی خواسته من باو عطا کرده ام و کی امید بمن داشت در امر بزرگی و من قطع کردم امید او را از خودم من آمال و آرزوی بندگانم را پیش خودم قراردادم و محفوظ داشتم پس راضی نشدند بحفظ من و پر کردم آسمان های خودم را از کسانی که خسته نمیشوند از تسبیح من و امر کردم ایشان را بر اینکه نبندند درها را بین من و بین بندگانم پس وثوق و اطمینان نکردند بقول من، آیا ندانسته کسی که حادثه ای باو عارض شده که کسی نمیتواند آنرا برطرف کند سوای من، مگر باذن من، پس چه شده است بمن که میبینم او را مستور و پوشیده کرده از من عطا کردم او را بحدود خود چیزیرا که از

من سئوال نکرده بود پس از آن گرفتمش از او و او نخواست از من که ردش بکنم ، و از سوای من طلب کرد، آیا دید مرا که همیشه عطا میکردم قبل از آنکه سئوال کند پس از آن سئوال کرد و من جواب ندادم سائل خودم را آیا بخیلیم من که بنده ام مرا را گذاشت؟ آیا جود و کرم مال من نیست؟ آیا عفو و رحمت بدست من نیست؟ آیا من محل آرزو نیستم پس کسیکه قطع کند آنرا آیا نمیترسند امیدواران که امید از غیر من دارند پس اگر اهل آسمانهایم و اهل زمینم تماما آرزو کنند پس عطا کنم ایشانرا مثل آنچه که آنها آرزو داشتند کم نمیشود از ملک من مثل ذره چگونه کم شود ملکیکه قیمش من هستم پس بدا بحال کسیکه مایوس است از رحمت من، و بدا بحال کسیکه معصیت میکند مرا و راقب من نیست ، و رواه الشيخ المبرور بسند آخر عن سعید بن عبد الرحمن و فی آخره فقلت یابن رسول الله املاء علی فاملاء علی فقلت لا والله ما اسئله حاجه بعدها اقول ناهیک بهذ الکلام الجلیل الساطع نوره من مطالع النبوه علی افق الامامه من الجانب القاشی حاثا علی التوکل علی الله تعالی و تقویض الامر الیه والاعتماد فی جمیع المهمات علیه فما علیه مزید من جوامع الکلام فی هذا المقام و این همان امر سوم است از آداب. و اما امر چهارم از آدابیکه لازم و واجب است بر معلم و متعلم آن حسن خلق است، که باید بیشتر از سایرین دارا باشند، و تواضع و رفق تمام داشته باشند، و بذل و سع نمایند در تکمیل نفس روایت نموده معویه بن وهب که گفت شنیدم حضرت صادق

علیه السلام میفرمودند طلب کنید علم را و زینت دهید او را بحلم و وقار ، و فروتنی کنید نسبت بکسی که طلب میکنید از او علم را و نبوده باشید علماء جبارین که میبرد باطل شما حق شما را و روایت نموده حلبی در صحیح از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) که آیا خبر بدهم شما را بفقیهیکه حق فقیه است کسی

استکه مایوس نگرداند مردم را از رحمت پروردگار، و ایمن هم نکند ایشانرا از عذاب خدا و رخصت ندهد ایشان را در معاصی خداوند و ترک نکند قرآن را، و رغبتش در غیر قرآن باشد، آگاه باشید که خیری نیست در علمی که در او تفهم نباشد، آگاه باشید خیری نیست در خواندنیکی که در آن تدبر نباشد آگاه باشید خیری نیست در عبادتیکی که در آن تفکر نباشد- بدان بدرستیکه هر کسی متلبس شد بعلم مردم نظرشان باو میشود و بفعل، و رفتار و گفتار، او تأسی میکنند پس وقتیکه رفتارش خوب، و احوالش صالح شد، و متواضع ساخت نفس خود را و قصدش خالص شد از برای خدا، آنوقت این اوصاف منتقل میشود بغیرش از سایر مردم و خیر و خوبی شیوع پیدا میکنند در ایشان و حالشان بانظم میگردد، و اما وقتیکه این طور نشد مسلم است که مردم پست تر از او میشوند در رتبه، پس آنوقت علاوه بر فساد نفس خود باعث و منشأ میشود فساد دیگران را و همین، برای تو بس که گنه کار و دور از خدا باشی ای کاش وقتی که هلاک میشود قطع میشد عملش، و از بین میرفت وزر و وبالش، بلکه او باقیست تامادامیکه باقی هستند کسانیکیه باو تأسی کرده اند و مانند عمل او عمل کرده اند بعضی از عارفین فرموده اند عامه مردم همیشه یک مرتبه کمتر اند از کسانیکیه متلبس هستند بعلم پس وقتی که عالم ورع و تقوی داشته باشد، و صالح باشد عامه متلبس میشوند بمباحات و چون مشغول شد بمباحات عامه متلبس میشوند بمشتهات و اگر داخل شد در مشتهات عامه دامنگیر حرام میشوند، و اگر مرتکب حرام شد، عامه مردم کافر میشوند و کفایت میکنند از حیث شاهد بودن بر صدق این معنی وجدان علاوه بر نقل اعیان امر پنجم لازم است بر هر کدام از معلم و متعلم اینکه عقیف النفس و عالی همت باشند، و دوری کنند از سلاطین و اهل دنیا و داخل در آنها نشوند که طمع داشته باشند مادامیکه راه فراری داشته باشند تا اینکه بتوانند

علم را نگاهداری کنند. چنانکه گذشتگان نگاه داشتند، پس کسیکه بجا بیاورد آنرا بتحقیق که بازی داده خود را، و خیانت نموده امانتش را و خیلی کم میشود کسی داخل آنها بشود و معصیت نکند و اگر کم هم بکند باز حالش مثل عقیف النفس و اعراض کننده نیست و شاهدش علاوه بر نقل وجدان است - بعضی از فضلا ببعضی از اشراف گفتند سبب چیست که بزرگان زمان ما و پادشاهانشان از ما قبول نمیکنند و برای علم قدر و قیمتی قائل نیستند و حال آنکه در زمان سابق اینطور نبودند گفت بجهت آنکه در آن زمان پادشاهان و بزرگان و اهل دنیا می آمدند پیش علماء و مالشان را بآنها میدادند و از آنها علم التماس میکردند و علما قبول نمیکردند، و مبالغه مینمودند در ردش و زیر منت ایشان نمیرفتند، آنوقت دنیا در نظر ایشان کوچک میشد یعنی در نظر اهلش و علم در نظرشان بزرگ مینمود و پیش خود میگفتند اگر علم قدر و قیمتی نداشت اختیار نمیکردند این فضلا بر دنیا و اگر دنیا چیز خوبی بود اینها ترک نمیکردند و اما در این زمان چون علماء اقبال بر پادشاهان و اهل دنیا دارند، و میبخشند علمشان را بآنها و دنیا را از آنها التماس میکنند، آنوقت دنیا در نظر اهلش عظمت پیدا میکند و علم کوچک میشود جهت و سببش همان بود که ذکر شد قبلا و تحقیق که شنیدی جمله از اخبار رادراین باب سابقا مثل قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود فقهاء اجابت کنندگان رسولانند مادامیکه داخل در دنیا نشده اند. گفته شد یا رسول الله چیست دخول ایشان در دنیا فرمود متابعت نمودن پادشاه و چون اینکار را بکنند بر دینتان از ایشان حذر کنید و بترسید الی غیر ذالک از اخباریکه گذشت و البته معلوم باشد مجرد متابعت سلطان بد نیست بلکه آن متابعت و پیروی مذموم است که برای دنیا و بلندی رتبه بر اقران باشد و برای عظمت و ریاست باشد، اما اگر برای این باشد که اقامه نظام

نوع کند و اعلاء کلمه دین و ترویج حق و کندن ریشه اهل بدعت و امر بمعروف و نهی از منکر و مانند اینها باشد، این بهترین اعمال است و باین معنی جمع میشود بین اخباریکه مذمت میکند و بین اخباریکه رخصت میدهد بلکه جماعتی از بزرگان داخل اینکار شدند مثل علی بن یقطین و عبدالله نجاشی و ابو القاسم بن روح که یکی از نواب شریفه بود و محمد بن اسماعیل بن بزیع و نوح بن دراج و غیر آنها از اصحاب ائمه صلی الله علیه و آله و سلم و از فقهاء مثل سید مرتضی و سید رضی و پدرشان و خواجه نصیر الدین طوسی و بحر العلوم جمال الدین مطهر و غیر ایشان و روایت نموده محمد بن اسماعیل بن بزیع و هوالثقه الصدوق ره از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود بدرستی که از برای خداوند تعالی در ابواب ستمکاران کسی است که روشن میکند خداوند بواسطه او برهان را و منزله او را در بلاد بلند میکند، تا دفع ستم و ظلم ظالمین را از اولیاء خودش بنماید و اصلاح میکند خداوند بواسطه او امور مسلمین را بجهت آنکه اوست پناه مؤمنین از ضرر، و بسوی او بر میگردند حاجتمندان از شیعیان ما، و بسبب ایشان ایمن میگرداند خداوند مؤمنین را از فزع، نمودن در خانه ستمکاران، ایشانند مؤمنین حقیقی، ایشانند اجابت کننده خدا در زمینش ایشانند چراغ هدایت در رعیتشان روز قیامت روشنی میدهد نورشان مر اهل آسمانها را، چنانچه روشنی میدهند ستاره های زهره اهل زمین را و نور قیامت از نور ایشان روشنی میدهد، خلق شده اند بخدا قسم از برای بهشت و خلق شده است بهشت برای ایشان پس گوارا باد برای ایشان، چه میشود بر یکی از شماها اگر بخواید درک کنند تمام این مراتب را گفت گفتم فدایت شوم چطور و چه رقم فرمود بوده باشید با ایشان پس خوشحال میکنید ما را بداخل کردن سرور بر مؤمنین از شیعیان ما، پس بوده باشید با ایشان ای محمد، و بدانکه این ثواب خوب است ولیکن مورد

خطر بسيار وخيمي است و باعث غرور بزرگيست بجهت آنکه مال دنيا وحب رياست و بلندي رتبه چون در قلب برويد فرو ميبرد بر او بسياري از راه ثواب و مقصد صحيح که موجب ثواب بود، پس لابد است و ناچار که تأمل کند در اين باب مترجم گويد که در زمان ما دشمن خيلي قوی شده و بهر شیوه که ميتواند لطمه بدین واهل و يارانش ميزند، وليکن نه بطوريکه هر کس بفهمد، بلکه بمقتضای حال مينگرد و کار خود را انجام ميدهد مثلاً در یک زمان منتشر ميکند که اين آخوند وملاها مفت خوراند و کل بر جامعه هستند عوام کالانعام هم ميگويند راست است پس نتيجه اين تصديق بلا تصور آنشد که آخوندها گوشه نشين شدند و نتيجه آن گوشه نشيني آنشد که مردی که در سابق اگر بآن کسی میگفت زنت را بياورد در بازار و کوچه تماشا کنند از حس غيرت دینی و ناموسی حاضر بود طرف را و اگر نه خود را هلاک کند، الان با کمال افتخار زنتش را زينت ميکند و همراه خودش بگردش ميبرد و مردان اجنبی بازنش مصافحه ميکنند و اسمش را مسلمان بلکه شيعه علی هم ميگويند البته بعد از نتيجه کاملی که ميخواست وگرفت ديد با آنکه مردم کاملاً از جنس اهل علم و آخوند متنفرند هنوز اينها زنده اند و در هر گوشه و کنار مشغول تبليغ هستند، از اين راه پيش آمد که شما آخوندها نان امام زمان عليه السلام را ميخوريد و هيچ اعتنائی به بچه مسلمانها نميکنيد تمام در اين مدارس جديد دارند طبيعي و مذهب ميشوند چه خوب است. شماها هم یک قدری از آن دروس بخوانيد و مشغول تبليغ بشويد باين حيله یک مشت طلاب دینی را از راه کج کردند عوض آنکه بروند بچه مسلمانها را نگذارند طبيعي بشوند خودهاشان طبيعي شدند و گمان ميکنند مساوق با علی بن يقطين و عبدالله النجاشی و ابی القاسم بن روح شده اند و کسی هم نيست که بآنها بگويد ای بدبختان دو عالم که دين خود را



## امر ششم در بیان اینکه لازم است محافظت بر احکام شرع

بمختصر متاع دنیا فروختید خجالت بکشید و خود را تشبیه بزرگان دین مکنید آنها مجتهد و عالم باعمل بودند نه مثل تو که با لباس روحانیت بروی پیش زن مکشفه ممتحنه التماس کنی که خانم یک نمره خواهش دارم بحقیر زیادتیر بدهید نه مثل نو که هنوز احکام واجبه خود را نفهمیده نه مثل تو که نمی فهمی تبلیغ از چه ملتی میکنی پس حیا کنید و دیگر خود را بزرگان مذهب تشبیه نکنید البته سزاوار است طلائیکه تازه موفق شده اند بتحصیل علوم دینیہ کتاب اخلاق بخوانند و با اهل تقوی بنشینند و با هر کس مجالست نکنند و بدانند که اگر میخواهند نجات یابند و بسلامتی از تحصیل فارغ شوند باید مشی آنها از روی مشی علماء هزارسال قبل تا بحال باشد والا اگر دلش هوس طرز جدید و رفتار ظالمین را کرد بدانند که بصلاح و رستگاری نیست و هر چه زودتر از درس دست بکشند، و بهمان عقیده دینی پدر و مادری خود بمیرد بهتر است تا اینکه بیدین از دنیا برود والسلام علی من التبع الهدی .

امر ششم- آنکه لازم است محافظت کند و ایستادگی کند بشعائر اسلامی وظواهر احکام مثل بپا داشتن نمازها را در مساجدیکه جماعت بپا میشود و اینکه محافظت کند بر اوقات شریفه و بر افشاء سلام بر خاص و عام چه در وقت سلام کردن و چه در وقت جواب دادن، و محافظت بر امر بمعروف و نهی از منکر نمودن و صبر کند بر اذیت کشیدن در راه دین و اظهار کننده حق باشد، و بذل و بخشش کند نفسش را برای خدا و نترسد ملامت ملامت کنندگان را تا اینکه تأسی نموده باشد پیغمبرش خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیغمبران و خودش را راضی نکند بافعال جایزه باین معنی که بگوید فلان لباس که حرام نیست، پس جایز است پوشیدنش، یا فلان غذا مکروه است و کل مکروه جایز پس مرتکب بشود، یا فلان مجلس

رفتن عیب ندارد پس خوب است ما هم برویم که کم کم مرتکب محرمات هم میشویم و خودش نمیفهمد، پس باید خودش را وادار کند در بجا آوردن فعلهای خوب بجهت آنکه علماء پیشوایان هستند و بسوی آنها است بازگشت مردم و ایشانند حجت خداوند تعالی بر عوام و تحقیق مراقب ایشانند برای اخذ از ایشان کسیکه نظر نمیکنند بسوی او، و اقتدا میکنند بایشان کسی که علم باو ندارند، و چون عالم منتفع نشود بعلمش پس غیرش بطریق اولی منتفع نمی شود بآن و از این جهت

است که بزرگ شمرده اند لغزش عالم را بجهت مترتب شدن بسیاری از مفاصد براو پس باید متخلق باشد باخلاق و صفاتی که شارع باو ترغیب نموده، مثل جود، و بخشش و خوش خلق بودن، بطوریکه از حد وسط خارج نشود، و غیظ خود را فرو نشانند و کسی را اذیت و آزار ننمودن و صبر و مروت داشتن و منزّه بودن از کاسبی بد و پست و اکرام نمودن و از کسی اکرام نخواستن، و با انصاف بودن و از کسی انصاف نخواستن، و شکر کسیکه فضل او زیاد است و سعی در بجا آوردن حاجت حاجتمندان و بذل جاه و منزلت و شفاعت نمودن و مهربانی کردن بفقراء و دوستی با همسایگان و اقرباء خود و احسان نسبت بعبید خود و دوری از زیاد خندیدن و شوخی و مزاح نمودن، و ملتزم باشد با خوف و حزن و انکسار، و خاموشی بطوری که ظاهر بشود اثر ترس، از هیئت و رفتار و حرکت و نشست و گفتار و سکوتش، بطوریکه نگاه نکند باو کسی جز آنکه نظرش او را بیاد خدا آورد و صورتش دلیل باشد بعلمش، و ملازم باشد باآداب شرعیه چه قولی باشد، و چه فعلی چه آداب ظاهری باشد و چه آداب باطنی و اولی مثل قرآن خواندن دومی مثل تفکر در معانی آن و امتثال کند اوامر او را و منزجر باشد از نواهی او بایستند نزد وعد و وعیدش، و ایستادگی کند بوظائف و حدودش، و ذکر خدا کند بقلب و زبان،

و بجا بیاورد آنچه که وارد شده، از دعا، و ذکر، در شب، و روز، و عبادت، مثل نماز و روزه و حج بیت الحرام، و اکتفا نکنند از عبادات بمجرد علم که قلبش قسی، و نورش تاریک میشود، چنانچه سابقا اشاره شد، و بسیار مواظبت کند بر نظافت خود از قبیل ازاله نمودن چرک، و گرفتن ناخن و ازاله کردن موهای زیادی که ازاله اش مطلوب است، و دوری نمودن از بوهای بد و بسیار شانه کند محاسن خود را وجد و جهد کند در اقتداء بسنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اخلاق پسندیده و پاک کند نفس خودش را از اخلاق ذمیمه و اوصاف زشت از قبیل حسد، و ریا، و عجب و کوچک شمردن مردم اگر چه از خودش پستتر باشند بدرجاتی، و گول زدن و ظلم نمودن، و غضب کردن برای غیر خدا و غش در هر کار و بخل و خبث و تکبر، و طمع، و فخر و خیال و رغبت در دنیا، و مباهات با و خدعه نمودن خود را تزئین کردن بجهت مردم و دوست داشتن مدح را بچیزیکه بجا نیاورده، و کور بودن از عیب نفس خود و مشغول شدن بعیوب مردم و حمایت و عصیت داشتن از برای سوای خدا، و سخن چینی، و غیبت کردن و بهتان زدن و دروغ گفتن، و فحاشی نمودن و از برای هر یک از این صفات داستانیت و تفصیلی است بسیار، و دواى آن و ترغیب بر آن در جای خودش نوشته شده و مقصود از ذکرش اینجا آگاه نمودن عالم و متعلم است بر اصل آنها تا اینکه دوری کند و این صفات گرچه مشترک است بین همه مردم جز آنکه عالم و متعلم سزاوارترند از دیگران که اجتناب کنند و از این جهت آن صفات را از وظائف عالم و متعلم قرار دادیم بجهت آنکه علم چنانچه بعضی از بزرگان فرموده اند، عبادت و عمارت و نماز مخفی قلب است پس چنانچه نماز ظاهری که وظیفه جوارح است صحیح نیست مگر بعد از پاک نمودن جوارح از حدث خبث کذلک صحیح نیست عبادت باطنی مگر بعد از پاک کردن باطن از خبائث اخلاق و

## ( قسم دوم از نوع اول در آداب شنا کرد و معلم است )

نور علم را خداوند تعالی نمایاندازد در قلبش کسی که قلبش آلوده است بنجاست و کدورت و اخلاق ناپسند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که نیست علم بزیاد درس خواند بلکه علم نوریست که میاندازد خداوند تعالی در قلب کسیکه بخواهد هدایتش کند، و مانند همین فرموده ابن مسعود که نیست علم بزیاد بروایت کردن بلکه او نوریست میفتد در قالب و از اینجا معلوم شد که مجرد دانستن علوم خاصه علم نیست اگر چه در نظر مردم عوام علم است بلکه علم همان نوریست که ذکر شد که ناشی از آن علوم است و موجب بصیرت و ترسیدن از خداوند تعالی میباشد، چنانچه ذکرش گذشت پس اینها مختصری از وظائف مشترک بین شاگرد و استاد بود و اکثر این وظائف بازگشتش بعمل نمودن بعلم است مگر آنکه ما تنها ذکرش نمودیم بجهت اهتمام شأنش و آگاهی بأصل فضائل .

قسم دوم از نوع اول در آداب شاگرد و معلم است در مجلس درس و آن امور یست امر اول - آنست که باید هر دو جدیت تام در اشتغال داشته باشند، از حیث خواندن، و مطالعه کردن، و تعلیق نوشتن، و مباحثه نمودن و مذاکره کردن، و فکر نمودن، و حفظ کردن و خواندن الی غیر ذالک و اینکه باید همیشه مشغول بعلم باشند، و آن مطلوب و رأس مالشان باشد، و بغیر علم از امور دنیوی مشغول نباشند البته مع - الامکان و اگر ناچارند و باید مشغول باشند البته اقتضای کنند بر قدر ضرورت و البته بعد از قضاء وظیفه اش باید در طلب علم باشد، بحسب قدرت و توانائیش، یعنی هر چه قدرت دارد صرف علم کند و از این جهت گفته شده عطا کن همه خودت را بعلم تا اینکه بدهد بتو بعضش را از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند عزوجل میفرماید مذاکره علم بین بندگان من از چیزهائست که زنده میکند دلهای مرده را چونکه ایشان بازگشت میکنند

بسوی اطاعت من. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود رحمت کند خداوند عبدی را که زنده کند علم را، گفته شد چیست زنده کردن علم فرمود اینکه مذاکره کنند با اهل دین و ورع، مردوم آنستکه باید سؤال نکنند احدی را از روی طعنه و تعجیز یعنی بخواهد او را عاجز کند و بفهماند که او چیزی نمیداند بلکه سؤال متعلم و معلم از برای خدا باید تنبیه بر خیر باشد و قصدش ارشاد یا استرشاد باشد آنوقت اینجاست که ظاهر میشود زبده تعلیم و تعلم، و درخت علم ثمره میدهد والا اگر قصدش مجرد مرء، و خود نمائی و جدال باشد و دوست داشته باشد ظاهر کند ظفر یافتن و غالب شدن را مسلما ثمره این علم در نفس ملکه پست و عادت خبیثه میشود و علاوه بر این موجب غضب از طرف پروردگار میگردد و علاوه بر این موجب یکدسته گناه میشود، مثل اذیت نمودن مخاطب و جاهل شمردن او، و کنایه زدن باو و تعریف نفس خودش، و تذکیر کردن او، همه اینها معصیت است مؤکد و عیوبیست منهی که در محلش ذکر کرده اند از روی سنت مطهره، و با همه اینها یک همچو شخصی مشوش و مخلوط میکند عیش خودش را بچیز ناپسند بجهت آنکه تو خود نمائی نمیکنی با سفیه جز آنکه ترا اذیت میکند، و نه با حلیمی مگر آنکه ترا کوچک شمارد و بتحقیق که خداوند سبحانه تعالی تاکید نموده بلسان پیغمبرش و ائمه علیهم السلام حرام بودن مرء، و خودنمایی را روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مرء و خلط با برادر خود نکن و وعده نکن با او در جائیکه مخالفه کنی او را و باز میفرماید و واگذارید مرء را بجهت آنکه نمیفهمی حکمتش را و ایمن نیستی فتنه اش را او باز میفرماید کسیکه ترک کند مرء را و او محق باشد بنا می شود از برای او خائنی در بالای بهشت و کسی که ترک کند مرء را و او مبطل باشد و محق نباشد بنا میشود از برای او خائنی در خود بهشت و از ام سلمه رضوان الله علیها منقول است که

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اول چیزیکه عهد کرد بامن خدای من و نهی نمود مرا از آن عبادت بتان و شرب خمر نزاع کردن با مردان بود. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود گمراه نشدند جماعتی جز آنکه داده شدند جدل را . و باز میفرماید کامل نمیکند عبدی حقیقه ایمان را تا اینکه واگذارد مرء را اگر چه حق با او باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود مرء در دیست بدونیست در انسان خصلتی بدتر از آن و آن خلق شیطان و فرزندش میباشد، و مرء نمیکند در هر حالی جز کسیکه جاهل بخود و غیر خود باشد و محروم باشد از حقائق دین روایت شده مردی گفت بسضرت امام حسین علیه السلام بنشین تا اینکه مناظره کنیم در دین حضرت فرمود ندای فلان من بینا هستم در دین خود و هدایت بر من کشف شده تو اگر نادانی بدین خود بر و طلبش کن چه کار است مرا و مرء کردن بدرستی که شیطان هر آینه وسوسه میکند مرد را و ندا میکند او را و میگوید مناظره کن تا این که گمان نکنند تو عاجز و نادانی پس بدانکه مرء از چهار قسم بیرون نیست با اینکه تو با رفیقت مرء میکنی در چیزی که هر دو میدانید پس بتحقیق که ترک کرده اید باین واسطه نصیحت را و طلب نموده اید فضیحت را و ضایع کرده اید آن دانش و علم را و یا هر دو جاهل هستید پس ظاهر کرده اید جهل خود را و دشمنی نموده اید از روی جهل و یا آنکه تو میدانی پس ظلم نموده ای در حق رفیقت بطلب کردنت ذلت او را و یا آنکه رفیقت میدانند پس - ترک نموده ای حرمت و احترام او را و مقام او را نشناخته ای و همه اینها قبیح است پس کسیکه انصاف بدهد و حق را قبول و مرء را ترک کند پس محکم کرده ایمانش را و نیکو کرده رفاقت و دیش را نگاه داشته عقلش را همه اینها از کلام حضرت صادق علیه السلام بود بدان بدرستیکه حقیقت مرء اعتراض بکلام غیر است باظهار کردن خللی در او

لفظی باشد یا معنوی یا قصدی داشته باشد برای غیر غرض دینی که خداوند امر باو کرده باشد یعنی قصدش غرض دینی نیست که از طرف خداوند امر باو شده باشد و ترک مرء حاصل میشود بترک نمودن انکار و اعتراض بهر کلامیکه میشنود او را پس اگر حق است واجب است تصدیق باو قلبا و اگر از او طلب کرده اظهار صدقش را اظهار کند و اگر باطل است و متعلق بامر دین و دیانت نیست پس ساکت شو از او مادامیکه بحد نهی از منکر نرسیده باشد با شروط آن و طعن در کلام غیر یا در لفظ اوست بظاهر نمودن خللی در او از جهت نحو یا لغت یا از جهت نظم و ترتیب بسبب قاصر بودن معرفت یا طغیان زبان و یا در معنی است باینکه بگوید اینطور نیست که گفتی و خطاکردی در او بجهت فلان یا فلان و یا در قصدش است مثل اینکه بگوید این کلام حق است ولیکن قصد تو از آن کلام حق نبود یا غیر از اینها بگوید و علامت فساد مقصد متکلم تحقق پیدا میکند بکراهت داشتن ظهور حق بدست غیر خودش تا اینکه ظاهر بشود فضل و معرفتش در مسئله و باعث این طلب رفعت و بلندی است بظاهر کردن فضل و هجوم بر غیر بظاهر نمودن نقص او و این در معنی دو شهوتیست بسیار پست و بد از برای نفس انسان اما اظهار فضل و دانش پس او تزکیه نمودن نفس است و مقتضی آنچیزی است که در عید موجود است که آن طغیان و دعوی علو و بر باشد و بتحقیق خداوند نهی نموده از آن در کتاب محکم خود در آنجا که میفرماید فَلَا تَزُكُّوا أَنْفُسَكُمْ واما ناقص شمردن دیگری را پس او مقتضای طبع درندگان است بجهت آنکه آن طبع اقتضاء میکند غیر خودش را پاره کند، و صدمه و اذیت برساند و این مهلک است و مرء و جدال تقویت میدهند صفات مهلکه را و باز نیمیند مرء نمودن از تهیج غضب و اذیت یعنی مرء کردن لازمه اش غضب کردن و اذیت نمودن است و طرف را وادار کردن

بحرف خود که کلامش را قبول کند بآنچه ممکن است حق باشد یا باطل وقدح در گوینده اش برسانده بآنچه متصور است پس ادامه پیدا کند، نزاع مرء کنندگان چنانکه تهارش و نزاع بین دو سک میشود که میخواهد یکی دیگری را پاره کند و بطوری حمله میکند که بزرگتر است از حیث دشمنی و اقوی است در عداوت و علاجش آنست که غالب بشود بر کبریکه باعث شد که او اظهار فضل و سبعت کند و باعث شد که رفیق خود را ناقص و کوچک شمارد بادویه و دواهاییکه نافع است در علاج کبر و غضب که در کتاب خودمان اسرار معالم دین ذکر شده یا غیر آن کتاب از کتبیکه در این باب تألیف شده و سزاوار نیست که شیطان ترا گول بزند و بگوید ظاهر کن حق را وسستی در آن نکن که حماقت همیشه میکشاند بشر و فساد در معرض خیر و نبوده باش بطوریکه شیطان بتو بخندد و مسخره کند پس اظهار حق خوب است با کسی که قبول کند از او وقتی که خالصا لوجه الله باشد و آنهم بطریق نصیحت باشد بر وجه نیکونه بطریق ممارات و جدال و از برای نصیحت صفت وهیتی است محتاج است در آن بتلطف و مهربانی والا فضیحت است و فسادش بیشتر است از صلاحش و کسیکه خلطه داشته باشد با متفقه در این زمان، یا با آنهاییکه اسم شان عالم است غلبه پیدا میکند بر طبعش مرء وجدال و وقتی که ملاقات بکند قرینهای بد خودش را دشوار میشود بر او سکوت و این است فضل پس فرار کن از ایشان مثل اینکه فرار میکنی از شیر .

قسم سوم - از آداب درس و اشتغالشان بآن آنستکه عارش نباید از تعلم . و استفاده نمودن از کسیکه کمتر از خودش میباشد در منصب یا در سنّ یا در شهرت و یا در دین و یا در علم آخری بلکه استفاده



کند از هر کسی که ممکن است استفاده نمود از او و مانع نشود او را منصب و شهرتش از استفاده نمودن چیزی بکه نمیداند که ضرر میبرد در معامله اش و اندک و میشود علمش و مستحق غضب از طرف پروردگار میشود بتحقیق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حکمت گمشده مؤمن است هر جا بیاید پس او احق است بآن و سعید بن جبیر فرموده همیشه مرد عالم است مادامیکه (1) تعلم کند و گمان کند بی نیاز و مستفی شده است و اکتفا کند بآنچه دارا است پس او جاهلتر است از اول که بود. در بعضیها شعر انشاء نموده اند. ( و لیس العمی طول السؤل وانما - تمام العمی طول السکوت علی الجهل ) یعنی نیست کوری طول کشیدن سؤل و پرسش بلکه کوری بتمام معنی طول دادن سکوت است بر جهل یعنی آدم نداند و عارش هم بشود سؤل کند و از این قبیل است ترک سؤل از جهت حیاء و از اینجا است که گفته اند. کسیکه حیاء کند از سؤل کردن حیاء نمیکند جهل از او و نیز گفته شده است کسیکه رقیق باشد صورتش رقیق است علمش و نیز گفته شده یاد نمیگیرد علم را نه حیاکننده و نه متکبر و روایت نموده زراره و محمد بن مسلم و برید العجلی که گفتند فرمود حضرت صادق علیه السلام باینکه هلاک میشوند مردم بجهت اینکه سؤل نمیکند و نیز از آن حضرت است که بر این علم قفلیست و کلیدش سؤل کردن است، قسم چهارم و این قسم از همه مهمتر است و آن انقیاد و زیر بار حق رفتن است باینکه در وقت اشتباه و تحیر برگردد بسوی حق ولو اینکه حق ظاهر بشود بدست کوچکتر از خودش بجهت آنکه اینکار باوجود و جوبش از برکت علم است و اصرار بر ترک این معنی کبر و مذموم پیش خداوند و موجب طرد و دوری میباشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود داخل نمیشود بهشت را کسیکه در قلبش مقدار ذره کبر باشد پس بعضی از اصحاب عرض کردند هلاک شدیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 111

بجهت آنکه یکی از ماهادوست میدارد نعالش خوب باشد یا نوبش خوب باشد. پس حضرت فرمودند این کبر نیست بلکه کبر ( بطن الحق و غمض الناس ) است و مراد بطن الحق رد اوست بر گوینده اش و اعتراف نکردن باوست بعد ظهورش و این اعم است که ظاهر بشود بدست صغیر یا کبیر و جلیل باشد یا حقیر و همین مقدار زجر و ردع از طرف شارع کافی است (1) قسم پنجم اینکه تامل کند و پاکیزه نماید آنچه را که می خواهد ایراد کند یا بپرسد پیش از آن که ایراد کند تا اینکه ایمن باشد، از سرعت و ذلت و وهم و انعکاس فهم تا اینکه حاصل بشود از برای او یک ملکه صالحه . و اگر عکس نمود و بخلاف آن رفتار نمود و عادت کرد بسرعت نمودن در سئوال و جواب آنوقت پشیمانیش زیاد و نقصانش بزرگ و خطائش ظاهر میگردد ، و معرفی می شود باین خصلت مخصوصا در وقتیکه نزدش از کسان بد باشد که بترسد اینطور رفتار را بر او عیب شمارد و قرار بدهد از برای او پیش همنشین و نظراء و کسانی که حسد میبرند بر اولکه و عیبی قسم ششم اینکه حاضر نشود در مجلس درس مگر آنکه پاک و پاکیزه و متطهر باشد از و حدث و خبث در حالیکه بوی خوش زده باشد ببدن و لباسش و پوشیده باشد بهترین لباسش را و قصدش تعظیم علم باشد و ترویج کسانی که حاضرند از هم نشینان خود و ملائکه خصوصا اگر در مسجد باشد و تمام آنچه که وارد شده از ترغیب در این موضوع از برای همه مردم است جز آنکه در حق عالم و متعلم تاکیدش زیادتر است نوع دوم - در آدابیست که مختص بمعلم است بدان بدرستی که تعلیم و یاد دادن علم اصلی و قاعده ایست که باوست قوام دین و باو ایمن میشود علم از کسادی پس او از مهم ترین عبادات و اُکد فروض کفایات است . خداوند تعالی در سوره آل عمران در آیه 184 میفرماید وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

ص: 112

لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ الْخَ يَعْنِي وَهَنْگَامِي كِهْ كَرَفْتِ خِدا پِيْمَانِ اَنَانِكِهْ دَاده شْدَنْدِ كِتَابِ رَا كِهْ هِرْ اَيْنِهْ بِيَانِ كَنْنِدِ اَنْرَا بَرَايِ مَرْدَمِ وَ نِپُوشَنْدِ اَنْرَا وَ دَرِ سُورِهْ بَقْرَهْ دَرِ آيِهْ 154 مِيْفِرْ مَائِدِ (اِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ اُولٰٓئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُونَ) يَعْنِي بَدْرَسْتِي كِهْ اَنَانِكِهْ مِيپُوشَنْدِ اَنْچِهْ فِرُو فِرَسْتَا دِيْمِ اَزِ بِيْنِهْ هَا وَ هِدَايْتِ اَزِ بَعْدِ اَنْچِهْ بِيَانِ كَرْدِيْمِ اَنْرَا اَزِ بَرَايِ مَرْدَمَانِ دَرِ كِتَابِ خُودِ لَعْنَتِ مِيكَنْدِ اِيْشَانْرَا خِدا وَ لَعْنَتِ كَنْنِدْگَانِ وَ اَزِ مَشْهُورِ تَرِيْنِ اَخْبَارِ قَوْلِ مَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اسْتِ كِهْ مِيْفِرْ مَائِدِ لِيْبَلِغِ الشَّاهِدِ مِنْكُمْ الْغَايِبِ يَعْنِي بَائِدِ بَرَسَانْدِ شَاهِدِ وَ حَاضِرِ شَمَا غَائِبِيْنِ رَا وَ اَخْبَارِ بَايْنِ مَضْمُونِ بَسِيَارِ اسْتِ وَ الْبِتّهْ جَمْلَهْ اَزِ اَنْهَا كِذْشْتِ وَ اَدَابِ مَعْلمِ مَنقَسَمِ بَسَهْ قِسْمِ مِيشُودِ اَدَابِشِ بِنَفْسِهْ وَ اَدَابِشِ بَا طَلَابِ وَ اَدَابِشِ دَرِ مَجْلِسِ دَرَسِ قِسْمِ اَوْلِ اَدَابِشِ بِنَفْسِهْ عِلَاوَهْ بَرِ اَنْهَا كِهْ كِذْشْتِ اَمُورِيَسْتِ اَوْلِ اَنَكِهْ مَنصُوبِ بَدْرَسِ كِغْتِنِ نَشُودِ تَا اَيْنِكِهْ اِهْلِيْشِ كَامِلِ وَ اسْتِحْقَاقِشِ بَرَايِ دَرَسِ . كِغْتِنِ بَرِ صَفْحَا تِ زَبَانِ وَ صُورْتِشِ ظَاهِرِ كَرْدِدِ ، وَ كَوَاهِيْ بَدِهَنْدِ اَزِ بَرَايِ اَوْ بَدْرَسِ كِغْتِنِ اَسَاتِيْدِ صَالِحِشِ وَ دَرِ خَبَرِ مَشْهُورِ اسْتِكِهْ كَسِيكِهْ مَتَابَعْتِ كَنْدِ ، چِيْزِ يَرَا كِهْ بَاو دَاده نَشْدِهْ . مِثْلِ كَسِيَسْتِكِهْ بِيُوشْدِ لِبَاسِ بَا طَالِيْ رَا وَ بَعْضِيْ فِضْلَا فَرْمُودِهْ اَنْدِ كَسِيكِهْ صَدَارَهْ طَلْبِ كَنْدِ پِيْشِ اَزِ رَسِيْدِنِ بَا نَمَقَامِ بَتَحْقِيْقِ كِهْ مَتَعَرَضِ شْدِهْ مَرِ خِذْلَانِ خُودِشْ رَا وَ دِيْگَرِيْ فَرْمُودِهْ كَسِيكِهْ طَلْبِ كَنْدِ دَرِ غَيْرِ وَقْتِشِ دَرِ مَابَقِيْ عَمْرِشِ هَمِيْشَهْ ذَلِيْلِ اسْتِ وَ بَعْضِيْ هَا شَعْرِ اَنْشَادِ فَرْمُودِهْ اَنْدِ

لا تطمحن الى المراتب قبل ان \* تتكامل الاداب و الاسباب

ان الثمار تمر قبل بلوغها \* طعما و هن اذا بلغن عذاب

يعني دست دراز نكن بمراتبی پیش آنکه کامل شوی آداب و اسباب را بدرستکه میوه قبل از رسیدنش طعمش تلخ است ولیکن وقتی که رسید تلخی بر طرف و

شیرین میشود امر دوم آنکه علم را ذلیل و بذل بغير اهلش نکند و این که روانه نکند علم را بمکانی که نسبت بدهند بکسی که تعلم نموده او را از او اگرچه متعلم قدرش بزرگ باشد بلکه نگاهداری کند از او چنانچه نگاه داشتن سابقین و اخبار ایشان در این مقام زیاد و مشهور است با خلفا و غیر خلفا زهری فرموده خاری و اهانت علم آنست که عالم او را حمل کند بدرخانه متعلم اللهم اینکه ضرورتی پیش آمد شود یا مصلحت دینی اقتضا کند رجحان داشته باشد بر مفسده ابتدالش (ابتدال آنست که حشمت و بزرگی چیزی را رعایت نکنند) و نیکو کند در اونیت صالحی را پس آنوقت باکی نیست- یعنی در اینصورت اگر بذل کند عیب ندارد و چه خوش فرموده قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی برای خودش

(يقولون لي فيك انقباض و انما \* رأوا رجلا عن موقف الذل احجما)

یعنی میگویند بمن در تو انقباض و کناره گیری است و حال آنکه می بینند مردی را که از ذلت باز داشته خودش را .

(اری الناس من دانا هم هان عندهم \* و من اكرمه عزه النفس اكرما)

می بینم مردم را کسیکه نزدیکشان میشود حقیر میشود نزد آنها و کسیکه گرامی داشته عزت خودش را گرامی میشود .

(وما كل برق لاح لي بستفزي \* ولا كل من لاقيت ارضاء منعا)

و نیست هر روشنی که ظاهر میشود برای من فائده دهد مرا و نه هر کسیکه ملاقاتش کردم و راضی نمودم او را منعم است.

(وانی اذا ما فاتنی الأمر لم أبت \* أقلب کفی نحوه متندا)

و من هم طوری هستم که چون چیزی فوت میشود از من شب را بیتونه نمیکنم و دست خود را پشت و رو میکنم در حالیکه پشیمانم .

(ولم اقص حق العلم ان كان كلما \* بدا طمع صيرته بي سلما)

وقضا نكرده ام حق علم را اگر بوده باشد که هر طمعی که ظاهر میشود من آنرا وسیله خود قرار بدهم در دنیا .

(اذا قيل هذا منهل قلت قداری \* ولكن نفس الحر تحتل الظما )

اگر گفته شود که این راهیست میگویم بدرستی که می بینم ولیکن نفس حرو آزاد تحمل میکند عطش را .

(ولم ابتذل فی خدمه العلم مهجتي \* لأخدم من لاقیت لکن لاخدما )

و بذل نکردم در خدمت علم قواء خودم را تا اینکه خدمت بکنم هر که را ملاقات کردم لکن برای این بود که خدمتم بکنند .

(أء سقی به عزا و اسقیه ذله \* اذا فاتباع الجهل قد کان احزما )

آیا سیر آب بشوم بواسطه علم عزت را و من آب ذلت باو بدهم پس در این هنگام متابعت جهل بهتر است .

(ولو ان اهل العلم صانوه صانهم \* ولو عظموه فی النفوس لعظما)

و اگر اهل علم علم را نگاه داشته بودند علم هم آنها را صیانت و نگاه داری مینمود و اگر بزرگ میشمردند او را پیش خودشان هر آینه بزرگ میشدند .

(ولکن اذ لوه نهان و دنسوا \* محیاه بالا طماع حتی تجهما)

ولیکن ذلیلش نمودند پس حقیر و کوچک شد و پست کردند زندگیش را بواسطه طمعی که داشتند تا اینکه استقبال نمودند بوجه عبوس امر سوم آنست که باید عامل بعلمش بوده باشد زیاده بر آنچه که گذشت در امر مشترک ، خداوند تبارک و تعالی در سوره بقره در آیه چهل و یک میفرماید (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ) تا آخر آیه شریفه یعنی آیا امر میکنید مردمان را بخوبی و

فراموش میکنید خودتان را از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در قول خداوند عزاسمه که میفرماید: **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** فرمود کسیکه تصدیق کند گفتارش را کردارش و کسی که تصدیق نکند گفتارش کردارش را پس عالم نیست و ایضا از آن حضرت منقول است که فرمود علم مقرون بعمل است پس کسیکه دانست عمل نمود و کسیکه عمل نمود دانست و علم میخواند عمل را پس اگر جواب نداد کوچ میکند و ایضا از آن حضرت منقول است که فرمود بدرستی که عالم چون عمل نکند بعلمش میروند موعظه اش از قلوب چنانکه میروند باران از روی سنک صاف و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود میشکند پشت مرا عالمی که هتک وافتضاح کننده باشد و جاهلیکه عبادت را بخودش ببندد پس جاهل گول میزند مردمانرا بعبادت خود و عالم فراری میدهد مردمان را بواسطه هتک خودش امر چهارم آنکه تواضع کند بیشتر از آنکه در امر مشترک گذشت و رفاقت تمام کند و بذل و سع کند در تکمیل نفس خود بجهت آنکه عالم صالح در این زمان بمنزله نبی است از انبیاء چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علماء امت من مانند انبیاء بنی اسرائیل اند بلکه ایشان در این زمان بزرگتراند بعلت آنکه انبیاء بنی اسرائیل گاه بود که جمع میشد از ایشان در عصر واحد و در یک زمان هزارها ولیکن الان یافت نمیشود از علماء مگر یکی بعد از دیگری و وقتیکه اینطور شد پس باید بداند که معلق شده در گردن او امانت بزرگی و حمل نموده چیز سنگینی از دین را پس باید کمال اجتهاد را داشته باشد در دین، و بذل کند در تعلیم و یاد دادن جدیتش را امید است که بوده باشد از رستگاران و بدرستیکه روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) میفرمود بدرستیکه از برای عالم سه علامت است علم و حلم و سکوت و از

برای متکلف نیز سه علامت است نزاع میکنند با مافوق خودش بمعصیت و ظلم میکنند با زیر دست خودش بغلبه و پشتیبانی میکند مراهل ظلم و ستم را. و از محمد بن سنان مرفوعاً روایت شده که فرمود عیسی بن مریم علی نیا و آله و علیه السلام ای جماعت اصحاب من حاجتی بسوی شما دارم بر آورید آنرا عرض کردند بر آورده شد حاجت شما یا روح الله پس ایستاد و پاهای ایشان را شست اصحاب عرض کردند یا روح الله ما باین خدمت سزاوارتر بودیم حضرت فرمودند سزاوارترین مردم بخدمت کردن عالم است و من تواضع نمودم تا اینکه شما هم اینطور تواضع کنید بعد از من در بین مردم پس از آن حضرت عیسی علیه السلام فرمود بواسطه تواضع آباد میشود حکمت نه بتکبر و کذلک زرع در زمین سهل و خوب میروید نه در کوه ها .

ص: 117





امر پنجم آنستکه نباید امتناع کند از تعلیم نمودن بکسیکه فاسد است نیتش بجهت آنکه چه بسا باشد که سخت باشد بر بسیاری از مبتدئین تصحیح نیت بعلت ضعف نفوسشان و پستی آن نفس از در سعادت آخروی که بعدها عاید شخص میشود و بواسطه کمی انستشان بموجبات تصحیح نیت پس امتناع از تعلیمشان منجر می شود بتقویت کثیری از علم با اینکه او امید دارد ببرکت علم صحیح کند نیت خود را البته این بعد از انس گرفتن بعلم است بعضیها فرموده اند طلب کردیم علم را برای غیر خدا پس ایا نمود که بوده باشد جز برای خدا معنایش آنستکه کردید عاقبتش برای خدا . و از حسن نقل شده که طلب کردند جماعتی علم را که نخواستند بواسطه او خدا را و نه آنچه که نزد اوست از نعمتهای اخروی و برطرف نمی شود از ایشان علم تا اینکه بخواهند بواسطه او خدا را و آنچه که نزد اوست . ولیکن واجبست بر معلم وقتیکه آگاه شد از متعلم فساد نیت را شروع کند کم کم بموعظه نمودن آنهم بموعظه خوب و آگاه کند متعلم رابر خطر آن علمیکه برای خدا نیست و بخواند برای او آن اخباریکه وارد شده است در تعلم علم برای خدا که چقدر فایده دارد و تعلمش برای غیر خدا که چقدر ضرر دارد تا اینکه برگرداند او را بسوی قصد صحیح پس اگر موعظه اثر نکرد و مأیوس شد از او دوقول است بعضی گفته اند ترکش کند در این هنگام و منعش کند از تعلم بجهت آنکه علم زیاد نمیکند در او مگر شر را و باین معنی اشاره فرموده امیرالمومنین (علیه السلام) که آویزان نکنید جواهر را در گردن خنازیر . و از امام صادق (علیه السلام) منقولست که فرمود ایستاد عیسی بن مریم در حالتیکه خطبه میخواند در بنی اسرائیل پس فرمود ای بنی اسرائیل حدیث نکنید جهال را بحکمت که ظلم بحکمت نموده اید و منع نکنید او را از اهلش که ظلم باهلش نموده اید و چه خوب گفته شاعر :

(فمن منح الجهال علما اضاعه\* و من منع المتوجين نقد ظلم) یعنی کسیکه علم را یاد جاهل بدهد که اهل آن نیست آنعلم را ضایع نموده و کسیکه منع کند از مستحقین پس بتحقیق که ظلم نموده است . و دستۀ دیگر تفصیل داده اند باینکه اگر فساد بیش از جهت کبر و مرء است یا مثل اینها باید منعش کرد از تعلم و اگر از جهت حب ریاست دنیویه است پس سزاوار است با یأس اصلاحش منعش نکنند جهت اینکه مفسده منتشر نمیشود و دیگر آنکه احدی خلاصی ندارد از اینصفت رذیله در ابتداء امر البته وقتیکه رسید باصل علم میداند که آن برای سعادت ابدی است و ریاست لازمه اوست قصد داشته باشد یا نداشته باشد . امر ششم آنکه بذل کند علم را وقتیکه مستحقش پیدا شده و بخل نکند بآن بجهت آنکه خداوند عهد و میثاق گرفته از علما آن عهد و میثاقیکه از انبیا گرفته که باید بیان کننده او را از برای مردم و کتمانش نکنند و از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) منقولست که فرمود خواندم در کتاب علی (علیه السلام) که خداوند عهد نگرفته بر جهال بطلب نمودن از علما تا اینکه عهد گرفت بر علما ببذل علم بر جهال بجهت آنکه علم قبل از جهل بود و از ابی عبدالله (علیه السلام) منقولست که در باره این آیه : وَلَا تُصَدِّعُوا خَدَّكَ لِلنَّاسِ فرمود تا اینکه بوده باشند مردم نزد تو در علم مساوی ، این آیه در سوره لقمان آیه 17 یعنی مگردان بتکبر رویترا برای مردمان . و از جابر جعفی و او از حضرت باقر (علیه السلام) نقل نموده که فرمود زکوه علم آنستکه یاد بدهند او را ببندگان خدا . امر هفتم آنستکه باید دوری و احتراز کند از اینکه کردارش با گفتارش مخالف باشد اگر چه بر وجه شرعی باشد مثل اینکه چیزی را حرام کند و خودش مرتکب شود با اینکه چیزی را واجب نماید و خودش ترک کند یا چیزی را مستحب کند و مردم بگویند بجا بیاورید و خودش بجا نیاورد و اگر چه این کارها مطابق با شرع بوده باشد بحسب

حالش بجهت اینکه احکام شرعیه مختلف است بحسب اختلاف اشخاص مثل اینکه امر کند بتشییع جناز و باقی احکامش، و امر کند بروزه و قضاء و بر آوردن حاجت مومنین و کارهای خوب و زیارت قبور انبیا و ائمه (علیه السلام)، و خودش هیچیک اینها را بجا نیاورد بواسطه اشتغالش بچیزیکه او اهم است بطوریکه منافات داشته باشد اشتغالش بآنچه امر فرموده با آنچه که او مشغولست و حال آنکه او افضل هم باشد یا متعین باشد که در این هنگام واجبست بر او باخوف از اشتباه امر وجهش را بیان کند که چرا من مخالفت نمودم تا اینکه دفع وسواس شیطان نماید از قلب شنونده چنانکه اتفاق افتاد برای حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وقتی که او را بعض اصحابش در شب دیدند با بعض از زنهای خودش میرفت پس حضرت ترسید که توهم کنند که آن زنش نیست فرمود این زوجه من فلانکس است و آگاه نمود بعلتش بجهت آنکه میترسید بر او از وسواس و اشتباه انداختن شیطان اگر چه از اول واجب است بر سامع ترک اعتراض کند در وقت اشتباه حال بلکه در وقتیکه احتمال جواز هم میدهد تا اینکه ظاهر بشود فساد چنانچه زود است که بیاید انشاءالله در آداب متعلم و خلاصه آنکه مثل عالم و متعلم در منتقش شدن باخلاق و افعال آن مانند مهر و نگین انگشتر است با موم و نقش نمی شود در موم جز آنچه نقش شده است در نگین انگشتر یا مهر و این معنی را ما بچشممان مشاهده نمودیم در جماعتی از طلاب با اساتید شان بر حسب اختلاف افعال و اخلاق و آگاه نمیکند ترا مثل کسی که بینا است و می داند . امر هشتم آنستکه باید اظهار کند حق را بحسب قوه و طاقتش بدون اینکه تکلیف نماید احدیرا از بندگان خدا پس وقتیکه دید از یکی میل از حق نموده و باتقصیری در طاعت کرده موعظه اش کند بلطف و مهربانی بعد از آن باوقات تلخی و اگر قبول نکرد دوری نماید از او و اگر ثمر نداشت نوبت میرسد که نهی نماید

اورا و ردش کند بسوی حق بمراتب امر بالمعروف و این حکمیست مختص بعالم که تکلیفش زیادتراًست از غیرش اگر چه سایر مکلفین هم شریکند در اصل و جوب بعلت آنکه عالم بمنزلۀ رئیس است که امر و نهی با اوست و از برای کلامش اثری است در قلوب پس براوست در اینباب زیادی تکلیف و از این جهت بود که رسولخدا(صلی الله علیه و آله) فرمود چون ظاهر شود بدعتها در امت من باید ظاهر کند عالم علمش را و کسیکه بجای آورد پس بر اوست لعنت خدا و نیامده است غفلت در غالب و استیلا، جهالت و کوتاهی از شناختن واجبات دینیه و قیام بوظائف شرعیه و سنت حنیفه و اداء نمازها بر وجه شرعی مگر از تقصیر علماء از اظهار حق بر وجه خودش و اتعاب نفس در اصلاح مردم و ردایشان به پیمودن راه خدا بحکمت و موعظه خوب بلکه اکتفا نکردند علماء سوء بتقصیر و کوتاهی از آن تا اینکه مساعدت و کمک دادند ایشانرا بر باطل و مانوسشان ساختند بآن پس زیاد شد رغبت جاهل و جدیت فاسد و کم شد وقار عالم، و رفت بوی علم. و چه خوب فرموده بعض از علما باینکه هر شخصی که نشسته در خانه خود هر جا که باشد خالی از منکر نیست از جهت اینکه خود را باز داشته از ارشاد مردم و از تعلیم مسائل شرعیه بآنان و از وادار نمودن ایشانرا بر امر بمعروف خصوصاً علما بجهت آنکه اکثر مردم جاهلند بدستورات شرعی در واجباتشان مثل نماز و شرائط آن خصوصاً در دهات و بادیه ها پس واجب کفائست در هر شهری و دهی یکنفر عالم باشد که مردم را تبلیغ بدین ولوازمات آن کند و بذل نماید نفسش را برای ارشاد و تعلیم آنهم بلطف و مدارا و رفق و بکار بردن هر چیزیکه وسیله باشد برای قبول ایشان که مهمش بلکه اهمش قطع نمودن طمع خودش میباشد از ایشان و از اموالشان جهت آنکه هر کس را بدانند از او رغبتی در چیزی از خودشان با اموالشان زهد میکنند در او و در علم او و از بین

می‌رود امر ایشان باین سبب و اما اگر قصدش خدا و امتثال امر او شد آنوقت آنمواعظ و نصایح در قلوب خواص و عوام واقع می‌شود و تمامی منقاد امر او می‌گردند و استقامت پیدا میکنند بر طریقه محکم البته همه اینها در صورتیست که نه بر او خطری و نه بر احدی از مسلمانان ضرری باشد و الا خداوند احق و سزاوارتر است بعذر . روایت نمود عبدالله بن سلیمان گفت شنیدم از حضرت باقر (علیه السلام) که می فرمود و نزد او مردی بود از اهل بصره که او را عثمان اعمی میگفتند و او میگفت حسن بصری گمان میکند آنچه آنکسانی که کتمان میکنند علم را اذیت میکند بوی شکمشان اهل آتش را حضرت فرمودند پس هلاکشد در این هنگام مؤمن آل فرعون (کسانی بودند که ایمان خود را از فرعون کتمان میکردند و قول حضرت که فرمودند پس هلاک شد مؤمن آل فرعون طعن است بر حسن بصری که عقیده اش برخلاف فرموده حضرت است چونکه آل فرعون ایمان خود را کتمان کردند تا نجات یافتند) همیشه علم مکتوم بود زمانیکه مبعوث گردانید خدا نوح را پس باید حسن بصیری برود بطرف راست و چپ و علم خود را منتشر کند بنابر عقیده خودش بخدا قسم بافت نمیشود علم مگر اینجا کنایه از اینکه علم پیش ما خانواده مکتوم است .

قسم دوم از آداب سه گانه که مختص بمعلم است آداب او است با شاگردانش و جامع این آداب امور است : امر اول آنستکه آنها را مؤدب کند علی التدریج به آداب حسنه و اخلاق مرضیه و ریاضت نفس بآداب دین و دقائق خفیه و عادت دهد خودش را بنگاهداری ایشان در تمام اموراتشان چه باطنی باشد و چه ظاهری خصوصاً وقتی که از ایشان رشدی حس کند و اول کاریکه میکند تحریص کند طالبین را بر اخلاص از برای خدا در عملش و سعیش و مراقبت نمودن خدایمتعال را در جمیع لحظات و اینکه

بر همین معنی بوده باشد تا وقت مرگ و بشناساند باو که بواسطه این باز میشود درهای معارف و سینه اش باز میشود و از قلبش چشمه های حکمت و لطائفی جاری میگردد و مبارک میشود از برای او حال و علمش و موفق میشود برسیدن بصواب چه در گفتار و حکم و چه در کردارش و بخواند برای او آثاریکه وارد شده در اینمعنی و مثل بزند از برای او البته مثالیکه دال بر مدعی باشد و دنیا را در نظر او حقیر کند تا زهد ورزد از آن و منصرف کند او را تا معلق باو نشود و اعتمادی باو پیدا نکند و مغرور بزخرف او نگردد و تذکر دهد که دنیا فانی و آخرت باقی است و طالب مر باقی و اعراض از فانی طریق حازمین و دأب عباد الله صالحین است و بدرستیکه دنیا جعل بشده ظرف و مزرعه برای کسب کمال و وقت است برای علم و عمل تا اینکه باعمال صالحه احراز شود ثمره اش در خانه ای که در پیش است .

امردوم آنکه ترغیب کند شاگردانش را در علم و تذکر دهد ایشانرا بفضائل علم و اهل آن که علما انه و آنکه آنها وارث انبیاء اند و ایشان بر منبری هستند از نور که غبطه میخورند انبیاء و شهداء و غیر از اینها از آنچه که وارد شده در فضائل علم و علماء از آیات و اخبار و آثار و اشعار و امثال بجهت آنکه در دلالت خطاییه و امارات شعریه حظی است بزرک از برای نفوس انسانی و ترغیب نماید مع ذلک بتدریج بر چیزیکه کمه بر او ست از اقتصار بر میسور و قدر کفایت از دنیا و قناعت بآن از چیزهائیکه که مشغول میکند قلب را از جهت علاقه بآن و فارق شدن هم بسبب آن امر سوم آنست که باید دوست بدارد از برای شاگردانش آنچه را که برای خود دوست میدارد و کراهت داشته باشد برای ایشان آنچه که برای خود کراهت دارد از قبیل شر و مفسده بجهت آنکه این از مقتضای ایمان تمام است و مقتضای مواسات و برادریست و در اخبار صحیح وارد

شده که هیچ یک از شماها مؤمن نیستید تا اینکه دوست بدارید برای برادر خود آنچه را دوست میدارید برای خود و شکی نیست که شاگرد افضل از اخوان و برادران است بلکه افضل از اولاد است چنانکه زود است باید بدرستی که علم خویش روحانیست و او اجل از جسمانیست و از ابن عباس است که گرامی ترین مردم پیش من هم نشین آنچنانیست که سبقت میگیرد مردم را تا اینکه می نشیند پیش من اگر قادر بودم اینکه پشه نشیند بر او هرآینه بجا میآوردم و در روایت دیگر دارد پشه که بر او می نشیند مرا اذیت میکند و از محمد بن مسلم روایت شده که گفت داخل شد مردی از اهل جبل بر ابی جعفر (علیه السلام) پس وقتیکه میخواست برود بحضرت عرض کرد وصیت کن مرا حضرت فرمودند بر تو باد به پرهیز کاری و نیکوئی نمودن برادر مؤمن ، و بخواهی برای او آنچه را میخواهی برای خودت و نخواهی برای او آنچه را برای خودت نمیخواهی و اگر از تو چیزی خواست با و بده و اگر باز داشت از تو پس عرضه بدار بر او و اگر او از تو سیر نشده تو هم از او سیر نشو از جهت نیکوئی، بوده باش بازوی او و حال آنکه او تو را بازوست و اگر بر ضرر تو قیام کرد جدا نشو از او تا این که سؤال کند یا اظهار کند حقد و حسدش را و اگر از تو غائب شد حفظش کن در غیابش و اگر ظاهر شد و آمد نگاه داریش کن و بازوی او باش و اعانتش کن و اكرامش نما و مهربانی كن پس بدرستی که او از تست و تواز او و هر خبریکه وارد شده در حقوق برادران اینجا میاید با یک زیادی امر چهارم اینکه دور و منزجر کند او را از اخلاق بد و نا پسند و از ارتکاب محرمات و مکروهات یا چیزی که بکشاند او را بفساد اخلاق با بترک نمودن تحصیل پا به بد ادبی یا زیاد حرف زدن بدون فائده یا معاشرت با نا اهلان یا سوای آنها از کارهای زشت البته بطور کنایه بگوید نه صریحا و بطور مهربانی بگوید نه بطور

سرزنش و توبیخ بدرستی که اگر صریحا بگوید هتک میشود حجاب هیبتش و باعث میشود که جرات پیدا کند بر هجوم بخلاف و حریص می شود بر اصرار کارهای ناپسند و بتحقیق که وارد شده اگر منع کرده شوند مردم از افتادن در چاه هر آینه جوان مرد میشوند و میگویند منع نکردند ما را جز آنکه در او چیزی هست و این معنا را بعضیها انشاد نموده (النفس تهوی من یجود و یعتدی) (والنفس مائله إلی الممنوع) (ولکل شیء یشتهیه طلاوه) (مدفوعه الأعن الممنوع) یعنی نفس انسان رغبت دارد بهر کسی که جور و تعدی میکند و از هر چه که منعش کنند میلش باو بیشتر میشود و برای هر چیزیکه طلاوت و نفس باو مائل است از او دور شده اما اینکه ممنوع است و نباید نزدیک او شود بعکس باز باو میل دارد . و نگاه کن ارشاد رسولخدا (صلی الله علیه و آله) و تلطف آنجنابرا نسبت بآن اعرابی که بول کرد در مسجد و نسبت بمعویه بن حکم و قتیکه تکلم کرد در نماز، پس اگر منزجر شد بواسطه ذکاوتش بآنچه ذکر شد بسیار خوب و الا سرا نهی کند او را و اگر باز هم متنبه نشد نهی کند او را جهرآ و آشکارا و با غلظت با او صحبت کند اگر مقام و حال اقتضا دارد تا اینکه او وغیر او منزجر شوند و مؤدب گردد باو هر شنونده و اگر باز هم متنبه نشد آنوقت باکی نیست که طردش کند و دوری نماید از او تا اینکه برگردد خصوصا و قتیکه بترسد، بر بعضی رفقاییش از طلاب اگر بخواهد موافقت کند با او پس در این هنگام لازم است اعراض از یک همچو شخص . و همچنین متعهد شود آنچه را که معامله میکنند بآن طلاب بعضی بعضی دیگر را از قبیل افشا سلام دادن و نیکو صحبت داشتن با یکدیگر و دوستی کردن و کمک نمودن بر بر و تقوی و بر آنچه ایشان در صدش هستند خلاصه مطلب آنکه چنانچه یاد میدهد ایشانرا مصالح دیشانرا برای معامله با خدا همچنین یاد بدهد ایشان را معامله دیشانرا برای معامله با مردم پس کامل کند برای ایشان فضیلت هر دو حالترا .



یعنی هم معامله با خدا را و هم معامله با مردم را امر پنجم آنکه بزرگ نشمارد خودش را بر متعلمین و شاگردانش بلکه ملایم باشد و تواضع کند برای ایشان خداوند متعال در سوره شعرا آیه 215 میفرماید *وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* یعنی و فرو آور بالت را برای آنکه پیرو شد تو را از مومنین و گروندگان و از حضرت رسول منقولست که فرمود وحی نمود خداوند بمن که تواضع کنید و ایضا از آنحضرت منقولست که فرمود ناقص نمیکند صدقه از مال و زیاد نمیکند خداوند عبدی را بسبب عفو جز عزت و تواضع نمیکند احدی برای خدا جز آنکه بلند میکند خدا او را و این اخبار در تواضع برای همه مردم است چه رسد بآنهاییکه ایشان با او مثل اولادند با آن خصوصیتی که ایشان بر او دارند از ملازمتشان با او و اعتمادشان بر او در طلب علم نافع و با آن حقی که ایشان نسبت با او دارند از حق رفاقت و حرمت تردد و شرف محبت و صدق دوستی. و در خبر نبویست که یاد بدهید ولی نه با شدت و غلظت بجهت آنکه معلم بهتر است از معترف و ترش روی یا تند روی. و از آنحضرتست که ملایم باشید هر کسیرا که یاد میدهید و هر کسیرا که یاد میگیرید از او و جلوتر گذشت خبر عیسی با حواریینش و شستن او پاهای ایشانرا و غیر او از اخبار پس بر معلم واجبست نیکو کند خلقش را با متعلمین و شاگردان زیاده از دیگران و تلافی و مهربانی کند. بایشان وقتی که ملاقات نمود ایشانرا و بشاش و خوشرو باشد و اظهار بشارت و نیکویی مودت و اعلام محبت و اظهار شفقت و احسان کند نسبت ایشان بعلم و جاه و منزلتش بقدریکه ممکن باشد و سزاوار است در وقت صدا کردن هریک از آنها را خصوصا اگر فاضل باشد بکنیه صدا بزنند با بهترین اسمی که نزد او خوب است که تعظیم او و باعث وقار اوست بجهت آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بکنیه صدا میزد اصحاب خود را اکراماً برای آنها

پس بدرستیکه اینطور صدا زدن سینه آنها را بهتر باز میکند و در وقت سؤال کردنشان بهتر سؤال میکنند و باعث زیادی جلب محبت آنها میشود البته این معنی در کسیکه امید رستگاریش هست بیشتر باید عملی شود و ظاهر کند صلاحش را و تمثّل جوید بوصیت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که فرمود مردم پیرو شمایند و بدرستیکه مردانی میانند پیش شما از اطراف زمین که مسائل دینشان را یاد بگیرند پس وقتیکه آمدند نزد شما وصیت کنید ایشان را بخیر و خوبی خلاصه مطلب آنکه عالم نسبت بمتعلم مثل طیب است نسبت بمریض پس بهر دوائیکه امید دارد مریض شفا یابد باید بجا بیاورد بدرستیکه درد جهالت نفسانی قویتر است از دردهای بدنی و گاهی هم اتفاق می افتد که خلاف آنچه ذکر کردیم صلاح و دواء میشود چنانکه مختلف میشود آنچه ذکر شد باختلاف مزاج و طبیعتها. امر ششم و این قسم از جنس سابق است چون غائب شود یکی از ایشان یا از ملازمین حوزه زیادت از مقدار عادت سؤال کند از او و احوالپرسی کند و سبب نیامدنش را بپرسد و اگر خبری از او بدست نیآورد کسیرا عقب او بفرستد با خودش قصد منزلش را بنماید و این افضل است. یعنی خودش عقب او برود بهتر است چنانکه رسولخدا با اصحابش اینطور معامله مینمود پس اگر مریض است دیدنش برود و اگر بغمی مبتلا است نجاتش دهد و اگر مسافرت نموده تقصد و مهربانی کند نسبت باهل و عیال و متعلقانش و از آنها احوالپرسی کند و حوائج آنها را بر آورد و صله کند آنها را بچیزیکه ممکن است و اگر باو محتاج نیستند اظهار دوستی و دعا کند. امر هفتم آنستکه استعمال کند اسمهای شاگردان و حاضرین در مجلسش و نسب و کنیه و وطن ایشانرا و احوالپرسی کند از ایشان و زیاد دعا کند بایشان و در حدیث مسلسل وارد شده که سوال کنید از اسم ایشان و کنیه و بلد ایشان و از کجا نازل میشود بی نیازی او در تحصیل یعنی معاشش از کجا میرسد. امر هشتم آنکه بخشنده

باشد آنچه را تحصیل نموده از علم و آسانی القا کند بر طالبش و با تلطف و رفق و مدارا و نصیحت، بفهماند بشاگردانش وارشاد کند بمهمات علم و تحریص کند بحفظ آنچه یاد ایشان داده از فوائد نفیسه و ذخیره نکند از ایشان انواع علم را از چیزهاییکه محتاجند باو و سؤال میکنند از او البته وقتیکه متعلمین اهلیت آنرا داشته باشند والا باید کتمان کند از آنها چیزها که اهلیت آنرا ندارند از قبیل معارف بجهت آنکه آن از چیزهاییست که هم را فارق و حال را فاسد میکند و اگر طلبه از آنها چیزها پرسید آگاه کند، او را که آن علم برای تو مضر است و اینکه منع کردن او از روی بخل نیست بلکه از روی شفقت و لطف است. پس از آن ترغیب کند، او را در اجتهاد و تحصیل تا اینکه اهلیت پیدا کند بآن علم و غیر آن و بتحقیق که روایت شده در تفسیر ربانی که او کسی بود که تربیت میداد مردم را بعلمهای کوچک قبل از بزرگها. امر نهم آنکه باز دارد متعلم را از مشغول شدن بغیر واجب قبل از واجب و از مشغول شدن بواجب کفائی قبل از واجب عینی و از واجب عینی است اصلاح کردن قلب و پاک و تطهیر نمودن باطن بتقوی و پرهیزکاری و مقدم بیندازد مؤاخذه خودش را بتقوی و پرهیزکاری تا اینکه متعلم اول باعمال او اقتدا کند و ثانیاً باقوال و گفتار او اقتدا و استفاده نماید و کذلک منعمش کند از علم ادب مثل صرف و نحو مثلاً قبل از سنت و همینطور قیاس کن باقی علوم را امر دهم آنستکه حرص باشد بر تعلیم ایشان بذل کننده باشد و سعش را در فهماندن آنها و نزدیک نماید مطالب را بفهم ایشان و فوائد را باذهان آنها و اهتمام کند در اینمعنی و پیروی نماید آنرا یعنی اهتمامش دائمی باشد بر حوائج و مصالح او مادامیکه ضرورتی نباشد بچیزیکه او راجح باشد از آن و ذخیره نکند از نصیحت ایشان چیزها یعنی کوتاهی از نصیحت شاگردانش نکند و بفهماند هر یک آنها را بحسب فهم و حفظش

و چیزیکه ذهن او تحملش را ندارد یاد ندهد و کلام را خیلی شرح و بسط ندهد که او نتواند ضبط و حفظ کند و چیزهائیکه او بدون زحمت و مشقت میفهمد و تحملش را دارد از او کوتاهی نکنند و با هر کدام از آنها بقدر مقام و فهمش سخن بگویند پس کسیکه حاذق است و مسئله را خوب میفهمد بطور تحقیق با او با اشاره و رمز بگوید و برای غیر از توضیح بدهد خصوصاً نسبت بکسیکه ذهنش کم است و نسبت بکسیکه نمیفهمد مگر بتکرار تکرار کند و شروع کند اولاً بتصویر مسئله پس از آن توضیحش بدهد بأمثله و مثال اگر محتاج بمثال است و ادله را ذکر کند برای احتمال دهنده اش و بیان کند دلیل معتمد را تا اینکه اعتماد باو کند و دلیل ضعیف را تا اینکه مغرور باو نشود پس بگوید استدلال کرده اند بفلان شیء و آن ضعیف است بواسطه فلان چیز البته با رعایت آنچه یکبار و اجبست رعایتش و با رعایت آنکسیکه قولش را تضعیف میکند از علما باینکه قصدش فقط بیان حق باشد اگر توقف بر آن داشته باشد نه اینکه بخواهد خودش را بالاتر از غیرش بداند و نه اینکه بخواهد غیرش را شکست بدهد و بیان کند اسرار حکم مسئله را و علل او را و توجه کند اقوال و اوجه ضعیفه را و جواب دهد از آنها و بیان کند آنچه را که متعلق بآن مسئله است از اصلی یا فرعی و آنچه که مبنی بر آن میباشد و هر مسئله که شباهت بآن مسئله دارد یا هر مسئله که حکمش حکم آن مسئله را دارا است و آنچه که مخالف با اوست و مأخذ بدلیل هر دو حکم را و فرقی بین دو مسئله را و چیزهائیکه متعلق بمسئله است از قبیل نکات لطیفه و معمای پاکیزه و امثال و اشعار و لغات و اشکالیکه وارد است بر مسئله یا بر عبارتش و جواب او را بگوید اگر ممکنش باشد و آگاه نمودن یر غلط و اشتباه کسیکه غلط و اشتباه نموده از مصنفین در حکمی یا در استنباطی یا در نقلی یا غیر از اینها از اشتباهات البته برای غرض

صحیح باشد نه بواسطه مجرد اظهار خطا و صواب بلکه نصیحت کند تا اینکه مغرور بآن نشود و همه اینها که ذکر شد در صورت اهل و قابلیت داشتن طرف است و الا کسی که اهلیت نداشته باشد، شاید جایز نباشد القاء این مطلب را با او. امر یازدهم آنستکه تذکر دهد و ذکر کند در ضمن کلامش چیزهاییکه مناسبت از قبیل قواعد فنونی که کلی هستند و بر هم نمیخورند و همیشه بر کلیت خود باقیند یا آنکه اگر هم استثنایی خورده مضبوط است مستثنیات او مثل (کل رکن تبطل الصلوه بزایدته و نقصانه مطلقا) یعنی هر دکنی باطل میکند نماز را زیاد شدن و کم شدنش مگر در موارد (1) خاصه و بیان کند آنموارد را و مثل اینکه هر وقت جمع شود سبب و مباشر مقدم (2) بیندازد مباشر را بر سبب و هر کس گرفت چیزها برای غرضی و قصدی که داشت اگر گفت (3) بمالکش رد کردم از او قبول نمیکنند بلکه باید شاهد بیاورد و اینکه حدود ساقط میشود شبهه (4) دیگر اینکه اعتبار در قسم بخدایمتعال بنیت حالف و قسم خورنده است مگر آنکه مستحلف قاضی بوده باشد و او قسم داده باشد برای دعوائیکه او حکم کرده که آنوقت اعتبار بنیت قاضی یا نایب اوست (5) و دیگر اینکه هر قسمی که خورد میشود بر نفی فعل غیر مثل اینکه میگوید فلانکس فلان عمل را بجا نیاورد پس آن قسم

ص: 131

- 
- 1- (1) مثل اینکه ماموم از رکوع بلند میشود بیخیال اینکه امام از رکوع بلند شده باز واجب است متابعت کند و حال آنکه یکرکن زیاد شده ولی نماز را باطل نمیکند
  - 2- (2) مثل اینکه کسی کیرا در چاه بیندازد و بمیرد البته آن کسی که چاه را کنده سبب شده ولی از شخص مباشر که او را در چاه انداخت قصاص میشود
  - 3- (3) مثل اینکه کتابی را بگیرد مطالعه کند بعد از آنکه مالک مطالبه کرد بگوید من دادم البته از او قبول نمی شود تا اینکه دو شاهد عادل بیاورد
  - 4- (4) مثل اینکه شهادت بدهند بر قتل کسی و از راه دیگری شبهه حاصلشود نمیشود آنرا بقتل رسانید
  - 5- (5) پس اگر حالف گفت من قسم باین معامله نخورده ام از او مسموع نیست بجهت آنکه معتبر نیت مستحلف است که قاضی بوده باشد

بر نفی علم است یعنی من نمیدانم اینکار را کرده باشد و شاید که در واقع بجا آورده باشد مگر آنکه کسی ادعا کند بر او که عبد تو یا حیوان تو جنایت کرده که در اینصورت قسم برواقع خورد بنا بر قولی و دیگر اینکه سید و مولی ثابت نمیشود از برای او در ذمه عبدش ابتداء مالی. و مثل اینها کلیات دیگر. و بیان کند برای او جمل آنچنانی که منضبط است و محتاج بسوی اوست از اصول فقه مثل ترتیب ادله از کتاب و سنت و اجماع و قیاس بنا بر وجهی و استصحاب و انواع اقیسه و درجات آنرا و بیان کند حدود آنچه که مناسبست تحدیدش و مختصری از اسمهای مشهورین از صحابه و تابعین آنها و علماء و احوالات و وفیاتشانرا و ضبط اسمهای مشکل آنان و نسب ایشانرا و مشتبه و مختلف و مؤتلف از آنرا و نحو اینها و بیان کند مختصری از الفاظ لغوی و عرفی را که زیاد در علم تکرار میشود بجهت ضبط شدن مشکل آنها پس بگوید آن مفتوحست یا مضموم یا مکسور یا مخفف است یا مشدد و نحو اینها البته همه اینها باید تدریجی باشد خورده خورده بگوید تا جمع شود برای ایشان باطول زمان خیر عظیم و بزرگی امر دوازدهم آنستکه تحریص کند ایشانرا بر اشتغال که در هر وقتی مشغول باشند و طلب کند ایشانرا در اوقاتی و از آنها وا بگردد آنچه حفظ کرده اند و سؤال کند از ایشان از آنچه از مهمات بایشان یاد داده پس اگر یکی از آنها را یافت که حافظست و رعایت کرده آن را اکرام کند و ثنا بگوید بر او و ظاهر کند فضل او را مادامیکه نترسد حالش فاسد شود باینکه عجب یا تکبر کند و کسی که دید مقصر است اوقات تلخی کند با او در خلوت، و اگر دید در ملاء بهتر است و مصلحت دارد بجا بیاورد بجهت آنکه او طیب است میگذارد دوا را هر جا که محتاج بآن میباشد و نفعی میدهد. امر سیزدهم آنستکه طرح کند بر اصحابش آنچه را که دیده است و استفاده شده

از مسائل دقیقه و نکات غریبه تا امتحان کند بواسطه آن فهم آنها را و ظاهر شود فضل فاضل تا اینکه فرو بروند در آن وعادت کنند و اوقات تلخی نکنند با کسیکه اشتباه کرد از ایشان در آن مسئله جز آنکه مصلحتی را ببینند در آن و روایتشده از ابن عمر که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود بعضی از درختان درختی است که ساقط نمیشود برک آنها و آندرخت مثل مسلم است بگوئید بمن چه درختیست پس مردم شروع کردند بشمردن درخت بیابانها و در خاطر من آمد که آن درخت نخله است ولی حیا کردم بگویم پس مردم گفتند بما بگو چه درختی است آن یارسول الله فرمود آن نخل خرما است پس گفت باو یعنی بعمر پدرش اگر گفته بودی آنرا هر آینه بهتر بود برای من از فلان و فلان. وهمچنین چون فارغ شد از شرح درس عیب ندارد اینکه طرح کند مسائلی را که تعلق دارد بطلبه و اعاده کند ذکر مسائل مشکله را تا اینکه امتحان کند بواسطه آن فهم و ضبط ایشانرا هر آنچه را شرح داده بود برای آنها پس در موقع اعاده مسائل اگر دید کسی از بین شاگردان فهمش خوب و در مقام جواب دادن از روی بصیرت و اصابه تکلم میکند البته باید شکرش کند و اگر کسی نفهمیده باید برای او از روی لطف و مهربانی آن مسائل را اعاده دهد تا او هم خوب بفهمد و سزاوار است برای معلم که امر کرد شاگردانش مجتمع شوند در درس بجهت آن فوائدیکه مترتب است بر او که حاصل نمیشود با افراد و اعاده کند آن تقریریکه در درس گفته شده بعد از فراغش مابین آنها اینکه در ذهن ایشان ثابت بماند امر چهار دهم آنستکه بانصاف با ایشان عمل کند در بحث پر اعتراف کند بفائده به بعضی از ایشان میگویند و اگر چه آن گوینده کوچک باشد بجهت اینکه انصاف از برکت علم است بعضی از پیشینیان گفته از برکت علم و آدایش انصاف است و کسی که انصاف ندهد نه میفهماند

و نه میفهمد پس ملازم باشد او را در بحث و خطایش و گوش دهد سئوالرا اگر بمورد و بجا است و اگر چه کوچک باشد و تکبر نکند از شنیدش که محروم می ماند از فائده و حسد نبرد بهیچیک از ایشان بواسطه کثرت تحصیل آن یا بواسطه کثرت ملاقاتش بر خواص خود از قبیل پسر و غیره بجهت اینکه حسد حرامست چه رسد بکسیکه بمنزله فرزند است و فضیلت و بهره بسیاری از آن فوائد بخود معلم بازگشت میکند بجهت اینکه معلم مربی اوست و از برای او در تعلیم و تخریج آنشاگرد در آخرت ثوابیست جزیل و در دنیا است دعاء دائمی و ثناء بسیار و ندیدیم و نشنیدیم کسی را از مشایخ که اهمیت دهد بفضیلت فرزندش بر غیر فرزندش از طلاب و رستگار شود بلکه کار دست خدا است و علم فضل او است میدهد هر که را بخواهد و خدا است صاحب فضل بزرگ امر پانزدهم آنستکه ظاهر نسازد برای طلاب و شاگردانش فضیلت بعضی را بر بعض دیگر پیش او بدوستی با اعتناء زیادی یا اینکه همه مساوی باشند، در سن یا فضیلت یا دیانت بجهت آنکه این معنی باعث وحشت سینه و سیب نفرت قلب میشود و اما اگر بعضی ایشان تحصیل بیشتر نموده اند و اجتهاد و جدیتش زیادتر و ادبش بهتر است پس ظاهر کند اکرام و فضیلت او را و بیان کند که زیادی اکرام او بواسطه آن اسباب است (که فضل و جدیت و حسن ادب باشد) پس عیب ندارد در اینوقت اظهار فضیلت بعضی بر بعض دیگر بجهت اینکه این نشاط آور و باعث میشود دیگران هم متصف بآن صفات راجحه شوند. امر شانزدهم آنکه مقدم بیندازد در تعلیم اسبق آنها را چون مزاحمت کنند و لکن بیشتر از یک درس مقدم نکند مگر برضایت باقی و مختار است در صورتیکه در سهها در یک کتاب باشد و آنها متفق باشند و آن نامیده میشود بتقسیم «مثل اینکه چند نفر شاگرد داشته باشد و همه آنها بخواهند کتاب شرح لمعه



بخوانند ولیکن هر کدام یک چیز میخوانند بخوانند یکی طهارت یکی صلوه یکی صوم یکی حج و هکذا پس باید ) اینکه ابتدا کند در هر روز بیک درس از ایشان ( یعنی هر روز برای یکی از ایشان درس بگوید ) پس بدرستیکه درسیکه ابتداء باو میشود چه بسا در تقریر او نشاطی حاصل شود که در غیرش حاصل نمیشود مگر زمانیکه بداند از خودش عدم ملالت و کسالت و بقاء نشاط را پس بترتیب درس بدهد مثل ترتیب کتاب پس مقدم بیندازد درس عبادات را بر درس معاملات و هکذا و با این حال اگر مصلحتی دید در مقدم داشتن سابق بر لاحق تا اینکه اسبق مخصوص بگردد بر تقدم نیکو میباشد و سزاوار است که مقدم نیندازد احدی را در نوبت غیرش و موخر کند او را از نوبت خودش جز آنکه ببیند در او مصلحتی مثل آنچه که ذکر کردیم ( یعنی گفتیم مقدم کند درس عبادات را بر درس معاملات ) پس اگر بعضی ایشان نوبت خودش را بغیرش بخشید عیب ندارد و اگر همه باهم آمدند و نزاع کردند قرعه بیندازد بین ایشان بشرائطی که نباید با بیان مسئله مفصلاً انشم نم در قسم سوم از نوع سوم امر هفدهم چون سیر کند طالب علم در تحصیل بالاتر از آنچه را که اقتضا میکند حالش با تحمل بکند طاقتش و استاد بترسد دلتنگی او را وصیت کند او را که با رفق و مدارا عمل کند با خودش و تذکر بدهد او را بقول نبی (صلی الله علیه و آله) که فرمود چاه کن به زمینی را قطع میکند و نه پستی برای او باقی میماند و نحو این از چیزهاییکه وادار کند او را باقتصاد و میانه روی در جدیت و اجتهاد و همچنین وقتی که ظاهر شود برای او از شاگرد یک نوع ملول شدن و دلتنگی یا مقدمه آنها را امر کند او را براحتی و کم درس خواندن و باید او را از تعلم چیزهاییکه نه فهم و نه سنش تحمل آنرا دارد یا ذهنش قاصر از درک آن میباشد منع کند پس اگر کسی مشورت کرد در خواندن فنی یا کتابی و حالش را در فهم و حفظ نشناخته است اشاره نکند و اجازه ندهد تا اینکه تجربه کند ذهنش را و بداند حالش را و اگر تحمل تأخر

ندارد یعنی حال اینکه صبر کند تا امتحانش کنند ندارد یک کتاب آسانرا باو نشان بدهد از فن مطلوب که میخواست بخواند پس اگر دید فهمش خوبست و ذهنش قابل است نقل بدهد او را بکتاییکه لایق ذهنش بوده باشد و الا ترک کند و واگذارد او را جهت آنکه نقل دادن طالب را بچیزیکه دلالت کند بر خوبی ذهن و کمالش از چیزهائست که زیاد میکند انبساط و نشاط او را و بچیزیکه دلالت کند بر قصورش بخلاف آنست یعنی کم میکند انبساط و نشاط را و نگذارد طالب را که مشغول بدو فن یا دو علم یا زیادتر شود در وقتیکه ضبط نتواند کند آنها را بلکه مقدم کند آن علم را که اهمیت آن بیشتر است چنانکه زود است که ذکر کنیم انشم تم و زمانیکه بداند یا مطنونش بشود بظن غالب که او رستگار نمیشود در فنی بگوید که ترک کند و انتقال بدهد بغيرش از چیزهائیکه امید دارد در او رستگار شود امر هیجدهم آنکه وقتیکه متکفل بعضی از علوم باشند، دون بعضی سزاوار نیست مذمت کند علومیکه در نظر طالب علم است و معلم دارای آن نیست چنانچه اتفاق افتاد آن نسبت بزیادی از جمله معلمین بجهت آنکه مرد دشمن آنچه است که نمیداند مثل معلم عربی و معقول که عادتش تقبیح فقه است و معلم فقه که عادتش تقبیح علم حدیث و تفسیر و امثال آن است و هکذا سزاوار است که توسعه بدهد بر طالب علم طریق و راه تعلم را در غیرش و چون به بیند مرتبه علمی که بدستش میباشد پستتر و متاخر است از آنچه که در دست غیرش میباشد ارشاد کند او را یعنی طالب را بسوی کسیکه بدست اوست سابق - یعنی معلم بگوید بشاگردش برو پیش فلان کس که علمش بالا تر از علم من است - بجهت اینکه نصیحت کردن مسلمین و حفظ علم و دین واجب است و تمام ترین دلیل است بر کمال معلم و باعث ملکه مالحه است برای او امر نوزدهم و آن از مهمات است آنستکه باید اذیت نشود از کسیکه پیش او

درس میخواند و پیش غیر او هم بخواند بواسطه مصلحتی که راجع بمتعلم است بجهت اینکه آن یک مصیبتی است که (جهله ای) مبتلا بآن شده اند، و کسیکه اراده نکرده باشد بعلمش وجه الله را از معلمین بواسطه ذلتشان و فساد دنیا شان پس او از اوضح ادله است بر عدم اراده شان بتعلیم خدای تعالی و ثواب جسمش را پس بتحقیق که او عبد است مأمور بآداء رسالت سیدش میباشد نسبت بسوی بعض عبیدش پس وقتیکه بفرستد سید عبد دیگری را برای آداء رسالت سزاوار نیست اولی غضب کند بجهت آنکه آن ناقص نمیکند او را نزد سید بلکه زیاد میکنند مرتبه او را وقتیکه ببیند هر چه از او یا غیر او میخواهد ممتثل است پس واجب است بر معام وقتی که از طالب نشاط وقوتیرا یافت بر تعدد درس وقادر نشد که غرض او را خودش تحصیل کند یعنی از عهده نتوانست خارج شود - اینکه ارشادش کند ابتداء بسوی کسیکه درس دیگری را برای او بگوید پس بدرستیکه این از تمام نصیحت و رعایت حفظ امانت است و این کاریست که اتفاق افتاد برای من با بعضی از مشایخم در مصر أحسن الله جزائه همه اینها در وقتی است که معلم دیگر که منتقل میشود بسوی او طالب بخودی خود اهل باشد اما اگر جاهل باشد با عدم علم طالب یا فاسق باشد یا بدعتی گذاشته باشد یا زیاد اشتباه بکند و نحواینها بطوریکه افاده بدهد طالب را ملکه ردیه و پستی که راجح نباشد بر او آنچه را تحصیل کرده پس تحذیر و منع کند او را که گول آنرا نخورد عیبی ندارد بلکه نیکو است البته با مراعات مقصد صحیح و منجج و خدا میداند مفسد را از مصلح یعنی خدا میداند کی مفسد است و کی مصلح - امر بیستم آنستکه زمانیکه کامل شد مطالب و اهلیت پیدا کرد برای استقلال بتعلیم و بی نیاز شد از تعلم پس سزاوار است اینکه معلم ایستادگی کند بنظام امر او در آن و مدحش کند در مجالس و محافل و امر کند مردم را باینکه پیش او مشغول شوند و اخذ کنند

از او پس کسیکه جاهل باشد بحال او گاهی میشود که بدون ارشاد کسی که او معلوم الحال باشد مأنوس باو نمیشود و اطمینان پیدا نمیکند و اگر چه تصدی و تعرضی هم کرده باشد برای تعلیم و تدریس (یعنی باید کسی که معروف است پیش مردم او را معرفی بکند تا اینکه بتواند فائده و علمش را باهش برساند) و دیگر آنکه باید معلم آگاه کند مردم را بحال او مفصلاً و مقدار معلومات و تقوی و عدالت و نحواینها را باید بیان کند از چیزهاییکه مدخلیت دارد در اقبال مردم بر تعلم از او پس آن سبب بزرگیست از برای انتظام علم و صلاح حال چنانکه اگر او ببیند از شاگرد میلی باستبداد و تدریس و بداند قصور او را از آن مرتبه و احتیاجش را بسوی تعلم، سزاوار است این که قبیح شمارد آن را نزد او و سخت منگر بشود بر او و نهی کند در خلوت و پنهانی پس اگر نصیحت اثر نکرد ظاهر کند آن را بوجه مقصد صحیح تا اینکه رجوع کند و برگردد و مشغول شود و اهلیت پیدا کند برای کمال و مرجع و باز گشت تمام کارها واگذار بمعلم است نسبت بتعلم بجهت آنکه او بمنزله طبیب است پس ناچار باید در هر وقتی تأمل کند علتی را که محتاج باصلاح است و مداوا کند بر وجهیکه علت اقتضاء آنرا دارد و از برای ذکی ودانا در تفصیل حالی چیز هائیکه که داخل در تحت قاعده ای نیست بجهت آنکه برای هر مقامی مقال و گفتار صالحیست و برای هر مرض دواء و غذاء ناجحی قسم سوم آداب معلم است در حوزه درس و آن آموزیست امر اول آنکه خارج نشود برای درس جز آنکه کاملاً مهیا باشد و چیزهاییکه باعث وقار و هیبت میشود برای او در لباس و هیئ و نظافت و پاکیزگی در جامه و بدن و مهیاسازد و اختیار کند برای لباس سفید را بجهت آنکه لباس سفید افضل لباسها است و اعتنا نکند بلباس فاخر بلکه اعتنا کند بلباسی که موجب وقار و اقبال قلوب بر او میشود چنانکه نص وارد شده بآن در ائمه محافل از عیدها و جمعه ها (یعنی کسانی

که در عیدها و جمعه‌ها نماز میخواند خبر وارد شده که با لباس خوب و باوقار و متانت بیرون بروند) و همچنین در غیر عید و جمعه و بتحقیق در بر دارد کتاب تجمل از کتاب کافی اخبار صحیحه ای را در اینباب که مزید بر او نیست و خارج میشود تعرض بآن اخبار از موضوع رساله (یعنی و اگر بخواهیم متعرض آن اخبار بشویم خارج میشویم از موضوع رساله) و باید قصد کند بآن تعظیم علم و اکرام شریعت را و باید عطر بزند و شانه کند محاسنش را و زائل کند هر چیز را که سبک میسازد او را و بعض از سلف بودند وقتی که میامدند او را مردم که حدیث طلب کنند غسل میکرد و عطر میزد و لباس نو میپوشید و رداء خود را بر سر میکشید پس مینشست بر روی تشک خود و دائما عود آتش میکرد تا اینکه فارغ میشد از آن مجلس (عود از هند میاورند آتش که میزنند بوی خوشی میدهد) و میگفت دوست میدارم حدیث رسول خدا را

امر دوم آنکه بخواند وقتی که میخواهد خارج شود برای درس گفتن دعائیکه روایت شده از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و آن اینست «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضِلَّ أَوْ أَذِلَّ أَوْ أُذِلَّ أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلِمَ وَ أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ عَزَّ جَارِك وَ جَلَّ ثَنَانُكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ» پس از آن بگوید بِسْمِ اللَّهِ حَسْبِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ ثَبِّتْ جَنَانِي وَ ادرالحق علی لسانی» و دائما ذکر بگوید خدای تعالی را تا برسد بمجلس درس امر سوم آنکه سلام بدهد وقتی که بمسجد رسید بر کسیکه حاضر است و محلی که درس میگوید اگر مسجد است دو رکعت نماز تحیت بخواند و اگر غیر مسجد است نیت کند بآن دو رکعت شکر خداوند تعالی را که باو توفیق داده و او را اهل گردانیده به آن کار با بواسطه حاجتی که دارد که خدا او را مسدد و مؤید بگرداند و نگاهدارد او را از خطا و یا بنیت مطلق بخواند بجهت آنکه نماز بهترین موضوعیست که وضع شده و اما استحبابش در این مورد بخصوص ثابت نشده و اگر چه بعض علما مستحب دانسته اند عجالتا بعد از نماز از خدا توفیق و کمک و عصمت بخواهد امر چهارم آنکه بنشیند با سکینه و وقار و تواضع

و خشوع و افتادگی در حالیکه دوزانو باشد یا پاهایشرا بر روی هم بگذارد نه اینکه چهار زانو باشد و نه اینکه روی استش بنشیند و غیر از اینها از نشستن های مکروه البته با اختیار والا در صورت اضطرار مانعی ندارد، و هر دو پا یا یکی از آنها را دراز نکند مگر در صورت عذر، و تکیه ندهد یکی از دو طرف خود یا پشت خود و نحو اینها و تمام اینها در حال درس است و اما در غیر درس عیب ندارد بجهت آنکه طلاب بمنزله اولاد هستند امر پنجم آنکه گفته شده بنشیند رو بقبله بجهت آنکه اشرف است و بجهت قول حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که فرموده بهترین مجالس آنستکه رو بقبله باشد و ممکن است اینطور گفته شود که مستحب است پشت بقبله بنشیند تا اینکه طلاب رو بقبله بنشینند بجهت آنکه آنها زیادترند و همینطور است کسی که با ایشان مینشیند برای استماع و گوش دادن و مثل این وارد شده است در قاضی جز آنکه برای رو بقبله نشستن در قاضی مزیت زانده ای هست و آن اینست که بودن خصوم و دشمن رو بقبله سختگیر است بر آنها در اینکه حذر میکنند از گفتار باطل و در حال قسم و لکن اینجا نصّ بخصوصی نیست امر ششم آنکه قصد کند قبل از شروع بلکه وقتی که از منزل خارج میشود تعلیم علم و نشر او را و نشر فوائد شرعی و تبلیغ احکام دینی آنچنانیکه و ثوق بر آن دارد و امر شده بتبلیغ آنها و زیاد نمودن در علم بمذاکره و اظهار ثواب و بازگشت بسوی حق و اجتماع بر ذکر خدای متعال و دعا کند بر علماء گذشته و سلف صالحین و غیر اینها از چیزهاییکه خاطرش میاید از مقاصد بجهت آنکه هر چه آن مقاصد را زیاد کند و بخاطر خود بیاورد ثواب عملش زیاد میشود بجهت اینما الاعمال بالنیات و مراد از نیت این نیست که بگوید فلان کار را میکنم و ترتیب بدهد برای آن الفاظ مخصوصی را بلکه مراد به آن بعث نفس و تصمیم عزم است بر فعل مخصوصی بجهت تقرب بخدا و طلب نزدیکی نزد او حتی اینکه اگر تلفظ نمود و گفت بجا میاورم فلان را برای خدایتعالی خداوند مطلع است بر قلبش که قصد

کرده غیر آنرا که گفته مثل قصد ظاهر شدن در محافل و بلند شدن اسم او بخوبی و برتری داشتن بر امثال و اقران خود پس آن خدعه نموده با خدا و مجادله نموده برای مردم و خداوند مطلع است بر فساد نیت او و آنچه مخفی داشته و پوشیده پس مستحق میشود عقوبت را بر آن گناهی که کرده و اگر چه بحسب ظاهر عبادت بوده خدا اصلاح کند بفضل و کرمش اعمال ما را و نگاهدارد ما را در گفتارمان و خالص گرداند سرائر و مقاصد، ما را بمنّ و فضلش امر هفتم آنکه استقرار داشته باشد بر یک سمت اگر ممکن است (یعنی یکجائرا برای خود اختیار کند که همیشه آنجا بنشیند) که بدن او را از تکبر و از منتقل شدن از این مکان بآن مکان و از سبکشدن و دو دست او را از عبث و بازی و درهم در آوردن و چشم او را از نظر کردن باین طرف و آنطرف بدون حاجتی نگاه میدارد و پرهیز کند از زیاد مزاح نمودن و خنده کردن بدرستیکه آن کم میکند هیبت را و ساقط میکند حرمت را، و زائل میکند حشمت را، و میبرد از قلوب عزت را، و اما مزاح کم خوبست چنانچه بجا میاورد حضرت رسول و بعد از او ائمه هدی (علیه السلام) برای انس گرفتن هم نشینان و تالیف قلوب و قریب بآن خنده است که حضرت رسول بطوری میخندید که نواجذ مبارکش ظاهر میشد ولیکن صدایش ظاهر نمی شد و میانه روی همان تبسم است امر هشتم آنکه بنشیند دو جائیکه ظاهر شود صورتش برای تمام حاضرین و التفات کند بایشان یک التفات خاصی بحسب حاجتی که دارد برای خطاب و بهمه آنها نظر کند علی السواء و اما کسیکه با او تکلم میکند یا سنوالی دارد یا مواجهه با او بحث میکند نظرش را مختص او کند، و زیاد التفات باو داشته باشد و اقبال کنند بر او اگر چه کوچک و یا ضعیف باشد پس بدرستیکه تخصیص دادن اشخاص مترفع و خودبین را از افعال جبر کنندگان و جدال کنندگان است وقاری و خواننده از حاضرین

در حکم مباحثه کننده است پس مخصوص او گرداند نظرش را بمقدار یکه تعلق بدرس او دارد و عطا کند غیرش را از خطاب و نظر بحسب حال و سنوالش امر نهم آنکه نیکو کند خلق خود را با همنشینانش زیاده از آنچه که بر دیگران میکند و توقیر کند فاضل آنها را از جهت علم و یا از جهت سن و یا از جهت صلاح و یا از جهت شرف یا غیر اینها و رفیع و بلند گرداند مجلس و مکان ایشانرا بحسب تقدمشان در جلو آمدن یعنی هر کدام زودتر آمدند بالا دست بنشانند و تطف و مهربانی کند نسبت بباقی واکرام کند ایشانرا بنیکوئی سلام دادن و خوشرو بودن و بشاش شدن و خندیدن و بایستادن برای آنها احتراماً و هیچ کراهتی هم ندارد اگر چه در بعضی اخبار توهم آن شده که تحقیقش در غیر این محل است امر دهم آنکه مقدم دارد بر شروع در بحث و تدریس خواندن آنچه میسر و ممکن است از قرآن عظیم تیمناً و تبرکاً و دعا کند بعد از تلاوت قرآن برای خودش و برای حاضرین و برای جمیع مسلمین پس از آن پناه ببرد بخدا از شیطان رجیم و بسم الله بگوید و حمد کند خدا را و صلوات بفرستد بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحابش پس از آن دعا کند برای علماء گذشته و سلف صالحین و برای مشایخ و استادش مخصوصاً و برای والدینش و حاضرین و اگر در مدرسه یا غیر آن که وقف است باشد دعا کند برای واقف آن و این اگر چه نصّی بخصوص وارد نشده لکن در او خیر بزرگیست و برکت دارد و محل اجابت دعا است و در او اقتدائیست بسلف از علماء که مستحب میدانستند این را و بعضی از علماء از جمله دعا ها این دعا را ذکر نموده اند «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُضِلَّ أَوْ أُضِلَّ وَأُذِلَّ أَوْ أُذِلَّ وَأُظْلَمَ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ بِمَا عَلَّمْتَنِي وَعَلَّمَنِي مَا يَنْفَعُنِي وَزِدْنِي عِلْمًا وَالْحَمْدُ عَلَيَّ كُلِّ



حال اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَتَّسِعُ وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ» و بعضی از علماء اختیار میکردند قرائه سوره اعلی را و کمان میکردند تاسی کردند و فال زدند بچیز هائیکه در او هست از قول او که می فرماید اَعْلَى و قَدَّر فهدی و سنقرئک فلا تنسی و فذکر و صحف ابراهیم و موسی و روایت شده که هر که جمع بشود با جماعتی و دعا کند میبوده باشد از دعا هایش «اللهم اقسام لنا من خشیتک ما يحول بیننا و بین معصیتک و من طاعتک ما تبلغنا به جنتک و من الیقین مایهون به علینا مصائب الدنیا اللهم متعنا بأسماعنا و أبصارنا و قوتنا ما أحيیتنا و اجعله الوارث منا و اجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل مصیبتنا فی دیننا و لا تجعل دینانا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا» امر یازدهم اینکه قصدش فهماندن درس باشد بآسانترین راهها و بخوشر چیزیکه ممکن است او را از الفاظ در حالیکه با رفق و مدارا باشد و مطلب را واضح بیان کند و مقدم بیندازد چیزی را که سزاوار است تقدیمش و مؤخر بیندازد چیزی را که سزاوار است تأخیرش و مرتب کند مقدماتی را که توقف دارد بر او تحقیق محل و وقف کند در جای وقف و وصل کند در جای وصل مکرر کند آنچه را که مشکل است از معانی الفاظ البته در صورتیکه جمیع یا بعض از حاضرین محتاج بتکرار باشند و الا تکرار لازم نیست و چون فارغ شد از تقریر مسئله اندکی ساکت شود تا سخن گوید هر که در پیش خود اشکالی دارد بر او و در درس شبهه دینی ذکر نکند جز آنکه جوابش را بلافاصله بدهد پس نباید جواب را تأخیر کند تا وقت درس دیگر بلکه ذکر کند هر دو را یا تأخیر بیندازد هر دو را خصوصا وقتیکه در درس جمعشوند خاص و عام و کسیکه احتمال دهد او بر نمیگردد بآنمکان پس واقع شود شبهه در نفس

او و اتفاق نیفتد برای او جوابش پس سبب شود در فتنه او امر دوازدهم آنکه چون درسها متعدد شود پس باید مقدم بیندازد اشرف واهم آنها را پس مقدم کند اصول دین پس از آن تفسیر پس از آن فقه پس از آن نحو پس از آن معانی را و بر این قیاس است باقی علوم بحسب مراتبشان و احتیاجش بسوی آنها و زود است که بیاید انشاءتعالی چیزیکه معین می کند این ترتیب را در بابیکه مختص باوست امر سیزدهم اینکه طول ندهد، مجلسش را بطوریکه ملول بشوند شاگردان یا مانع از فهمیدن درس آنها بشود یا مانع از ضبطشان گردد بجهت آنکه مقصود افاده و ضبط آنها است پس وقتی که باینحال برسند فوت میشود مقصود و اختصار هم نکند بطوریکه مخل بعضی تقریر یا ضبط یا فهمش شود بجهت فوات مقصود و رعایت کند در این باب مصلحت حاضرین را در فائده و تطویل و استیفاء اقسام را در تقسیم اگر اهل هستند امر چهاردهم اینکه مشغول نشود بدرس و حال آنکه در او چیزی باشد که مانع باشد او را و مشوش کند فکرش را از مرضی یا گرسنگی یا عطشی یا مدافعه حدیثی (یعنی بول و غایطش بیاید و خودداری کند) یا زیاد خوشحال و یا زیاد غمگین باشد یا غضب آلود و یا سستی داشته باشد یا اضطرابی داشته یا سرما و گرمایی که اذیت کننده باشد باو برسد حذراً از اینکه کوتاهی کند از استیفاء مطلوب از بحث یا از اینکه فتوی بدهد بغیر صواب امر پانزدهم آنکه نبوده باشد در مجلسش چیزیکه اذیت کند حاضرین را از قبیل دود یا غبار یا صدائیکه بر کند انسان را و از کار خود منصرف گرداند یا آفتابیکه موجب سوزش شدید باشد یا غیر اینها از چیزهائیکه مانع از رسیدن بمطلوبست بلکه واسع و مصون باشد از هر چیزیکه مشغول میکند فکر را و مشوش میکند نفس را تا اینکه حاصل شود غرض مطلوب امر شانزدهم آنکه مراعات کند مصلحت جماعت را در تقدیم وقت حضور یا تأخیر آن در روز وقتیکه نبوده باشد بر او در آن ضرورتی و نه کلفت

زیادی و از ضرورت است اشتغال به مطالعه در وقت صالح یا بتصنیف و چیز نوشتن در صورتیکه اشتغال بآن بهتر از تدریس باشد خلاصه مطلب آنکه حتی المقذور مراعات شاگردانرا بنماید و در وقت خوب برای ایشان درس بگوید جز آنکه در اوقات خوب اشتغال خودش اهم باشد که در اینصورت کار خود را مقدم و بدرس آنها بعدا پردازد امر هفدهم آنکه زیادترا از حاجت صدایش را بلند نکنند و نه اینکه کوتاه کند بطوری که بعضیها را مانع از خوب فهمی شود چونکه روایتشده از رسولخدا (صلی الله علیه و آله) که خدا دوست دارد صوت خفیف و فرو داشته را و دشمن دارد صوت بلند را و بهتر آنستکه تجاوز نکند صدایش از مجلسش و کوتاهی نکند از شنیدن حاضرین پس اگر حاضر شد در آنها گوش سنگینی باکی نیست ببلند کردن صدایش بقدریکه بشنود او چونکه روایتشده در فضیلت آن حدیثی امر هجدهم آنکه محافظت نماید مجلس خود را از آواز و غوغا پس بدرسدستیکه غلط از آواز و غوغا بیرون میاید و در تحت او است، و نگاه دارد از بلند شدن صداها و از سوء ادب در مباحثه و از اختلاف جهات بحث و از عدول کردن از مسئله ای به مسئله دیگر پیش از آنکه اولی تمام شده باشد پس اگر ظاهر شد از یکی از مباحثه کنندگان مبادی و مقدمه آن تطف کند در دفعش قبل از انتشار آن و قبل از اینکه بهیجان بیاید نفوس، و تذکر دهد بجملة از حاضرین چیزیرا که اقتضا میکند قبیح بودن انتقال مذکور را و اینکه مقصود اجتماع قلوب است بر اظهار حق و بدست آوردن فائده و صفا و رفق و استفاده بعضی از بعضی دیگر و متذکر نماید ایشانرا آنچه را که وارد شده در ذم ممارات است و جدال و مناقشه و عداوت خصوصا اهل علم و آنهائیکه اسم علم را بر خود بسته اند و اینکه آن ممارات و جدال الی آخره باعث عداوت و بغض میشود که هر دو اینها باعث تشویش فکر و سبب رفتن دین میگردد و

بدرستی که واجب است اجتماع خالصاً لله بوده باشد تا اینکه فائده دنیوی و سعادت اخروی داشته باشد امر نوزدهم آنکه باز دارد کسی را که تعدی میکند در درس یا ظاهر میشود از او دشمنی سخت یا سوء ادبی یا ترک انصافی، بعد از ظاهر شدن حق یا صیحه زدن بدون فائده یا بی ادبی کند نسبت بغیر خود از حاضرین یا از غائبین یا بلندی بجوید، بر کسی که او اولی از اوست در مجلس یا بخوابد، یا با دیگری اختلاط کند در حال درس، یا بخندد یا استهزا کند بیک یا کاری کند که مخل باشد بآداب طالبین در حلقه درس و زود است که تفصیلهایش بیاید انشاءتعالی همه اینها در صورتیست که مترتب نشود بر او مفسده که زیادتیر شود بر زجر و باز داشتن و این نوع مغایر است و فرق دارد مر آنچه را که گذشت از زجر ایشان و باز داشتن آنها از بدی اخلاق بجهت آنکه این نوع مختص بدرس است و آن متعلق بشأن خودشان بود و اگر چه ممکن است درج و داخل نمودن اینرا هم د او جز آنکه اهتمام بشأنش ذکرش را نیکو نمود که آنرا بخصوصه بیان کنیم . مترجم گوید مراد از اینکلام دفع توهم است که کسی نگوید این امر در شرایط مختص بآنها گذشت پس اینجا تکرار شده جواب آنکه این امر مختص بمجلس درس است و آنکه جلوتر گذشت اعم بود از مجلس درس .

امر بیستم آنکه ملازم باشد با همراهی ایشان و گوش بدهد سؤال ایشان را و اگر سائل عاجز شد از تقریر ایرادش یا از تحریر عبارت در آن بواسطه حیاء یا بواسطه قصورش و واقع شده بر معنی ، تعبیر کند مرادش را او و بیان کند وجه ایرادش را و جواب بدهد به آنچه پیش او هست و میداند و اگر مشتبه شد براو مرادش سؤال کند او را از اموری که احتمال میدهد اراده کرده باشد آنرا پس بگوید باو آیا اینرا اراده کرده بقولت که گفتی کذا پس اگر گفت بلی جوابش را بدهد و الا ذکر کند احتمال دیگری را و اگر سؤال کرد از چیز رکیکی پس او را استهزاء نکند

و سائل را کوچک بشمارد بجهت آنکه این امریست که در او حيله نیست و تذکر بدهد که همه اینها اینطور بودند پس از آن تعلم کردند و فهمیدند امر بیست و یکم آنکه دوست بدارد شخص غریبی را که نزد او میاید و مسرور شود برای او تا اینکه شرح صدری پیدا کند و خوشحال شود بجهت آنکه شخص تازه وارد یک وحشی دارد خصوصا کسی که خدمت علماء میرسد و باو زیاد نظر و التفات نکند از روی استغراب و غریب پنداشتن که باعث خجالت او میشود و مانع میشود او را از سؤال و مشارکت در بحث اگر از اهل فن باشد امر بیست و دوم آنکه وقتی که بعضی از فضلا بیایند در حالیکه شروع کرده باشد در مسئله باز دارد خود را از آن مسئله و اگر در وقتی آمد که او بحث کرده اعاده کند خود مسئله یا مقصودش را باینکه بگوید مقصود از مسئله این بود و اگر در وقتی آمد که اندکی از بحث مانده و هنوز جماعت متفرق نشده اند تأخیر بیندازد بقیه بحث را و منصرف شود از آن ببحثی یا غیر بحث تا اینکه بنشینند پس از آن اعاده کند یا همان باقی مانده را تمام کند تا اینکه آن شخص که آمده خجالت نکشد از متفرق شدن جماعت در وقت نشستن او امر بیست و سوم و آن از اهم آدابست وقتیکه سؤال بشود از چیزی که نمیداند یا در درس چیزی اتفاق بیفتد که نداند پس باید بگوید نمیدانم یا تحقیقش را نکردم یا اینکه بگوید نمیدانم تا مراجعه کنم و تجدید نظری نمایم و خود داری نکند از آن چون از علم عالم آنستکه بگوید در چیزی که نمیداند نمیدانم و خدا بهتر میداند فرمود علی (علیه السلام) چون سؤال شوید شما از چیزی که نمیدانید پس فرار کنید گفتند چگونه فرار کنیم فرمود بگوئید خدا میداند و از حضرت باقر (علیه السلام) منقول است که فرمود چیز را که میدانید بگوئید و چیزی را که نمیدانید بگوئید خدا دانا تر است بدرستیکه مرد هر آینه سرعت کند به آیه از قرآن که ساقط بشود در او یعنی

نفهمیده معنی کند دورتر است از ما بین آسمانها و از زراره بن اعین منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت ابا جعفر (علیه السلام) که چیست حق خدا بر بندگان فرمود اینکه بگویند چیزی را که میدانند و بایستند نزد چیزیکه میدانند و از حضرت صادق (علیه السلام) منقولست که خداوند مختص فرمود بندگان را بدو آیه از کتابش یکی آنکه نگویند تا اینکه بدانند و دیگری آنکه رد نکنند مادامیکه میدانند فرمود خدای عزوجل در سوره اعراف در آیه 168 بر اینکه آیا گرفته نشد برایشان میثان کتاب که نگویند بر خدا مگر حق و در همان سوره آیه 39 میفرماید بلکه تکذیب کردند آنچه را احاطه

نکردند بدانستنش و هنوز نیامده ایشانرا تأویلش و از ابن عباس منقولست زمانیکه ترک کند عالم لادریرا یعنی نمیدانم را بهلاکت میرسد و از ابن مسعود منقولست وقتی که سؤال شوید یکی از شماها از چیزهائیکه نمیدانید پس باید بگویند نمیدانم بدرستیکه او ثلث علم است و دیگری گفته لادری ثلث علم و بعضی از فضلا فرموده اند سزاوار است برای عالم اینکه ارث گذارد لادریرا برای اصحابش و معنایش آنستکه زیاد بگویند آن کلمه را تا آسان باشد بر ایشان و عادت کنند او را پس استعمال کنند او را در وقت حاجت بعضی دیگر گفته اند یادگیر لادریرا بجهت آنکه اگر گفتی لادری یاد می دهند تو را تا اینکه بدانی در اگر گفتی میدانم سوال میکنند از تو تا ندانی و بدان بدرستیکه گفتن عالم نمیدانم پائین نمیکند منزلت او را بلکه زیاد میکنند رفعت و بزرگی او را و زیاد میکنند عظمت او را در قلوب مردم از جهت تفضل خداوند بر او و عوض آنکه ملتزم شده است حق را و این دلیلیست روشن بر بزرگی جاه و تقوی و کمال معرفتش و ضروری در معرفت نیست جهل بمسائل چندی و بدرستیکه استدلال نموده بقولش که گفته لادری بر تقوای خود و بر اینکه در فتوی گزاف نمیگوید و بر اینکه آن مسئله از مسائل مشکله است و البته امتناع میکند از لادری کسیکه علمش

کم باشد و تقوی و دیانت نداشته باشد بجهت آنکه میترسد بواسطه قصورش از اینکه ساقط شود از چشم مردم و این یک جهالت دیگر است از او بجهت آنکه از بواسطه اقدامش بر جواب چیزیکه نمیداند. رجوع کرده است از حق بگناه بزرگ و از آن جهل و قصوریکه باو شناخته شده بود بر نگردانید او را بلکه استدلال کرده بواسطه او بقصور خود و ظاهر میکند خداوند بر ضرر او قصورش را بسبب جهالتی که در دین نمود تظاهر شود صدق آنچه وارد شده در حدیث قدسی بر اینکه هر کس فاسد کند درون خودش فاسد میکند خداوند برونش را و معلومست وقتیکه او ببیند اکثر محققین در اکثر از جاها میگویند نمیدانم و این بیچاره این کلمه را هیچوقت نمیگوید میداند که آنها دوری میجویند از گناه برای دین و تقوایشان و او گزاف میگوید بواسطه جهل و کمی دینش پس واقع میشود در چیزیکه فرار میکرد از آن و متصف میشود بآنچه از آن دوری و احتراز مینمود بواسطه فساد تبت و بدی اخلاقش و بتحقیق که فرموده حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر اینکه کسی که طلب سیری کند بچیزیکه عطا نشده مانند کسی است که لباس زور بپوشد و بتحقیق که خداوند ادب نمود علما را بقصه موسی و خضر وقتیکه رد نکرد موسی علم را بسوی خداوند چونکه خدا از موسی سؤال نمود آیا از تو اعلمتر کسی هست موسی عرض نکرد خداوندا تو خود بهتر میدانی لذا امر شد بشاگردی خضر برود چنانچه آیات مشعره بغایت تذلل از موسی و تعظیم از خضر شاهد اوست و بیاید، انشاءالله در این رساله جمله ای از نکات آنقصه امریست و چهارم آنکه چون اتفاق بیفتد برای او تقریری و جوابیکه توهم صواب در او باشد مبادرت کند بتنبیه بر فسادش و بیان کند خطایش را پیش از آنکه حاضرین متفرق شوند و مانع نشود او را حیاء یا غیر او از مبادرت و تحمل نفس اماره بر تأخیر آن تا وقت دیگر بجهت آنکه او

از خدعه های نفس و اشتباهات شیطان لعین است و در آن ضرریست بزرگ از جهات بسیاری یکی از آنها استقرار خطا است در قلوب طلبه و یکی از آنها تأخیر بیان حق است با حاجت داشتن باو و یکی از آنها خوف حاضر نشدن بعض اهل مجلس است در وقت دیگر پس مستقر می شود خطاء در فهم او و یکی از آنها اطاعت شیطانست در استمرار او بر خطا و آن موجب طمع او میشود در آن شخص دو مرتبه و همچنین تا آخر یعنی اگر دو مرتبه گول شیطانرا خورد سه باره هم طمع میکند و او را مطیع خود قرار میدهد و در اداء نمودنش امر واجب فاتحه ایست که آن ملکه صالحه است عاید شاگردان میشود که دنبال او خیر بزرگی است که سبب او همان رجوع کننده در حق است پس شریک میشود در اجر آن علاوه بر آنکه مستحق بود از اجر و مزد بسبب آن کاریکه واجب بود بر او و بجا آورد که همان بیان حق بوده باشد پس بتحقیق که غنیمت کرد حرکت او و ربح داد تجارت او بسبب رجوعش بسوی حق و بلند میکند خداوند تبارک و تعالی بسبب آن برخلاف آنچه گمان میکرد جاهل و توهم مینمود احمق غافل آمر بیست و پنجم آنکه تنبیه و آگاه کند وقت فراغ از درس یا وقتی که اراده فراغ دارد بچیزیکه دلالت بر آن داشته باشد اگر وقت فراغ را قارئین نمیدانند و نمیشناسند و بتحقیق که عادت سلف و گذشتگان بر این جاری بود که وقت فراغ میگفتند والله اعلم و بعض علماء فرمودند بهتر آنست که گفته شود قبل از فراغ کلامیکه مشعر بختم درس باشد مانند اینکه بگوید این آخر کلام است یا اینکه مابعدش میاید انشاء الله و نحو اینها تا اینکه قولش که میگوید والله اعلم خالص بوده باشد برای ذکر خدا و اینکه قصد کند معنای آنرا و سزاوار است اینکه استفتاح کند هر درسی را بسم الله الرحمن الرحیم تا اینکه بوده باشد ذاکر خدایتعالی در ابتداء درس و خاتمه اش و چون ذکر را دلیل بر فراغ قرار



بدهد خالص برای خدا نمی شود و تمحض در او پیدا نمیکنند امر بیست و ششم آنکه ختم کند مجلس را بذکر چیزی از لطائف و حکم و مواعظ و چیزهاییکه باعث تطهیر باطن می شود تا اینکه وقت متفرق شدن در حال خشوع و خضوع و اخلاص باشند بجهت اینکه بحث خالص موجب قوه قلب میشود و چه بسا بعدش موجب قساوت قلب بشود پس باید در هر وقتی ترغیب و تحریص کند او را باقبال داشتن و ملاحظه کند استکمال او را و نیست چیزی که اصلح باشد از این حالت تمام اینها در صورتیست که بعد از ایندرس درس دیگری نداشته باشد بطوری که اشتغال بآن بهتر باشد که در اینصورت مؤخر بیندازد مواعظ را تا آخر درس بحسب اقتضاء حال امر بیست و هفتم اینکه ختم کند مجلسش را بدعا چنان که ابتدائش بدعا بود بلکه الان اولی و بهتر است و نزدیک تر باجابت است چونکه پوشانیده شده اند از رحمت و مختص بثواب شده اند و باید متضمن باشد دعایشان ائمه راشدین و علماء سابقین را و تعمیم دهند جماعت مسلمین را و اعمال خود را خالص گردانند برای خدا و تقرب جویند بمرضات او و بتحقیق که وارد شده حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) ختم میفرمودند مجلسشانرا بدعا و در این حدیثی است مسلسل که ختم میفرمود آنرا بدعا که مشهور است و نقش آنستکه آن حضرت چون فارغ میشد از حدیثش و میخواست بلند شود از مجلس میفرمود **اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا مَا خَطَبْنَا وَمَا تَعَمَّدْنَا وَمَا اَسْرَرْنَا ، وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَنْتَ الْمَقْدَمُ وَاَنْتَ الْمُوْخِرُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ** یعنی ایخدا بیامرز ما را بآنچه خطا کردیم و آنچه تعمد کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه را که تو دانا تری بآن از ما توئی جلوتر و توئی عقب تر و نیست خدائی جز تو امر بیست و هشتم - آنکه مکث کند کمی بعد از قیام جماعت بجهت آنکه در او فوائد و آدابیست برای او و برای ایشان یکی از آن فوائد آنستکه اگر در نفس یکی

از آن جماعت سؤالی باقی مانده و تاخیر کرده پرسد یکی آنکه اگر برای کسی حاجتی باو هست صبر کرده باشد تا فارغ شود و باو تذکر دهد یکی آنکه مزاحمت نکرده باشه ایشان را و رفع کلفت کرده باشد از آنها بواسطه خروجش قبل از ایشان و حرکت نعال پشت سرش و او آفتی است که بزرگ است خطر او و یکی آن که سوار نشده باشد بین ایشان اگر بنای سوار شدن دارد الی غیر ذلک امر بیست و نهم - آنکه نصب کند برای ایشان نقیب و کارفرمای دانا و زیرکی را که ترتیب بدهد حاضرین و هر کس که داخل می شود بر او هر کس را بقدر منزلت و شأنش و بیدار کند هر کس را که خوابست و تنبیه کند هر کس را که غافل است و اشاره کند چیزهایی که سزاوار است بجا آوردن یا ترکش و امر کند بگوش دادن درسها و خاموش بودن بآن هر کسی که نمیشناسد و همچنین نصب کند برای آنها رئیس دیگری را که تعلیم دهد جاهل را و اعاده دهد درس را برای هر کسی که میخواهد و برگردد بسوی او در زیادی از چیزهایی که حیا میکند از القای آن برای عالم از مسئله ای یا درسی بجهت آنکه در این ضبطی است برای وقت عالم و صلاحیست بحال متعلم امر سی ام آنکه بگوید چون خواست از مجلس بر خیزد سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا إله الا انت استغفرک واتوب الیک سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین این را جماعتی از فعل نبی (صلی الله علیه و آله) شمرده اند و در بعض روایات وارد شده بر اینکه این سه آیه کفاره مجلسست و چنانچه این کار مستحب است برای معلم کذلک مستحب است برای هر ایستاده ای لیکن در حق معلم تاکیدش بیشتر است نوع سوم در آداب مخصوص بمتعلم است و این نوع از آداب منقسم بسه قسم میشود چنانچه گذشت در آداب معلم آداب خودش فی نفسه . و آدابش با استادش و آدابش در مجلس درسش قسم اول که آداب خودش میباشد اموری است

امر اول - آنستکه نیکو کند نیتش را و پاک کند قلبش را از آدناس و بدی تا اینکه صلاحیت پیدا کند برای قبول نمودن علم و حفظ کردن او واستمرارش و بتحقیق که گذشت چیزی که دلالت بر این میکرد ولیکن اعاده دادم اینجا تا این که متنبه شود بر اینکه او از اسباب تحصیل است و آنجا از فایده اخروست بعضی از کاملین فرموده اند پاک نمودن قلب برای علم مثل پاک نمودن زمین است برای زراعت پس بدون آن نمونمی کند و برکتش زیاد نمیشود و پاکیزه نمی گردد مانند زراعت در زمین بئر ناپاک حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در جسد مضغه است که چون صالح باشد صالح میشود تمام جسد و چون فاسد باشد فاسد میشود تمام جسد آگاه باشید که آن قلب است وسهل بن عبدالله گفت حرام است بر قلب اینکه داخلش شود نور ودر او چیزی باشد که خدا کراهت داشته باشد او را علی بن حشرم گفت شکایت کردم بوکیع یمنی خیلی متین - کم حافظه گیرا پس گفت طلب یاری کن بر حفظ بکم نمودن گناه و بعضی ها این را بنظم در آورده اند در دو بیت ( شکوت الی وکیع بسوء حفظی - فارشد نی الی ترک المعاصی وقال اعلم بان المعلم فضل - وفضل الله لایؤتاه عاصی ) امر دوم - آنکه غنیمت شمارد تحصیل را در حال فراغ و نشاط و در شباب و جوانی و قوت بدن و بیداری خاطر و سلامتی حواس و کم شغلی و جمع شدن عوارض بر روی هم خصوصاً بیش از آن که بلند شود منزلت و مقامش و معروف شود بفضل و علم پس بدرستی که آن بزرگ بازدارنده است از درک نمودن کمال پبلکه سبب تامی است در نقصان و خلل بعضی ها فرموده اند طلب کنید علم و دانش را پیش از آن که بزرگ بشمار روید که آن وقت بدماغتان بر میخورد از تعلم وشاگردی نمودن یا خجالت و حیا جلوگیری میشود از آن بسبب منزلت و مقام پس فوت میشود از شما علم و دیگری فرموده تفقه کنید قبل از آنکه رئیس شوید بجهت آنکه چون رئیس شوید راهی برای



صاف و شاغل است و علائقی که مانع از طلب تام و اجتهاد کامل و قوت و جدیت است در تحصیل یعنی هر چه که مانع از تحصیل علم است آنرا برطرف کند اگر ممکنش هست و راضی بشود بانچه که میسر است و میرسد باو از قوت و اگر چه کم باشد و آنچه که ستر می کند و میپوشاند از مثل او از لباس اگر چه کهنه باشد پس بصیر نمودن بر ضیق عیش است که میرسد وسعت علم را جمع می کند پراکنده گی های قلب را از مفترقات آرزوها تا اینکه جاری میشود از آن چشمه های حکمت و کمال بعضی از بزرگان سلف و گذشته گفته اند طلب نکرد احدی این علم را بعزت نفس که رستگار شود یعنی هر کس اینطور طلب کرد رستگار نشد ولیکن کسی که طلب کرد او را بذلت نفس و ضیق معیشت و خدمت گذاری علما رستگار شد و ایضا فرمود صلاحیت ندارد طلب علم جز برای مفلس پس گفته شد ثروت مکفی هم نداشته باشد گفت ثروت مکفی هم نداشته باشد و دیگری گفت نمیرسد احدی از این علم آنچه را که میخواهد حتی اینکه ضرر بزند باو فقر و مقدم بدارد علم را بر هر چیز و بعضی از ایشان فرموده اند نمیرسد این علم را جز آن که تعطیل کند دکانش را و خراب نماید بستانشرا و هجرت کند از اخوانش و بمیرد نزدیکان اهلش و مشاهده نکند جنازه اش را و همه این ها اگر چه مبالغه است جز آن که مقصود بآن آنستکه ناچار است در طلب علم از جمع کردن قلب و فکر و بعضی از بزرگان مبالغه نموده و ببعض از طلابش فرمود رنگ بکن لباس خود را تا اینکه فکرت را مشغول شستن نکند و از اینجاست که گفته شده داده نمیشود ترا علم بعضش حتی اینکه عطا کنی باو تمامت را کنایه از این که با تمام وقت را صرف او نکنی بعضی از آن بدست نیاید - امر چهارم آنکه ترک کند تزویج را تا اینکه حاجتش بر آورده شود از علم بجهت آنکه او بسیار مشغول کننده است و مانع بزرگیست بلکه تمام مانع است حتی اینکه فرموده بعضی از علماء

ذبح العلم فی فروج النساء یعنی بریده میشود علم در فرج زنان مترجم گوید مضر بودن تزویج در تحصیل علم کلیت ندارد بلکه در اینزمان که سنه 1374 میباشد شاید واجب باشد بجهت آنکه بعید است اشخاص جوان بتوانند خود داری کنند با وضعیت این زنهای فرنگی مآب که با بهترین لباس های خود و عطر های بسیار بودار در این کوچه و بازار و رو های باز و غمزه دار و باصداهای نرم ولین قدم میزنند مثل اینکه نه دینی هست و نه بوده حقیر تعجب می کنم که اینها دین خود را فروختند مدرسه و مریضخانه گرفتند. غیرت و تعصب خود را چه کردند اللهم اینکه بگویم غیرت را دادند و مجسمه سگ و گربه گرفتند چنانچه در دکان های خرازی فروشی مشاهده فرموده اید خلاصه مطلب اگر کسی متمکن باشد تزویج کند و خداوند متعال را قادر بداند اما واقعا نه لسانا شاید از هزارها هوسهای مرده رنگ نجات یابد جز آن که کسی بتواند صبر کند که در این صورت عیبی ندارد خداوند بحق محمد (صلی الله علیه و آله) و آل و سائل تزویج تمام طلاب دینی در هر وقت و در هر جا که باشند و جوانان شیعه و مسلمین را فراهم فرماید و تمام مسلمین را از پیر و جوان از شر زنهای اینزمان نجات بدهد انتهی و از ابراهیم ابن ادهم است که هر کس زیاد عادت بکند بران زنان رستگار نمیشود یعنی مشغول بانها بشود ورو گردان از کمال باشد و این یک امر وجدا نیست که تجربه شده و واضح است محتاج بشاهد نیست چگونه واضح نباشد و حال آن که برفرض سلامت بر آن مترتب میشود بر او از تشویش فکر نسبت پایشان و اولاد و اسباب و از مثالهای جاری است که لو کلفت بصله ما فہمت مسئلہ حاصل معنی آنکه اگر مقید شدی توبه چیزی یک مسئلہ هم نمیفہمی و مغرور نشود طالب باخباری که وارد شده در ترغیب نکاح بجهت آنکه آن در دور نیست معارضه نکند او را واجبی بہتر از آن و نیست چیزی کہ اولی و افضل باشد و نہ واجبی کہ اضیق و تنگتر باشد از علم

خصوصاً در این زمان ما بجهت آن که اگر چه واجب عینی یا کفائی است بنابر تفصیلی که هست ولیکن در زمان ما واجب عینی است مطلقاً یعنی اعم از اینکه قائل بوجوب عینی باشیم یا قائل بوجوب کفائی بجهت آنکه واجب کفائی وقتی کسی نباشد ایستادگی بآن کند و بجا بیاورد کفایهٔ مثل واجب عینی میشود در اینکه همه به آن مخاطب میشوند و گناه کار هستند بترکش چنانچه در علم اصول محقق است

امر پنجم آنستکه ترک کند عشرت و شادیرا با کسانی که منصرف میکنند او را از مطلوب خود بدرستیکه ترک آن از چیزهای اهم است برای طالب علم خصوصاً باغیر ناجنس و خصوصاً با کسی که کم است فکر او و زیاد است رنج و بطالت او پس بدرستیکه طبع زیاد دزد است و بزرگترین آفت عشرت ضایع نمودن عمر است بدون فائده و رفتن غرض و دین است اگر بوده باشد برای غیر اهل و آنچنانچیزیکه برای طالب علم سزاوار است آنستکه خلطه و آمیزش نکند مگر با کسیکه فائده داشته باشد برای او و یا استفاده کند از او پس اگر محتاج شد بر رفیق باید اختیار کند رفیق صالح و دیندار و متقی و پرهیز کار و دانا که اگر فراموش کرد متذکرش کند و اگر متذکر شد اعانتش کند و اگر محتاج شد برادری کند با او و اگر اندوهناک شد دلداریش دهد پس استفاده کند از خلقتش بلکه صالحه و اگر هم چه رفیقی پیدا نشد و اتفاق نیفتاد پس تنهائیرا اختیار کنند نه رفیق بد را امر ششم آنکه باید حریص باشد بر تعلم و چیز یاد گرفتن و مواظبت کند بر او در جمیع اوقات چه شب باشد و چه روز و چه در سفر باشد و چه در حضر بطوریکه یک ذره از وقتش در غیر علم صرف نشود مگر بقدر ضرورت که ناچار است از آن مثل خوردن و خوابیدن و قدری هم استراحت برای برطرف کردن کسالت و ملالت و انس گرفتن با زائریکه زیارتش آمده باشد و برای تحصیل قوت و غیر آن از چیزهاییکه محتاج باوست یا آلم و دردی یاغیر آن از چیزهایی

که با وجود آن اشتغال متعذر است پس بدرستی که بقیه عمر قیمت ندارد و کسیکه مساوی باشد دو روزش بن او مغبونست و عاقل نیست کسی که ممکنش باشد تحصیل در جه ای را که وارث انبیا شود پس از آن تقویت کند و از اینجا است که گفته شده مستطیع نمیشود علم را براحتی جسد یعنی بدون زحمت عالم نمیشود که بهشت پیچیده شده بمکاره و دشواری است و دیگری فرموده ناچار است قبل از خوردن غسل از آلم زنبور و ایضا گفته شده گمان نکن بزرگواری خرمائست که تو او را بخوری بلکه نمیرسی بزرگواری را تا اینکه بچشی تلخی صبر را امر هفتم آنستکه باید همتش عالی باشد پس راضی بکم نشود با امکان زیاد و تسوف نکند، در اشتغالش یعنی بگوید زود باشد که فلان کار را بکنم و تأخیر در تحصیل فائده ندارد اگر چه کم باشد که ظفر بر آن یابی اگر چه ایمن از فوت حصول آن باشی بعد از یک ساعت بجهت آنکه از برای تأخیر آفاتست دیگر آنکه در زمان آینده تحصیل میکند غیرش را حتی اگر مانعی عارض او شود از درس باید مشغول شود بمطالعه و حفظ نمودن با آن جهدی که دارد و پیوند نکند چیز پرا بچیزی باینطور که وقتی درسش تعطیل میشود مطالعه و حفظ نمودن را هم عطف بآن کند و باید بداند که اگر بخواهد تأخیر کند تا زمانیکه کاملاً فارغشود این چیز است که خداوند هنوز بکسی نداده بلکه ناچار است در هر وقتی از مانع و صارف و قاطع پس قطع کن آنچه را که ممکن تو میباشد پیش از آنکه آن تو را قطع کند تماماً چنانچه در خبر وارد شده که وقت شمشیر است پس اگر او را قطع نمودی که خوب والا او تو را قطع میکند و باین معنی اشاره کرده بعضی از بهترین فضلاء بر حث بمقامات عارفین : (وکن صارماً کالوقت فالوقت فی عسی + وایاک علی فهی اخطر علت و سر ز منا وانهض کسیرا فحظک البطاله ماأخرت عزما لصحت واقدم و قدم



ما قعدت له مع الخوالم وأخرج عن قيود التلفت و جد بسيف العزم سوف فان تجد ؛ تجد نفسا فالنفس ان جدت جفت) یعنی و بوده باش همانند تیغ برنده که سرزنش و ملامت در عسی گفتن است یعنی بگویی انشاءالله بزودی بجا میاورم و دوری کن از اینکه کار خود را بآینده گذاری که آن خطرش بیشتر است، و سیر و گردش کن زمانیرا و برای از بین بردن آرزوها ایستادگی و قیام نما تا اینکه هر چه از عمرت بیطالت گذشته تلافی و کارهای خود مرتب شود و پیش بینداز کار خود را و خارج کن آنرا از قيود تلف کنندگان یا مخالفان و قطع کن با شمشیر عزم سوف را یعنی کلمه زود باشد را که بعدا براحتی خواهی بود. این خلاصه مفاد این اشعار است که بنظر حقیر رسید انتهى امر هشتم آنکه شروع کند در ترتیب تعلم بچیزیکه اولی و بهتر است و ابتدا کند در آن با همّش پس مشغول در نتیجه نشود قبل از مقدمات و نه در اختلاف علما در عقلیات و سمعیات پیش از اعتقادیات بجهت اینکه آن ذهن را متحیر و عقلا مدهوش میسازد و چون مشغول در فنی شد پس منتقل نشود از آن تا اینکه محکم کند در آن یک کتاب یا زیادت را اگر ممکنش هست و همچنین است گفتار در هر فنی و باید حذر کند از انتقال از این کتاب بآن کتاب و از این فن بآن فن بدون غرضی جهت آنکه این علامت خستگی و علامت رستگار نشدنست پس زمانی که محقق شد اهلیتیش و مؤکد شد معرفتش پس بهتر برای او آنستکه او نگذارد فنی را از علوم محمودة و پسندیده و نه نوعیرا از انواع آن جز آنکه نظر کند در او نظریکه مطلع شود بواسطه او بر مقاصد و نتیجه اش پس از آن اگر عمرش مساعد شد و توفیق شامل حالش گردید طلب کند تبحر در او را و الا الأهمّ فلاهمّ کند و هر کدام اهم است مشغول شود بجهت آنکه علوم متقار بند و بعضی بیعضی مرتبند، غالبا بدرستیکه عمر وسعت درک جمیع علوم را ندارد پس کسیکه

## (قسم دوم در آداب متعلم است با استادش)

کمر همت را محکم بسته اخذ میکند و می گیرد از هر علمی بهترش را و صرف میکند زیادی از فوتش را در علمی که آن اشرف علمها است و آن علم است که نافع است در آخرت از چیزهایی که موجب کمال نفس و تزکیه آن میشود بسبب اخلاق فاضله و اعمال صالحه و مرجع و بازگشت آن بسوی معرفت و شناختن کتاب و سنت است و علم مکارم اخلاق و هر چه که مناسب با اوست و انسان بر نفسش بینا است و خدا یاری کننده است

قسم دوم در آداب متعلم است باشیخ و استادش و آنچه که واجب است بر او از بزرگ شمردن حرمت و احترامش، حضرت صادق (علیه السلام) فرمود امیر المومنین میفرمود بدرستیکه از حق عالم است آنکه زیاد سؤال نکند از او و از لباسش نگیرد و چون داخلشدی بر آن و نزد او جماعتی هستند پس سلام کن بر آنها و مخصوص کن تحیت را نسبت باستادت سوای آنها و بنشین پیش روی او، و پشت سرش نشین و با چشمت یا دستت اشاره بآن نکن و زیاد حرف نزن بر خلاف قول او که فلانی چه گفت و فلان چه گفت و زیاد مصاحبش نباش که خسته شود و جز این نیست مثل عالم مثل درخت خرما است منتظرش باش کی از آن چیزی برای تو ساقط میشود و عالم بزرگتر است اجر و مزدش از صائم و قائم و جنک کننده در راه خدا و در حدیث حقوق که خیلی طولانیت روایت شده از سید العابدین (علیه السلام) که حق کسیکه تورا بعلم نگاه داشته تعظیم اوست و توقیر مجلس اوست و نیکو گوش دادن باوست و اقبال بر اوست و اینکه بلند نسازی بر او صوتترا و جواب ندهی احدیرا که سؤال کرده او را از چیزی تا اینکه او جواب دهد و حدیث نکنی در مجلسش احدیرا و غیبت نکنی پیش او احدیرا و اینکه دفع کنی از او اگر کسی بدی ذکر او کند نزد تو و اینکه عیوبش را بپوشانی و مناقب و خوبیشرا ظاهر کنی و بنشین برای او در حالیکه دشمن باشی و رجوع نکن در حالیکه مر او را

اعراض کرده باشی پس چون بجا بیاوری اینها را شهادت میدهند برای تو ملائکه خداوند عزوجل باینکه تو قصد کرده او را و یاد گرفته علمش را برای خدا جل اسمه و در آنچه که حکایت کرده خداوند از موسی وقتیکه مخاطب ساخت خضر را بقولش که گفت «هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» و در قولش که گفت «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» جمله جلیله ایست از آداب که واقع شده از متعلم برای معلمش با جلالت قدر موسی و بزرگی شأنش و بودن او از اولی العزم از رسل پس مانع نشد او را بزرگی مقامش از استعمال ادب که لایق بمعلم است و اگر چه متعلم کاملتر از او بود از جهات دیگر و اگر بخواهیم تفصیل آنچه را که تخاطب آنها مشتملست بر آن از آداب و دقائق هر آینه خارج میشویم از موضوع رساله لکن اشاره میکنیم بآن چیزیکه متعلق است بکلمه اولی و آن قول موسی است که میگوید (هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) پس بتحقیق که دلالت میکند بر دوازده فائده از فوائد ادب :

اول آنکه قرارداد خود را تابع او که مقتضی متابعت پستی مرتبه است از متبوع

دوم آنکه بکلمه هل استیذان میکند یعنی آیا اذن میدهی برای من در متابعتت و این مبالغه بزرگیست در تواضع و فروتنی سوم آنکه جاهل کرده خودش را و اعتراف بعلم معلمش نموده بقولش که گفته علی ان تعلمنی چهارم آنکه اعتراف کرده برای او بزرگ بودن نعمت بسبب تعلیمش بجهت آنکه طلب میکند از او اینکه معامله کند با او بمثل آنچه که معامله کرده او را خدایتعالی باو یعنی انعام تو بمن مثل انعام خدا است بتو و بلحاظ این معنی گفته شده من عبد کسی هستم که تعلم از او کردم و چیز یاد گرفتم و کسی که یاد بدهد انسانیرا مسئله مالک میشود او را پنجم اینکه متابعت عبارتست از آوردن بچیزیکه مثل آوردن غیر است از جهت آنکه آن چیز

فعل غیر است نه برای جهت دیگر باشد و این دلالت دارد بر اینکه بر متعلم واجبست از اول امر تسلیم باشد و ترک منازعه کند ششم آنکه اتیان بواسطه متابعت بدون تقیید بچیزی بلکه مطلقا تابع بودن که مقید نکند او را در متابعت بقیدی این نهایت تواضع و فروتنی است هفتم آنکه ابتدا نمود باتباع پس از آن بتعلیم پس از آن بخدمت پس از آن بطلب علم هشتم آنکه گفت آیا متابعت کنم ترا تا اینکه تعلیم بدهی مرا یعنی طلب نکردم بر این متابعت جز تعلیم کأنّ اینکه گفته طلب نمیکنم از تو بر این متابعت مالی را و نه جاهی را

نهم آن که (مما علمت) اشاره است ببعض آنچه که یاد دارد یعنی طلب نمی کنم از تو مساوات را بلکه بعض از آن هائی که یاد داری تو همیشه قدرتت زیاد تر است و از من بزرگتری دهم آن که قولش که گفت (مما عملت) اعتراف است باین که خداوند یاد داده است او را و در این تعظیم است برای معلم و علم و تفخیم است مر شان هر دو را یازدهم قولش که گفت رشدا طلب کرده ارشاد را و ارشاد چیز است که اگر حاصل نشود هر آینه گول میخورد و گمراه میشود پس در آن اعتراف است بشدت حاجت داشتن بسوی تعلم وهضم بزرگی است مر نفس او را و احتیاج ظاهریست برای علم و دوازدهم آن که خضر(علیه السلام) دانست بر این که او پیغمبری است از بنی اسرائیل و موسی صاحب توریه آن چنانیست که خداوند عز و جل تکلم می کند با او بدون واسطه و مختص گردانیده او را به معجزات و بتحقیق که آمده با آن منصب باین تواضع بزرگ از بزرگترین درهای مبالغه پس دلالت میکند. بر این که او لیاقتش بیشتر است بجهت آنکه هر کس بعلوم احاطه اش بیشتر بوده باشد علمش بچیزی که در آن بهجه وسعادت است اکثر و زیادتر خواهد شد پس شدید میشود طلبش مر آن را و تعظیم آن نسبت باهل علم کاملتر میشود پس از آن با همه این معرفت از خضر و آن همه ادب و تواضع از موسی (علیه السلام) جواب

داد او را بجواب بلند و کلام سخت که مشتمل بر عظمت و قوت است و نگاه نداشتن ادب با موسی (علیه السلام) بلکه او را پست کرد بعجز و صبر نمودن بقولش که فرمود إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا یعنی بدرستی که تو هرگز طاقت صبر نمودن با من را نداری و بتحقیق که دلالت دارد این کلمه کوچک نیز بر فوائد زیادی از ادب معلم و عزیز داشتن او مر معلم را واجلالش مر مقام علم را بر وجهی که اقتضای تأسی باو دارد و دخلی باین باب ندارد ولکن ما ذکر میکنیم جمله از آنرا بواسطه مناسبت مقام و برای اوست مدخلیت واضح و روشنی در اصل رساله اول از آن فوائد آن است که وصف نموده موسی (علیه السلام) را بی صبری که تو صبر بر تعلم علم نداری که این باعث انحطاط و پستی قدر اوست و او نسبت بصابترین که خداوند وعده داده ایشان را بکرامت و بشارت داده بدرود و رحمت محلش ساقط است یعنی مقامش از مقام صابترین کمتر است دوم آنکه چون موسی ع فرمود «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» خضر (علیه السلام) فرمود هرگز صبر نخواهی نمود که موجب قطع طمعش شود در سعی بر آن و متصف شدن بآن و حال آنکه تحمیل اسباب صبر در اغلب امریست مقدور از برای بشر و نهایت چیزی که مقتضی حال بود از معلم آن بود که وصیت کند او را بصبر نه اینکه عاجز خواند او را از صبر نمودن سوم آنکه نفی استطاعت کرده بکلمه لن که مقتضی نفی ابد است بنا بر رای جماعتی از محققین که منجمله آنها زمخشریست و آن باعث یأس از صبر است بجهت واقعشدن اخبار بان از معلم متبوع صادق که حضرت خضر (علیه السلام) باشد چهارم آنکه تاکید نمودن جمله را بان و جمله اسمیه آوردن و نفی بکلمه لن و غیر از اینها از مؤکدات نهایت بزرگی است در تعجیز و تضعیف پنجم اشاره است بانکه تو اگر خیال میکنی صبر کننده ای بنا بر آنچه که از نفس خودت یافته ای بدانکه تو علم به حال خود نداری در وقت رفاقت با من چونکه تو هنوز باسن رفاقت نکرده ای

و آن صبری که نفی میکنم از آن صبر بامن است و آن امریست که من دانای بآن هستم بجهت آنکه میدانم مقدار آنچه را که طلب میکنی تعلمش را و جاهل هستی بآن ششم آن که تنبیه است بر بزرگی علم قدراً و جلالت او شأناً و این که امر علم بزرگست و محتاج بصبر بزرگست که خارج است از عادت و طاقت بشر زیرا که شکی نیست در اینکه حضرت موسی کلیم خداوند و نبی او بزرگتر است از مردم از حیث شأن و مقام و صبرش قوی تر و کمالش کاملتر است هفتم آنکه تنبیه است بآنکه سزاوار نیست اینکه بذل شود علم جز بکسی که دارای صبر قویست و رأی عدل و نفس مستقیم دارد پس بدرستیکه علم نوریست از طرف خداوند تعالی شأنه سزاوار نیست که هر جا اتفاق افتاد گذاشته شود و نه اینکه بذلش کند بهر که میخواهد هشتم آن که تنبیه است بر این که علم باطنی مرتبه اش بالا تر است از علم ظاهری و محتاج تر است بسوی قوت قلب و غریمت صبر و از این جهت بود که موسی علیه السلام محیط بود بعلم ظاهری بر حسب استعدادش و حامل او بود بقوت و ترسانند او را خضر با اینحال از جهت عجز او بر صبر نمودن بر تحمل علم باطنی و تحذیر کرد او را از کمی صبر و اراده کرد آن حضرت این مبالغه در نفی صبر باینکه علم باطنی از آن چیز هاست که سخت است تحملش بر تو و مشکل است تکلف بآن البته در امثال این طور خطابات تأکید است نه این که مقدور نیست و إلا موسی (علیه السلام) بعد از لَنْ تَسَّ تَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا نمی فرمود «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» و همینطور قیاس کن آنچه را که ما اشاره بآن کردیم از آداب و وظایف آنچه که احتمال میدهد باقی آیات بجهت آن که آنها متقاربنند در افاده معنی در این مقام و بواسطه او ترقی میشود از اراده توصل بسوی باقی مرام چونکه این حرف مقرر شد پس باید عود کنیم بسوی ذکر آدابی - که مختص بمتعلم است با استادش بحسب آنچه که علماء تقریر و مقرر فرموده اند تقریباً بر

نصوص از جمله آنها و آن اموریت امر اول و آن از همه اهمست آنکه نظر کند در کسی که اخذ و کسب علم میکند از او بحسن خلق و ادبش جهت اینکه تربیت استاد مر شاگرد را و نسبت اخراج او از اخلاق ذمیمه اش و قرار دادن بجای او خلق نیکو را مانند فعل فلاح است که میکند شوکها را از زمین و خارج می کند از آن نباتات خبیثه را تا این که نیکو شود زرعش، و کامل شود نموش، و معلوم است هر استادی متصف باین صفت نیست بلکه کمتر از آن هم نیست پس بدرستی که استاد در حقیقت نایب از حضرت رسول صل الله علیه و آله است و هر عالمی صلاحیت نیابت را ندارد پس اختیار باید کند کسی را که کامل شده اهلیتیش و ظاهر شده دیانتش و محقق شده معرفتش و شناخته شده عفتش و مشهور است صیانت و سیادتش و ظاهر شده مروتش و حسن و نیکو باشد تعلیمش، و خوب باشد فهماندنش و بتحقیق که گذشت جمله از اوصافش، و باید مغرور نشود طالب علم بکسی که علمش زیاد است با نقصان ورع یا دین یا خلقش جهت آنکه ضررش در خلق متعلم و دینش سخته است از جهل آن چنانی که طلب می کند زوالش را و شدیدتر است از حیث ضرر. و از جماعتی از گذشتگان نقل است که این علم دین است نگاه کنید از که می گیرید دین خود را و کسانی که مأنوس باو میشوید از کسانی باشد که با بزرگان عصر خودش زیاد بحث نموده باشد و اجتماعش طولانی باشد و ممارستش زیاد باشد و ثنا و تعریفی از آنها رسیده باشد بر خوبی خلق و بحثش و باید دوری کند از کسی که علمش را از بطون کتابها گرفته است بدون اینکه خوانده باشد بر شیوخ بجهت ترس از واقع شدنش در تصحیف و تحریف بعض از سلف فرموده اند کسی که تفقه کند از بطون کتابها ضایع می کند احکام را و دیگری فرموده بر شما باد بدور شدن از صفحیون

یعنی دور شوید از آنها آنچنان کسانی که علمشان را از صحف گرفته اند پس بدرستی که فسادشان بیشتر است از اصلاحشان و باید حذر و دوری کنید از مقید بودن بمشهورین و ترک نمودن اخذ از گوشه نشینان پس بدرستی که این از کبر است بر علم و آن عین حماقت و نادانیت بجهت آنکه حکمت گم شده مؤمن است می گیرد او را هر جا که باید و غنیمت می شمارد او را هر جا که ظفر باو یابد و بر گردن خود می گذارد منت کسیرا که سوق بدهد او را بسوی آن و چه بسا باشد که آن عالم گوشه نشین از کسانی باشد که امید برکت در او هست پس نفع او اعم میشود و تحصیل از جهت او اتم، و چون سیر کنی احوالات گذشتگان را نمی یابی نفعی غالباً جز وقتی که برای استاد پرهیزکاری و نصیحت و شفقت بوده باشد آنوقت برای طلبه نصیب وافر است و همچنین وقتیکه خبیر بشوی بمصنفات میایی که انتفاع بتصنیف آنکسی که پرهیزکار تر بوده بیشتر است و رستگاری بواسطه اشتغال بآن زیادتر است بعکس آنعالمی که خالی از تقوی است امر دوم آنکه اعتقاد کند در استادش که او پدر حقیقی و والد روحانیت و او بزرگتر از پدر جسمانیست پس کوشش کند بعد از ادب در حقیقت چنانچه گذشت در رعایت حق ابوت و وفاء حق تربیتش و بتحقیق که سؤال شد اسکندر که چه خبر است که احترام میکنی معلمت را زیادتر از پدرت در جواب فرمود بجهت آنکه معلم سبب شد برای زندگانی باقی و پدرم سبب است برای زندگانی فانی و ایضا پدر غالباً قصد نمیکند در مقاربت مادرش وجود او را و نه کمال وجودش را و بلکه قصدش لذت بردن خودش میباشد پس او پیدا می شود و بر فرض قصدش مر او را پس قصد مقترن بفعلی بهتر است از قصد خالی از آن و اما معلم قصدش تکمیل وجود و سبب آنست و بذل میکند در او جهدش را شرفی نیست برای اصل



وجود جز بالنسبه بعدم بجهت آنکه آن وجود حاصلیست برای کرمها و سوسکها و بدرستی که شرف مال کمالست و سببش معلم است و روایتشده بر اینکه سید رضی بسیار نفس بزرگی داشت و همت بلندی ابا میکرد طبعش و چیز را قبول نمیکرد و زیر منت کسی نمیرفت و برای او در اینباب قصه هست بسیار غریب با خلیفه عباسی و غیر او وقتیکه خواست صله باو کرده باشد بواسطه فرزندیکه برای سید تولد یافته بود و منجمله از آنها آن بود که روزی بعض از مشایخش باو فرمود که بمن خبر رسیده خانه شما ضیق است و لایق حال شما نیست و من خانه ای دارم وسیع و برای شما خوبست و هبه کردم برای تو منتقل بآن شو پس ابا کرد باز دو مرتبه فرمود پس عرضکرد یا شیخ من هرگز قبول نمیکنم نیکی پدرم را پس چگونه قبول کنم از غیرش پس شیخ باو فرمود حق من بر تو بزرگتر است از حق پدرت بجهت آنکه من پدر روحانیم و او پدر جسمانیست پس سید عرضکرد قبول کردم خانه را و از این جهت است که بعض فضلا فرمودند: مَنْ عَلَّمَ الْعِلْمَ كَانَ خَيْرًا مِنْ أَبِي ذَاكَ أَبُو الرُّوحِ لَا أَبُو التُّطْفِ امر سوم آنکه اعتقاد کند که او نفسش مربع است بجهت آنکه مرض منحرف شدن از مجرای طبیعی است و طبع نفس علم است و سبب خارج شدنش از طبع خودش بجهت غلبه اخلاط قوه بدنیت و اعتقادش آن باشد که استادش طیب دردش میباشد بجهت آنکه استاد او را برمیگرداند بسوی مجرای طبیعی پس سزاوار نیست که مخالفت کند او را در چیزهاییکه او امر و نهی میکند مثل اینکه باو بگوید فلان کتاب را بخوان و بفلانمقدار از درس اکتفا کن بجهت آنکه اگر مخالفت کند او را مثل اینست که مریض قول طبیبش را رد کند در وجه علاجش و در حکمت گفته شده مراجعه مریض طبیبشرا موجب اذیتش میشود پس چنانچه واجبست بر مریض ترک خوردن چیزهای اذیت دار و غذاهائی که مفسد

دوایند، چه در حضور طیب و چه در غیاب همینطور است متعلم پس واجبست اینکه طاهر کند نفسشرا از نجاسات معنوی که نهایت همت معلم نهی از آنها است مثل حقد و حسد و غضب و شره و کبر و عجب و غیر اینها از رذائل و قطع کند بیخ مرض را بکلی تا اینکه از طیب منتفع شده باشد . مترجم گوید هر کس تفصیل اینکلمات مثل حقد و حدد الی آخره را خواسته باشد رجوع کند بمعراج السعاده مرحوم نراقی چه که هم معنای آنها را تفصیلا ذکر فرموده و هم طریق علاجشرا امر چهارم آنکه بچشم احترام واجلال واکرام باستادش نظر کند و پرده بر عیبهای او بزند پس بدرستیکه این اقرب و نزدیکتر است باننتفاع بردن او از او و آنچه که شنیده است از او در ذهنش ثابت میماند و بعض از سلف چون میرفت بسوی استاد چیزیرا تصدق میکرد و میفرمود « اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَيْبَ مُعَلِّمِيْ عَنِّيْ وَ لَا تَذْهَبْ بَرَكَةَ عِلْمِهِ مَنِّيْ » یعنی ایخدا بپوشان عیب معلمم را از من و نبر برکت علمشرا از من و دیگری فرمود صفحه را که ورق میزد پیش شیخ واستادم ورق رقیق و آهسته میزدم برای هیبتی که او را بود یا برای ابهت او تا اینکه نشنود واقع شدن او را یا بگوید بلندکردی او را و دیگری فرموده واللہ جرأت نمیکنم آنکه آب بیاشامم و حال آنکه استادم نظر بمن میکند از جهت هیبت او، و حمدان اصفهانی فرمود در نزد شریک بودم که ناگاه آمد او را بعض از اولاد خلیفه مهدی پس تکیه داد بدیوار وحدیثی را سؤال کرد پس ملتفت او نشد و پیش ما آمد و پس از آن اعاده نمود و باز از شریک پرسید پس گفت آیا استخفاف میکنی باولاد خلفاء فرمود نه ولیکن علم أجلّ است نزد خدا از اینکه ضایع کنم او را پس نشست بدوزانو شریک فرمود اینطور طلب میشود علم امر پنجم آنکه تواضع کند او را زیاده بر آنچه که امر شده باو از تواضع بر علماء و تواضع کند مر علم را که بواسطه تواضعش

بعلم میرسد و باید دانسته شود که دلیل بودن او برای استادش عز تست و خضوع و فروتنیش برای او فخر است و تواضعش مر او را رفعت است و تنظیم حرمتش عسست و سرعت در خدمتش شرفست که رسولخدا فرمود کسیکه یاد بدهد احدیرا مسئله ای مالک میشود رقتش را گفته شد آیا میفروشد و میخرد فرمود بلکه امر و نهیش میکنند و بعضی از علماء انشاد فرمودند : **أَمِينٌ لَهُمْ نَفْسِي لَكِي يَكْرِ مُوْنَهَا وَلَنْ تُكْرِمَ النَّفْسَ الَّتِي لَا تَهِينَهَا حَاصِلَ مَعْنَى** آنکه خوار کردم برای ایشان یعنی علماء نفس خودم را تا اینکه اکرامش کنند و هرگز اکرام نمیشود نفسی که خوار و ذلیل نشود . امر ششم آنکه انکار بر استاد نکند و اشاره بر او نکند بخلاف رأیش پس ببیند او داناتر است بصواب از خودش بلکه منقاد او باشد در تمام کارهایش و واگذار باو کند زمام امرش را رأساً و سیراب بشود از نصیحتش و اهمیت بدهد رضایت او را و اگر چه مخالف رأی خودش باشد و پیشی نگیرد از او در رای و نه اینکه اختیار کند چیزی را قبل از او و در تمام کارهایش مشورت با او کند و امرش را قبول کند و از رأی و تدبیرش چه لسانا و چه قلبا خارج نشود بغض از علما فرمودند خطاء استاد مرشد نافعتر است برای مسترشد از صوابی که در نفسش میباشد و در قصه موسی و خضر تنبیه بر این شده و بعضی از فضلاء از بعضی مشایخش نقل فرموده که گفت حکایت کردم برای استادم خوابی را که دیده بودم پس گفتم دیدم تو گفتم بمن اینطور و اینطور پس گفتم برای چه پس یکماه از من هجرت کردی و با من تکلم نکردی فرمود اگر نه این بود که در باطن تجویز مطالبه و انکار آنچه را که گفتم برای تو هر آینه جاری نمیشد بر لسانت در خواب . و امر اینطور است که فرموده زیرا که کم میشود انسان در خواب ببیند خلاف آنچه که غلبه دارد در بیداری بر قلبش امر هفتم آنکه بزرگی و تعظیم خطاب کند و جواب بدهد استاد را چه در حضورش

و چه در غیبتش و خطاب نکنند او را بثناء خطاب و کاف خطاب یعنی بگویند انت یا انک و در فارسی بگویند تو و صدا نزنند او را از دور بلکه بگویند یا سیدی، یا استاد یا غیر اینها و صدا بزنند او را بصیغ جمع برای تعظیم مثل اینکه بگویند چه میفرمائید در اینمطلب و رأی شما چیست در آن و فرمودید رضی الله عنکم یا یقبل الله منکم یسا رحمکم الله از این قسم الفاظ استعمال کند و نام نبرد او را در غیابش باسّمش مگر آنکه مقرون سازد بچیزیکه مشعر بتعظیم او باشد مثل اینکه بگویند فرمود شیخ یا استاد یا شیخ ما یا شیخ الاسلام یا غیر از اینها از الفاظیکه دال بر تعظیم است امر هشتم آنکه بزرگ شمارد احترام و اقتدایش را باو در نفس خود و مراعات کند هدف او را در غیاب و بعد موتش پس غافل نشود از دعاء بر او در مدت حیاتش و رد کنند غیبتشرا و غضب کند بر آن زیاده از آنچه واجبست رعایتش در غیر او و اگر عاجز شد از رد برخیزد و از مجلس مفارقت کند و مراعات کند ذریه و خویشان و دوستانشرا چه در حیاتش و چه بعد موتش و عهد کند با خودش زیارت قبرش را و استغفار و طلب رحمت کند بر او و صدقه بدهد از قبل او و در مسلک و رفتارش طریقه و راستی او را اختیار کند و رعایت کند در علم و دین عادت او را و اقتدا بحركات و سکنات او کند در عبادات و عاداتش و مؤدّب بآداب او شود و از اینجهت است که اهم است تحصیل استاد صالح تا اینکه نیکو باشد اقتداء باو پس اگر علاوه بر اتصاف صفات او صفاتیرا تحصیل کرد که بسیار خوب والا اقتصار کند بر تأسی در او تا ظاهر شود اثر رفاقت امر نهم آنکه تشکر کند استادش را بر توفیق داشتش برای او بر چیزیکه در او فضیلتست و بر توبیخ نمودش مر او را بر چیزیکه در او نقص است و یا کسالتی است که او حرکت میدهد و او را از کسالت رها میکند یا قصوری دارد از اعانتش میکند یا غیر از اینها از چیزهائیکه در فحش و توبیخش ارشاد

اوست و صلاحش میباشد و اینها را از استادش از جمله انعام بشمارد بر خودش بواسطه اعتناء استاد و نظرش بسوی او پس بدرسیتیکه این تشکر مایلتر است مر قلب استادرا و بیشتر باعث اعتناء بمصالحش میشود و چون استاد واقف شد بر کمی ادبش یا بر نقصانی که از او صادر شده و حال آنکه میشناخت آن عیوبرا قبل از تنبیه استاد پس باید اظهار نکند که من میدانستم ولیکن غفلت نمودم بلکه شکر کند استاد را بر افاده اش و تنبیه نمودنش مر آن عیب را و باینکه اعتناء بامر او کرده تا اینکه اینمعنی مستدعی عود باشد بنصیحت در وقت حاجت حاصل آنکه وقتی شاگرد یکمرتبه گوش بحرف استاد داد و نصیحت او را قبول کرد و شکرش بجای آورد قهراً باعث رغبت استاد میشود که همیشه او را نصیحت کند و بالعکس بالعکس پس اگر در آن کار زشت معذور بود و اعلام شیخ بآن عذر اصلح باشد عیب ندارد که او را اعلام کند والا ترکش کند جز آنکه مفسده بر ترک بیان عذر مترتب شود که در اینصورت واجبست استاد را اعلام کند که در فلان فعل معذور بودم امر دهم آنکه صبر کند بر جفای استاد یا بر بد خلقی او و این بازش ندارد از ملازمتش و حسن عقیده و اعتقاد کمالش و تأویل کند افعال صادره از استاد که ظاهرش مذموم است بر بهترین تأویلهای و صحیحترین آن و عاجز نمیشود از آن مگر کسی که توفیقش کم باشد و چون استاد عصبانی شود و تعدی کند او شروع کند بعذر خواستن و انابه نمودن از آنچه واقع شده است و استغفار کند و تقصیر را نسبت بخودش بدهد و قرار دهد خشم و غضب در او را برای خود و این بقاء مودت استاد را بیشتر میکند و قلبشرا بهتر محافظت میکند و نفعش برای طالب بیشتر است در دنیا و آخرت و از بعض گذشتگان است که کسی که صبر نکند بر ذلت تعلم باقی میگذارد عمرش را در کوری جهل و کسیکه صبر کند بر آن میرسد کارش بعزت دنیا و آخرت و از اثر

مشهور از این عباس است که ذلیل شدم در حالیکه طالب بودم و عزیز شدم در حالیکه مطلوبم و بعضی از علما فرمودند مثل کسی که غضب کند بر عالم مثل کسی است که غضب کند بر اساطین جامع و گفته شد بسفیر پسر عینیه که جماعتی از اطراف زمین میبایند نزد تو غضب کن برایشان امید است بروند و ترا واگذارند یعنی تو که غضب میکنی آنها هم میروند پس جواب فرمود که آنها نادانند مثل تو آیا ترک میکنند چیزی را که نفع دارد ایشانرا بواسطه بدخلقی من یعنی سزاوار نیست که این کار را بکنند بعض ایشان فرمودند صبر کن برای مرضی که داری اگر جفا کردی طیبشرا و صبر کن بجهل خودت اگر جفا کردی معلم را یعنی اگر برخلاف قول طیب عمل کردی باید صبر بر مرض خود کنی چنانچه اگر خلاف قول معلم عمل کنی باید با جهل خود باشی و صبر بر جهل بنمائی و برای سلف صالحین در صبرشان با مشایخشان قصه های غریبی است که اگر بخواهیم بیان کنیم هر آینه طول میکشد سخن گفتن امر یازدهم آنکه جدیت کند که قبل از استاد وارد در مجلس درس شود و خودش را وادار کند بر آن و اگر درب خانه استاد منتظر بایستد تا از خانه خارج شود و باهم بمجلس بروند بهتر است اگر میسرش مییاشد و سخت بیناز بشود از اینکه تأخیر کند در حضور از حضور استاد پس بگذارد استاد در انتظارش بماند، پس بدرستیکه فاعل آن بدون ضروره اکیده خود را در معرض غضب و مذمت در آورده سؤال میکنیم عافیت را از خداوند جل و علا .

حکایت نموده یاقوت در مجمعش از هرون پسر موسی قیسی قرطی گفت ما رفت و آمد میکردیم پیش ابیعلی غالی و ما در فصل ربیع بودیم که یک روزی در راه میرفتم ناگاه باران مرا گرفت پس نرسیدم بمجلس مگر آنکه تمام لباسهایم تر شد و اطراف ابیعلی بزرگان اهل شهر بودند پس امر فرمود مرا که نزدیک شو پس فرمود بمن

مهلا- ای ابانصر تأسف نخور بر آنچه عارض شده پس این چیز است که نیست و زائل میشود بزودی بلباس غیرش مبدل کن پس از آن فرمود من رفت و آمد میکردم بسوی ابن مجاهد پس شبانه روانه شدم که خدمت او برسم چون رسیدم بدر خانه که از آنجا بخانه او میرسیدم دیدم در بسته است و سخت است باز کردنش گفتم سبحان الله شتاب کردم این بامداد را و غلبه کردم بر نزدیکی او پس نظر کردم براهیکه پهلوی آن در بود پس خود را انداختم در آن چون نصفه هایش رسیدم راه بمن تنگ شد بطوریکه نه قادر بر خارج شدن بودم و نه بر داخل شدن خودم را بسختی انداختم تا اینکه خلاص شدم بعد از آنکه لباسهایم پاره و از اثر دیوار گوشت بدنم مجروح شده بود بطوریکه استخوانش نمایان بود و دیگر خدا خواست که بیرون شدم و رسیدم بمجلس استاد با آن حالت، فرمود کجا بودی تو عرض کردم باو آنچه را که بر سرم آمده بود پس از آن بیت حماسه را انشاد کرد: *دبیت للمجد والساعون قد بلغوا \* جهد النفوس والقوا دونه الأورا \* و کایدوا المجد حتی قل اکثرهم \* وفاز بالمجد من وافی ومن صبرا \* لانتحسب المجد تمرا انت آکله \* لن تبلغ المجد حتی تلعن الصبرا امر دوازدهم آنکه داخل نشود بر استاد در غیر جلسه عمومی مگر باذن او میخواهد استاد تنها باشد یا با اوغیرش هم باشد پس اگر اذن طلبید بطوریکه استاد دانست و اذن نداد برگردد و دو مرتبه اذن طلب نکند و اگر شک نمود که آیا استاد فهمید یا نه سه مرتبه در را بزند و از سه مرتبه بیشتر نزند یا سه مرتبه بدر یا بحلقه زند و باید آهسته در را بزند بسر انگشتانش پس از آن با انگشتانش پس از آن با حلقه کم کم بزند اگر جای استاد از در دور است عیب ندارد که از اول آزاد بزند باندازه که بشنود نه زیادت و اگر اذن داد و اینها یک جماعتی هستند آن پیر مرد و افضلشانرا مقدم بیندازند و اوداخل شود*

و سلام بدهد پس از آن هر کدام افضلند سلام بدهند همینطور بترتیب تا آخر . امر سیزدهم آنکه وارد بر استاد که میشود با هیئت کامل وارد شود در حالتیکه قلبش فارغ باشد از شواغل و با نشاط و سینه باز و ذهن صاف باشد نه با حال سستی یا غضب یا گرسنگی یا غیر اینها بلکه در حالی باشد که طاهر و نظیف باشد بعد از استعمال آنچه را که محتاج است از قبیل مسواک نمودن و ناخن گرفتن و موکم کردن و زائل کردن بوی بد در حالتیکه بهترین لباسهای خود را پوشیده باشد خصوصا وقتیکه قصدش مجلس علم باشد بجهت آنکه آن مجلس ذکر است و اجتماع در عبادت است و این امور از آداب آن است امر چهاردهم آنکه برای استاد قرائت نکند وقتیکه قلبش مشغول است یا ملالی دارد یا سستی دارد یا گرسنه یا تشنه است یا بعجله آمده یا دردی دارد یا غیر از اینها از چیزهاییکه سخت است با آن مباحثه اللهم اینکه استاد طلب کند خواندن را پس باید اجابت کند هر طوریکه میخواهد باشد امر پانزدهم آنکه چون داخل شد بر استاد در غیر مجلس عمومی و نزد او کسی هست که حدیث میکند با او پس ساکت شدند از حدیث یا داخل شد و استاد تنها بود نماز میخواند یا قرآن میخواند یا ذکر میگفت یا مطالعه میکرد یا مینوشت پس ترک نمود آن را و ابتداء بکلام نکرد یا بسط حدیث نکرد پس باید بزودی سلام کند و برگردد مگر آنکه استاد او را وادارد برمکث نمودن پس خیلی طول ندهد جز آنکه امرش کند بآن اینها برای آنست که مباد داخل شود در عداد کسی که مشغول کند و منصرف سازد کسیرا که مشغول بخدا است که درک میکند غضب را در همان وقت امر شانزدهم آنکه چون حاضر شد بجای استاد و نیافت او را منتظرش باشد و فوت نکند بر خودش درسش را بجهت آنکه هر درسیکه فوت شد عوض ندارد و از راهی نرود که استاد از جلو او خارج شود و اگر خواب است صبر کند تا بیدار شود یا برود و باز برگردد و اگر صبر کند بهتر است برای او و بیدارش نکند و



امر باو نکند، اینطور علمای سلف و گذشته بجای می‌آوردند و مثل همین از ابن عباس نقل شده امر هفدهم آنکه طلب نکنه از استاد قرآن را در وقتیکه سخت است بر او در آنوقت یا عادت ندارد در آن وقت بدرس گفتن و اختراع نکنند بر او یکوقت خاصی را و اگر چه رئیس بوده باشد چونکه در این طلب بلندی و حماقت است بر استاد و بر طلاب و بر علم و چه بسا باشد که استاد حیا کند از او و ترک کند بواسطه او چیز را که مهمتر است نزدش در آنوقت پس رستگار نمیشود آن طلب کننده و اگر استاد یکوقت معینی را تعیین نمود یا یکوقت خاصی معین کرد برای عذریکه عاجز است برای او حاضر شدن باجماعت یا برای مصلحتی که دیده است پس عیبی ندارد امر هجدهم آنکه بنشینند پیش روی او بطور ادب و سکون و وقار و خضوع و سر بزیر و تواضع و خشوع و بهتر آنستکه پاهای خود را زیر خود فرش کند یا در حال نشستن تکیه دهد بر یک خود (ورک بالای ران و پائین تر از کمر را گویند که چهار بند میگویند و گفته شده نیکو است در اینجا بطور اقامه بنشینند یعنی فرش کند قدمین خود را و بنشینند بر بطن آنها و عهد کند پوشاندن قدمین و ارخاء لباسش را یعنی لباسهای خود را محکم بخود نگیرد) امر نوزدهم و این از قبیل ما قبل است اینکه تکیه ندهد در حضور استاد بدیوار یا پشتی یا غیر آن یا قرار دهد دستش را بر او و پهلو یا پشت با استاد نکند و دستهایش را پشت نبرد و تکیه به آن کند و نه پهلویش گذارد و نه پشت و نگذارد پا یا دست یا چیزی از بدن یا لباسش را بر لباس استاد یا بر پشتی یا سجاده او و بعضی فرمودند از تعظیم استاد است که بنشینند پهلوئی او و نه بر مصلائی او و نه بر پشتی او و اگر چه استاد امرش کند بآن مگر آنکه جازم شود بطوریکه سخت باشد بر او مخالفتش پس در اینحال عیب ندارد که امتثال امرش را کند و پس از آن بر گردد و آنچه مقتضای ادب است بجای آرد انتهی و بتحقیق که مردم تکلم کردند در این دو امر که آیا امتثال امر بهتر است یا ادب

نگاهداشتن و هر دسته ای از صحابه پکی را اختیار کرده اند چنانچه نقل شده از ایشان چه رسد بآنهاییکه بعد از صحابه اند و تفصیل موجه است یعنی اگر کسی تفصیل دهد باینکه متعلم نگاه بمقام کند اگر مقتضای مقام رعایت ادب است آنرا مراعات نماید و اگر مقتضای مقام رعایت امتثال امر است او را مراعات کند البته این نسبت بمتعلمین و اساطین فرق میکند پس یک قاعده مضبوطی ندارد امر بیستم و ابن از اهم امور است آنستکه باید گوش با استاد دهد و نظرش باو باشد و بتمام جسدش توجه بر او داشته باشد و تعقل کند مرقول او را بحیثیکه محتاج باعاده کلام نباشد و ملتفت بغیر نشود بدون ضروره و نگاه بيمين و شمال یا فرق یا جلو نکند بدون حاجتی خصوصا وقتیکه استاد بحث با او میکند یا حرفی با او میزند پس سزاوار نیست نظر کند جز باو و مضطرب نشود برای ضجه که میشنود و ملتفت آن نگردد خصوص وقت بحث و نجبانند آستین خود را و برهنه نکنند ذراعینش را و بدستش بصورت یا بسینه استاد اشاره نکنند و مس نکند به آن چیزی از بدن یا لباسش را و بازی نکند با دست یا پاهایش را با اعضای دیگرش و نگذارد دستش را بریش یا دهانش یا با دستش یا بینیش بازی کند و دهنش را باز نکند و نشکافد و دندانش را بر هم نزند و کف دستش را بر زمین نزند و براو خط نکشد با انگشتانش و با دستانش شبکه درست نکند و با بند زیر چانه اش بازی نکند و انگشتان خود را نشکند بلکه با بدن آرام بنشیند و تنحنح زیاد نکند بدون حاجتی و آب دهان و آب بینی و اخلاط نیندازد و تا ممکن است خارج نکند از دهانش چیز پرا بلکه بگیرد از آن با دستمالی یا غیر آن واز جائی بجائی نرود و دراز نکشد و زیاد دهن دره نکند و اگر هم محتاج شد دهنش را زیاد باز نکند بلکه پوشاند دهنش را و چون عطسه که صدای خود را حفظ کند انکار کند او را و پوشانده صورتش را بدستمالی یا غیر آن و تمام این مذکورات از مقتضای نظر مستقیم و ذوق سلیم است امر بیست و یکم

و این هم از جنس ماقبلش میباشد آنکه صدایشرا بلند نکند بدون حاجتی و سر گوئی نکند در مجلسش و بگوشه چشم نگاه نکند بکسی و زیاد حرف نزند بدون ضرورتی و چیزی حکایت نکند که از آن بخندند یا بدی حالش معلوم شود یا متضمن بدی حرف زدنش یا سوء ادبش بوده باشد بلکه تا چیزی را از او سؤال نکنند جواب نگوید و تا اجازه بگیرد تکلم نکند و بدون تعجب نخندد بلکه با تعجب هم نخندد مگر استاد که او تبسم کند عیب ندارد و باید خیلی حذر کند که مبادا غیبت کسی را کند در مجلس او با تمامی کند برای او کسی را و واقع نشود بین استاد و بین دیگری و نقل کند چیزی را که بدی او را برساند مثل اینکه نقص او را بگوید یا حرف درباره او بزند یا رد کند آنچه را که او گفته یا بگوید مثل اینکه بخواهد استاد را وادار کند اعتنا بامر او کند فلانکس دوست میداشت که پیش او بخوانم یا میخواستم بر فلانکس بخوانم ولی جهت شما ترک نمودم یا مثل این را بگوید پس فاعل این کار و امثالش با اینکه مکروه یا حرامی مرتکب شده یا کبیره بجای آورده مستحق زجر و اهانت و طرد و بعد است بجهت حماقت و ریائیکه دارد و بتحقیق که گذشت در حدیث علی (علیه السلام) چیزیکه دال بر این بود امر بیست و دوم آنکه نیکو کند خطابش را با استاد بقدریکه ممکن است و نگوید باو برای چه یا لا نسلم یا کی نقل کرده این را یا جایش کجاست و نگوید آنچه که محفوظ یا منقول است غیر از این است یا غیر اینها پس اگر میخواهد اصل مطلب را استفاده کند یا ناقل آنرا بداند باید تلطف کند در وصول بآن، دیگر آنکه اگر در مجلس دیگری باشد بهتر میشود استفاده نمود و همچنین سزاوار است که بجای لم و لا اسلم بگوید اگر بما اینطور گفته شود یا اگر منع کردیم این را یا اگر از اینطور سؤال کنند یا اگر اینطور ایراد شد و مانند اینها تا اینکه

بفهماند جوابرا بحسن ادب و عبارت لطیف و اگر استاد اصرار کرد بر قولی یا دلیلی که خلاف صواب است سهوا یا برای او ظاهر نمیشود پس نباید صورت خود را بگرداند یا چشمشرا برگرداند، و اشاره نکند بغير خودش از روی انکار آنچه را که گفته است بلکه باید آنرا بگیرد با خوشحالی ظاهر، و اگر چه استاد مصیب هم نباشد یا بواسطه غفلتی یا سهوی یا قصور نظری در آن حال، پس بدرستی که عصمت در بشر منحصر در انبیا و اوصیاء است و باید حذر کند از رد استاد بطور ناگهانی بدرستی که آن واقع میشود از کسی که نیکو نیست ادبش چنانچه زیاد از مردم اینطور هستند مثل اینکه استاد باو بگوید تو اینطور گفتمی پس او بگوید من اینطور نگفتم یا استاد باو بگوید مراد تو در سئوال این بود یا بخاطر تو این رسید پس در جواب بگوید نه یا این مرادم نبود و در خاطر من این نرسید و با شبهه اینها بگوید بلکه راهش آنست که بطور تلافی رخنه روئی مقصدش را برساند و همچنین است وقتی که استاد استفهام از او کند استفهام تقریری و جازم باشد مثل قولش که بگوید آیا اینطور نگفتم یا اینکه آیا مراد تو این نبود پس نباید زود ردّ بر او کند که نه مراد من این نبود بلکه ساکت شود یا بکلام لطیف و پاکیزه ادا کند که استاد قصدش را از آن بفهمد و اگر چاره نیست جز آنکه قصدش را تقریر کند باید اینطور بگوید الان اینطور میگویم یا قصدم برگشت باین معنی و کلامشرا اعاده دهد و نگوید آنچه که تو گفتمی یا آنچه تو قصد کردی که متضمن رد بر او باشد امر بیست و سوم و این هم از جنس ماقبلش میباشد آنستکه وقتیکه استاد ذکر نمود تعلیلی را و بر آن عقبه هست و ذکرش فرمود باین معنی نمود و در آن اشکالی باشد و اشکالرا فرمود یا اشکالی را ذکر نمود و از آن جواب باشد ولی ذکر نکند او را نباید مبادرت کند بذکر آن و نه اینکه با استاد بگوید عقبه اش را بفرما

بسبب اهمال استاد مر آنرا بلکه برای اوست اشاره کند بآن بلطف مثل اینکه بگوید از اشکال جوابی اشاره فرمودید مثلا یا غیر از این از کلمات نیکو پس اگر استاد جواب فرمود فبها و آلا بهتر سکوت است از آن جز آنکه استاد اذن دهد یا بداند از آن که جواب را از او طلب میکند که در اینصورت اگر جواب دهد مانعی ندارد.

امر بیست و چهارم آنستکه باید تحفظ کند از مخاطبهٔ استاد بچیزیکه بعضی مردم عادت نموده اند در کلامشان و حال آنکه لایق نیست خطاب استاد را بآن مثل اینکه بگوید با تو هستم یا فهمیدی یا شنیدی یا دانستی یا اینکه ای مرد مبارک باشد و همچنین حکایت نکند چیزی را که غیر از استاد بآن خطاب میشود و لایق نیست که استاد بآن مخاطب شود و اگر چه بر سییل حکایت باشد مثل اینکه بگوید فلانی بفلان گفت تو قلیل الحیائی یا تو قلیل البری یا آنچه که نزد تو است بهتر است و قلیل الفهم است و نحو اینها بلکه باید بگوید وقتی که اراده حکایت دارد آنچه را که عادت بر آن جاریست مثل اینکه بگوید فلانی بفلانکس گفت آدم دورو، بی خیر است و نزد آدم دورو خیری نیست و مثل این کنایات در اخبار هم وارد شده یا بضمیر غایب بگوید بجای ضمیر خطاب امر بیست و پنجم آنکه اگر لسان استاد سبقت گرفت بتحریف کلمه که برای آن توجیه مستهجنی بوده باشد نخندد و استهزاء نکند و آن کلمه را اعاده ندهد مثل اینکه پیشی گرفته باشد بآن کلمه بر استاد و بغیرش هم چشمک نزند و اشاره هم باو نکند بلکه تأمل هم نکند بالنسبه بآنچه از او صادر شده و داخل قلبش هم نکند و گوشش را هم بآن فرا ندهد و حکایتش را هم بکسی نکند پس بدرستیکه لسان سبّاق و پیشی گیرنده و انسان هم غیر معصوم است خصوصا در چیزهائیکه در آن معذور است و اگر کسی آنهائیکه ذکر شده نسبت باستاد بجا آورد خودش را در معرض حرمان و

بلاء و خسران در آورده و مستحق زجر و تأدیب و هجر و مذمت است علاوه بر آنکه مستوجب غضب خداوند سبحانه و تعالی و ملائکه و انبیا و خواصش شده امر بیست و ششم آنکه پیشی نگیرد بر استاد در شرح مسئله یا جواب سئوالی که از آن شده یا از غیرش خصوصاً زمانیکه از غیرش سئوال شده باشد و استاد توقف نموده باشد و فخری در آن نداشته باشد و ظاهر نکند معرفتش را بآن یا ادراکش را باو قبل از استاد جز آنکه بداند از استاد که دوست میدارد او جواب بگوید یا که ابتداءً استاد بر او عرضه بدارد یا طلب کند از او پس در این هنگام عیب ندارد که سبقت گیرد امر بیست و هفتم آنکه

کلام استاد را قطع نکند هر کلامی که میخواهد باشد و مسابقه در آن نکند و فخر بآن نیز نماید بلکه صبر کند تا آنکه استاد از کلامش فارغشود پس از آن تکلم کند و غضب نکند با غیر خودش و حال آنکه استاد باو غضب نموده یا با جمعیت مجلس بلکه قرار ندهد همش را جز گوش دادن بقول او و فهمیدنش امر بیست و هشتم آنکه چون بشنود استاد حکم مسئله یا فائده غریبه را ذکر میکند یا حکایتی را نقل میفرماید یا شعری را انشاد مینماید و او حافظ باشد آنرا باید گوش دهد مثل کسی که میخواهد استفاده کند در همان حال مثل آدم تشنه طالب آن باشد مثل اینکه هرگز نشنیده است، بعضی از گذشتگان فرموده اند که من میشنیدم حدیث را از مرد و حال آنکه من اعلم از او بودم پس خودم را باو چنان نشان می دادم که هیچ از او بهتر نیستم و نیز فرموده شخص جوان در آینه اگر حدیث کند بحدیثی پس گوش میدهم باو مثل اینکه نشنیدم و حال آنکه شنیده ام پیش از آنکه او متولد شده باشد پس اگر استاد قبل از شروع در خواندن از او پرسید که ببیند او حافظ است یا نه جواب به نعم ندهد چونکه در لفظ نعم استغناء از استاد است در آن مطلب و نگوید لا چونکه در آن دروغ است بلکه

بگویند دوست میدارم از استاد استفاده کنم یا میخواهم از او بشنوم یا بعید العهد شده ام یا از جهت شما صحیحتر است و نحو اینها پس اگر دانست از حال استاد که او ایثار میکند علم را بواسطه حفظ او مر آنرا در حالتی که خوشحال باوست یا اینکه اشاره کرد باو باتمامش برای اینکه امتحان نموده باشد ضبط و حافظه او را یا برای اینکه اظهار کند تحصیلش را که در این صورت عیب ندارد متابعت غرض استاد برای بدست آوردن رضایتش و زیاد نمودن رغبتش را در او امر بیست و نهم آنکه سزاوار نیست برای او که مکرر کند سئوالش را بالنسبه بچیزیکه میداند و همچنین استفهام نکند چیز را که فهمیده است بجهت اینکه وقش را ضایع می کند و چه بسا باشد که استاد از او منزجر شود و بعضی از گذشتگان فرمودند اعاده نمودن حدیث سختتر است از حمل نمودن سنگ بسیار بزرگ، و سزاوار است که کوتاهی در گوش دادن و فهمیدن نکند و ذهنش را مشغول بفکری یا حدیثی نکند و بعدا از استاد خواهش اعاده کند آنچه را که فرموده بجهت آنکه این از بی ادبی است بلکه باید خوب گوش دهد بکلامش و ذهنش را آماده کند برای آنچه که میشوند از همان اول و بعضی از بزرگان بودند که برای همچو اشخاصی اعاده نمیکردند اگر طلب اعاده میکرد و نهی هم نمیکردند از آن برای اینکه عقوبتی باشد براو، اما اگر نشنید کلام استاد را برای بعدش از آن یا نفهمید آنرا با اینکه اقبال داشته و گوش هم داده باید از استاد سئوال نماید که اعاده دهد اگر نشنیده و بفهماند اگر نفهمیده البته بعد از بیان عذرش از سئوال و سئوالش هم پاکیزه باشد امر سی ام آنکه سئوال نکند از چیزی در غیر موضع خودش پس فاعل آن مستحق جواب نیست جز آنکه بداند استادش بدش نیاید و با اینحال بهتر آنست که اینکار را نکند و خیلی اصرار نکند بر او در سئوال بطوریکه منجز شود و در بین راه چیزی

سؤال نکند تا اینکه بمقصد برسد، از بعض بزرگان حکایت کرده اند که وصیت نمود بعض از طلابش که چیزی از من سوال نکن از امر دین و حال آنکه من در راه باشم یا با مردم حدیث میکنم یا ایستاده ام یا تکیه داده ام پس بدرستی که اینها اماکنیست که جمع نمیشود در آن عقل مرد پس سؤال نکنید از من مگر وقت اجتماع عقول، امر سی و یکم آنستکه غنیمت شمارد سوالش را پیش طیب نفس خود و فراغش و تلافی نماید در سوالش و نیکوئی کند در جوابش، حضرت ختمی مرتبت فرمود اقتصاد در نفقه نصف معیشت است و دوستی بمردم نصف عقلست و نیکوئی سوال نصف علم است امر سی و دوم آنکه حیا نکند، از سؤال از آنچه مشکل افتاده او را بلکه سؤالرا واضح کند پس کسیکه کم رو باشد کم میشود علمش و کسیکه کم رو باشد وقت سؤال در وقت اجتماع رجال ظاهر میشود نقصش، حضرت صادق (علیه السلام) فرموده بر این علم قفلیست و کلیدش سؤال نمودن است امر سی و سوم آنکه اگر استاد باو فرمود آیا فهمیده نگوید نعم پیش از آنکه مقصود واضح و روشن شده باشد برای او تا اینکه دروغ نشده و فوت نشود فهمش و خجالت نکشد از اینکه بگوید نه بجهت آنکه اگر بگوید نه و طلب کند اثباتش را اینمعنی حاصل میکند برای او دو مصلحت را یکی مصلحت نقدی و یکی مصلحت نسبه مصلحت نقدی مثل حفظ مسئله و سلامت بودنش از دروغ و نفاق که حاصل میشود از اظهار فهم آنچه را که نفهمیده بود و استاد اعتناء او و رغبت و کمال عقل و ورعشرا معتقد میشود و ملکه خودش در نفسش میشود و مصلحت نسبه مثل ثابت ماندن صواب در قلبش همیشه و عادت میکند اینطریقۀ مرضیه و اخلاق رضیه را و خلیل بن أحمد عروزی فرموده منزلت جهل بین حیا و اول جوانیست امر سی و چهارم آنکه ذهنشرا در جهت استاد حاضر کند بحیثی که اگر



امرش کند بچیزی یا سوالش کند از چیزی یا اشاره کند بسویش محتاج بتکرار نباشد دو مرتبه بلکه مبادرت کند بسوی او بسرعت و مرددش نکند در او، امر سی و پنجم آنکه اگر استاد چیزی باو داد با دست راست بگیرد و اگر او خواست باستاد چیزی بدهد با دست راست بدهد پس اگر ورقی بوده بخواند و اگر قصه‌ی بوده نشر دهد او را پس از آن دفعش کند باو ولیکن نیچند مگر آنکه بداند استاد راضی باو باشد و اگر از استاد ورقی را گرفت مبادرت کند باز بگیرد پیش از آن که تا کند یا چهار گوش نماید و اگر خواست کتابی را باستاد بدهد بطوری بدهد که مهیا باشد برای باز کردن و خواندن بدون حاجت ورق زدن پسر اگر یک موضع معینی را میخواهد نگاه کند همانجا را باز کند و نشان دهد و نیندازد چیرا پیش او از قبیل کتابی یا ورقی یا غیر اینها و دراز نکند دستش را بسوی او اگر بعید است و استاد راهم محتاج نکند که دستش را دراز کند برای گرفتن چیزی یا دادن آن بلکه بایستد جلو او و با زانو نرود و اگر ایستاد یا نشست جلو او برای یکی از این کارها خیلی نزدیکش نرود و دست یا پا یا چیزی از بدن یا لباسش را نگذارد بر لباس استاد یا پستی او یا روی غیر از اینها چنانچه گذشت امر سی و ششم آنکه چون قلمی را بآن بدهد که با آن بنویسد باید آماده کند او را برای کتابت پیش از آنکه باو عطا کند و چرکش را پاک کند و جدا کند از قلمدان اگر باو چسبیده باشد و اگر دواتی را پیش او گذاشت باید باز باشد از جلدش مهیا باشد برای نوشتن و اگر کاردی باو داد لب آنرا باو ندهد و دسته آنرا هم ندهد اگر خودش سرش را گرفته بلکه باید پهنای آنرا بدهد و تیزی آن طرف خودش باشد و طرف دسته را که پهلوی تیغه است بگیرد و خود دسته را بدست گیرنده بدهد امر سی و هفتم آنکه چون سجاده را باو بدهد که نماز گزارد بر او، اول بازش کند و بهتر از آن آنست که

فرشش کند وقتی که قصد آنرا دارد بعضی از علماء فرموده چون فرشش کند و در آن صورت محرابی بوده باشد برگرداند بطرف قبله اگر ممکن است و اگر تا کرده است قرار دهد هر دو طرفشرا طرف چپ مصلی انتهى و نشیند در حضور استاد روی سجاده و نماز هم روی آن نخواند اگر جای پاک باشد مگر آنکه سجاده همراه بردن و استعمال نمودن آن شیوع داشته باشد که شعار اکابر و بزرگان نبوده باشد چنانچه این معنی در بعضی بلاد اتفاق میافتد امر سی و هشتم آنکه چون استاد برخاست شاگرد سبقت گیرد از مردم بگرفتن سجاده اگر از چیزهاییست که میشود نقل نمود و بگرفتن دست یا بازو اگر احتیاج بآن دارد بآوردن نعلین پیش پایش اگر این مشقت نداشته باشد براستاد و قصدش بتمام این کارها تعرب جستن بسوی خدا باشد بواسطه خدمت نمودن باستاد و قیام بحاجت آن و گفته شده چهار چیز است که شریف از آنها بدش نمیاید و اگر چه امیر باشد برخاستش از مجلس برای پدرش و خدمت کردنش برای عالمیکه نزدش درس میخواند و پرسیدن چیزی که نمیداند و خدمت نمودن برای مهمان

امر سی و نهم آنکه بایستد برای ایستادن استاد و نشیند و حال آنکه استاد ایستاده باشد و نخواست در حالیکه او ایستاده یا نشسته باشد، بلکه در حضور او هیچوقت نخواست مگر اینکه در وقت خواب باشد، و او هم اذن بدهد، و باز هم بهتر آنست که نخواست تا اینکه استاد بخوابد مگر آنکه امرش کند بخوابیدن پس اطاعت کند امر چهلم آنکه چون با استادش راه میرود باید در شب در جلو راه برود و در روز در عقب مگر آنکه مقتضی حال خلاف آن باشد بجهت زحمتی یا غیر آن با استاد امرش کند که بحال خود باشد پس باید مثل او راه برود، و معین است که براو مقدم شود در جاهائیکه مجهول الحال است از جهت گل و لجن و فرورفتن مثلا و در جاهائیکه خطرناک است و جمع

کند از آب و گل لباس استاد را و اگر استاد در زحمت است نگاهش دارد از آب و گل با دستش یا از جلو و یا از عقب، و چون از جلوراه برود بعد از هر چند قدمی ملتفت او شود پس اگر تنها است یا استاد با او تکلم میکند و هر دو در سایه هستند باید از یمین او برود مثل مأموم با امام در جماعت و طرف چپ را برای او بگذارد شاید بخواهد آب دهن یا بینی بیندازد، و بعضی گفته اند از طرف چپ برود و کمی هم جلو باشد و ملتفت او هم باشد بفهماند با استاد که کسی میخواهد نزدیکش برود یا قصدش نموده از اشخاص اگر خودش نمیداند و از پهلویش راه نرود جز برای حاجتی یا اشاره از او شود و احتراز و دوری کند از مزاحمت او بکتفش یا با رکابش اگر هر دو سواره هستند و از چسبیدن لباسش، و ایثارش کند بجهت سایه نمودن در تابستان و بجهت آفتاب در زمستان و بجهت دیواریکه سنگهای آن گرم است و نحو آن، و بجهت آنکه آفتاب در آن جهت بصورت آن نخورد چون ملتفت او میشود، و راه نرود بین او و بین کسیکه حدیث میکند او را و چون آنها صحبت میکنند او عقب بایستد یا جلو برود و نزدیک نشود و گوش ندهد و ملتفت نشود پس اگر او را داخل کردند در حدیث باید از طرف دیگر بیاید و نشکافد بین آنها را و اگر با استاد دو نفر هست دو طرفش را بگیرند و بهتر آنست که آنکه بزرگتر است از طرف راست برود و اگر اطرافش را نگرفتند آنکه بزرگست از جلو برود و آنکه کوچکست از عقب بیاید و اگر استاد را در راه مصادف شد ابتدا کند بسلام و اگر دور است قصد تشرف خدمتش کند و صدایش نکند و از دور یا پشت سرش بر او سلام نکند بلکه نزدیکش بشود بعد سلام بدهد و اشاره نکند بگرفتن و اختیار کردن راهی تا اینکه مشورت کند از او و اگر او مشورت نمود در اختیار طریق زود رد کند برای او و خودش چیزی اختیار نکند مگر اینکه

الزامش کند که رأیش را ظاهر کند یا اینکه رای استاد خطا باشد پس باید رأی خودش را بتلطف و حسن ادب اظهار کند مثل اینکه بگوید ظاهرها مصلحت در فلان است و نگویید رأی نزد من فلان است یا صواب فلان است و نحو اینها و بدان بددرستیکه این آداب از آن چیزهاییست که بر جمله از آن نص اخبار دلالت دارد بلکه بر اشرف و اهم آنها و مابقی استنباط شده از آن یکی از طرقی که احکام مبنی بر آنست که یکی از آن طرق مراعات آیات محکمه است در مثل اینها والله الموفق.

قسم سوم در آداب متعلم است در درس و قرائت و آنچه که معتمد اوست در حین درس و قرائت با استاد و رفیقانش و آن چند امر است امر اول و این اهم امور است آنست که ابتدا کند اول بحفظ کتاب خداوند عزیز حفظ اتقن و محکمی که او اصل و اهم علومست ، و گذشتگان تعلیم نمیدادند حدیث و فقه را جز بکسی که قرآن را حافظ بود و چون حفظ کند قرآن را باید مواظب باشد که از آن روگردان نشود بطوریکه منجر بنسیان بشود و مشغول کار دیگری بشود یا در معرض نسیان خودش را قرار دهد بلکه تعهد کند رنج کشیدن در مطالعه و ملازمتش در هر روزی یکجزنش را با چند روز یکمرتبه یا هر جمعه دائما و جدیت کند بعد از حفظش بر موافقت تفسیرش و سایر علومش و پس از آن حفظ کند از هر فنی یکمقدار مختصری را که جمع کند در آن بین طرفینش و اهم را مقدم بر مهم کند چنانچه میاید تفصیلش انشأ تعالی در خاتمه : پس از آن مشغول شود بشرح دادن محفوظاتش بر بزرگان و باید اعتمادش در هر فنی بآن کسی باشد که تحقیقاتش در آن فن بیشتر و تحصیلاتش زیادتر است و اگر ممکن شد شرح چند درس را در یک روز بدهد بجای آورد و الا اقتصار کند بآن مقداری که ممکن است و گذشت اشاره بآن امر دوم آنکه اقتصار کند از مطالعه

نمودن بر آنچه که احتمال می‌دهد بفهمد و بذهنش نزدیک است و خسته نکند طبعش را و حذر کند از اشتغال بچیزیکه متفرق میکند فکر را و متحیر میکند ذهنرا از کتابهای زیاد و تصنیفات متفرقه بجهت آنکه او زمانش را ضایع می‌کند و در ذهنش تفرقه میندازد و باید کتابی را که میخواند و فنی را که میگیرد همه آنرا تناول کند کنایه از اینکه باید همه را بخواند تا اینکه یقینش کند حذراً از اینکه خبط نخورد و از آن منتقل نشود که منجر به تضييع وقت وعدم رستگاری شود و از همین باب است اشتغال بکتب خلاق در عقلیات یا نحو آن قبل از آنکه صحیح شده باشد فهمش و استقرار پیدا کرده باشد رایش برحق و نیکو شده باشد ذهنش در جواب و این یک امریست که اختلاف پیدا میکند باختلاف نفوس و انسان در این بر نفس خود بیناست . امر سوم آنکه باید اعتنا کند بتصحیح درسیکه میخواهد حفظ کند قبل از اینکه حفظش شود نزد استادش یا نزد غیر آن از کسانیکه کمک هستند و پس از آن حفظش کند حفظ محکمی و پس از حفظ کردن خوب تکرارش کند و پس از آن اوقاتی را معین کند که تفریرش کند و مواظبت نماید تا ثابت بماند و مراعاتش کند بطوریکه هیچ وقت زائل نشود و ابتداءً بدون تصحیح حفظ نکند بجهت اینکه منجر بتصحیف و تحریف میشود و قبلاً گذشت که علم در کتب یافت نمیشود و او از اضّر مفاسد است خصوصاً فقه امر چهارم اینکه حاضر کند با خودش دوات و قلم و چاقو برای اصلاح و ضبط کند آنچه را که تصحیح میکند از قبیل لغت و اعراب و چون رد کند استاد بر او لفظی را پس از گمان کند یا بداند رد او خلاف حق است لفظ را با ما قبلش تکرار کند تا استاد بر آن مطلع شود یا لفظ حق و صواب را بیاورد بر وجه استفهام پس چه بسا باشد آن خلاف حق سهو یا سبق لسان شده باشد بواسطه غفلت و نگوید

بلکه این است پس اگر استاد برگشت بصواب و حق بسیار خوب و الا واگذارند تحقیق آنرا تا مجلس دیگر بتلطف و مهربانی و شتاب نکنند باصلاح خلاف بر وجهی که شناخته او را باطلاع استاد یا یکی از حاضرین بر مخالفت و همچنین است وقتی که محقق بشود خطاء استاد در جواب مسئله ای و طوری هم باشد که فوت نشود تحقیقش و سخت نشود تدارکش پس اگر اینطور شد یعنی سخت شد مثل اینکه در جواب استفتاء چیزی بنویسد و سائل هم غریب باشد یا خانه اش بعید یا شخصی باشد که قبیح بداند و اسباب دست خود قرار دهد برای تخریب که در اینصورت واجب است تنبیه استاد بر آن در همان حال البته باشاره اگر نفهمید بتصریح و اگر ترک کند و باستاد نگوید خیانت کرده او را پس واجب است نصیحت او به آنچه ممکن است از تلطف و غیره و چون بایستد بر مکانی در وقت تصحیح قباله و التزام نامه اش را بنویسد بلغ العرض او التصحیح یعنی خواهش یا تصحیح تا اینجا رسید.

امر پنجم آنکه بعد از مرتب ساختن الَاهَمَّ فالَاهَمَّ در حفظ کردن و تصحیح نمودن و مطالعه محکم کردن باید محفوظاتش را مذاکره کند و فکرش را در آن ادامه دهد و اعتنا داشته باشد به آنچه که حاصل میشود در آن از فوائد و مذاکره کند محفوظاتش را با بعضی از حاضرین حوزه استادش چنانکه میاید تفصیلش

امر ششم آنکه تقسیم کند اوقات شب و روزش را بر آنچه که تحصیل میکند بجهت آنکه تقسیم نمودن اوقات باعث زیادتی میشود و غنیمت بشمارد ما بقی عمر خود را که ما بقی عمر قیمتی برایش نیست و بهترین اوقات برای حفظ کردن سحرهاست و از برای مباحثه صبحهاست راز برای نوشتن وسط روز است و از برای مطالعه و مذاکره شب و باقی روز است و آنچه که گفته اند و دلالت دارد تجربه بر آن آنستکه حفظ نمودن شب انفع است از حفظ روز و وقت گرسنگی از وقت سیری و جای

دور از ملهیات مثل صداها و سبزی ها و نباتات و انهار جاری و سر راههائی که زیاد رفت و شد میشود بدرستی که اینها مانع از خلو و توجه قلب است و قسمت کند شب و روزش را بر حسب این حالات آمرهفتم آنکه در صبح درس بخواند برای خبر بورک لِأُمَّتِي فِي بَكُورِهَا و خبر أَعْدُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَاِنَّ سُنَّتَ رَبِّي اَنْ يَبَارِكَ لَأُمَّتِي فِي بَكُورِهَا یعنی مبارک شده برای امت من در بامدادش یعنی صبح کنید در طلب نمودن علم پس بدرستی که من مسئلت نمودم از خدای خودم که مبارک نماید برای امتم در بامدادش، و قرار بدهد ابتدایش را روز پنجشنبه و در روایتی روز شنبه یا روز پنجشنبه و در خبر دیگری از حضرت رسول (ص) منقول است که طلب کنید علم را روز دوشنبه پس بدرستی که او آسان میکند برای طالبش و روایت شده روز چهارشنبه در خبری که میفرماید نیست چیزی که شروع بشود روز چهارشنبه مگر آنکه تمام میشود و چه بسا شده که بعضی علماء اختیار کرده اند روز یکشنبه را و لیکن واقف نشدم بر مأخذ آن امر هشتم آنکه صبح کند بشنیدن حدیث یعنی در اول روز شروع کند و مهمل نگذارد اشتغال بآن و علومش و نظر کردن در اسناد و رجالش و معانی و احکامش و فوائد و لغتش و تاریخش بهمه آنها نظر داشته باشد و همچنین ببیند آیا صحیح است یا حسن ضعیف است یا مسند، مرسل است یا مرفوع و سایر انواعش را مترجم گوید اصطلاح متأخرین بر آنست که خبر واحد را باعتبار اختلاف احوال روانش در اتصاف بایمان و عدالت و ضبط و عدمش چهار قسم میکنند و اینها را اصل اقسام قرار میدهند و باز گشت باقی اقسام بسوی این چهار قسم است قسم اول صحیح است و صحیح آن خبری را گویند که سندش متصل بمعصوم (علیه السلام) باشد و تمام روایش عادل و امامی باشند.

قسم دوم حسن است و خبر حسن خبری را گویند که سندش متصل باشد

بمعصوم (علیه السلام) اما روایتش امامی ممدوح باشند و مدحش مقبول باشد و معتد به و معارض بدمی هم نباشد .

قسم سوم موثق ، و خبر موثق خبری را گویند که سندش متصل بمعصوم (علیه السلام) باشد ولیکن روایتش از اشخاصی باشند که اصحاب نص بر توثیقشان کرده باشند بافساد عقیدشان قسم چهارم ضعیف و خبر ضعیف آن خبری را گویند که هیچیک شرایط اقسام سه گانه درش نباشد، و اما اقسام دیگری هم هست که متجاوز از پنجاه است که ذکرش موجب تطویل میشد هر کس طالب است بمحلش رجوع کند انتهی پس نظر کردن باینها یکی از بال عالم بشریعت است و مبین احکام است و بال دیگرش قرائت است و قانع نشود از حدیث بمجرد شنیدن بلکه اعتناء بامرش کند از جهت درایت زیادت از روایت بجهت اینکه همین مقصود است از نقل حدیث و تبلیغش امر نهم آنکه اعتنا کند بروایت کتب حدیث آنچنانیکه میخواند او را یا مطالعه میکند خصوصا محفوظاتش را بجهت اینکه اسانید انساب کتب است و حریص باشد برگرفتن کلمه ای که می شنود از استادش با شعریکه انشاء یا انشاء میکند یا مؤلفی که تالیف میکند و اجتهاد کند بر روایات امور مهمه و بر شناختن آن کسیکه استادش از او اخذ نموده و گرفته و بر اسنادش و نحو اینها .

امر دهم آنکه چون مباحثه نمود محفوظاتش یا غیر آنرا از مختصرات یا ضبط کرد آنچه که در آنها بود از اشکالات و فوائد مهمه منتقل شود ببحث مبسوطات و آنچه که او بزرگتر است از زیر دستش با مطالعه حسابی و عنایت همیشه گی محکم و حاشیه زدن آنچه را که مرور میکند بر آن در مطالعه یا میشنود از استاد از فوائد نفیسه و مسائل دقیقه و فروع غریبه و حل مشکلات و فرق بین احکام متشابهات از جمیع انواع علوم آنچنانیکه مذاکره میکند در آن و کوچک نشمارد فائده ای



را که میبیند یا میشنود در هر فنی که بوده باشد بلکه مبادرت کند بنوشتن و حفظش . و بتحقیق که روایت شده از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که فرمود قید کنید علم را گفته شد چگونه است قیدش فرمود نوشتن او و روایت شده که مردی از انصار پیش حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مینشست و از آن حضرت حدیث میشنید و دوست میداشت ولیکن حفظش نمیشد پس شکایت کرد این معنی را بآن حضرت پس آن حضرت باو فرمودند طلب یاری کن بدست راست و با دست مبارک اشاره بخط نمود، و از اینجاست که گفته اند کسیکه علمش را ننویسد علمش را علم نمیشمارند و زود است که بیاید انشاء الله تم در باب کتابت اخبار دیگری در آن .

امر یازدهم آن که مبالغه که در جدیت و طلب و سرعت و قانع نشود از ارث انبیاء بکم و غنیمت شمارد وقت فراغ و نشاط و اوّل جوانی را پیش از عوارض بطالت و موانع ریاست پس بدرستی که آنها بدترین دردها و سختترین مرضها است و باید حذر کند تمام حذر از اینکه خودش را بچشم کمال و بی نیازی از اساتید نگاه کند بجهت آنکه آن عین نقص است و حقیقت جهل و عنوان نادانی و حماقت است و دلیل بر کمی علم و معرفت است اگر تدبر کند امر دوازدهم آن که ملازم باشد حلقه استادش را یعنی حوزه او را بلکه جمیع مجالسش را اگر ممکنش هست بجهت آنکه زیاد نمیکند او را مگر خیر و خوبی و تحصیل و ادب و اطلاع پیدا می کند بر فوائد متفرقه که یافت نمیشود در کتابها چنانچه اشاره نموده بآن علی علیه السلام در حدیث سابقش که فرمود ملول نشو از طول رفاقتش پس به درستی که او مانند نخله خرماس است منتظر باش تا کسی ساقط شود از آن برای تو منفعتی و اقتصار نکند بر شنیدن در خودش و بس بجهت این که آنها خزینه هائی است مختلف و جواهراتیست متعدده پس مغتنم شمارد آنچه که باز می شود برای

او از آن درسها اگر ذهنش تحمل آنرا دارد پس مشارکت کند بآن مثل این که همه درسها مال اوست پس اگر عاجز شد از ضبطش بتمامها اعتنا کند باهم آنها این در دروس متفرقه است و اما درس تقاسیم مثل درس واحد است پس کسی که طاقت ضبطش را نداشته باشد صلاح نیست داخل در آن شود امر سیزدهم آن که چون حاضر شود مجلس استاد را پس باید سلام بدهد بر حاضرین بصدائی که بشنوند و اختصاص بدهد استاد را بتحیت و اکرام زیاد و بعضی ها حلقه علم را در حال شروعثشان در بحث از مواضعی شمرده اند که سلام داده نمیشود و جماعتی از افاضل هم اختیار

کرده اند و این متجه است چون که مشغول می کند ایشان را در سلام از آن چیزی که در او هستند از قبیل بحث و حضور قلب کما اینکه غالباً این طور است خصوصاً اگر در اثنای تقریر مسئله باشند بجهت اینکه بریدن بحث بر ایشان ضررش بیشتر است از آن مواردی که دلیل وارد شده سلام نکنید ولیکن اگر خواست این کار را هم بجا آورد پس باید داخل ایشان بنشیند و دور از مقابل استاد باشد بطوری که ملتفت او نشود تا فارغ شود اگر ممکن است تا جمع کرده باشد بین حق ادب با او و بین حق بحث در این که دفع شواغل کرده از او .

امر چهاردهم آن که چون سلام داد گردن حاضرینرا پامال نکند که نزدیک استاد بنشیند اگر منزلت و مقام آنرا ندارد بلکه بنشیند آنجائی که مجلس باو ختم میشود چنانچه در حدیث هم وارد شده پس اگر استاد تصریحاً باو گفت جلو بیا یا حاضرین در مجلس گفتند یا مقام و منزلتش آنجا بود یا اینکه میداند استاد و حاضرین می خواهند پیش بروند و نشستن او نزدیک استاد مصلحت دارد مثل اینکه مذاکره کند با او که نفع بحاضرین برسد از آن یا اینکه پیرمرد است یا صلاح و فضیلتش زیاد است که در این صورت باکی نیست که نزدیک بنشیند امر پانزدهم آنکه حریص

باشد که نزدیک استاد بنشیند اگر منزلتش نزدیک نشستن بوده باشد تا این که بفهمد کلام او را فهمیدن کاملی و بدون مشقت ولیکن خیلی نزدیک نشیند که نسبت سوء ادب باو داده شود و نگذارد چیزی از لباس یا بدنش را بر لباس یا متکا یا سجاده استاد چنانچه گذشت بدان بدرستی که زمانی که سبقت گرفت بمکان یا جائی در مجلس درس آنوقت احق میشود بآن مکان، و برای غیرش جایز نیست که او را منع کند از آن و اگر چه بحسب آداب هم محق باشد و بعضیها گفته اند بعد از آن حقیقت باقی میماند مثل پیشه وریکه مکانی را از بازار یا از شارع گرفته و مانوس شده پس ساقط نمیشود

حقیقت از آن مکان بواسطه مفارقتش و اگر چه یکروز یا دو روز دستش از درس قطع شود البته وقتی که بعد از آن حاضر شود و این بحث در مکان مصلی هم می آید که مشتمل بر فوایدی است مثل ذکر و نحو آن امر شانزدهم آن که مؤدب باشد با رفقایش و آنهایی که حاضر در مجلس اند پس بدرستی که ادب داشتنش با آنها ادب داشتن با استاد است و مجلس او را احترام نموده و باید احترام بزرگان و آقران و رفقایش را نگه دارد امر هفدهم آنکه مزاحمت نکند احدیرا در مجلسش و نخواهد ایستادن احدیرا برای او از محل خودش و اگر اکرام کرد او را غیرش بمجلس خودش قبول نکند از آن بجهت نهی حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اینکه برخیزد مرد از مجلس خودش و دیگری در آن بنشیند بلکه آن حضرت فرموده توسعه بدهند بلی اگر نشستن در مجلس و جای اکرام کننده مصلحتی باشد برای حاضرین و علم پیدا کند بقرائن و از اکرام کننده که دوست میدارد اکرام را

عیب ندارد امر هجدهم آنکه نشیند وسط مجلس و نشیند جلو کسی بدون ضرورتی برای آن که روایت شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که لعن فرمودند کسی را که بنشیند وسط حلقه یعنی مجلس بلی اگر ضرورتی باشد

مثل این که مجلس تنک باشد و ازدحام زیاد باشد و اگر بخواهد ترک کند وسط نشستن را نمی شنود عیب ندارد که همان وسط بنشیند امر نوزدهم آن که نشیند بین دو برادر یا پدر و پسر یا دو خویش یا دو رفیق مگر برضایت آنها باهم برای آن که روایت شده که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نهی فرمودند از این که بنشیند مردی بین دو مرد مگر بادن آنها امر بیستم آن که سزاوار است برای حاضرین چون کسی بیاید آنکه توسعه بدهند برای او و اکرام بکند او را آنچه اکرام می کردند مثل او را و چون وسعت دادند باو در مجلس و حرجی باشد خودش را در هم بگیرد و طلب وسعت نکند و زحمت ندهد احدی از ایشانرا که کنارش یا پشتش هستند و از جای خود خارج نشود نه جلو و نه عقب امر بیست و یکم آنکه تکلم نکند در اثنای درس غیرش چیزی که متعلق بآن نیست یا چیزی که قطع میکند بر او بحثش را و چون شروع کند بعضی آنها در درسی باید تکلم نکند بکلامی در درسی که فارغ شده و نه غیر آن از آن چیزهائی که فایده اش فوت نمیشود مگر باذن استاد یا صاحب درس امر بیست و دوم آن که شرکت نکند احدی از آن جماعت دیگری را در حدیثش با استاد خصوص مشارکت با استاد، بعضی از حکماء فرموده اند از ادب است که مشارکت نکند مرد در حدیث او و بعضی ها در این معنی شعری انشاد کرده اند، ولا تشارك فی الحدیث اهله وان عرفت فرعه وأصله . یعنی شرکت نکن در حدیث اهلش اگر چه دانی فرع او و اصلش پس اگر بدانند رضایت متکلم را باکی نیست امر بیست و سوم آن که چون بد ادبی کند بعضی از طلاب بر غیرش نهی نکند او را مگر استاد جز آنکه به اشاره استاد باشد یا سرّی فیما بین آنها باشد که در اینصورت عیب ندارد که غیر استاد نهی کند بر سبیل نصیحت و اما اگر کسی بد ادبی کرد نسبت باستاد معین و واجب است بر تمام آن جماعت که نهی کنند بقدر امکان را گرچه استاد مسامحه

امر بیست و چهارم آنکه چون بخواهد قرائت کند و بخواند برای استاد باید رعایت کند نوبت خودش را از حیث تقدیم و تأخیر و جلو نیفتد بدون رضایت کسی که نوبت مال اوست و روایت شده که یکنفر انصاری آمد خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و سؤالی کرد از آن حضرت و مردی هم از نقیف آمد پس حضرت فرمودند یا ابا نقیف انصاری پیش از تو سؤال کرد، پس بنشین تا ابتدا کنم بحاجت انصاری قبل از حاجت تو و گفته شده که نوبت خود را نبخشید بجهت اینکه ایثار بقرب نقصست پس اگر استاد مصلحتی در آن دید در یک وقتی و اشاره باو کرد امثال کند امرش را در حالیکه معتقد باشد کمال رأی و حق بودن غرضشرا بر آن و گفته شده مستحب است بر سابقی که مقدم کند بر خودش کسی را که نوبتش دور است برای تاکید احترامش و وجوب ذمه اش و در این حدیثی از ابن عباس روایت شده و هم چنین است اگر برای متأخر حاجت ضروری بوده باشد و متقدم هم بداند یعنی در اینصورت هم مستحب است که متأخر را جلو بیندازد، و نوبت حاصل میشود بزود آمدن در مجلس استاد پس هرکس زود آمد بمجلس استاد نوبت او مقدم است و لو اینکه بعدا هم برود برای ضرورتی مثل قضاء حاجتی یا تجدید وضوئی البته مادامیکه زیاد طول نکشد عادتاً و الا حقیقت ساقط میشود و اگر با هم مساوی شدند قرعه بزنند بین آنها این در علمی است که واجب باشد تعلمش و الا مخیر است و در این حال مستحب است برای او مراعات ترتیب پس از آن قرعه و اگر جمع شدند بر یک درس با تقارب افهامشان جایز است ایضا و اگر مدرس مدرسه شرط کرد بر او که بخواند اهل آن در وقت معینی جایز نیست بر او تقدیم غیر آنها بدون اذنشان و اگرچه

سابق باشند یا عدم و خوب تعلیم یا با و خوب همه اما اگر درس خارجین از مدرسه واجب و درس اهل مدرسه واجب نیست پس آیا استثنا خورده یا واجب است خواندن درس آنها و ترک نمودن آنچه مختص است با او از عوض آنروز یا مقدم داشتن اهل مدرسه است و جوهریست و قول وسطی حد وسط است.

امر بیست و پنجم اینکه پیش روی استاد بنشینند چنانچه تفصیل و هیأتش در آداب با استادش گذشت، و کتابی را که در او درس میخواند با خودش حاضر کند و خودش بردارد و وقت خواندن در حالیکه باز است روی زمین نگذارد بلکه بدستش بگیرد و بخواند از آن امر بیست و ششم اینکه نخواند تا اینکه از استاد اذن بگیرد اینرا جماعتی از علماء ذکر فرمودند پس وقتی که اذنش داد بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس از آن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و حمد کند خدای تعالی را و درود بفرستد بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین پس از آن دعا کند برای استاد و برای پدر و مادرش و برای اساتیدش و علما و برای خودش و جمیع مسلمین و اگر اختصاص دهد مصنف آن کتاب را بدعا خوبست و همینطور کند هر وقت شروع کرد در قرائت درسی یا تکرار یا مطالعه یا مقابله اش در حضور استاد یا در غیبت او مگر آنکه باید اختصاص دهد استاد را بذکر دعا وقتی که پیش او میخواند و طلب رحمت کند برای مصنف کتاب چنانکه ذکر نمودیم و چون دعا نمود بااستاد بگوید رضی الله عنکم یا عن شیخنا یا امامنا و نحو اینها و قصدش باین کلمات استادش باشد و چون فارغ شد از درس دعا کند برای استاد ایضا و استاد هم برای طالب دعا کند هر وقت برای او دعا کرد پس اگر شاگرد ترک نمود استفتاح بآنچه ذکر کردیم از جهل یا از روی نسیان آگاهش کند بر آن و یاد بدهد او را و متذکرش کند بآن بدرستیکه

آن از اهم آدابست و بتحقیق که حدیث وارد شده در ابتداء بامور مهمه از تسمیه و تحمید خدایتعالی و این از اهم آنهاست امر بیست و هفتم آنکه سزاوار است مذاکره کنند با کسی که رفیق اوست از کسانی که مواظب مجلس استاد هستند بچیزی که در او فوایدی و ضوابطی و قواعدی و غیر اینها باشد و اعاده دهند کلام استاد را در مابین خودشان بجهت اینکه در مذاکره نفع بزرگست و مقدم بر نفع حفظ است و سزاوار است که سرعت کنند بآن بعد از برخاستن از مجلس و قبل از تفرقه اذهانشان و پراکندگی خاطرشان و شذوذ بعض آنچه را که شنیدند از افهامشان پس از آن مذاکره کنند در بعض اوقات و هیچ چیزی نیست برای طالب علم که بواسطه او دوری کنند از حرج و ضیق و تنگی مثل مذاکره و اگر نیانت کسی را که با او مذاکره کند مذاکره نماید خودش با خودش و مکرر کند معنای آنچه را که شنیده و لفظش را بر قلبش تا اینکه اینها بخاطرش بماند بجهت آنکه تکرار معنی بر قلب مثل تکرار لفظ است بر زبان و کم است آنکه رستگار شود کسیکه اقتصار کند بر فکر و تعقل در حضور استاد خاصه و پس از آن ترک کند و برخیزد و ردیگر اعاده نکند امر بیست و هشتم آنکه مذاکره که ذکرش شد باید در غیر مجلس استاد باشد یا در همانجا باشد اما بعد از منصرف شدن او بطوریکه صدای آنها را نشنود بجهت اینکه اشتغال آنها بمذاکره و شنوندن ایشان مر او را از کم ادیبست و جرتست خصوصا وقتی که برای آنها اعاده دهنده باشد جهت اینکه بالانشینی برای اعاده در مجلس استاد از زشتترین صفاست و دوری از ادبست اللهم الا اینکه استاد امرش کند بآن برای مصلحتی که میبیند امر بیست و نهم اینکه بر طلبه است یعنی لازم است که مراعات کند آداب متقدم یا نزدیک بآن را با بزرگ و معیدشان و نزاع نکند با او در چیزیکه

گفته برای آنها وقتی که شک کنند در گفته او بلکه رفاقت کنند در تحقیق حال و توسل پیدا کند بیان حق بحسب امکان پس اگر حق مشتبه ماند رجوع کند در او باستاد با مدارا و بدون بیان کسی که مخالف است یا موافق بلکه اقتصار کنند بر بیان حق و صواب هر طوری که هست امری ام اینکه واجب است بر هر یک از ایشان که میدانند یک نوع علمی را و یک قسم کمالی را ارشاد کند رفقایشرا و ترغیب کند ایشان را در اجتماع و تحصیل و مذاکره و آسان کند برای ایشان مؤنه اش را و تذکر دهد مر ایشان را بآنچه استفاده میشود از قواعد و قواعد وغرائب و ارشادش بر وجه نصیحت و مذاکره باشد پس بارشاد ایشان مبارک میکند خداوند تعالی علمش را و نورانی میکند قلبش را و موکد میکند مسائلی را که نزد اوست با اینکه چقدر فائده دارد از قبیل ثواب جزیل و فراوان خداوند ، و نیکوئی نظر و مرحمتش و کسی که بخل ورزد بر ایشان از ارشاد و تبلیغ میبوده باشد بضد آنچه ذکر کردیم و ثابت نمیمانند علمش و اگر هم بماند ثمره نمیدهد و مبارک نمیشود برای او و بتحقیق که این تجربه شده برای جماعتی از سلف و خلف و حسادت نکند احدی را از ایشان و حقیر نشمارد او را و فخر نکند بر او، و عجب نکند بفهم و سبقت خود بجهت آنکه خودش هم مثل ایشان بود پس از آن خداوند منت گذاشت بر او پس باید حمد کند خدایتعالی را بر آن و طلب زیادی کند از او بتوسط ادامه شکرش پس چون امتثال نمود آن را و کامل شد اهلیتیش و مشهور شد فضیلتش بالا برود بما بعد آن از مراتب و خداوند ولی توفیق است .



باب دوم در آداب فتوی و مفتی و مستفتی است و هر آینه ذکر میکنیم ما از آن آداب مهمش را بجهت آنکه او بابی است بسیار وسیع و مقدم میاندازیم بر آن مقدمه را پس میگوئیم بدان بدرستی که فتوی دادن خطرش بزرگست و آجرش زیاد و فضل او بسیار و موقعش جلیل است بجهت آنکه مفتی وارث انبیا است و قائم بوجوب کفائست، ولیکن او در معرض خطا و خطر است و از اینجهت فرموده اند مفتی نایب از خدایتعالی است پس باید نظر کند که چگونه میگوید و بتحقیق که وارد شده در او و در آداهش و در توقف در او و دوری کردن از آن آیات و اخبار و آثار زیادی و ما جمله از آن را ذکر میکنیم خداوند تبارک و تعالی در سوره نساء آیه 175 میفرماید فتوی میپرسند از تو بگو خدا فتوی میدهد شما را و بیان میکند احکام را و در سوره یوئی آیه 53 میفرماید خبر میپرسند از تو که آیا علی (علیه السلام) امام بر حق است بگو آری بحق پروردگارم که آن برحق است و در سوره یوسف آیه 46 میفرماید ای یوسف ای بسیار راستگو اعلام نمای بما تعبیر را در اینکه هفت گاز فربه الخ و در سوره نحل آیه 117 میفرماید و میگوید برای وصف کردن زنان خود دروغ را بدرستی که آنانکه می بندند بر خدا دروغ را راستگار نمیشوند و در جای دیگر میفرماید و اینکه بگوئید بر خدا آنچه را که نمیدانید و در سوره یونس در آیه 59 میفرماید بگو خبر دهید آنچه فرو فرستاده خدا برای شما از روزی پس گردانیدید از آن حرامی و حلالی بگو آیا خدا رخصت داد برای شما یا دروغ می بندید پس نظر کن چگونه خداوند متعال قسمت کرده مستند حکم را بدو قسم پس مادامیکه اذن تحقق پیدا نکند تو دروغگوئی و نظر کن بقول خداوند تعالی در حالیکه حکایت میکند از رسولش که گرامی ترین خلق اوست که میفرماید

اگر افترا کند بر ما بعضی سخنان را هر آینه بگیریم از او دست راست او پس هر آینه قطع نمائیم از او رک گردن را. وقتی که این تهدید خدا باشد برای بهترین خلقتش بر او پس چگونه است حال غیرش وقت حضور او بین دو دست او (کنایه از پیش رو است) این از آیات بود و اما اخبار بسیار است منجمله قول حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است که فرمود خداوند نمیگیرد علم را از مردم بطوریکه انتزاع کند او را ولیکن میگیرد علم را بواسطه گرفتن علماء حتی اینکه اگر علماء باقی نمانند مردم جهال را رئیس قرار میدهند پس سؤال میکنند و آنها فتوی میدهند بدون علم پس گمراه میشوند و گمراه میکنند و باز میفرماید اگر کسی فتوی بدهد بفتوایی بدون تثبت یا بدون علم گناهی بر کسی است که فتوی داده و ایضا میفرماید سختترین مردم روز قیامت از حیث عذاب مردی است که پیغمبری را کشته باشد یا پیغمبری او را کشته باشد و یا مردیست که مردم را بدون علم گمراه نموده باشد و یا مصور است صورت تماثل (یعنی عکسبردار است) و از کلام حضرت امیرالمومنین است که دشمن ترین مردم نزد خدای عزوجل دو مردند اول مردی که خداوند او را بخودش واگذاشته از راه منحرف گردیده و بسخن بدعت آور دل داده بتحقیق که فرو میرود در نماز و روزه و آن مرد سبب فتنه و فساد است برای کسیکه بواسطه او در فتنه واقع شده و گمراه است از راه کسیکه پیش از او براه راست رفته و گمراه کننده است کسانی را که اقتداء باو میکنند در زندگی و بعد از موتش حمل نموده گناهان غیر خودش را دوم مردیکه نادانیها را جمع کرده (و بوسیله آنها مردم نادان را گمراه میکند) و اعانت میکند بفساد و فتنه های تاریک و ظلمانی عوام او را عالم میدانند و حال آنکه یکرز در او بی نیاز و سالم نیست صبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا آنکه بآن رسید و سیراب کردید از آب متعفن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده میان مردم برای حکم دادن نشسته و آنچه

که بر غیر او اشتباه است خود را دانا میداند اگر باو یکی از مسائل مشکله عرضه شود در جواب آن سخنان بیمعنی و بیهوده از رای خود تهیه نموده و بدرستیکه آنچه در جواب گفته یقین دارد او در خلط نمودن شبهات مانند تار عنکبوت است نمیداند آیا درست حکم کرده یا بخطا رفته چیز را که او انکار کرده گمان نمیرد دیگری بآن علم دارد و باور نمیکند که بر خلاف آنچه گفته دیگری را دانشی است و نمی بیند که وراء آنچه رسیده است روش و مذهبی است پس او باز کننده است شترهای کور و نابینا را و بسیار مرتکب شبهات میشود و در نادانیهها بسیار اشتباه میکند و آنچه را نمیداند عذرش را نمیخواهد تا سالم بماند و بواسطه نادانی جواب دندان شکنی نمیتواند بدهد پس غنیمت میشمارد بباد دادن روایات را مانند گیاه خشک و بی فائده که گریه میکنند از او مواریث و ریخته میشود از او خونها (بسبب حکمهاییکه بظلم و ستم صادر کرده خونهای بنا حق ریخته شده وارثها از دست جور او باآواز بلند گریه میکنند که چرا بدست صاحبانش نرسیده) و حلال میشود بسبب قضاوت اوفرجهای حرام و حرام میشود بسبب حکم اوفرجهای حلال سوگند بخدا که با مایه و توانا نیست بجواب دادن آنچه از او سؤال میشود با فرط ادعاء علم حق را و زراره بن اعمین از حضرت باقر روایت نموده که گفت سؤال کردم از آنحضرت که چیست حجت خدا بر بندگانش فرمود اینکه بگوید آنچه را میداند و نگوید آنچه را که نمیداند (در وافی از ابی عبیده حذاء منقولست که گفت شنیدم حضرت باقر (علیه السلام) میفرمود کسی که فتوی بدهد مردم را بدون علم و هدایتی لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و گردن گیر او میشود و زر کسی که عمل بفتوای او نموده باشد . ایضا دروانی از مفضل روایت نموده که گفت حضرت صادق (علیه السلام) فرموده که گفت نهی می کنم ترا از دو خصلت که مردان در این دو هلاک میشوند یکی اینکه باطل را

برای خدا دین قرار بدهد (یعنی باطل را بین خود و خدا دین قرار بدهد و خدا را بآن عبادت کند) و دیگر آنکه فتوی بدهد مردم را پانچه نمیدانند و ایضا وافی از کافی از بجلی روایت نموده که گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود بر تو باد بر دو خصلت (یعنی دوری کن از آن) که هر کس هلاک شد در آن دو هلاک شد یکی آنکه فتوی ندهی برای خود دیگر آنکه دین قرارند هی آنرا که نمیدانی) و از این شیرمه فقیه عامی منقول است که گفت یادم نمی آید حدیثی که از جعفر ابن محمد (علیه السلام) شنیده ام مگر آنکه نزدیک است قلبم پاره شود فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدش از رسول خدا صلوات الله علیهم ابن شیرمه می گوید قسم بخدا دروغ نگفت پدرش بر جدش و نه جدش برسول خدا (صلی الله علیه و آله) که فرمود فرمود رسول خدا کسی که عمل کند بقیاسها بتحقیق که هم هلاک شده و هم هلاک کرده و کسی که فتوی بدهد مردم را و حال آنکه نداند ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه بتحقیق که هلاک میشود و هلاک می کند مترجم گوید یعنی هم خود را هلاک می کند و هم پیروانش را که در احکام خداوند متابعت آنان کرده اند و از بعضی تابعین منقول است که گفت درک نمودم یکصد و بیست نفر از انصار و از اصحاب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را و از یکنفر آنها مسئله سؤال کردم پس ردش کرد بدیگری و آن هم رد کرد بدیگری تا باز برگشت باولی مترجم گوید این یکصد و بیست نفر اصحاب جواب مسئله را ندادند که مبادا در خلاف واقع بیفتند ولعنت ملائکه رحمت و عذاب بر آنها واقع شود چنانکه در خبر قبلی گذشت و ایضا از آن تابعی منقول است که گفت بتحقیق درک کردم در این مسجد یکصد و بیست نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را که نبود یکی از ایشان که حدیث کند بچیزی مگر آنکه دوست داشت برادرش بی نیاز کند او را از آن حدیث و سؤال نمیشود از فتوائی مگر آن که دوست داشت برادرش بی نیاز کند او را از آن فتوی و از برامنقول است که گفت سیصد نفر از اهل بدر را دیدم که در ایشان نبود احدی مگر آن که دوست داشت رفیقش بینیازش کند از فتوی دادن.

و از ابن عباس منقول است که هر کس فتوی بدهد مردم را در هر چه که سؤال میکنند از او مجنون است و از بعض سلف منقول است که هر کس عالم بین خدا و بین خلش میباشد پس باید نظر کند که چگونه بین آنها داخل شده و بهض از اکابر به بعض از مفتین فرمودند می بینم فتوی میدهی مردم را پس وقتی که بیاید ترا مردی و سؤال کند از تو همتت آن نباشد که خارج شوی از آنچه در او واقع شده بلکه همتت آن باشد که خلاص کنی خود را از آنچه سؤال شده و از عطاء بن سائب نابغی منقول است که میگوید درک کردم جماعتی را که وقتی یکی از ایشان از چیزی سؤال میشود هر آینه میترسیدند .

مترجم گوید - یعنی از جوابش میترسیدند که مبادا جواب بدهند و در خلاف واقع بیفتند و ملعون ملائکه رحمت عذاب بشوند و از ثوبان مرفوعا منقول است که زود بوده باشد اقوامی از امت من که سؤال میکنند از فقهایشان مشگل ترین مسائل را و ایشانند شرار امت من از این حدیث شریف معلوم میشود که غالب مردم در این زمان از شرار و بدترین امت خاتم انبیاء هستند چونکه این صفت را بسیاری دارا میباشند و از ابن مسعود منقول است که چه بسا باشد مردی بگوید خدا امر بفلان کرده پس خدا بفرماید دروغ گفتی. و از یحیی بن سعید منقول است که فرمود ابن مسیب فتوائی نمیداد مگر آنکه عرض میکرد ای خدا سالم دار مرا و سالم دار از من یعنی هم مرا از زحمت فتوی دادن نگاه دار وهم آنهائیکه از من فتوی میگیرند و از مالک بن انس منقول است که او سؤال کرده شد از چهل و هشت مسئله پس درسی و دوة آنها گفت نمیدانم.

و در روایت - دیگر است که او از پنجاه مسئله سؤال کرده شد و هیچ یک را جواب نداد و میفرمود کسی که جواب بدهد مسئله را سزاوار است قبل از جواب

خودش را عرضه بدارد بر بهشت و جهنم و ببیند چگونه است نجاتش پس از آن جواب بدهد. و روزی مسئله از او سؤال شد فرمود نمیدانم گفته شد این مسئله خفیف و آسان است غضب نمود و گفت نیست از علم چیزی که آسان باشد آیا نشنیده ای قول خدای تعالی را که میفرماید ستلقی علیک قولاً ثقیلاً پس علم تمامش ثقیل است .

و قاسم بن محمد بن ابی بکر که یکی از فقهاء مدینه و علم و فقهش بین مسلمین مسلم بود از چیزی سؤال شد فرمود خوب نمیدانم سائل عرض کرد من پیش تو آمده ام و کسی را غیر از تو نمیشناسم جواب فرمود نگاه نکن بطول ریش و محاسن من و ازدحام مردم را در اطراف من بخدا قسم خوب نمیدانم پس یک شیخی از قریش پیش او نشستند بود گفت ای برادر زاده جواب بده مسئله را بخدا قسم ندیدم ترا در مجلسی که کسی افضل باشد از تو امروز ، پس قاسم فرمود بخدا قسم اگر زبانم قطع شود بهتر است از برای من تا اینکه تکلم کنم بچیزی که نمیدانم .

و از حسن بن محمد بن شرف شاه استرآبادی منقول است که روزی زنی وارد شد بر او و چیز های مشکل که راجع بحیض بود از او سؤال کرد ایشان عاجز ماند از جواب آن زن گفت پته های عمامه شما بکمتر رسیده و از جواب زنی عاجز میشوی پس شیخ مذکور فرمود ای خاله اگر هر مسئله را که سؤال میشود میدانستم هر این پته عمامه ام بشاخ گاو میرسید.

مترجم گوید- این کنایه است از زیر زمین با همان گاوی که معروف است که میگویند زمین روی شاخ او است البته مبالغه است و اقوال علماء در این باب بسیار است ولیکن ما اقتصار نمودیم بهمین مقدار و شروع میکنم در انواعی

که باب بآن منقسم میشود.

نوع اول - اموریست که معتبر است در هر مفتی و فتوی دهنده . بدان بدستیکه برای شخص مفتی چند چیز شرط است

اول آنکه مسلمان باشد دوم آنکه مکلف باشد، سوم آنکه عادل باشد چهارم آنکه فقیه باشد و فقاہت حاصل نمیشود مگر اینکه قیام کند بمعرفت احکام شرعیہ و استنباط از ادله تفصیلیہ کہ عبارت باشد از قرآن مجید و اخبار اهل بیت عزیز و اجماع و ادله عقلیہ و سائر اصول عملیہ و اینها شناخته نمیشود مگر بعد از شناختن چیزی کہ توقف دارد بر او اثبات صانع عالم و صفاتی کہ ایمان بآن کامل میشود و نبوت و امامت و معاد بآن تمام میگردد کہ آن عبارت باشد از علم کلام - و شناختن آنچه کہ ادله بواسطه او بدست میآید کہ عبارت باشد از علم صرف و نحو و لغت عرب و علم منطق کہ شرائط حد و برهان از او دانسته میشود و علم اصول و آنچه کہ باحکام شرعیہ متعلق است از قبیل آیات قرآنی و شناختن احادیث و علوم آن از حیث متن و سند ولو بیافتن اصل صحیحی کہ وقت حاجت باو بتواند رجوع کند و شناختن مواضع خلاف و وفاق باین معنی کہ بشناسد مسئلہ کہ بآن فتوی میدهد مخالف اجماع نیست بلکه باید بداند کہ او موافق بعضی متقدمین است یا ظن غالب پیدا کند کہ متقدمین در آن مسئلہ تکلمی نکرده اند بلکه در عصر خودش احداث و پیدا شده یا قدری جلوتر از خودش (مبتلا به مردم شده) پنجم آنکہ باید برای او ملکہ نفسانی و قوہ قدسی باشد کہ بتواند اخذ کند فروع را از اصول و رد کند هر قضیہ را بمدرک خود - و این شرائط مفتی مستقل بود کہ ما آنرا بر وجه اجمال ایراد نمودیم و تفصیل آن موکول باصول فقه است و چون جمع شود این اوصاف در شخصی واجب میشود برای در هر مسئلہ فقہیہ فرعیہ

که خودش محتاج الیه است یا غیر خود اینکه استفراغ وسع نماید در تفصیل احکام آن مسئله بآدله تفصیلیه و برای او جایز نیست که غیرش را تقلید کند نه در افتاء غیرش و نه برای خودش البته با وسعت وقت فعل آنجائی که مسئله در او داخل میشود و بطوری که ممکنش باشد در آنوقت استنباط مسئله را بکند بحیثی که منافات با فعل نداشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد جایز است تقلید کند مجتهد زنده را و در مجتهد میت دو وجه است و بعض علماء رضوان الله علیهم منع کرده اند مطلقاً خواه (رقت باشد یا نباشد از زنده باشد یا از مرده)

نوع دوم- در احکام مفتی و آداب او است و در آن مسائلی است

مسئله اول آنکه فتوی دادن واجب کفائست و همچنین تحصیل مراتب آن (که آنهم کفائست) و اگر از مسئله سؤال شود و غیر از او نباشد جواب آن مسئله واجب عینی میشود و اگر در موضع سؤال غیرهم باشد جواب بر هر دو واجب کفائی میشود و اگر حاضر نباشد مگر یکنفر ولیکن پیدا کردن دیگری هم زحمت ندارد در این صورت آیا برحاضر واجب عینی است یا نه دو وجه است (بعضی ها فرموده اند واجب عینی است و بعضیها گفته اند واجب کفائست) و اگر در یک ناحیه فتوی دهنده نباشد بر هر مکلفی واجب کفائست که سعی بآن و تحصیل نمایند البته نسبت بکسیکه شرائط تحصیل ممکنش باشد و اگر در سعی همه اخلاص نمودند (و ترک تحصیل کردند) در گناه همه شریک هستند و این وجوب کفائی بواسطه اشتغال بعضی از دیگران ساقط نمیشود بجهت آنکه ممکن است آن شخص مشغول بمطلوب نرسد بواسطه فوت یا غیر آن (از قبیل ابتلاء بنماز استیجاری و روزه آن باکمی معاش و کمک نکردن دیگران و تهمت مفت خواری و گدا و حلوانی خواندن یا مقدس شدن و تسیح صد دانه فرستادن یا بعشق منبر صد فلس روضه



خوان شدن یا بواسطه فرق گذاشتن اعلام در شهریه و حقوق و منوط شدن شهریه و بدرسی رفتن و تملق از حواشی گفتن که همه اینها منافی با تحصیل و شخص مشغول بعد از پنجاه سال یا زیادتر بجایی نخواهد رسید) و در سقوط وجوب ظن بوصول کافی نیست اگر چه قائل باکتفا هم بشویم در قیام بوجوب کفائی با اینکه احتمال سقوط هم میرود (یعنی احتمال اینکه واجب کفائی از دیگران ساقط شود بواسطه ظن آنها بوصول مشتغلین بمطلوب خود که مقام افتا باشد میرود)

مسئله دوم آنکه سزاوار است فتوی ندهد در حال تغییر خلق و اشتغال قلب و یا حصول مانعی از کمال تأمل مثل غضب و گرسنگی و عطش و تشنگی و حزن و فرح در حالیکه این دو (حزن و فرح) غالب باشند و سستی و ملالت و مرض و گرما و سرما که هر سه شدید و موذی باشند و مدافعه نمودن با بول و غائط و نحو اینها البته این در صورتیست که وقت و جوبش تنگ نباشد و اگر در یکی از آن حالات فتوی داد باعتقاد آنکه آنها مانعش نمیشوند از درک صواب فتوا صحیح است ولیکن کراهت دارد بجهت آنکه احتمال خطر در پیش خود میدهد مسئله سوم آنکه چون فتوی بدهد در واقعه و پس از آن اجتهادش تغییر کند و مقلد هم بداند که او رجوع کرده علم مقلد هم از طرف مفتی باشد یا غیر از آن (مثل اینکه در رساله اش به ببند یا از خود مقلد سؤال کند) علی کل حال باید عمل بقول دومش نماید پس اگر عمل بقول اول نکرده جایز نیست عمل باو و اگر قبل از آنکه علم پیدا کند بر رجوع مجتهدش عمل بقول اول کرد نقض بقول دوم نمیشود و اگرچه مستفتی نداند رجوع مفتی را مثل اینکه مفتی در حق او رجوع نکرده باشد ولیکن بر مفتی لازم است که او را اعلام کند بر رجوعش اعم از اینکه او عمل نکرده یا کرده باشد تا اینکه مستفتی در عمل دیگرش رجوع کند از او (یعنی از قول اول) مسئله چهارم آنکه اگر فتوی داد

بحادثه پس از آن حادثه مثل اولی حادث شد پس اگر فتوای اول را با دلیلش میدانند و متذکر است بهمان در ثانی هم فتوی بدهد بدون نظر و اگر فتوی را میدانند و دلیلش را متذکر نیست و چیزی هم عارض نشده که بخواهد رجوع کند پس در جواز افتتواش با وجوب اعاده اجتهادش دو قول است و مثل اوست تجدید طلب در تیمم واجتهاد در قبله و همین طور است اگر قاضی حکم نمود باجتهاد پس از آن همان مسئله پیش آمد شد (یعنی در تمام این دور این اشکال هست که آیا میتواند عمل باولی کند یا نه)

مسئله پنجم - آنکه جایز نیست فتوی بچیزیکه متعلق بالفاظ ایمان و اقرار و وصایا و نحو آن میباشد مگر برای کسیکه از اهل بلد اقرار کننده و وصیت کننده باشد و یا اگر هم از اهل بلد آن نیست دانا بمراد ایشان باشد عاده پس آگاه باش که این امریست مهم نوع سوم در آداب فتوی و در آن مسائلیست

مسئله اول آنکه واجب است بر مفتی که بطوری جواب مسئله را بیان کند که اشکال برطرف و زائل گردد پس از آن اقتصار کند بر جواب شفاها و اگر لسان مفتی را ندانست کافی است که ترجمه آن را دو نفر شخص عادل کننده بعضی گفته اند یک نفر هم کافیهست بجهت آنکه او خبر است و خبر از قول یک نفر عادل مسموع است و میتواند جواب را بنویسد و اگر چه خطری است و گذشتگان زیاد دوری میکردند از فتوی دادن در رقعه یعنی فتوی را در کاغذ نمی نوشتند بجهت احتمالاً-تیکه عارض آن میشود چونکه هر حرفی از سائل مزیتی در جواب دارد و زیاد مشاهده کرده ایم که شخص بتوسط رقعه سئوالی کرده که لفظش مخالف آنچه در رقعه بوده میشده ما رجوع بلفظش میکردیم و جواب را بر طبق کلامش میدادیم ورقعه را بعد از آنکه جواب بر طبق آن نوشته بودیم پاره میکردیم

مسئله دوم- آنکه عبارتش باید واضح و صحیح و طوری باشد که عامه مردم بفهمند و مختص خاصه نباشد و در جوابش از کلام قلق و مشکل و مستهجن و اعراب غریب یا ضعیف دوری نماید و ذکر کند که اعراب غریب مختص بلغتی است یا نحو آن مسئله سوم آنکه اگر در جواب مسئله تفصیلی هست مطلق نگذارد بجهت آنکه او خطا است و از برای اوست که استفصال کند از سائل اگر حاضر است و اگر مسئله در رقعہ است اعاده دهد در رقعہ دیگری و پس از آن جوابش را بنویسد و این کار بهتر و هم سالم تر است و اگر میخواهد اقتصار کند بیکی از اقسام مسئله در صورتیکه بداند واقع همان است برای سائل و بگوید جواب اینست اگر امر اینطور است یا بگوید حال آنچه است که ذکر کردیم و نحو اینها و میتواند که تمام اقسام را تفصیل دهد و حکم هر مسئله را ذکر کند ولیکن بعضیها مکروه دانسته اند و فرموده اند این یاد دادن فجور است بمردم بسبب آنکه آنها اطلاع پیدا میکنند بحکم آن قسمتی که ضرر دارد و آن قسمتی که نفع دارد مسئله چهارم - اگر در رقعہ مسائلی سؤال شده بهتر آنست که بهر ترتیب سؤال شده جواب هم بهمان ترتیب باشد و اگر ترک ترتیب نمود باید متعلق جواب را ذکر کند که در اینصورت عیبی ندارد بخلاف ترتیب جواب بدهد و از قبیل قول خدای تعالی میشود که در سوره آل عمران میفرماید يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ (اَكْفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) وَاَمَّا الَّذِينَ اَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ که خداوند بطور لف و نشر مشوش ذکر فرموده حال این دو دسته اشخاص را )

مسئله پنجم - آنکه بعضی فرموده اند از بی ادبیست که سؤال بخط مفتی باشد اما املاء و تهدیش عیبی ندارد بلکه خوب است

مسئله ششم آنکه برای او واجب نیست که سؤال را بنویسد بنا بر آنچه که علم دارد باو از صورت واقعه اگر در رقعہ باو تعرضی نیست ( یعنی شأن او نیست این کار با اینکه اصلاً جایز نیست) بلکه باید هر چه در رقعہ نوشته همان را جواب دهد و اگر اراده خلافش را دارد بگوید اگر امر اینطور است جواب هم این است و مستحب است که زیاد کند بر آنچه که در رقعہ است چیزی را که متعلق باوست و محتاج الیه سال است مسئله هفتم آنکه اگر سؤال کننده کُندفهم است باید رفاقت و صبر کند بر فهماندن سؤال و جواب بدرستی که ثواب او بسیار است مسئله هشتم آنکه باید در رقعہ آنچه هست کلمه بکلمه تأمل کند بطور شافی و کافی و باید اعتنائی و بآخر کلام زیادتر باشد بجهت آنکه سؤال در آخر رقعہ است و گاهی تمام آن مفید است و از آخرش غافل است - بعضی از علماء فرموده اند سزاوار است که در مسئله آسان توقف کند مثل اینکه در مسئله صعب و مشکّل توقف میکرد تا عادت نماید. مسئله نهم آنکه اگر در رقعہ کلمه را یافت که مشتبه است از مستفتی سؤال کند و نقطه گذارد و شکل گیری کند و همچنین است اگر لحنی یا خطائی در او باشد که معنی را تغییر بدهد باید اصلاحش کند و اگر در اثناء سطر یا آخر آن جای سفیدی باقی مانده باشد خط بر او بکشد یا چیزی بر آن بنویسد و مشغولش کند که دیگر جای سفید باقی بماند بجهت آنکه چه بسا باشد قصد ایداء داشته باشند نسبت بمفتی و در سفیدی بعد از اخذ فتوی چیزی را بنویسند که او را فاسد کنند چنانچه همین معنی نسبت به بعض از اعیان اتفاق افتاد مسئله دهم آنکه مستحب است رقعہ را بر حاضرین بخواند اگر از اهل معنی هستند و مشورت و مباحثه کند با ایشان البته برفق و انصاف اگر چه پستر یا شاگرد او باشند بجهت آنکه اقتداء نموده باشد بعلماء گذشته و دیگر آنکه رجاء و امید ظهور چیزی

که گاهی مخفی میشود بر او هست بجهت آنکه برای هر خاطری نصیب و حظی از فیض پروردگار عالمیان هست مگر آن که در رقعہ چیزی باشد که اظهارش قبیح باشد یا سائل کتمانش را بخواهد یا در اظهارش مفسده باشد مسئله یازدهم آنکه جواب را باید بخط واضح و روشن و حد وسط بنویسد نه زیاد رقیق باشد که ترس پاک شدن داشته باشد و نه زیاد غلیظ و درشت باشد و بین سطرها نه زیاد باز باشد و نه داخل هم بلکه حد وسط باشد و بعضیها مستحب دانسته اند که قلم و خط خود را عوض نکنند بلکه بیک خط و یک قلم باشد تا هم تزویر نشود و هم خطش مشتبه نگردد مسئله دوازدهم آنکه چون جواب را نوشت در او اعاده نظر و تأمل کند (یعنی دو مرتبه بخواند) تا در او اختلالی یا اخلاقی بیعض مسئول عنه واقع نشود و این عمل باید پیش از نوشتن اسم خود و ختم جواب باشد مسئله سیزدهم آنکه اگر اول از او سؤال شده عادت از قدیم و حدیث بر آن جاری شده که جواب را در طرف چپ رقعہ مینویسند و در بالای بسم الله و نحو آن در هیچ حال ننویسد مسئله چهاردهم آنکه مستحب است وقتی که میخواهد فتوی بدهد پناه بخدای تعالی ببرد از شیطان رانده شده (یعنی بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) و بعد نام خدا را ببرد (بگوید بسم الله الرحمن الرحیم) و حمدش نماید (بگوید الحمد لله رب العالمین) و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرستد و دعا کند و بگوید رب اشرح لی صدری تا آخر و بعضیها اینطور میفرمودند لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ففهمناها سلیمان تا آخر اللهم صل علی محمد و آله و صحبه و سائر النبیین و الصالحین اللهم وفقنی واهدنی و سددنی و اجمع لی بین الصواب و الثواب (حق و أجر) و اعذنی من الخطاء و الحرمان مسئله پانزدهم آنکه در ابتداء فتواش بنویسد الحمد لله یا الله الموفق یا حسبنا الله یا حسبی الله یا الجواب و بالله التوفیق یا نحو اینها و نیکوتر آنست که ابتداء بحمد نماید

بجهت حدیثی که در این باب وارد شده ( و آن حدیث این است ظاهراً کل امر ذی بال لم یتدء فیہ بحمد اللہ فهو ابر یعنی هر امر صاحب قدری که ابتدا نشود بحمد خدا ناتمام است) و سزاوار است که بلسانش جاری نماید و بنویسد پس از آن ختم کند بگفتن واللہ اعلم یا و باللہ التوفیق و بعدش بنویسد که این را نوشت یا گفت فلان پسر فلانی مال فلان بلد یا شهر که نسبت بچیزی بدهد که شناخته شود مثل ذکر قبیلہ یا بلدی یا صفتی یا غیر اینها مسئله شانزدهم آن است که بعضیها فرموده اند سزاوار است مفتی جواب را با مداد بنویسد نه با مرکب تا اینکه پاک نشود اما بخلاف کتب علمی که در آنها بامرکب نوشتن بهتر است بجهت آنکه کتاب را برای بقا میخواهند و مرکب بقائش بهتر است مسئله هفدهم آنکه سزاوار است جواب را مختصر کند ( یعنی در بعضی موارد تطویلش مطلوب است) و طوری باشد که عموم مردم بخوبی بفهمند حتی اینکه بعضیها مینوشتند - یجوز - ولا یجوز - و تجب ام لا - نه اینکه بگویند نعم و نحو این مسئله هیجدهم آنکه بعضیها فرموده اند اگر از او سؤال کنند از گفته شخصی که گفته من راست گوتم از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم یا گفته نماز امریست بازیچه و نحو اینها از اشخاصی که خون آنها حدر است و سزاوار قتل هستند مبادرت نکند در حکم بقتل او و بگوید قتل او واجب است بلکه تردید بیندازد باینکه اگر این شخص ثابت ماند باقرار خودش یا به نیت خود حکمش این است (و اگر انکار کرد فلا) و اگر سؤال شد از شخصی که تکلم نموده بچیزیکه احتمال کفر و عدم آن می رود بگوید پرسید از این گوینده اگر گفت فلان چیز را اراده کرده ام حکمش فلان و فلان است (و الا خیر) را اگر سؤال شد از کسیکه شخصی را کشته یا چشمی را کور کرده یا غیر از اینها احتیاط نماید و ذکر کند شروط قصاص را و اگر سؤال شد از کسیکه مستحق تعزیر است ذکر کند آنچه را تعزیر بآن میشود پس بگوید تازیانه بزنند کذا و کذا و زیاد نکند بران (یعنی زیاد تر از مقدار شرعی نگوید یا زیادتر از وصف

آن چیزی ذکر نکند) مسئله نوزدهم آنکه اگر سؤال بشود از میراثی عادت بر این جاری نیست که شرط بکنند در ارث عدم رقیت و کفر و غیر اینها را از موانع ارث بلکه مطلق محمول بر آنست بخلاف اینکه اخوت و اخوات و اعمام و پسران ایشان اطلاق بشود که در اینصورت ناچار باید در جواب بگوید ابوینی است یا از طرف پدر یا از جهت مادر کدام یک است و اگر در آنچه ذکر شده در رقعہ استفتاء به کسانی هستند که ارث نمیرند بهتر آن است که ساقط کند و بگوید فلان کس ارث نمی برد و ساقط است و اگر از کسانی باشد که در بعض احوال ارث میبرد و در بعض دیگر ارث نمیبرد البته آنوقت اینطور بگوید فلانی در اینصورت ساقط وارث نمیبرد و نحو اینها تا اینکه توهم نشود آن شخص در هیچ حال ارث نمیبرد و اگر سؤال شد از برادر و خواهرها و از پسران و دختران سزاوار نیست در جواب بگوید للذکر مثل حظ الأنثیین بجهت اینکه آن تعبیر گاهی مشکل میشود برعامی بلکه اینطور بگوید تقسیم کنید ترکه را بر فلان سهم و از برای هر پسر دو سهم و از برای هر دختری یک سهم میباشد. مثلا اگر بلفظ قرآن جواب بدهد عیبی ندارد بجهت قله و کمی خفاء معنای آن و اگر چه بطریق اول جواب بدهد بهتر و سزاوارتر است و سزاوار نیست که اول بگوید ترکه تقسیم میشود اما بعد از اخراج آنچه واجب است تقدیم او مثل از قبیل وصیت و دین (اگر وصیت کرده و دینی داشته باشد) تا آخر آنچه که لازم است استثناء او مسئله بیستم آنکه سزاوار است جواب را متصل بآخر استفتاء نماید و فاصله بین استفتاء و جواب نگذارد بجهت اینکه زیاد نکند سائل چیزی را که فساد داشته باشد و اگر جای جواب متصل و ملصق است همان موضع الصاق را بنویسد و اگر موضع جوان تنک باشد جواب را در رقعہ دیگر ننویسد بلکه باید در پشت و یا در حاشیه آن بنویسد

و اگر در پشتش نوشت البته در بالای او بنویسد مگر آنکه از پائین رقعہ شروع کند متصل باستفتاء پس تمام کند در پائین پشت رقعہ تا جواب متصل باستفتاء شود مسئله بیست و یکم آنکه اگر بر مفتی ظاهر شد که جوابش برخلاف غرض مستفتی است و او راضی نیست که در رقعہ اش آن جواب نوشته شود البته باید اقتصار کند بصرف گفتن جواب وان را در رقعہ ننویسد و باید دوری کند از اینکه میل بفتوای خود نماید یا بحیلہ شرعی با او مخاصمه کند بجهت اینکه این معنی از اقیح عیوب و اشنع فساد است و از وجوه میل آن است که در جواب آنچه را که بنفع او است بنویسند و آنچه را که بر ضرر او میباشد ترک نمایند و مفتی حق ندارد که ابتدا کند در مسائل دعوی و بینات بوجوهیکه خود را خلاصی دهد از آن و نه اینکه دانا کند یکی از خصمین را بچیزیکه بتواند دفع نماید بسبب او حجه و دلیل رفیقش را تا اینکه بواسطه اینها نرسد بباطل نمودن حقی (یعنی مفتی آن کارها را نکند تا بابطال حق نرسد) و سزاوار است برای مفتی چونکه ببیند بر نفع مسائل طریق و راهی را که ضرر بر دیگران هم نداشته باشد اینکه ارشاد کند بآن مثلا مانند کسی که قسم خورده که بر زن خود نفقه ندهد تا یکماه و حلف هم منعقد شده باشد پس مفتی بگوید از صدقش عطا کن یا قرض باو بده یا باو بفروش و پس از آن ذمه زوجه را بری کند- و چنانچه حکایت شده مردی ببعض از علماء عرض کرد قسم یاد نموده ام که در نهار رمضان بازن خود وطی کنم و کفاره ندهم و معصیت هم نکرده باشم پس آن عالم فرمود با زوجه ات مسافرت کن إنتهی مسئله بیست و دوم چون مفتی مصلحتی را ببیند در فتوی دادن برای شخص عامی چیزی که در او تغلیظ و تشدید باشد و او بظاهر آنچه فتوی داده معتقد نباشد و از برای او در گفته خودش تأویلی باشد جایز است آن فتوی دادن در حالتیکه زجر و تهدید بخواهد بکند البته در موضع



حاجت و در وقتی که بر او مفسده مترتب نشود چنانچه از ابن عباس منقول است که مردی از او پرسید از توبه قاتل پس آن جناب فرمودند توبه برای قاتل نیست و و شخص دیگر سؤال کرد آنحضرت فرمود برای قاتل توبه هست و پس از آن فرمود اما شخص اول چون در چشمانش اراده قتل دیدم پس منعی نمودم و اما شخص ثانی چون مسکین آمد و قتل هم کرده بود منم نا امیدش نکردم ولیکن واجب است بر مفتی که در وقت گفتن آن کلام توریه نماید پس بگوید برای او توبه نیست در حال اصرارش بر گناه یا و حال آنکه او اراده قتل دارد و نحو اینها که دروغ نباشد مسئله بیست و سوم آنکه بر مفتی واجب است وقتی که رقعہ های استفتاء پیش او جمع میشود مقدم دارد سابق را که الأسبق فالاسبق شده باشد چنانچه قاضی در خصماء همین کار میکند و البته این در جائیست که فتوی دادن واجب باشد و اگر مشتبہ شدند و سابق را از لاحق تمیز نداد قرعه بیندازد و بعضیها گفته اند زنها را و آن اشخاصی که از بلد و شهردور آمده اند آنها را مقدم کند البته مسافری که از بلاد غریب آمده اند در صورتی مقدم میشوند که تأخیرشان موجب ضرر بشود بواسطه عقب افتادن او از رفقاش مگر زمانی که زیاد باشند بطوریکه غیر آنها متضرر نشوند یک ضرر فاحشی که در اینصورت باید سابقی را مقدم داشت یا قرعه بزند و مقدم هم نکند احدی را مگر در یک فتوی

مسئله بیست و چهارم آنکه چون مفتی در رقعہ استفتاء خط غیر خود را ببیند که او هم اهل فتوی باشد، باید فتوایش موافق او باشد و اگر چه او از خودش پائین تر است و در پائین خط او بنویسد این جواب یا جواب صحیح است یا جواب من هم همین طور است یا مثل اینست یا همین طور میگویم و نحو اینها و میتواند حکم را ذکر کند بعبارت مختصر تر و لطیف تر و اما اگر خط غیر اهل را ببیند با

او فتوی ندهد تا تقریر منکری نکرده باشد بلکه میتواند اعتراض کند بر او و ردش نماید و اگر چه صاحب رقعہ اجازه ندهد ( چونکہ بر طرف کردن منکرات از واجبات است در صورت تمکن و فتوی دادن نا اهل از افحش منکرات بلکه موجب بدعتها و خرابی دین است فلہذا ردش بدون اجازه صاحب ورقہ عیب کہ ندارد سهل است بلکه واجب است) ولیکن پیش خودش نگاہ ندارد مگر باذن صاحب رقعہ و ایضا میتواند مسائل را نہی و زجر کند و قبح آنچه را کہ بجای آورده بیان کند و اینکہ واجب است بر او کہ تفتیش و بحث کند از اهل فتوی (و از ہر کس استفتاء نکند و ہر کہ را اهل فتوی نداند و عمامہ بزرک و ریش پهن او را گول نزنند و بصرف قصہ ہای چزند کہ از او میشنود او را ملا نپندارد بلکه بر ہر مکلفی واجب است در زمان حضور فحص از امام خود کند تا مثل ابی حنیفہ را پیشوای خود نداند و در زمان غیبت فحص از اعلم مجتہد جامع الشرائط بنماید و بقول روضہ خوان ہفتگی خود اکتفا نکند مسئلہ دین بچہ بازی نیست ہر چند خود دین امروزہ بچہ بازی شدہ خدا دین ما را حفظ و از شر این زمان نگاہداری و از اشخاص ملا نما نجات بدهد کہ بمجرد اینکہ اعلم وقت اجازه اخذ سہم و صرف در معاصی نداد او از اعلمیت میفتد نعوذ باللہ از شر اینطور ملا) و اگر در رقعہ اسم کسی باشد کہ او را شناسد از سائل سؤال کند و اگر سائلہم نشناخت امتناع نماید از فتوی دادن با او بجهت آن خطریکہ در پیش گفتیم و بہتر آن است در یک ہمچہ جائی بصاحب رقعہ بگوید رقعہ را عوض کن و اگر امتناع کرد جوابش را شفہا بدهد و بکتابت جواب ندهد و اگر بترسد فتنہ را از رد بر فتواء کسی کہ اہلیت ندارد و خطائی ہم نکرده عدول کند از فتوی دادن و امتناع نماید با وجود فتوای غیر اہل و اما اگر خطا نمودہ واجب است تنبیہ کند بر او و حرام است امتناع از فتوی در

حالتیکه ترک تنبیه کند بر خطاء آن بلکه واجب است بر او که رد نماید در وقت میسور و توانائی یا رقعہ را عوض کند یا باذن صاحبش پاره کند و اگر همه اینها متعذر شد جواب حق را بنویسد و نیکوست که اعاده دهد و برگرداند بر مفتی اول البتہ با اذن صاحبش و اگر فتوای اهل را مطابق خودش نیافت و از آن طرف قطع بخطائش هم ندارد باید اقتصار کند بر نوشتن جواب خودش و متعرض فتوای غیر نشود باینکه تخطئه یا اعتراض داشته باشد.

مسئله بیست و پنجم آنکه چون مفتی سؤال را اصلاً نفهمد و صاحب آن هم حاضر نباشد بعضیها گفته اند برای صاحب رقعہ بنویسد که زیادتر شرح بده تا جواب بدهیم چونکه نفهمیدم آنچه را نوشته بودید و اگر جواب را نوشت در جایی بنویسد که مضر بحال رقعہ نباشد و اگر از رقعہ یکصورتی را فهمید و لکن احتمال غیر آن را هم دارد تصریح بر آن کند در اول جواب باینکه بگوید اگر مراد فلان چیز است پس جوابش فلان است و اگر مراد غیر آن است پس جوابش فلان و فلان است مسئله بیست و ششم آنکه بد نیست مفتی ذکر کند در فتوایش دلیل مختصری را از قبیل آیه حدیث یا غیر آن و بعضیها منع نموده اند بجهت اینکه فرق باشد بین فتوی و تصنیف و بعضیها تفصیل داده اند باینکه اگر فتوی برای عوام است ذکر دلیل نکنند و اگر برای اهل علم و فقیه است ذکر نماید و این تفصیل نیکو است بلکه بعضی از اوقات مفتی محتاج است که تشدید و مبالغه کند پس بگوید این اجماع مسلمین است یا بگوید در این خلافی ندیدم با اینکه اگر کسی مخالفت نمود این فتوی را بتحقیق که مخالفت نموده واجب را و عدول از حق یا از اجماع کرده یا گناه نموده یا فاسق شده یا اینکه بر ولی امر است که این فتوی را اخذ نماید یا این امر را مهمل نگذارد و آنچه شبیه این الفاظ است البتہ بر حسب مقتضای مصلحت

و حال نوع چهارم در احکام مستفتی و آداب و اوصاف او است و در آن چند مسئله است مسئله اول در صفت مستفتی است و او هر کسی است که بدرجه اجتهاد نرسیده و جامع جمیع شرائط و علمی که قبلاً گذشت نبوده باشد پس آن در احکامیکه سؤال میکنند مستفتی است و گاهی تعبیر بعامی شده اگر چه از فضلا و دانشمندان عصر خودش باشد بلکه بسا باشد که در علوم دیگر اعلم از مفتی باشد البته در علومیکه فتوی دادن بر آن توقف نداشته باشد بجهت آنکه عامی اصطلاحی است در مقابل خاصه بهر معنی که در آن اعتبار شود و مراد از عامی کسانی هستند که پائین تر از ایشان باشند و بعامی نیز مقلد هم میگویند و مراد از تقلید قبول قول کسی است که جایز باشد بر او خطا بدون دلیل بر آنچه قبول شده قولش در او و تقلید مصدر باب تعیل است از ماده قلاده مثل اینکه آنچه را معتقدش شده از احکام شرعی قرار داده است مانند قلاده بر گردن کسیکه تقلیدش میکند مترجم گوید آنچه که مناسبت دارد با قول لغوبین آن است که تقلید عمل بقول غیر باشد بدون دلیل مؤیداً باینکه میگویند تقلید بر مجتهد حرام است و معنی ندارد قبول قول غیر حرام باشد چنانچه مصنف ره تقلید را قبول قول غیر دانسته و نه التزام بقول غیر یا اخذ رساله غیر که دیگران فرموده اند هیچ یک نباید حرام باشد بلکه آنکه بر مجتهد حرام است عمل بقول غیر است بدون دلیل و اشکال بر اینکه اگر تقلید عمل باشد پس چرا میگویند عمل عامی بدون تقلید باطل است پس معلوم میشود برای عمل چیز دیگریست که آن را تقلید میگویند بی وجه است چونکه اگر عملش مطابق با واقع یا من یتبع رایه نشد باطل و اما اگر مطابق با واقع یا من یتبع رایه شد صحیح است اشکالات دیگری شده با جواب هاش هر کس طالب است بمحلش رجوع کند انتهی و چون حادثه بر مقلد اتفاق افتد واجب است حکم آن را بداند و اگر در بلد خودش نیافت کسی را که استفتا کند واجب است بجائی برود که مفتی هست اگر

چه خانه اش دور باشد و بتحقیق اشخاصی از سلف و گذشتگان برای یک مسئله چند شبانه و روز رحلت میکردند و در بعض مسائل از عراق بحجاز میرفتند و در حدیث ابی در داء گذشت قصه آنمردیکه از حجاز بشام حرکت نمود مسئله دوم آنکه واجب است بر مقلد که استفتاء نکند مگر از کسی که بشناسد و یا ظی قوی پیدا کند بعلم او بطوریکه اهلیت برای افتا داشته باشد و عدالت او را احراز نموده باشد و اگر جهل بعلمش دارد لازم است که تفحص و بحث کند تا یکی از دو امر (علم بعلم یا ظن بعلمش) را احراز کند یا بممارست که اطلاع بر حالش پیدا کند و یا بشهادت دو نفر شخص عادل یا شیاعیکه افاده علم دهد، انصاف او را بعلم و عدالت و یا باعتقاد جماعتی از علماء که عالم بطریق هستند و اگر چه عادلهم نباشند البته بطوری باشد که از قول ایشان ظن حاصل شود و اگر عدالتش مجهول شد رجوع کند در او بده نفر که مفید عدالت باشد یا شیاع و یا بشهادت عدلین

مسئله سوم آنکه اگر جمع شوند دو نفر یا بیشتر از کسانیکه جایز باشد استفتاء از ایشان پس اگر متفق شدند در فتوا اخذ بهمان میشود و اگر اختلاف نمودند بر مقلد واجب است که رجوع باعلم کند که هم علمش بیشتر و هم تقوایش زیادتر است و اگر در این دو وصف (علم و تقوی) مختلف شدند اینجا دو حالت پیدا میکند یکی آنکه هر دو صاحب ورع و تقوی هستند و لکن در یکی علمیت بیشتر است یعنی اعلم در اینصورت واجب است از اعلم استفتاء شود دیگر آنکه هر دو اعلم باشند ولیکن یکی اورع باشد اینجا واجب است از اورع استفتاء کند و اگر یکی اعلم و دیگری اورع شد باید تقلید اعلم نماید و اگر ندانست حال هیچ یک را و یا مساوی شدند در اوصاف مخیر است (از هر کدام که میخواهد تقلید کند) و اگر چه این فرض بعید است و چه بسا فرموده اند مخیر است مطلقاً (در همه اینصورت بهر یک میخواهد رجوع کند)

بجهت اشتراک جمیع آنها در اهلیت فتوی دادن این قول اکثر عامه است (سینها) و از ما (شیعیان) گوینده را نمیدانم و آنکه منصوص است نزد ما قول اول است

مسئله چهارم - در جواز تقلید میت است با وجود مجتهد حی یا در صورت نبودن حی برای جمهور اقوالی است که اصح آنها نزد ایشان جواز او است مطلقاً (مجتهد می باشد یا نباشد) بجهت آنکه مذاهب نمی رود بواسطه مردن صاحب آنها و دیگر آنکه موت شاهد پیش از حکم مانع از حکم بشهادتش نمیشود بخلاف فسقش (که در اینصورت مانع از حکم میشود) قول دوم عدم جواز است مطلقاً (اعم از اینکه مجتهد حی باشد یا نباشد) بجهت فوت اهلیت آن بسبب موتش و از این جهت است که اجماع منعقد میشود بعد از موتش (یعنی اثری بر مخالفت او مرتب نمیکند) بخلاف در زمان حیوتش که اگر مخالف باشد اجماع منعقد نمیشود و مشهور بین أصحاب همین قول است مخصوصاً پیش متاخرین از ایشان بلکه قائل بخلاف نیست از کسانی که معتنابه هستند ولیکن این دلیل ناتمام است بنابراین اصول ما - یعنی شیعه بجهت آنکه عبرت در اجماع دخول امام صلی الله علیه و آله و سلم است چنانچه مخفی نیست (این اعتبار) قول سوم منع از جواز تقلید میت است با وجود مجتهد حی نه با عدمش البته تحقیق این مقام در غیر این رساله است مسئله پنجم اگر مفتی متعدد شد و در علم و دین مساوی شدند یا قائل بتخیر شدید بقول مطلق آنوقت تقلید کند هرکس را که میخواهد در مسائلی که اتفاق میفتد پس از آن اگر واقعه دیگری اتفاق افتاد آیا واجب است بر او که رجوع باولی کند یا نه دوجه است عدمش اوجه است و همچنین است قول در همان واقعه اولی که در وقت دیگری اتفاق افتد (یعنی اینجا هم لازم نیست بمجتهد اول رجوع نماید بلکه باز هم مخیر است که بهر کدام میخواهد رجوع کند).

مسئله ششم اگر استفتا نمود مسئله را و جواب داد پس از آن در مرتبه همان مسئله اتفاق افتاد آیا واجب است بر مستفتی که تجدید کند سؤال را یا نه دو وجه است یکی از آنها لزوم تجدید است بجهت احتمال تغییر رأی مفتی دوم آنکه لازم نیست و این قول اقوی است بجهت اینکه حکم ثابت شد و اصل استمرار آن است البته این در تقلید حی است و اما در تقلید میت این حرف جاری نیست مسئله هفتم آنکه میتواند خودش استفتا کند و هم توسط کسی که وثوق بآن دارد یا بتوسط رقعہ و نوشته البته در این صورت میتواند اعتماد بر خط مفتی داشته باشد اگر عادلی خبر داد که آن خط

مفتی است باخودش بشناسد خط او را و شک نکند که آیا جواب بخط او است یا نه و اگر لغت مفتی را ندانست (مثل اینکه مستفتی عرب باشد و مفتی عجم یا بالعکس) محتاج ب مترجم عادل است و آیا یک نفر مترجم عادل کافی است یا محتاج بدو نفر میباشد دو وجه است بهتر آنها قول دوم است (یعنی محتاج بدو نفر مترجم عادل است) مسئله هشتم آنکه سزاوار است بر مستفتی که مؤدب باشد با مفتی و خطاب و جوابش با او به نیکویی باشد و با دست خود بصورت او اشاره نکند و باو نگوید. تو محافظت نکردی در فلان چیز و نه اینکه اگر جوابش را داد بگوید اینطور فهمیدم یا بر من واقع شد و نحو اینها (از چیزهاییکه باعث بی ادبی میشود نسبت بمفتی) و نگوید فلانی یا غیر تو مرا باین یا بخلاف این فتوی داد و نگوید اگر جواب تو موافق آنچه است کأ نوشته شده بنویس والا خیر و درحالتیکه ایستاده از او سؤال نکند و نه در حالیکه بشتاب و تند میرود و نه در حالیکه مشغول بچیزی است که مانع از فکر تمام است و از او طلب دلیل نکند و نگوید برای چه اینطور گفتی پس اگر دوست میدارد که اطمینان نفس پیدا کند بسبب شنیدن دلیل در مجلس دیگری

طلب کند و اگر میخواهید در همان مجلس باشد بعد از قبول فتوی طلب نماید مسئله نهم آنکه اگر بخواهد جمع کند خط چند مفتی را در یک ورقه بهتر آن است الإعلم فالاعلم کند (یعنی هر کدام علمشان باجمیع شرائط بیشتر است آن را مقدم کند) پس از آن بأورع پس از آن باسنّ همینطور بترتیب مرجحات در امامت و اگر میخواهد، جواب ها را منفردا بگیرد بهر کدام که میخواهد شروع کند و باید رقعہ استفتا بزرگ باشد تا مفتی متمکن از استیفاء جواب بطور وضوح بوده باشد نه اینکه مختصر و مضر باشد، بحالی مستفتی مسئله دهم آنکه باید نویسنده رقعہ از کسانی باشد که نیکو سؤال کند و سؤال را برطبق غرض بنماید و خط و لفظ را ظاهر و روشن کند و آن خطو لفظ طوری باشند که تصحیف راه بآنها نداشته باشد (یعنی تغییر نتوانند بدهند) و موضوع سؤال را بیان کند و موضع اشتباه را نقطه گذارد و لغت آن را ضبط کند (مثل اینکه بگوید حسن بضم حاء) و اگر آن نویسنده اهل علم باشد بهتر است چنانچه بعض علماء فتوانی رانمیشوند جز در نامه که اهل علم نوشته بود مسئله یازدهم آنکه ترک نکنند در رقعہ دعای بر مفتی را (بلکه باید او را دعا کنند) پس اگر اقتصار نمود برفتوا یکنفر بگوید چه میگوئی رحمک الله یا رضی الله یا وفقک الله یا سددک الله و رضی عن والدیک و نحو اینها (از دعاهائیکه در هر زمان معمول و مستعمل است) و نیکو نیست که خودش را داخل در دعا کند، این در صورتی بود که از یکنفر و میخواست استفتاء کند اما اگر از چند(1) نفر سؤال نماید بگوید چه میفرمائید یا چیست قول شما رضی الله عنکم یا چیست قول فقهاء سدهم الله یا ایدهم و نحو اینها و اگر عبارت را جمع بیاورد برای تعظیم یکنفر بهتر است و رقعہ را باز کرده بدهد بمفتی و باز کرده بگیرد و او را محتاج به باز کردن و پیچیدن نکند مسئله دوازدهم اگر صاحب واقعه در پلد خودمفتی نیافت بر او واجب است که رحلت و کوچ کند تا بدست

ص: 222



بیاورد البته در صورتیکه حکم بر او واجب باشد چنانچه قبلا گذشت و اگر نیافت او را نه در بلد خود و نه در بلد غیرش بنا بر اینکه بر مجتهد میت قولی نباشد و نعوذ بالله زمانهم خالی باشد از مجتهد بر او واجب است اخذ باحتیاط کند در امر خود البته بقدر امکان و اگر اتفاق نیفتاد احتیاط پس آیا مکلف است بچیزی که بجای آورد در واقعه خود یا نه در او نظر است باب سوم در مناظره و شروط و آداب او است بدان بدرستیکه مناظره در احکام دین از دین است ولیکن برای او شروط و محل و وقتی است پس کسیکه مشغول آن شود بر وجه شرعی و ایستادگی کند بشروط او بتحقیق که ایستادگی نموده بحدود او و اقتدا کرده بسلف صالحین بدرستیکه آنها مناظره میکردند در مسائل شرعیه و مناظره ایشان نبود مگر برای خدا و برای طلب حق و برای اشخاصی که مناظره میکنند برای خدا و در خدا - علامات است که بواسطه آن ظاهر میشود شروط و آداب اول از علامات آن است که قصدش از مناظره رسیدن بحق و طلب ظهور باشد بهر وجهیکه اتفاق افتد نه اینکه قصدش ظهور صواب و غزارت علم و صحت نظر خود بوده باشد بجهت اینکه این معنی مرء است و شناختی که مرء چقدر قبیح است و تأکید در نهی او شده و از علامات این قصد آنستکه مناظره نکند مگر با رجاء تاثیر و اما اگر بداند که مناظر قبول نمیکند حق را و برنمیگردد از رأی خود و برای این باشد که خطاء لو پیشش ظاهر شود البته این مناظره جایز نیست بجهت آفاتی که برای مترتب میشود و ذکرش خواهد آمد و غایت مطلوب از آن حاصل نمیشود دوم از علامات آنستکه در موضع مناظره چیز اهمی نبوده باشد چون که مناظره اگر بر وجه شرعی واقع شود و در امر واجبی باشد از واجبات کفائست اما اگر آنجا واجب عینی یا واجب کفائی که هم از مناظره است باشد اشتغال بآن جایز نیست و از جمله واجباتی که در این زمان قائم باو نیست

امر بمعروف و نهی از منکر است و چه بسا باشد که مناظر در مجلسی مناظره و صاحب و رفیق یکعده منکرات شود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه امتحان و تجربه کند احوال واجبات و محرمات را پس از آن او مناظره میکند در چیزی که اصلاً اتفاق نیفتد و اگر هم اتفاق افتد بسیار کم باشد مثل مناظره در دقایق علمیه و فروع شرعیه بلکه از مناظر و غیر مناظر در مجلس مناظره فحشها و اذیتها صادر و تقصیر در چیزهاییکه واجب است رعایتش بعمل می آید مثل تصیحت بمسلمین و محبت و دوستی با ایشان (که واجب است در هر وقت و در هر زمان رعایت شود) سوم از علامات آنستکه باید مناظر در دین مجتهد باشد تا فتوای برای خودش بدهد نه بمذهب دیگری تا اینکه اگر حق بر او ظاهر شد از زبان خصم بتواند منتقل بآن شود (و از خصم قبول نماید) و اگر مجتهد نباشد حق ندارد مخالفت کند مذهب کسی را که تقلیدش میکند و فائده هم برای او در این مناظره نیست و اوقا در بر ترک نیست اگر ضعف دلیل خصم ظاهر شود و بر فرض اینکه مباحثه کند با مجتهدی و ضعف دلیل او ظاهر گردد ضرری بمجتهد نمیرساند بجهت آنکه او اخذ نموده بدلیلی که پیش خودش ترجیح دارد و اگرچه فی نفسه ضعیف باشد چنانچه این معنی برای سائر مجتهدین هم اتفاق بیفتد بجهت اینکه گاهی خود ایشان متمسک بدلیلی میشوند که بعداً برای خودشان یا برای غیر معلوم می شود که آن دلیل در نهایت ضعف است لذا تغییر میدهند فتاوی خود را حتی در یک کتاب بلکه در یک ورق این معنی اتفاق میفتد چهارم از علامات آن است که در یک واقعه مهمه یا در یک مسئله قریب الوقوع که نزدیک است واقع شود مناظره نمایند و این که اهتمام بدهند بمثل این مسائل و غرض مهم ایشان بیان حق باشند و زیاد تر از مایحتاج خود کلام را طول ندهند در تحقیق حق و مغرور نشوند باینکه مناظره در این مسائل نادره موجب ریاضت فکر و ملکه استدلال و تحقیق میشود چنانچه این

مفتی زیاد اتفاق میافتد برای اشخاصی که قصد شان حفظ نفوس است از اظهار معرفت، آن وقت مناظره می کنند در تعریفات و نقوض آن و در مغالطات و نحو آن که اگر امتحان کنی حال ایشان را بطور دقت هر آینه خواهی یافت که مقصد ایشان سوای بیان حق است ( بلکه غرضشان اظهار معرفت و خود نمائیت) پنجم از علامات آنست که مناظره در خلوت پیش او بهتر از مناظره در محفل باشد بجهت آنکه خلوت جامع تر است مر قصد او را و صفاش بیشتر است برای فکر درک حق و در حضور خلق محرک داعی ریا و حرص بر ساکت نمودن خصم ولو بیاطل زیاد است و گاهی برای اصحاب مقاصد فاسده در خلوت کسالت روی میدهد که جواب مسئله را بدهد ولیکن در حضور مردم و مجامع یک نشاطی و برای او حاصل میشود که مہیای جواب مسئله میگردد ششم از علامات آنست که در طلب حق مثل منشد ضاله بوده باشد ( که وقتی او را نشانه میدهند بگم شده اش ) شکر گزار باشد هر زمانی پیدا نمود او را و فرق نگذارد بین این که حق بدست خودش ظاهر شده یا بردست غیر خودش پس رفیقش را کمک و معین بداند نه خصم و دشمن و شکر گزارش باشد چون خطا را باو معرفی کند یا حق را برای او ظاهر سازد چنانچه اگر او راهی را برای گم شده اش برود و دیگری او را راه نمایی کند و بگوید ضاله تواز این راه رفت ( البته و صد البته باید شکر کند او را و الا کفران نعمت نموده و همچہ شخصی حقوق شناس نیست ) وحق ضاله مؤمن است و باید او را طلب کند پس حقش این است که هر وقت حق بر لسان خصمش ظاهر شد خوشحال شود و شکر گزار او باشد نه این که خجالت بکشد و صورتش سیاه گردد و رنگش زائل شود واجتہاد کند در مجاہدہ او و دفع نماید جہد او را ہفتم از علامات آنست کہ رفیقش را منع نکند از انتقال دلیلی بدلیلی و از

سئوالی بسئوالی بلکه متمکنش کنند از ایراد آنچه حاضر کرده و خارج نماید از کلامش آنچه را محتاج باوست در رسیدن بحق پس اگر حق را یافت در ضمن او یا مستلزمش کرده و اگرچه غافل از لزوم باشد پس باید قبول کند و حمد خدا نماید بجهت آنکه غرض رسیدن بحق است و اگر چه در کلام متهافت باشد البته در صورتی که مطلوب از او حاصل بشود و اما قول او که میگوید این مرا ملزم نمیکند و من کلام ترا ترک کرده ام و تو حق نداری این را بگوئی ونحو اینها از کلمات خلق شده و درغ مناظرین پس این محض عناد و خروج از نهج سداد است و زیاد از اوقات می بینی که مناظرات در محافل منجر بمجادلات میشود و حتی اینکه معترض طلب دلیل میکند و مدعی منع میکند آنچه را که عالم باو است و مجلس بر همان انکار و اصرار عناد منقضی و تمام میشود و این عین فساد و خیانت شرع مطهر و دخول در ذم من کتم علمه میباشد هشتم از علامات آنستکه مناظره را با کسی که مستقل بعلم است بکند که از او استفاده کند اگر در طلب حق است و غالب ایشان از مناظره با فحول و بزرگان احتراز میکنند بجهت آنکه میترسند حق بر لسان آنها ظاهر شود و رغبت مینمایند در کسی که از خودشان پست ترند بطمع اینکه برایشان ترویج باطل بکنند و سوای این شروط و آداب دیگری و آداب دقیقه است ولیکن در آنچه که ذکر شد اشیایی هست که ترا هدایت کند برای مناظره کردن برای خدا .

فصل دوم - در آفات مناظره است و مهلکات اخلاقی که از آن متولد میشود بدان بدرستی که مناظره که وضعش برای غلبه و خاموش کردن خصم و مباحات و تشویق برای اظهار فضل بوده باشد آن منبع جمیع اخلاقاتی است که پیش خداوند، مذموم و پیش دشمن او ( شیطان ) پسندیده است و نسبت یک همچو

مناظره بالنسبه بفواحش باطنی مثل کبر و عجب وریا و حسد و مفاخره و خودپسندی و حب جاه و غیر اینها ( از کارهای ناپسند پیش شرع مقدس ) نسبت شراب است بالنسبه بفواحش ظاهریه مثل زنا و قتل و نسبت دادن زنا. پس چنانچه اگر کسی مخیر باشد بین شرب خمر و بین باقی فواحش پس شرب خمر را کوچک شمارد و بیاشامد باعث میشود که سایر فواحش را نیز مرتکب شود همچنین است اگر بر کسی حب افحام ( ساکت نمودن خصم ) و غلبه غالب آیه و طلب جاه و مباحات کند باعث میشود که جمیع خبائث را اظهار و آشکار سازد که اول آن خبائث استکبار از حق است ( که خودش را بزرگتر از حق میدانند و زیر بار حق نمیروند ) و کراهت داشتن از او است و حرص بر مدافعه بواسطه مجادله و منازعه دارد تا بجائی میرسد که دشمن ترین چیزها پیش او ظاهر شدن حق است بر لسان خصم و هر وقت حق ظاهر شود سرعت در انکارش کند بهر حیل و خدعه و مکرری که مقدورش بوده باشد سپس مجادله و ممارات عادت طبیعی او می شود تا بجائی میرسد که نمی شنود کلامی را جز آنکه اعتراض بر آن کند و اظهار فضل و دانش نماید و خصم خود را ناقص شمارد و اگر چه محق باشد و قصدش اظهار منیت است نه آشکار نمودن حق و ما برای تو ذکر نمودیم آنچه را که در مذمت مجادله و مرء وارد شده بود و مفاسدی که بر آن مترتب میشود و بتحقیق که مساوی نموده خداوند متعال کسی را که افترا بر خدا بزند و کسی را که حق را تکذیب نماید در سوره عنکبوت آیه 68 میفرماید وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ تَا آخِرِیَعْنِی کِیْسْت ستمکارتر از آنکه افتری و دروغ بست بخدا یا تکذیب کرد حق را وقتی که آمد او را و این نیز کبر است چنانچه گذشت که او عبارت است از رد حق بر گوینده اش و مرء ملازم این معنی است ( پس نمیشود مرء باشد و تکبر نباشد ) و از ابی دردا و ابی امامه و رائله و انس روایت شده که فرمودند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد در حالتیکه ما مجادله و مرء میکردیم در امریکه راجع بدین بود

پس آن سرور بر ما غضبی نمود که هرگز اینطور غضب نکرده بود پس از آن فرمود هلاک شدند کسانی که قبل از شما بودند باین مرء و مجادله واگذارید مرء را بدرستی که مؤمن مرء نمیکند واگذارید مرء را بدرستی که روز قیامت شفاعت نمیکنم مرء کننده را واگذارید مرء را که من کفیلیم در بهشت بسه خانه برای کسی که ترک نماید مرء را و راستگو باشد یک خانه در ریاض بهشت و یک خانه در وسط بهشت و یک خانه در مرتبه اعلای بهشت واگذارید مرء را بجهت آنکه اول چیزیکه خدای من مرا از او نهی نمود بعد از عبادت بتها مرء بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود سه چیز است اگر کسی با آنها ملاقات کند خدای عزوجل را داخل بهشت میشود از هر دری که بخواهد کسی که خلقش را نیکو کند و بترسد از خدا چه در آشکار و چه در پنهانی، و ترک کند مرء را اگر چه محق باشد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود دوری کنید از مرء و خصومت بجهت آنکه این دو صفت قلبها را مریض میکنند به ضرر برادران ایمانی و روئیده میشود بواسطه آنها نفاق، ایضا از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود جبرئیل خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد دوری کن از دشمنی با مردان دوم از آن خبائث ریا و ملاحظه مردم و جدیت در مسائل ساختن قلوب ایشان و صرف وجوه آنها است بسوی خود تا نظریه او را حق بدانند و او را یاری نمایند بر دشمنش و این عین ریا است و ریا دردیست بسیار مشگل و مرضی است بسیار ترسناک و علتی است هلاک نماینده . خداوند متعال در سوره فاطر آیه یازدهم میفرماید «وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ» یعنی کسانی که مکر میکنند بدیها را برای ایشان است عذابی دردناک و مکر و حيله آنها بیهوده است و برای آنها ثمره ندارد جز خسارت دنیا و آخرت باز در سوره کهف آیه یکصد و ده میفرماید فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. یعنی پس هر کس امید دارد رسیدن پاداش پروردگار خود را در روز

رستخیز پس باید کاری شایسته و پسندیده خدای بنماید و باید بنده که عمل صالح میکند شرک نیاورد در پرستش پروردگار خود هیچکس را یعنی بریا عمل خود را ضایع مگرداند که ریا شرک اصغر و تباه کننده عمل است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آنچه که بیشتر میترسیم بر شما آن شرک اصغر است عرض کردند یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود آن ریا است خداوند روز قیامت وقتیکه بندگان با اعمال خود آمدند میفرماید بروید پیش آنکسانیکه ریا میکردید در دنیا ببینید اجر و مزدی نزد آنها میباید و باز از آن حضرت منقول است که میفرمود پناه بخدا برید از جب خزی گفته شد یا رسول الله چیست آن فرمود وادی و بیابانی است در جهنم که آماده شده برای مجادله و مرء کنندگان و نیز از آن جناب مرویست که فرمود مرء کننده روز قیامت بسه چیز ندا میشود یا فاجر - یا غادر - یا مرائی ضایع شد عمل تو و باطل گشت اجر تو برو و اجر خود را از کسی بگیر که عمل برای او میکردی جراح مدائنی از امام ششم حضرت صادق صلوات الله علیه روایت نموده که آن حضرت در تفسیر قول خدای عزوجل فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ تا آخر فرمودند شخصی عملی میکند ولی رضایت خدا را طلب نمیکند بواسطه آن عمل بلکه غرضش طلب تزکیه مردم است که میخواهد مردم بشنوند، پس این است آن کسیکه شرک بعبادت پروردگارش آورده (پس از تفسیر امام علیه السلام معلوم شد که یک نوع شرک بعبادت همان سمعه است که عملی را انجام میدهد و دوست میدارد مردم بشنوند که او فلان عمل را بجای آورده

و ایضا از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مَلَكٌ با عمل بنده بالا میرود در حالتی که خوشحال است پس چون بالا برد حسنات او را از خدای عزوجل ندا آید که این عمل را در سجین قرار ده چونکه این عمل برای من

نیست و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود از برای مرائی سه علامت است یکی آنکه خوشحال میشود وقتی که مردم را ببیند دوم آنکه کسل میشود در وقتی تنها باشد سوم آنکه دوست میدارد ستایش شود در جمیع کارهای خود سوم از خبائث و آفات مناظره غضب است و شخص مناظر غالباً خالی از آن نیست خصوصاً در وقتی که کلامش را رد نمایند و بر قولش اعتراض کنند و خصوصاً در وقتی که دلیل او در میان مردم رد شود که لامحاله بواسطه آن غضب مینماید و غضبش گاهی بحق خواهد بود و گاهی بناحق و بدرستیکه خدا و رسولش غضب را مذمت نموده اند، خواه بحق باشد و خواه بناحق و وعده عذاب بر آن بسیار فرموده اند در سوره فتح آیه بیست و ششم میفرماید إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ تَا آخِرِ يَعْنِي هَنَّا مِيكَه كَفَّار تَعَصَّب رَا در دلهای خود راه دادند آن تعصب جاهلیت را پس فرو فرستاد خداوند آرامش را بر رسولش و بر مؤمنین پس مذمت نموده کفار را بواسطه ظهور تعصبی که از روی غضب از ایشان صادر شده و مدح فرموده مؤمنین را بواسطه آن وقاریکه بایشان مرحمت، نبوده و از عکرمه مرویست که قول خدای متعال که فرموده سیداً و حصوراً گفته سید کسی است که غضب بر او غلبه نکند و روایت شده که مردی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد یا رسول الله امرکن مرا بعملیکه کم و مفید باشد حضرت فرمود غضب نکن باز عرضه داشت و حضرت همان جواب را فرمودند و از معصوم علیه السلام سؤال شد که چه چیز دور میکند غضب خداوند را فرمود غضب نکردن و باز از آن حضرت منقول است که هر کس باز دارد غضبش را خداوند بپوشاند عورتش را و ابودرداء گفت عرض کردم یا رسول الله دلالت کن مرا بر عملی که داخل بهشتم کند فرمود غضب نکن و ایضا از آن حضرت منقول است که فرمود غضب ایمان را فاسد میکند چنانچه صبر (عصاره



درختی است بسیار تلخ و بفارسی چدروا گویند) غسل را فاسد میکند و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود غضب نمیکند احدی مگر آنکه نزدیک جهنم میشود و از حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه مرویست که فرمود شنیدم پدرم میفرمود مرد بیابانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد عرض کرد یا رسول الله من مرد بیابانی هستم یاد بده مرا چیزی را که در آن خیر دین و دنیا و آخرت بوده باشد حضرت فرمودند امر میکنم ترا که غضب نکنی باز آن مرد عرض خود را اعاده داد تا سه مرتبه و همان جواب را شنید آنوقت بخودش گفت بعد از این از هیچ چیزی سؤال نخواهم کرد و امر نکرد مرا رسول خدا مگر بخیر و خوبی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام مرویست که رسول خدا فرمود غضب ایمان را فاسد میکند چنانچه سرکه غسل را فاسد میسازد(1) و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که چون نزد او ذکری از غضب شد فرمود شخص هر آینه غضب بکند پس هرگز راضی نشود تا داخل آتش شود (یعنی عاقبت وخیم دارد و او را داخل آتش می کند) و ایضا از آن حضرت مرویست که فرمود نوشته شده در تورات در خطابات حضرت حق عزوجل بموسی علیه السلام که یا موسی باز دار غضب خود را از کسانی که مالک کردم ترا بر او تا غضب خودم را از تو باز دارم و از ابی حمزه ثمالی منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود غضب سنگ ریزه ایست از شیطان که گرم میکند در قلب پسر آدم و هر کدام از شماها که غضب کند چشمانش سرخ و رگهای گردنش باد میشود و شیطان داخل او میگردد و اخبار در این باب بسیار است و در اخبار قدیمه است که نبی از انبیاء بکسانیکه با او بودند فرمود کیست تکفل کند برای من که غضب نکند تا در درجه من بوده باشد و بعد از من خلیفه و جانشین من باشد پس جوانی از آن جماعت عرض کرد من تکفل میکنم باز آن حضرت اعاده نمود و آن جوان عرض کرد من تکفل

ص: 231

---

1- (1) یعنی: خواص غسل مبدل به چیز دیگری میشود.

میکنم و وفا نمود بگفته خود و چون آن پیغمبر از دنیا رحلت نمود آن جوان جانشین او شد و او ذالکفل (ع) بود چون هم کفیل شد و هم وفا نمود بکفالت خود چهارم از خبائث و آفات حقد است (عداوت کسیرا در قلب نگاهداشتن و طلب فرصت نمودن. برای تلافی) که او نتیجه غضب است بجهت آنکه غضب کننده وقتی که ثابت شد حبس میکند غضب خود را بواسطه عجزی که دارد از تشقی در همانوقت پس برمیگرداند بیاطن و آنچه محکم نگاه میدارد آنوقت حقد میشود و معنای حقد آنست که سنگینی و عداوت او را در قلبش جای دهد و تنفر از او داشته باشد و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مؤمن دارای کینه نیست (یعنی عداوت کسی را در دل نگاه میدارد) پس حقد ثمره غضب است و ثمره حقد چیزهای فاحش و مهلک است مثل حسد و شماتت بآنچه باو میرسد از بلاها و دوری نمودن و گفتار حرام مثل دروغ و غیبت و افشاء سر و هتک سر و غیر اینها و حکایت نمودن آنچه که از طرف مقابل سر میزند که منجر باستهزاء و سخریه است و اذیت کردن بگفتار و کردار بطوریکه ممکن باشد و بعضی اینها نتیجه حقد است و اقل درجه حقد با احتراز از این آفات محرمه آن سنگینی است که در باطن حاصل میشود پس بغضش را از قلب خود دور نمیکند تا این که منع کند از او کارهای خوب را مثل بشاشت و رفاقت و عنایت و قیام به نیکویی و مواسات و تمام اینها باعث میشود که درجه تو در دین کم شود و حائل میگردد بین تو بین فضل و ثواب فرادان و اگرچه ترا در معرض عقاب در نیورد و بدانکه برای شخص کینه دار آن وقتیکه قدرت پیدا میکند بر خصم خود سه حالت است یکی آنکه حق خودش را بدون کم و زیاد بگیرد که این را عدل میگویند دوم آنکه احسان باو کند و عفویش نماید و این را فضل مینامند سوم آنکه بدون استحقاق ظلم نماید و این را جور و ستم میدانند و این قسم از ظلم و جور را قبول نمیکند مگر پست ترین

مردم و دومی اختیار صدیقین است و اولی نهایت درجه صالحین است پس سزاوار است که مؤمن متصف شود باین خصلت ( یعنی بخصلت صالحین) در صورتیکه ممکنش نشد تحمیل فضیلت عفو که خداوند امر باو نموده و پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را باو اختصاص داده در آنجا که میفرماید خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن المشرکین و در جای دیگر فرمود وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى ( پس اگر شخص ، توانست درجه دوم را که عفو است تحصیل کند که نعم المطلوب والا لا اقل درجه اول را که درجه صالحین است تحصیل نماید نه درجه سوم را که صفت پست ترین مردم است) و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود سه چیز است اگر قسم بآنها بخورم بآن کسی که جانم در دست قدرت او است نقصان نکرده ام یکی صدقه دادن از مال است پس تصدق کنید و یکی عفو است که اگر شخص عفو نماید حقی را که دارد و قصدش رضایت پروردگار بوده باشد خداوند متعال در روز قیامت عزت او را زیاد فرماید و یکی سؤال است که اگر شخصی در سؤال را باز نماید خداوند در فقر را باو باز کند و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود تواضع و فروتنی زیاد نمیکند برای عبد مگر رفعت و بلندی را پس فروتنی نمائید تا خداوند شما را بلند کند و گذشت زیاد نمیکند برای عبد مگر عزت را پس با گذشت باشید تا خداوند عزیز گذشت کند شما را و صدقه دادن مال را زیاد میکند پس تصدق کنید خداوند شما را رحمت کند و ایضا از آن حضرت منقول است که فرمود حضرت موسی (علیه السلام) عرض نمود پروردگار من کدام یک از بندگانت عزیز تر است پیش جنابتان خداوند متعال فرمود آن بنده ای که چون قادر شد عفو و گذشت کند عبدالله بن سنان از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود آیا خبر ندهم شما را بخیر خلائق دنیا و آخرت و آن عفو از کسی است که ترا ظلم و ستم کرده باشد و وصلت با کسی است که ترا قطع

کرده باشد احسان بکسی است که بتو بدی نموده باشد و عطاء بکسی است که ترا محروم ساخته باشد و اخبار در این باب بسیار است که ذکرش در این کتاب گنجایش ندارد پنجم از خباث و آفات مناظره حسد است که نتیجه حقد است و حقد نتیجه غضب است چنانچه گذشت و شخص مناظر غالباً از این منفک نیست و او گاهی غالب میشود و گاهی مغلوب و گاهی بواسطه گفتارش حمدش میکنند و گاهی کلام غیر او را حمد میکنند و چون غالب نیامد و حمدش نکردند تمنا او را برای خودش میکنند ولی برای رفیقش نمیخواهد و این عین حسد است بجهت آنکه علم بزرگ ترین نعمت است پس وقتیکه کسی تمنا کند غلبه و لوازماتش را نسبت بخود لابد نسبت بر فقیش حسادت نموده و این یک امریستکه برای طالبین مناظره زیاد اتفاق میافتد جز آنکه کسیرا خدای عزوجل نگاهداری کند و از این جهت است که ابن عباس فرمود علم را بگیرد هر جا که یافتید و اقوال علماء را که درباره یکدیگر میگویند قبول نکنید بجهت اینکه اختلاف ایشان مثل اختلاف بزهای نر است در چراگاه خود و اما آنچه که در ذم حسد و وعده عذاب بر آن وارد شده از حد احصا بیرون است و ترا کفایت میکند در مذمت حسد آنچه که از اول خلقت تا بحال در زمین واقع شده از معاصی و فسادی که تماماً از روی حسد بوده ابلیس بر آدم علی نبینا وآله و علیه السلام حسد ورزید و کارش بجائی رسید که خداوند از درگاه خود طردش نمود و لعنش کرد و عذاب دائمی جهنم را برایش آماده ساخت و بعد از آن بر بنی آدم مسلط نمود و او را مثل خون و روح در بدن انسان جاری ساخت و سبب فساد ابدی گردید و آن اول خطایی بود که بعد از خلق آدم روی داد و او باعث شد که پسر آدم برادرش را کشت چنانچه خداوند تعالی قصه آنها را در کتاب کریمش بیان فرموده و شخص حسود را مقارن با شیطان و ساحر نقل نموده در آنجا که میفرماید وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِنْ

شَرُّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود حسد میخورد حسنات و کارهای نیکو را چنانچه آتش میخورد هیزم را و ایضا از آن حضرت مرویست که فرمود میآید بسوی شما دردهای امم سابقه که آن حسد و عداوت است و او تراشنده است ولیکن نه تراشنده توبلکه تراشنده دین است قسم بآن کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم بدست او است داخل نمیشوید بهشت را تا اینکه ایمان بیاورید و هرگز ایمان نمیآورد تا اینکه با یکدیگر دوستی نمائید (و چون با هم دوستی کنید دیگر حسد نبرید) و نیز از آن جناب منقول است که شش طائفه بواسطه شش چیز بدون حساب داخل آتش میشوند گفته شد یا رسول الله کیانند آنها فرمود امراء بواسطه ستم کردن و عرب بواسطه عصبیت و رأسای اقلیم بواسطه تکبر و تجار بواسطه خیانت و اهل دهات و قصبه ها بواسطه جهل و نادانی و علماء بواسطه حسد و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود بدرستیکه مردی میآید با حدت غضب پس کافر میشود و بدرستیکه حسد میخورد ایمان را چنانچه آتش میخورد هیزم را و از حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه مرویست که فرمود آفت دین سه چیز است. اول حسد دوم عجب سوم فخر و نیز از آن حضرت منقول است که فرمود خداوند متعال بحضرت موسی خطاب فرمود که ای پسر عمران حسد نبر بمردم بر آنچه که بایشان عطا کرده ام از فضل خود و چشمهای خود را بآن مدار و متابعت نفس خود مکن بجهت آنکه شخص حسود کم میداند نعمتهای مرا و جلوگیری میکند از قسمتی که بین بندگانم تقسیم نموده ام و هر کس اینطور باشد نیست از من و نه من از او و نیز از آن حضرت روایت شده که مؤمن غبطه میخورد و حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد ولی غبطه نمیخورد ششم از جنائث و آفات مناظره

دوری و قطع از طرف مقابل است و این نیز از لوازم حقد است بجهت آنکه دو نفر وقتی مناظره کردند و بین آنها تنافری افتاد و غضب از آن ظاهر شد و یکی ادعا نمود که من بر حق هستم و رفیق خود را بخطا نسبت داد و معتقد شد که او مصر بباطل خود میباید لاجرم عازم میشود که از او جدا شود و او را مخالفت نماید و لازمه حقد و حسد همان هجران و قطع علاقه است از یکدیگر این از گناهان بسیار بزرگ از معاصی کبیره است و از داود بن کثیر نقل شده که گفت شنیدم حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمود که آن حضرت فرمود هر دو مسلمانی که از هم هجرت کنند و تا سه روز مکث نمایند که اصلاح نشده باشد فیما بینشان هر دو از دین اسلام خارجند و دوستی ما بینشان نیست و هر کدام سبقت بگیرنده بتکلم با برادر خود در روز حساب در بهشت خواهند بود و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود جدا نمیشوند دو شخص ( که هجرت نمایند از یکدیگر) مگر آنکه یکی از آنها مستوجب براءت و لعنت میشود و چه بسا هر دو مستحق آن شوند معتب عرض کرد فدای تو شوم ظالم مستحق لعن است مظلوم چرا فرمود بواسطه اینکه او برادرش را صله نکرد و از کلام او چشم پوشی ننمود (که حرف او را صرف نظر نماید و چیزی بر آن مترتب نسازد تا اینکه منجر بدعوی نگردد) شنیدم پدر بزرگوارم میفرمود چون دو نفر نزاع نمایند و یکی کمک بر دیگری کند پس مظلوم برفیقش رجوع نماید و بگوید ای رفیق من ظالم هستم تا رفع منازعه و قطع هجران بین آنها بشود پس بدرستی که خداوند تبارک و تعالی حاکم عادل است حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت و زراره از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمود شیطان دوئیت میاندازد بین مؤمنین مادامیکه یکی از آنها از دینش برنگشته و چون از دینش برگشت به

پشتش میندازد و میکشد و میگوید فائز شدم پس خداوند رحمت کند مردی را که الفت بیندازد بین دو نفر از دوستان ما ای جماعت مؤمنین الفت و عطوفت پیدا کنید و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود شیطان مادامیکه دو نفر مسلمان از هم جدا هستند خوشحال است چون همدیگر را ملاقات کنند بر زانوی خود میزند و برهنه میشود و صدای خود را بواویلا بلند مینماید و میگوید وای بر هلاکتی که ملاقات شد هفتم از خبائث و آفات مناظره گفتن سخنانیست که حلال نیست گفتنش مثل دروغ و غیبت و غیر اینها که این هم ایضا از لوازم حقد بلکه نتیجه مناظره است چونکه مناظره خالی نیست از حکایت نمودن کلام طرف مقابل را در معرض زشتی و دم و توهین که آنهم غیبت است و چه بسا باشد کلام طرف را طور دیگر نقل نماید که مخالف با واقع باشد که آنوقت سه کار را انجام داده یکی آنکه دروغ گفته دیگر مباحات نموده سوم آنکه مخاطب را باشتباه انداخته و گاهی تصریح بجهالت و حماقت خصم میکند که آنوقت در کار کرده یکی آنکه او را ناقص دانسته دیگر آنکه او را در انظار بد نموده و باعث زشتی او گشته و هر یک از این امور که ذکر شده باعث گناه کبیره است و در قرآن مجید و اخبار شریف وعده عذاب بر آنها بسیار داده شده که اگر بخواهم ذکر نمایم از حد احصا بدور است و کافی است ترا در مذمت غیبت قول خدای عزوجل که در کتاب مجیدش میفرماید وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ پس به بین چگونه غیبت کننده را تشبیه بخورنده میته نموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید حرام است بر هر مسلمانی خون و مال و عرض مسلمانان دیگر و غیبت شامل عرض هم میشود و نیز از آن حضرت مرویست که میفرماید دوری نمائید از غیبت کردن چونکه غیبت سخت تر است از زنا بجهت

آنکه شخص زنا میکند و بعد توبه مینماید و خداوند رحیم هم آن گنااهش گذشته توبه او را قبول میکند و اما صاحب غیبت آمرزیده نمیشود تا اینکه آنکسی که غیبتش شده عفو نماید و از حق خود در گذرد و برا که یکی از اصحاب رسول خدا است روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند برای ما بطوریکه دختر های جوان که در خانه خودشان بودند شنیدند پس فرمود ای جماعتی که ایمان آورده اید بزبانهای خود و ایمان نیاورده اید بقلب و دلهای خود غیبت مسلمانان را نکنید و جستجوی از آنچه را که میل ندارند ظاهر شود ننمائید بدرستیکه هرکس جستجو و کنجکاوی نماید از آنچه برادر دینی او کراحت دارد که بر مردم ظاهر شود خداوند در جزای این عمل او ظاهر کند از او در میان مردم آنچه را که میل ندارد ظاهر شود و او را مفتضح و رسوا گرداند اگر چه در خانه خود باشد ( یعنی اگر چه آنچه را که میل ندارد که ظاهر شود کارهائی بوده که خیلی محرمانه در داخل خانه خود میکرد پس چون کاری کرده و خواسته است که مسلمانی را رسوا و بی آبرو گرداند خدای متعال خود آن شخص را رسوا میگرداند پس چه خوب فرموده آن شاعر : (از مکافات عمل غافل مشو \* گندم از گندم برآید جوز جو) و از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده که هیچ مؤمنی نیست که نسبت بمؤمن دیگر سخن بگوید بآنچه که دو چشم دیده و دو گوش شنیده مگر آنکه او داخل آن اشخاصی است کم خداوند عز و جل فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی آنکسانیکه دوست دارند شایع سازند بدیهای آن اشخاصیکه ایمان آورده اند برای آنها است عذاب دردناک ( پس وقتیکه بناشد آن چیزی را که انسان با دو چشم دیده و با دو گوش شنیده نتواند بگوید وای بر حال ماها که چیز ندیده و نشنیده را میگوئیم که این بهتان واز غیبت عذایش بیشتر است )



و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که غیبت از سی زنا سخت تر است و در حدیث دیگر دارد از سی و شش زنا بد تر است و اگر بخواهیم در غیبت سخن بگوئیم کلام طولانی میشود و غرض ما در اینجا این بود که اشاره باصول این رزائل شده باشد و مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود کسیکه نقل کند درباره مؤمنی روایت یا حکایتی را که غرضش مذمت و تقییح و هدم مروت او باشد تا از چشم مردم او را ساقط کند خداوند متعال در جزای این عمل او را از ولایت و دوستی خود خارج و در ولایت شیطان داخل نماید و شیطان هم او را قبول نکند و نیز از آن حضرت و در ضمن حدیث حرمت عورت مومن بر مؤمن روایت و نقل شده که مراد کشف عورت او نیست که چیزی از آن نمایان شود و تو او را ببینی بلکه عورت مؤمن آن است که تو چیزی را از او نقل کنی یا عیب جوئی نمائی و زراره از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت نموده که آن دو بزرگوار فرمودند و نزدیکترین چیزی که بنده را بکفر میکشانند آن است که با مردی برادری کند و از آن طرف خطا و زلات او را بشمار آورد و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام حدیث کرده که آن حضرت فرمودند رسول خدا میفرمود ناسزا گفتن بمؤمن فسق است و کشتش کفر و غیبت او معصیت است و حرمت مالش مثل حرمت خونس میباشد و از ابی حمزه روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق صلوات الله علیه میفرمود چون مؤمنی برادر ایمانی خود اُف بگوید از ولایت و دوستی او خارج میشود و چون بگوید تو دشمن من هستی یکی از آنها کافر شده و کسی که در باطن خود بدی برادر ایمانی خود را بخواهد خداوند تبارک و تعالی هیچ عملی را از او قبول نکند و فضیل از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند هیچ انسانی نیست که طعنه زند مؤمنی را پیش روی او مگر آنکه بمیرد

بدترین مردن ها و سزاوار است که بازگشت بخیر نکند هشتم از خباثت و آفات مناظره کبر است و مناظره از تکبر بر اقران و امثال و بلندی فوق از مقدار در هیئات و مجالس و از انکار کلام خصم اگر چه حقانیتش ظاهر باشد خالی نیست از ترس (1) در وقت ظهور فیروزی برای ایشان تصریح نمیکنند که ما مخطئه و خطا کار بودیم و اینکه حق بجانب خصم ما است و این عین کبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود داخل بهشت نمیشود کسیکه یک مثقال کبر در قلبش بوده باشد و در حدیث سابق آن حضرت کبر را تفسیر فرمودند بآنکه بَطَرَ الْحَقِّ وَ غَمَصَ النَّاسَ و مراد بیطر الحق ردّ حق است بر قائلش و اعتراف نکردن با او است از ظهورش و مراد بغمص الناس بصاد مهمله بعد از غین معجمه حقیر شمردن ایشان است و حال آنکه این مناظر رد حق نمود بر قائلش بعد از ظهور و بروزش برای او را گرچه بر دیگران مخفی بود و چه بسا او را کوچک پندارد بگمان اینکه خودش محق و طرف مقابلش حق را نشناخته و ملکه علم و قوانین راجعه بآن را نمیدانند و او مبطل است (و این عین غرور است) و از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که خداوند عز و جل میفرماید عظمت پیراهن و کبر رداء من است و هر کس در این دو با من نزاع کند او را درهم میشکنم و حضرت صادق از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آنحضرت فرمود اعظم الکبر غمص الخلق و سفه الحق است سؤال شد غمص الخلق و سفه الحق چیست فرمود ندانستن حق و عیب جوئی کردن از اهلش پس کسی که اینطور باشد در رداء خداوند عز اسمه نزاع نموده و حسین بن ابی العلاء از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود بتحقیق کبر در شرار مردم است از هر جشن و حال آنکه کبر رداء خدای عز و جل است پس هر کس در رداء خداوند عز و جل نزاع نماید خداوند هم جز پستی در او چیزی زیاد نکند و سؤال شد از پست ترین

ص: 240

ظلمها فرمود کبر پست ترین آنها است و زراره از حضرت امام محمدباقر صلوات الله وسلامه علیه حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن دو بزرگوار فرمودند داخل بهشت نمیشود کسی که مثقال زرّه از کبر در قلبش بوده باشد و از عمر بن یزید نقل است که گفت عرض کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام که من بهترین طعامها را میخورم و بهترین بوها را میبویم و بهترین قاطرها را سوار میشوم و غلام همراه من میآید پس آیا در این افعال من شما تکبری می بینید تا بجای نیآورم حضرت قدری ساکت شدند و بعد از آن فرمودند بدرستیکه متکبر و ملعون کسی است که غمض الناس و جهل الحق (مردم را حقیر شمارد و حق را نداند) عمر میگوید عرض کردم اما حق را جاهل نیستم ولیکن غمض را نمیدانم چیست فرمود کسی که مردم را حقیر کند و بر آنها جبر نماید پس او است جبار و متکبر و ابوحمزه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود سه طائفه هستند که خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمیکند و بایشان نظر رحمت نمیفرماید و آنها را تذکیه مینماید و برای آنها است عذاب دردناک و متکبر را یکی از آن سه طایفه شمرد نهم از خباث و آفات مناظره تجسس و پیروی عورات و عیوب است و شخص مناظر خالی از طلب کردن خطا و زلات خصم نیست چه از کلامش و چه از سائر رفتار و کردارش تا اینکه خطائی را از او ببیند و آن را ذخیره خود گرداند تا بواسطه آن دفع زلات خود بنماید حتی اینکه گاهی با اشخاص غافل و آن کسانی که علم را برای دنیا طلب کرده اند مجادله میکند و تفحص از عیوب خصمش مینماید و گاهی در حضور خصم مجادله را عرضه میدارد و گاهی مشافهه با او مجادله مینماید و میگوید چگونه خاموشش کردم و خجالتش دادم و غیر اینها از افعال زشت که غافلین از دین و متابعت شیاطین بجای میآورند و حال آنکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید ولا تجسسوا و حضرت رسول

صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید ای کسانی که ایمان لسانی دارید نه ایمان قلبی پیروی از عیوب مسلمین نکنید که هر کسی پی جوئی از عیب مرد مسلمان نماید خدای عزوجل پی جوئی از عیوبش میکند و کسی که خدا پی جوئی عیوبش کند مفتضح میشود ولو این که در جوف خانه اش باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که نزدیک ترین راهیکه بنده را بکفر میکشاند آنست که شخصی با کسی برادر خوانده باشد در دین سپای عیش را احصاء نماید تا بواسطه آن او را یک روزی معیوب سازد و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که فرمود چیزی که بنده را زیاد از درگاه احدیت دور میکند آنست که در دین با کسی برادری نماید و با اینحال زلات او را حفظ کند تا یک روزی او را معیوب سازد و ایضا از آن حضرت منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرکس ظاهر کند فاحشه را مثل کسی است که آن را بجای آورده باشد و کسی که مؤمنی را نسبت بکار بد بدهد نمیرد تا خودش مرتکب آن عمل شود و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود هرکس ملاقات کند برادر مؤمنش را بطوریکه توبیخ و ملامت کند او را خداوند تعالی در دنیا و آخرت او را توبیخ نماید و ایضا از آن حضرت منقول است که امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین فرمود فعل برادرت را بر خوبی حمل کن تا اینکه خلاف آن ترا غالب آید و ظن بد مبر بکلمه که از او صادر میشود در حالتی که برای تو محمل صحیح میباشد دهم از خبائث و آفات مناظره خوشحالی نمودن ببد جالی مردم و غمگین شدن بخوشحالی آنها است و کسی که دوست ندارد برای برادر ایمانی خود آنچه را که برای خودش دوست میدارد ایمانش ناقض است و از اخلاق اهل دین دور است و یک همچو شخصی غالب است بر قلبش محبت سکوت بر اقران و ظهور فضل بر اخوان (یعنی دوست میدارد طرف مقابل ساکت شود و فضل و کمالش بر اخوانش

ظاهر گردد) و حال آنکه در بسیاری از روایات وارد شده که از برای مسلم بر گردن مسلم حقوقی است که اگر یکی از آنها را ضایع کند از ولایت خداوند خارج است ( و از جمله آن حقوق آنست که هر چه برای خود میخواهد برای برادر دینی خود هم بخواهد) محمد بن یعقوب کلینی ره باستاد خود بمعنی بن خنيس از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که گفت عرض کردم خدمت آن حضرت مسلمان بر مسلمان چه حقی دارد فرمود برای او هفت حق واجب است و مناص از اداء آن نیست بلکه واجب است که اداء نماید و اگر یکی از آنها را ضایع کند از ولایت و دوستی و طاعت خداوند خارج میشود و برای خداوند عزوجل نصیبی در او نیست معنی بن خنيس میگوید عرض کردم فدایت شوم آن هفت حق کدام است فرمود ای معنی من بر تو مهربانم میترسم که آن را ضایع نمائی و حفظ نکنی و یاد بگیری و عمل نمائی گفت عرض کردم لا- قوه الا بالله حضرت فرمود آسان ترین آنها آن است که دوست بداری برای برادر مسلمان آنچه را که برای خودت دوست میداری و نخواهی برای او آنچه را که برای خودت نمیخواهی دومین حق آنست که اجتناب کنی از سخنطش و طلب نمائی رضایتش را و اطاعت کنی امرش را و سومین حق آنست که بنفس خود او را کمک کنی و بمال خود او را یاری و بلسان و دست و پا همراهی نمائی چهارمین حق آن است که تو چشم و راهنما و آئینه او باشی پنجمین حق آنست که سیر نباشی و او گرسنه باشد و تو سیر آب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او برهنه ماند ششمین حق آنکه اگر برای تو خدمت گذاری هست و برای برادرت نیست واجب است خادم خود را بفرستی تا لباسش را بشوید و طعامش را آماده سازد و رختخوابش را بپفکند و پهن نماید هفتمین حق آنست که قسمش را قبول کنی و دعوتش را اجابت نمائی و در حال مرضش عیادت کنی و جنازه اش را تشییع نمائی و چون بدانی



چون مردم علم را یاد بگیرند و عمل را ترک کنند و زبانا اظهار محبت نمایند و قلبا کینه ای باشند و قطع رحم نمایند در آنوقت است که خداوند ایشانرا لعنت میکند و کر مینماید گوش آنها را و کور میگرداند چشمهای ایشان را نسل الله العافیه پس این دوازده خصلت مهلک بود که اول آنها حرام کننده است مر بهشتر و آخر آنها موجب آتش جهنم است ذکر نمودیم و البته مناظرین در این صفات تفاوت دارند بحسب درجات خود و متدینین و عقلاء آنها از حمل مواد این اخلاق زشت منفک نیستند غایت امر آنها مخفی میکنند آن اخلاق را و مجاهد مینمایند با نفس خود از اظهارش پیش مردم و مشغول بدوا و علاج آن نمیشوند و امر جامع مر این اخلاق طلب نمودن علم است برای غیر خداوند و خلاصه مطلب آنکه علم عالم را مهمل نمیگذارد یا هلاک و شقی میکند و یا سعید و مقرب درگاه اله مینمایدش اگر کسی بگوید در مناظره دو فائده است اول آنکه مردم راغب بعلم میشوند زیرا که اگر حب ریاست نبود علم از بین رفته بود و اگر باب غناظره بسته شود آن رغبت از بین میرود. فائده دوم آنکه در مناظره شخص خاطرش با حدت و نفسش قوی میشود برای درک مأخذ علم جواب میگوئیم راست میگوئی و ماهم آنچه را ذکر کردیم برای سد باب مناظره نبود بلکه ما هشت شرط و دوازده آفت برای آن ذکر نمودیم تا اینکه مناظر رعایت کند آن شروط را و دوری نماید از آن آفت پس از آن جلب کند آن فائده را پس اگر غرض تو آنستکه سزاوار است مرخص در آفات باشد و متحمل جمیع آنها بشود برای رغبت در علم و تقویت خاطر پس بد حکمی کرده ای چون که خداوند و رسول و اصفیانش مردم را ترغیب بعلم میکنند بواسطه آن ثواب اخروی که وعده فرموده اند نه برای ریاست بلی ریاست باعث طبیعی است و شیطان هم موکل بتحریک و ترغیب او است و از نیابت و معاونت تویی نیاز

است و بدان کسیکه تحریک و ترغیب در علم بواسطه شیطان باشد پس از از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ایشان فرموده «ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر واقوام لاخلاق لهم» خداوند تأیید میفرماید این دین را بمرد فاجر و باشخصی که در آخرت برای ایشان نصیب و بهره ای نیست و کسی که تحریک و ترغیب بواسطه تحریک انبیاء و ترغیب ایشان باشد در ثواب خداوند پس ایشان از وراث انبیاء و خلفا و جانشینان رسولانند و امینان خداوندند بر بندگانش و اما فرمودید بواسطه مناظره انسانخاطر جمع میشود راست فرمودید ولی خاطر را جمع کند و آفاتی را که ذکر نمودیم بمیراند و اگر قادر از اجتناب نیست البته باید مناظره را ترک نماید و ملازمت بر مواظبت علم کند و تفکر در او را طولانی و قلب خود را از کدورات اخلاق بدصاف نماید چونکه این معنی برای حدت رسا تر است و اهل دین بدون مناظره حدت پیدا می نمودند و البته هر چیزی که یک منفعت داشته باشد و چندین ضرر جایز نیست تعرض بآن ضرر ها بواسطه یک منفعت بلکه حکم آن حکم شرب خمر و قمار است که خداوند میفرماید «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (سؤال میکنند از تو از حکم عرق و قمار بگو در هر دوء آنها گناهیست بزرگ و برای مردم منافی هم دارد ولیکن گناهشان بزرگتر است از نفعشان) پس حرام فرمود آنها را بجهت ضرر و گناهی که دارد و تأکید بسیاری در حرمتش وارد شده والله الموفق

باب چهارم : در آداب کتابت و کتبی که آن آلت علم (شرعی است) و آنچه که متعلق بتصحیح و ضبط و وضع و حمل و شراء و عاریه و غیر آنها است در ضمن مسائلی ذکر میشود مسئله اول آنکه کتابت (نوشتن) از اجل مطالب دینی است و بزرگترین اسباب ملت حنیف (مستقیم و راست) اسلام میباشد از قبیل قرآن و



اخبار اهل بیت عصمت و آنچه که تابع این دو میباشد مثل علوم شرعیه و آنچه که این دو بر آن توقف دارند مثل معارف عقلیه و این کتاب در حکم تابع آن علمی است که نوشته میشود پس اگر علم واجب عینی شد نوشتن آن هم واجب عینی است البته در صورتیکه حفظ آن علم توقف بر نوشتن داشته باشد و اگر واجب کفائی باشد نوشتن آن هم واجب کفائی میشود و اگر مستحب شد پس کتابت آنهم مستحب میگردد و این معنی در این زمان (ما) نسبت بقرآن و اخبار موصوف بوجوب مطلق است زیرا که از کتب دینی خصوصاً کتب تفسیر و احادیث بقدر کفایت یافت نمیشود بالنسبه باطراف زمین (که در دسترس عامه مسلمین بلکه خاصه بوده باشد) پس بدرستیکه معلم قرآن و اخبار مشرف بر اندراس (از بین رفتن و کهنه شدن) است و آیات (تدبیر کننده) اعلامش مشعر بسرنگون شدن میباشد پس واجب کفائی است بر هر مسلمانی که اهتمام بحال قرآن و اخبار بنماید از حیث نوشتن و حفظ نمودن و تصحیح کردن و روایت نمودن و از قواعد کلیه معلوم است که واجب کفائی را اگر کسی ایستادگی نکند بآن و من به الکفایه نباشد تمام مکلفین باو مخاطب میشوند و اگر تقصیر و کوتاهی نمایند جمیع آنها گنه کارند پس در آنوقت مثل واجب عینی میشود تا اینکه من به الکفایه پیدا شود و البته در حث بر کتابت و وعده ثواب فراوان بر فعل آن اخبار بسیاری وارد شده که من جمله آنها قول حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم میباشد که میفرماید مقید کنید علم را بعضی سئوال کردند که چگونه مقید کنیم فرمود بنوشتن و منقول است که شخصی از أنصار خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می نشست و از آن حضرت استماع حدیث مینمود ولی حفظش نمیشود این معنی را خدمت حضرت شکایت نمود که من حفظم نمیماند حضرت فرمود استعن بيمينک و اشاره فرمود بدست راست او یعنی هر چه میشنوی

بنویس و از حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه مرویست که بچه های خود را با همشیره زاده هایش صدا زد و فرمود شما کوچکان قوم هستید و امید است از بزرگان قوم دیگران شوید پس تعلیم کنید علم را و هر کدام قادر بر حفظش نیستید بنویسید و در خانه های خود نگه دارید از ابی عبیده بن زراره نقل است که گفت حضرت صادق علیه السلام میفرمود حفظ کنید کتابهای خود را بدرستی که شماها زود باشد که بآن محتاج باشید و از مفضل بن عمر منقول است که گفت حضرت صادق صلوات الله علیه بمن فرمود بنویس و پهن کن علم خود را در بین برادران خود پس اگر مردی ارن بده کتاب خود را با ولادت پس بدرستی که میآید بر مردم زمان هرج (فتنه) که انس نمیگیرند مگر بکتب ایشان صدوق در امالی خود باسنادش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که آن حضرت فرمود چون مؤمنی بمیرد دیک ورقه گذاشته باشد که در آن علم باشد آن ورقه ساتر میشود بین او و بین آتش و خداوند منان عطا میکند باو بهر حرفی شهری که وسیع تر باشد از دنیا و آنچه در او است و کسیکه یک ساعت نزد عالمی بنشیند خداوند او را ندا کند که نشستی پیش عبد من قسم بعزت و جلالم هر آینه مسکن ترا با او در در بهشت قرار میدهم و هیچ باکی ندارم مسئله دوم آنکه واجب است بر هر کاتب و نویسنده ای که نیت او خالص باشد برای خدای عزوجل چنانچه واجب بود اخلاص نیت در وقت طلب علم چونکه کتابت هم یکنوع عبادتسیت و قسمتی از تحصیل و نگاه دارای علم بکتابت است و کسی قصدش از کتابت اگر غیر خدا شد آنوقت یک همچو کتابتی از حظ نفس و دنیا بشمار میرود چنانچه در خود علم هم همین طور بود و بتحقیق گذشت آنچه که در مذمت و وعید او وارد شده بود (از آیات و اخبار و آثار) چیزیکه هست در اینجا از حیث ثواب و عقاب و از حیث خیر و شر زیادتی دارد چونکه



(یا اجاره نمودن و یا عاریه کردن) چونکه اشتغال بتحصیل علم اهم است بلی اگر از خریدن متعذر شد بواسطه نبودن پول یا کم یاب بودن خود کتاب آنوقت برای خودش بنویسد و راضی بعاریه نشود حتی المقدور و در هر زمان احتیاجش بنسخ افتاد باید بسرعت بنویسد و البته خداوند اعانتش میکند و حظ او را از علم بواسطه استنساخ ضایع نمیگرداند و نصیب (هیچکس) فوت نمیشود مگر بواسطه کسالت و هرکس وقتش مضبوط باشد مطلبش حاصل (و به نتیجه) میرسد و در این باب یک جمله شایسته ای قبلا گذشت مسئله پنجم آنکه مستحب مؤکد است عاریه دادن کتب البته برای کسیکه برایش ضرر نداشته باشد بجهت آنکه در عاریه دادن قواعدیست مهم من جمله آن اعانت بر علم و تعاضد بر خیر و مساعدت بر بر و تقوی است و علاوه بر آن اخباریکه در فضل مطلق عاریه رسیده و بعضی از سلف فرموده اند اصلا برکت علم بعاریه دادن کتابست و بعضی فرموده اند کسیکه بخل ورزد بعلم خود بیکی از سه چیز مبتلی خواهد شد یا علمش فراموشش میشود و یا میمیرد و از علم خود منتفع نمیشود و یا کتابهایش از بین میرود و سزاوار است عاریه گیرنده شکر عاریه دهنده را بجای آورد بواسطه احسانیکه باو نموده و در عوض جزای خوب باو بدهد مسئله ششم آنکه چون استعاره کند کتابی را واجب است حفظ نماید از از تلف و معیوب شدن و بر زمین نزنند و بدون حاجت پیش خودش معطل نکند بلکه هر وقت رفع احتیاجش شد ردّ بصاحبش نماید و او را حبس نکند وقتی که بی نیاز شد از آن تا اینکه تقویت نکرده باشد انتفاع را بر صاحبش و کسل نگردد از تحصیل فائده اش و اینکه باعث نشده باشد صاحبش بدیگران عاریه ندهد (چون وقتیکه بدون حاجت پیش خود کتابرا معطل ساخت صاحب کتاب هم توبه میکند از عاریه دادن) و اما اگر صاحبش طلب کرد آنوقت حرام میشود نگاهداشتن کتاب برای مستعیر و اگر تلف نمود ضامن میشود و از سلف و گذشته گان اشیاء زیادی

در مذمت و کندی نمودن در رد کتب عاریه رسیده است چه شعر و چه نثر و بسبب حبس کتب و تقصیر در حفظش اغلب مردم امتناع میکنند از عاریه دادن مسئله هفتم آنکه جایز نیست بر مستعیر ونه بر مستأجر اصلاح کتب غیر بدون اذن صاحبش و هکذا حاشیه نمودن و چیزی نوشتن در سفیدی سرصفحه یا آخر آن مگر در وقتی که علم برضایت مالک پیدا کند ، و آن نوشتن هم مانند نوشتن محدث باشد بر حسب آنچه شنیده است و سیاه نکند و عاریه ندهد بغیرش و ودیعه نگذارد او را بدون ضرورت وقتی که جایز باشد شرعاً واستنساخ نکند از او بدون اذن صاحبش بجهت آنکه استنساخ زائد و اشق است بر انتفاع مطالعه پس اگر کتاب وقف عام باشد ( بر هر کس که بتواند انتفاع ببرد ) عیب ندارد استنساخ از او البته برای کسی که نگاه داشتن او جایز باشد با احتیاط و یک همچو کتابی را جایز است اصلاح کنند البته اشخاصیکه اهل اصلاح باشند از قبیل متولی یا مأذون له او بلکه گاهی واجب میشود - و اگر متولی خاصی نداشته باشد نظارت آن با حاکم شرع است و چون بخواهد از آن استنساخ نماید باذن صاحب کتاب یا باذن ناظر باید در وقت نوشتن کاغذ روی او نگذارد ( بطوریکه کتاب را زیردستی خود قرار دهد ) و قلم دان را روی او قرار ندهد و فوق نوشتههایش قلم نکشد و خلاصه مطلب آنکه واجب است حفظ کتاب از هر چیزی که عرفاً او را تقصیر و عیب می شمارند و این یک امریست که زائد بر حفظ نمودن انسانست کتاب خودش را بجهت آنکه بعضی تصرفات در کتاب خودش جایز است که در کتاب عاریه جایز نیست خصوصاً نسبت باشخاصیکه در کتاب نگاه داشتن سهل انگاری و سستی میکنند چنانچه زیادی از مردم در کتب خودشان بی نهایت سستی مینمایند بسبب ان طبیعت بارد و خنکی که دارند که یک همچو تصرفی نسبت بکتاب عاریه بهیچ وجهی جایز نیست

مسئله هشتم آنکه چون بخواهد مطالعه یا استنساخ نماید کتاب را باز نگذارد روی زمین بلکه روی یک چیزی بگذارد مثل کتاب یا کرسی و نحو آن بر وجهی که متعارف است تا اینکه ورق و جلدش بزودی از بین نرود مسئله نهم آنکه چون بخواهد کتب را ترتیب بدهد و تصفیه نماید باید روی تخته یا چوب یا رفی گذاشته شود و بهتر آنست که بین کتاب و زمین فاصله باشد و کتاب را روی زمین نگذارد تا اینکه نم نکشیده و پاره نشود و چون روی چوب و نحو آن بگذارد یک چیزیکه مانع از خوردن پوست آن باشد روی آن وریش قرار دهد و کذلک حائلی بین دیوار و کتاب بلکه مطلق چیزیکه صدمه بآن بزند قرار دهد و البته باید در وضع کتب (نهادن کتابها) مراعات ادب بشود باعتبار علوم و شرف و مصنف آن پس کتاب اشرف را روی تمام کتب بگذارد و کذالک رعایت نماید ترتیب را پس اگر در بین کتب قرآن باشد روی تمام آنها قرار بدهد و سزاوار است در پارچه گذاشته شود که دارای بند و میخی یا تنابی باشد که در دیوار پاک و نظیف و در صدر مجلس آویزان کنند پس از آن کتب احادیث و بعد از آن تفسیر قرآن و پس از آن تفسیر احادیث و بعد از آن کتب اصول دین پس از آن اصول فقه پس از آن فقه بعد از آن کتب عربی را و کتاب بزرگ را روی کتاب کوچک نگذارد تا اینکه خراب نشود و علامت زیاد بین کتاب نگذارد که جزو بندیش زود از بین می‌رود و سزاوار است که اسم کتاب را در پائین آن بنویسد و فائدش شناختن کتاب و زود بیرون کردن او است از بین کتب مسئله دهم آنکه کتابرا دفترچه خود نکند و پشتی یا بادبزن یا جاروب، یا تکیه گاه یا مقتل کک و نحو آن قرار ندهد خصوصا نسبت باوراق آن، و حاشیه یا گوشه آن، را تا نکند و با چوب یا چیز خشکی نشان نگذارد بلکه با یک ورق لطیف یا یک چیز نازک نشان کند و چون بخواهد با ناخن ورق بزند محکم ناخن نزند (بطوری

که کتاب پاره شود) مسئله یازدهم آنکه چون کتابی را استعاره کند سزاوار است در وقت گرفتن و رد نمودن با تفقد و مهربانی باشد و چون کتابی را ابتیاع و خریداری نماید اول و وسط و آخر آن را نیک ملاحظه فرماید و ابواب و جزوهای آن را خوب نگاه کند و صفحات آنرا بشمارد و اعتنا بصحت آن نماید و از چیزهاییکه موجب ظن بر صحت میشود در صورتیکه وقتش تنگ باشد برای تفتیش آن است که در آن الحاق و یا تصحیحی مشاهده کند بجهت آنکه الحاق و تصحیح علامت صحت است و بعضی فرموده اند روشنی نمیدهد کتاب تا اینکه بتاریکی الحاق و تصحیح و تغییر مبتلا شده باشد (کنایه از اینکه وقتی در کتاب تصرفات زیادی شده باشد علامت صحت آن است) مسئله دوازدهم آنکه چون بخواهد چیزی از علوم شرعی را استنساخ کند باید با وضوء و رو بقبله و بدن جامه و مرکب و کاغذش پاک باشد و اول ابتداء نماید بنوشتن بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و الصلوه علی رسوله و آله و اگر چه مصنف ننوشته باشد و لیکن اگر از کلام مصنف نیست اعلان و اشعار نماید بآن باینکه بگوید بعد از تسمیه و تحمید و درود بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم قال المصنف او الشیخ و نحو اینها (آنوقت این عمل دلالت میکند بر اینکه تسمیه و تحمید و درود جزو کلام مصنف نبوده) و البته خاتمه کتاب را هم همین طور ختم بحمد و درود به پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بنماید بعد از آنکه بنویسد آخر جزء فلان و اینکه بعد از این فلان و فلان خواهد نوشته شد البته در صورتی که کتاب کامل نباشد و اگر کتاب کامل شده بنویسد

تم الكتاب الفلانی یا جزء الفلان و بتمامش کتاب تمام شد و نحو اینها که در این معنی فوائد زیادی میباشد و هر وقت اسم خدا را نوشت بعد از آن بلافاصله چیزی بنویسد که مشعر بتعظیم باشد مثل کلمه تعالی یا سبحانه یا عزوجل یا تقدس و نحو اینها و نیز باینطور کلمات تلفظ هم بکند و هر وقت اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نوشت بعدش بنویسد صلی الله علیه و آله و سلم و این کلمات و

نیز بزبانش جاری سازد و اکتفاء بنوشتن تنها نکند و از تکرارش ملول نگردد و اگر چه در یک سطر مرارا مکرر شده باشد چنانچه بعضی از محرومین و مخالفین ملول شده و بجای صلی الله علیه و آله و سلم اینطور نوشته اند صلعم یا صم یا ص یا صلسم و همه اینها خلاف اولی و خلاف نص است و بعضی از علماء فرمودند اول کسی که نوشت صلعم دستش قطع شد و اول خسروانی که در این کلمه است چون اخلال باکمالش نموده اند آن تقویت صواب بزرگ است که مترتب میشود بر آن در صورت اکمالش و بدرستی که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده هر کس درود بفرستد بر من در کتابیکه مینویسد همیشه ملائکه برای او استغفار کنند تا وقتیکه اسم من در آن کتاب باشد و چون با اسم یکی از اصحاب خصوصاً بزرگان آنها برسد بنویسد رضی الله عنه یا رضوان الله علیه و اگر اسم یکی از اعلام سلف را متذکر شد بنویسد رحمه الله یا تغمده الله برحمته و نحو اینها و بتحقیق عادت بر این جاری شده که صلوه و سلام را اختصاص بانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین میدهند و سزاوار است سلام را برای ائمه اطهار علیهم السلام قرار بدهند و اگر چه خلاف آنچه ذکر شد جایز است بلکه بر هر مؤمنی جایز است درود فرستادن چنانچه کتاب خدای عزوجل و اخبار ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بر آن دلالت دارند و نوشتن آنچه که ذکر شد از ثناء و سلام دعائیست انشاء میکند نه کلامیکه روایت کند پس مقید نیست بروایت و ثابت بودن در کلام مصنف بلکه بنویسد آن را و اگر چه از اصل مسموع یا منقول ساقط باشد و اگر دید روایتی برطبق آن آمده یا در کتابی ذکر شده آنوقت عنایت بثبت و ضبطش بیشتر میشود و این معنی راجح و مختار اکثر اعلام است و بعضی از علماء قال اند باسقاط تمام اینها و کافی دانسته اند نطق بآن را و سزاوار است که صلوه و سلام را با هم برخاتم انبیاء بفرستند تا عمل بظاهر آیه شریفه شده باشد و اگر اقتصاد بر



صلوه تنها کند عیب ندارد مسئله سیزدهم آن است که هرکس اشتغال بعلم دارد اهتمام بمبالغه در حسن خط نکند بلکه اهتمام بصحت و تصحیح آن نماید و از تعلیق بطور حتم اجتناب کند و مراد از تعلیق مخلوط کردن حروفی است که سزاوار است تقریش و از مشق نمودن و آن بسرعت نوشتن است یا تغییر حروفش و بعضی از بزرگان فرموده اند وزن خط وزن خواندن است و بهترین خواندن آن ظاهر ساختن حروف است پس بهترین نوشته ها واضح نوشتن حروف است و سزاوار است که از کتابت دقیقه دوری کنید بجهت آنکه یا اصلا انتفاء از آن نمیرد یا انتفاء کامل نسبت باشخاص ضعیف النظر نمیشود و چه بسا باشد که خود کاتب بعد از مدتی نظرش ضعیف و از آن منتفع نشود بعضی از بزرگان بنویسنده ای که بخط دقیق مینوشت فرمود این کار را نکن چون هرچه زیادتر بآن محتاج شوی ترا خیانت خواهد کرد و بعضی دیگر فرمودند بنویس چیزی را که نفع دهد ترا و قتیکه محتاج بآن میشوی و نویس چیزی را که وقت حاجت بدرد نخورد و تمام اینها در غیر از مسود های مصنفین است بجهت آنکه تائی آنها در کتابت زیادی از اغراض مهمه را که اهمیت آن از خوب نوشتن بیشتر است فوت میکند و لذا می بینی بجهت تند نوشتن کلمات بسختی خوانده میشود و حروف و کلماتش درهم برهم میباشد مسئله چهاردهم آنکه بعضی از بزرگان فرموده اند، سزاوار نیست که شخص کند قلم و یا تند باشد بلکه باید حد وسط باشد که نه بکلی کند باشد که مانع از سرعت باشد و نه خیلی تند باشد که سرعت بآن کند و بعضی ها فرموده اند اگر بخواهی خطت خوب شود قلمت را طولانی و کلفت قرارده و سر قلم را منحرف کن و بدست راست بگیر و چاقوی تند داشته باش که قلم را بخوبی تراشی و آن ورق روی قلم را بردارد و آن چاقوی خاصی باشند که غیر آن استعمال نکنی و باید آن چیزیکه سر قلم را روی آن

میخواهی بگذاری و قطع کنی سفت باشد و برای قلم نهای ذرسی خشک و چوب آبنوس بسیار تعریف شده مسئله پانزدهم آنکه سزاوار است حروف را در هم ننویسد که یکی بر دیگری مشتبه شود بلکه نسبت به هر حرفی و هر کلمه حقتش را ادا کند و آداییکه در این باب وارد شده مراعات کند مثل خبریکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که آن حضرت به بعضی از نویسندگان فرمود دوات خود را اصلاح کن و قلم را منحرف بگیر و باران نصب کن و سین را روشن و دندانهای آن را با فاصله بنویس و میم را کور نکن و الله را نیکو بنویس و نون رحمن را بکش و رحیم را پاکیزه بنگار و قلم خود را بر گوش چپ بگذار که آن را بیشتر متذکر میکند و از زید بن ثابت منقول است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون بسم الله الرحمن الرحیم بنویسی سین او را واضح کن و از ابن عباس منقول است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بآء را نکش تا برسد بمیم تا اینکه سین را واضح و مبین کنی و از انس رسیده که رسول خدا ص فرمودند چون یکی از شماها بسم الله الرحمن الرحیم را بنویسد باید الرحمن را کشیده بنویسد و از ابن عباس رسیده که هر شخصی بسم الله الرحمن الرحیم را خوب بنویسد بجهت تعظیم خداوند - خداوند عزوجل هم او را میآمرزد و از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده که فرمود مردی بسم الله الرحمن الرحیم را خوب نوشته خداوند تعالی او را آمرزید و از جابر رضوان الله علیه منقول است که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون یکی از شماها کاغذی بنویسد خاک مال کنید یعنی قدری خاک بر او بپاشید بجهت آنکه او نجاتش بیشتر است مسئله شانزدهم آنکه مکروه دانسته اند که در کتابت فاصله شود بین مضاف و مضاف الیه مثل عبدالله و رسول الله پس نباید عبد تنها و یا رسول تنها در آخر سطر اول نوشته شود الله را در اول سطر دیگر نوشته باشد بواسطه قبح صورت کلمه و این کراهت برای تنزیه است و ملحق



آنکه چون کتابی را بمقابله تصحیح نمود سزاوار است مواضع حاجت را ضبط نماید پس هر چه نقطه میخواید نقطه گذارد و هر کلمه ای که مشکل است شکل کشی نماید و آنکه مشتبه است ضبط کند. مثلا بنخیل را بنویسد بخاء تا اشتباه بنجیل بجیم نگردد خلاصه کلماتیکه ممکن است اشتباه بشود تعیین کند که هیچکس در اشتباه نیفتد و مواضعی که تصحیف شده طلب کند: بطور صحیح بنویسد و اما کلماتیکه بدون نقطه و شکل فهمیده میشود و سزاوار نیست اعتناء باو که نقطه بگذارد و شکل کشی کند بجهت آنکه بغیر او مشغول بشود اولی و بهتر است چون تعب بلافائده است و چه بسا باشد که بواسطه نوشتن اینها ظلمهائی شود ولیکن مبتدئین و اکثر مردم منتفع می شوند بآن جمیل بن دراج که یکی از اصحاب اجماع امت از حضرت صادق صلوات الله وسلامه علیه روایت نموده که آن حضرت فرمود اعراب گذارید احادیث ما را پس بدرستی که ما جماعتی هستیم از فصحاء و از مهمات ضبط است آنچه که بسبب آن معنی اختلاف پیدا میکند مثل حدیث زکاه الجنین زکاهامه وهمچنین است ضبط کلماتی که مشتبه میشوند از اسمها زیرا که آن سماعی است و اگر محتاج است که در حاشیه ضبط کند بجای آورد چونکه دیرتر اشتباه میشود خصوصا وقتیکه خطش دقیق و سطورش ضیق باشد و چون در حاشیه واضح نماید بنویسد فیها بیان یا یک حرف نون بنویسد (ن) و بتحقیق که عادت بر این جاری شده که حروف معجمه را بواسطه نقطه گذاری ضبط میکنند و اما حروف مهمله را پس برای ایشان در ضبطش طرقی است من جمله از آنها آنستکه متعرض آن نشوند و اهمال را علامت بر ضبطش قرار میدهند ولیکن جماعتی باین راضی نشده اند چونکه حروف معجمه هم در بعض اوقات غفلت میشود (و باهمال باقی میماند) حالا سهوا باشد یا غیر سهوا آنوقت مشتبه میشود بمهمل طریق دیگر آنکه از زیر نقطه بگذارد مثل معجمه

که نقطه اش از بالا است مثلاً راء و دال را یک نقطه از زیر بگذارد اینطور (...) و سین را به سه نقطه گذارد اینطور (...). و از این قاعده حاء استثناه شده پس از پائین نقطه گذاشته نمیشود چونکه اشتباه بجیم میشود پس اینطور نوشته نمیشود (ج) و طریق دیگر آنکه مثل آن حرف یک حرف دیگر بنویسد و بهتر آنست که زیر آن بنویسد و از اصل حرف کوچکتر باشد اینطور (...). طریق دیگر آنکه بر حرف مهمل شکل کوچکی مثل هلال یا قلامه که به پشت خوابیده باشد (مثلاً اگر راء مهمله نوشت اینطور بنویسد (...). یا اینطور (...). که در اولی هلال میگویند و در دومی قلامه تعبیر میکنند که بشکل نون بی نقطه است) و طریق دیگر آنکه بر حرف مهمل یک خط کوچک بکشد اینطور (...). و این طریق در اکثر کتب قدیمه موجود است ولیکن بسیاری متفطن آن نشده اند بواسطه خفائیکه داشته طریق دیگر آنکه در باطن کاف معلقه یک کاف کوچک، یا یک همزه بنویسد اینطور (...). یا اینطور (ک) و در باطن لام یک لام کوچکی بنگارد اینطور (...). مسئله نوزدهم آنکه سزاوار است آنچه که تصحیح و ضبط کرده در کتاب واو محل مشکوک است در وقت مطالعه یا احتمال شک را میدهد یک صحت کوچکی براو بنویسد و فوق آنچه که در تصنیف یا در نسخ خطا واقع شده یک صحت کوچکی بنویسد و در حاشیه بنویسد صوابش این است اگر پیش خودش صحت آن محقق است و اگر ظن قوی

دارد بنویسد لعل اینطور باشد و اگر مشکل شده و وجه آن ظاهر نشده یک (ص) بنویسد که سرصاد مهمله است که مختصر صح است و بعضی ها فرموده اند جایز است مختصر ضبه را بنویسد که معجمه است البته در فوق بنویسد که متصل بأصل کلمه نشود تا اینکه گمان برده شود او اعراض نموده پس اگر بعد از تصحیح خودش یا دیگری فهمید که آن کلمه ای که در متن است حق بوده یک حاء بر آن ص- زیاد کند تا صح شود و بعضی ها گفته اند ضبه اشاره است به نصف صح و صحه در جائیکه ضبه فوق او نوشته شود علامت نا تمامی است یا اینکه اشاره است باینکه روایت و مقابله اش صحیح است و نیز اشاره است باینکه باید نظر کننده در او ملتفت باشد بر اینکه ناقل غافل نبوده در نقل خود پس گمان نکن که او غلط است تا اصلاح کنی و بعضیها جسارت کرده اند و آنیکه بقائش صواب و حق بوده تغییر داده و عوض از آن صورت اسم ضبه را آورده بجهت شباهت آن به ضبه الانا (که مراد لحیم است که آهن گران بکار میبرند) و بواسطه آن شکاف و سوراخ آن را اصلاح میکنند و جامع اشتراک بین ضبه که نصف صح است و بین ضبه الاناء آن است که هر دو آنها را در چیز هایی بکار میبرند که خللی داشته باشد یا بجهت شباهت آن است بضمه الباب چونکه محل بآن قفل شده و متجه نیست قرائت آن چنانچه بواسطه ضبه باب را قفل میکنند مسئله بیستم آنستکه چون زیادی واقع شود با چیزی غیر موجهی نوشته شود مخیر است بین سه کار اول آنکه ورق را با چاقو یا غیر آن جدا کند که از این عمل تعیر بیشتر میکنند بباء موحده یا بتراشد ولیکن غیر این عمل که در درجه سوم گفته خواهد شد بهتر است دوم آنکه زائش کند بدون اینکه ورق را جدا نماید البته این در صورت امکان است که کتابت در حال طراوت و مکتوب در ورق بسیار سختی باشد و ایمن از نفوذ

مرکب باشد و این عمل بهتر از جدا کردن است و حيله های بسیار خوب در این مقام آنستکه آن کلمه را تراتر با دهنش پاک نماید البته به سستی و لطافت و از اینجا است که بعضی از سلف فرموده اند مرکب در لباس مردی دیدن و بر دو لب او مشاهده نمودن از مروت است سوم آنکه ضرب زند بر آن یعنی خطی بر آن بکشد و این قسم عمل بهتر است از قسم اول و دوم خصوصا در کتب احادیث چونکه هر دو قسم آنها کتاب را ضعیف و درب تهمت بر آن باز میکنند و چه بسا که خود ورق را از بین میبرند و لذا از بعض سلف و اساتید نقل شده که میفرمود بزرگان کراهت داشتند از حاضر ساختن قلم تراش در مجلس استماع اخبار و احادیث در نتیجه کلمه ای تراشیده و محو نشده و دیگر آنکه آن کلمه چه بسا در روایت دیگری صحیح باشد و همان کتاب را دو مرتبه پیش استاد دیگری بخواند و نزد او درست باشد آنوقت محتاج میشود همان کلمه ای که تراشیده بود ملحق نماید و اگر در مرتبه اول بنظر استاد غلط بود خطی بر آن کشید و بنظر استاد ثانی صحیح و درست بود فقط بعلامتی که حکایت او بکند اکتفا میشود (البته بهتر بود) و در کیفیت ضرب پنج قول است اول آنکه حروفی را که میخواهد خط بزند بیکدیگر وصل کند و یک خط ممتدی بر آن بکشد و این قسم را پیش مغاریه شق مینامند و البته آن خطی که میکشد بهتر آنستکه رقیق و روشن باشد که دلالت بر مقصود داشته باشد و بدون مانع زیر آن خوانده شود نه اینکه ورق را سیاه کند و حروف را از بین ببرد (اینطور مثلا (...)) دوم آنکه خط را جدای از حروف زیاده و بالای آن بکشد و دو طرف خط را از اول و آخر کلمه کج کند ا مثالش اینطور | سوم آنکه لفظه - لا - یا - من - را از بالای آن حروف و در اول آن بنویسد و لفظه

- الی - را نیز فوق و آخر آن قرار دهد و لا- مثالش اینطور است الی یا من اینطور الی یعنی از اینجا ساقط است تا آنجا یا از اینجا صحیح است تا آنجا یا اینکه بحسن بنویسد در روایت صحیح و سقط بنویسد در غیر صحیح چهارم آنکه در اول و آخر کلمه زائده یک نصف دایره بکشد مثالش اینطور است (د اء ر ه) و اگر در دو طرفش جانست و محل ضیق است در بالای آن بنویسد اینطور ( ) پنجم آنکه در طرف حروف زائده صفری بنویسد و او را بصفر مینامند بجهت آنکه چیزیکه بواسطه آن صفر باو اشاره شود از صحت خالی است مثل اینکه در حساب هم همین معنی را گفته اند بجهت خالی بودن جای صفر از عدد مثال و شکل او اینطور است 0 ص ف ر 0 و اگر محل ضیق و جای برای صفر نیست در بالای آن قرار دهد اینطور 0 0 و بعضی بزرگان بجای خط نقطه های متعدد و پشت سر هم قرار داده اند باین شکل و اگر جمله باطله بیش از یک سطر واقع شد مخیر هستی بین یکی از سه وجه اخیر که در ابتداء و انتهای آن بکار زنی و بین اینکه دو طرف زائد فقط قرار دهی و اگر یک کلمه سهوا تکرار شد دومی را خط بزن چونکه اولی بجای خود صحیحا واقع شده و عنوان زیادی و تکرار در دومی حاصل گشته جز آنکه دومی بهتر نوشته شده باشد یا برای خواندن رساتر باشد (که در اینصورت معین است بر اولی خط زده شود) و همین طور است اگر کلمه اولی در آخر سطر واقع شود که در اینصورت ضرب بر اولی سزاوارتر است بجهت حفظ مقام اول سطر و چون در مکرر مضاف و مضاف الیه با صفت و موصوف یا معطوف و معطوف علیه یا مبداء و خبر واقع شود پس مراعات عدم تفرقه بین مذکورات و ضرب بر آن متکرری که در طرف واقع شده نه آنکه در وسط است تا فاصله نشود بواسطه ضرب بین دو چیزیکه بهم



مربوط هستند سزاوارتر است از مراعات اول و آخر یا اجود و غیر اجود چونکه مراعات معانی سزاوارتر است از مراعات صورت خطی (1) و اگر چیزی را خط زد و بعدا معلوم شد صحیح بود و خواست صحیح او را بنویسد باید در اول و آخر آن یک لفظ صحیح کوچکی بنویسد و برای او جایز است که لفظ صحیح را تکرار کند بر آن کلماتیکه میخواهد تصحیح کند البته این در وقتی است که منجر بتسوید اوراق نگردد و در صورتیکه مضروب بخط متصل یا منفصل با به نقطه های پی در پی واقع شده تکرار را اختیار کند اما در صورتیکه مضروب بغیر اینها ثبت گردیده تکرار ننماید بلکه در اینصورت ضرب بزند بر علامت (من) (ولا) (والی) و نصف دائره و صفر و لفظ صحیح را بنویسد مسئله بیست و یکم چون بخواند چیزیکه ساقط شده و از قلم افتاده داخل کند باید در حاشیه بنویسد و البته اینطور بهتر است تا اینکه در بین سطور بنویسد چون سالم میماند از تنگی و تاریکی (یعنی خوب خوانده نمیشود) خصوصا در صورتیکه سطرها بهم چسبیده باشند و این عمل فوق را بلحق نامیده اند و آن بفتح حاء است از ماده لحاق بفتح مشتق است و خود لحاق بمعنای ادراک است و بعضی گفته اند برای انتخاب حاشیه طرف راست بهتر است در صورتیکه وسعت داشته باشد چونکه طرف راست شرافتمند است دیگر آنکه ممکن است باز چیزی سقط شده باشد محتاج بطرف چپ شود که در اینحال در طرف چپ بنویسد پس اگر سقط اولی را در طرف چپ قرار میداد و باز در همان سطر سقط دیگری حاصل میشد و میخواست آنراهم در طرف چپ قرار بدهد آنوقت محل دو سقط بیکدیگر اشتباه میشد اگر بخواند در طرف راست بنویسد دو تخریح با یکدیگر مقابل شود و چه بسا میشود که بواسطه نزدیک بودن محل سقطین بهم متصل میشوند آنوقت گمان برده میشود این ضربی است که در میان اینها واقع شده چنانچه کیفیت ضرب قبلا گذشت پس بنابراین اگر از اول

ص: 263

---

1- (1) مثالش این طور استر (الله الله اکبر) علی القاعده باید الله اول را ضرب زینم ولی برای اینکه فاصله نباشد بین الله و بین اکبر، الله اول را خط زدیم. وهكذا (عبد عبد الله) و (زید زید قائم) الخ

در طرف راست بنویسد و این معنی را قاعده کلی قرار بدهد اشتباه زائل میشود جزء آنکه در سطر واحد سقط زیاد باشد و این نادر است بلکه اگر آن کلمه ای که سقط شده در آخر سطر باشد لابد ملحق بآخرش میشود مطلقا خواه یاد سقط بشود و خواه کم و لکن باید متصل باصل سطر بکند و نمیتواند در اول سطر بعدی بنویسد و نه اینکه در طرف راست قرار دهد مگر آنکه در آخر سطر محل تنک باشد که در اینصورت در هر طرف که میخواهد بنویسد و باید اینکه ساقط شده از هر جهتی که باشد از طرف بالا باعلی نوشته شود نه اینکه از بالا پائین نویسد چونکه احتمال میدهد دیگری بعد از آن تخریج نماید و برای او محلی مقابله پیدا نشود تا آن را اخراج کرده عمل کند و سر حروف را بطرف راست قرار بدهد اعم از اینکه در طرف راست کتاب واقع شود یا در طرف چپ و سزاوار است که کلماتیکه ساقط شده و سطرهاییکه بعد از آن میآید پیش از نوشتن بشمارد و حساب نماید پس اگر مجموع آنها در سطر یا بیشتر شد سطرها را بالای حاشیه قرار دهد و مائل پائین نماید بطوریکه سطور بطرف کتابت منتهی شود این در صورتیست که تخریج از طرف راست باشد والا اگر از طرف چپ شد باید ابتداء سطرها از طرف کتابت باشد و ختم آنها بطرف ورقه و اگر در حاشیه جا نشد و کلمات ساقط زیادت از ظرفیت حاشیه شد بالای صفحه یا پائین آن هر کدام که صلاحیت دارد بنویسد و مطلب را تمام کند و سطور را چه ابتداء و چه انتهاء متصل بورقه نکند تا اینکه در وقت صحافی اگر خواستند، بتراشند جا باقی مانده باشد تا از خود سطرها تراشیده نشود و اما کیفیت تخریج کلمه که ساقط شده این است که از همان محلی که ساقط شده یک خطی از بالای آن بطرف اعلی بکشد و قدری سر آن خط را کج کند بطرف حاشیه اینطور مثلا تا اینکه همین اشاره باشد بآن ساقط و اختیار جماعتی از علماء آنست که وصل کند

بین خط و آن کلماتی که ساقط شده (و در حاشیه نوشته) بیک خط کشیده ای- اینطور- مثلا ولکن نزد باقی علماء این معنی مرضی نیست زیرا که باعث سیاه شدن کتاب میشود خصوصا اگر بحاشیه هم زیاد رفته باشد بلی اگر مقابل آن محلی که ساقط شده خالی نبود و ناچار شد که بجای دیگر بنویسد این کار بد نیست که خطی از محل بکشد تا اول ساقط یا اینکه بنویسد از اینجا فلان چیز افتاده و در فلان محل نوشته خواهد شد یا غیر از اینها که اشتباه را برطرف کند و چون کلمات ساقط شده را در حاشیه نوشت و خلاص شد بنویسد صح و اگر کوچک بنویسد بهتر است و بعضیها صح رجع نوشته اند و بعضی دیگر اختصار بر نوشتن رجع نموده اند مسئله بیست و دوم آنکه اگر کتاب را پیش استاد تصحیح یا مقابله میکرد و در جایی خواست توقف کند باید آن موضع را علامت گذارد به بلغ یا بلغت یا بلغ العرض یا غیر اینها از چیزهاییکه همین معنی را برساند و البته اگر این علامت بخط خود استاد باشد بهتر است و در آن پنج فائده است که اهم آنها وثوق بنسخه است و اگر استاد یا شخص مقابله کننده بوثاقت و ضبط معروف باشند در زمانهای طولانی اعتماد بر آن میشود و این از چیزهاییست که محتاج الیه است خصوصا در این زمان بجهت ضعف همت و سستی عزم که نسبت بزمان نزدیک ما که از مباشرت تصحیح و ضبط و خصوصا نسبت بکتبیه احادیث و اخبار بسیار کوتاهی شده پس اعتماد بر همان تصحیح و ضبط گذشته گان است با اجتهاد و جدیتی که درباره حق ممکن است مسئله بیست و سوم آنکه سزاوار است بین هر دو کلامی یا حدیثی بواسطه دایره یا قلم درشت فاصله بیندازد و تمام نوشته ها را بطریق واحد و یک طرز بنویسد چونکه مقصود را بزودی نمیشود بدست آورد و اوقات انسان در او تلف میشود و البته معلوم باشد که دایره را در مقام عمل ترجیح دادند برغیرش و غالب محدثین باو

عمل نموده اند و بعضیها اغفال دایره را اختیار کرده اند تا مقابله شود و هر کلامی که از او فارغ شده یک نقطه میگذارند در دایره ای که پهلویش واقع شده و در مقابله دوم دوم مرتبه نقطه بگذارد و همینطور هر دفعه این عمل را تکرار کند مسئله بیست و چهارم آنکه عیب ندارد نوشتن حواشی و فوائدیکه مهمه است و آگاهانیدن بر غلط با اختلاف نسخه یا روایت یا غیر از اینها البته در حواشی کتاب خود یا مأذون باشد و در آخر آن لفظ صح را ننویسد و چون خواست تخریجی انجام دهد رقم تخریج را در بالای کلمه که حاشیه را برای او نوشته بگذارد و حتی المقدور در میان دو کلمه قرار ندهد (تا اینکه اشتباه بتخریج سقوطی نشود) یا بجای رقم تخریجی اشاره هندی بگذارد \* اینطور و اینها برای آنست که مطلب حاشیه مشتبه بتخریج نشود که برای سقوط بکار برده میشد و بعضیها بر اول مکتوب مینوشتند که از اینجا حاشیه است یا فائده است مثلا و یا بصورت حاشیه فقط اکتفا میکردند و بعضیها در آخر آن مینوشتند و سزاوار نیست سوای فائده مهمه که متعلق بآن محال است در حاشیه بنویسد و بواسطه نقل مباحث و فروع غریبه حاشیه را سیاه نکند چنانچه بعضی از غفله این زمان که اطلاع از اصطلاحات علماء ندارند اتفاق افتاده و بواسطه همین اکثر کتابها را فاسد و خراب کرده اند و ایضا سزاوار نیست بین سطور حاشیه بزند مطلقا (اعم از اینکه مطلب مهم باشد یا نباشد) مسئله بیست و پنجم آنکه سزاوار است نوشتن تراجم و ابواب و فصول و نحو آنها با مرکب قرمز باشد چونکه این قسم آشکار و هویداتر خواهد بود در فاصله بین دو کلام یا بیشتر و اگر بخواهد شرح را با متن ممزوجا بنویسد باید متن را از شرح تمیز بدهد بواسطه نوشتن بنخط قرمز یا بالای متن خط قرمز با بالای متن یک خط ممتدی بکند مثل اینکه در صورت دوم از ضرب نوشته شد جزء آنکه در آنجا دو طرف خط رو پائین بود مثل این

و اینجا دو طرفش رو پائین نیست مثل این و اگر تمام متن را بخط قرمز بنویسد بهتر است چون ممکن است یک کلمه از شرح داخل در تحت خط شود و اشتباه بمتن گردد و گاهی یک کلمه بعضش در متن و بعضش در شرح نوشته میشود پس آن طوریکه متن بخط قرمز تمیز داده میشود بکشیدن خط بالای آن نمیشود و الحمدالله وهوالموفق

## و اما خاتمه و آن مشتمل است بر مطالب مهمه

### اشاره

مطلب اول در اقسام علوم شرعیه است و مقدماتی که توقف دارد بر او از قبیل علوم عقلیه و ادبیه و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام علوم شرعیه اصلیه است و آن چهار علم است - علم کلام و علم قرآن مجید و علم احادیث نبویه و علم احکام شرعیه که تعبیر شده بعلم فقه پس علم کلام که تعبیر باصول دین شده اساس وقاعده علوم شرعیه است بجهت آنکه بواسطه آن خدا و رسول و خلیفه اش و غیر آنها شناخته شده و بواسطه آن آراء صحیح از فاسد و حق از باطل تمیز داده شده و در حث بر تعلم و فضلش بسیاری از کتاب و سنت وارد شده خداوند تبارک و تعالی میفرماید فاعلم انه لا اله الا الله یعنی بدان بدرستی که نیست خدائی جز خدا و باز در سوره روم آیه 7 میفرماید **أُولَئِكَ يَتفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ يُعْنَى** آیا فکر نمیکنند در نفس خودشان که خلق نکرده خداوند آسمانها و زمین را و آنچه بین آنهاست مگر بحق و باز در سوره روم آیه 184 میفرماید **أُولَئِكَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِمَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ** یعنی آیا نظر نمیکنند در عجائب آسمانها و زمین و آنچه خداوند خلق فرموده از اشیا و بازگشت اینها بامر بنظر کردن و استدلال نمودن بصنعت و آثار محکمه است بر وجود صانع واحد قادر عالم حکیم و از ابی سعید خدری منقول است که گفت فرمود رسول خدا نگفتم و نه

گفتند گوینده گان قبل از من مثل کلمه لا اله الا الله و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام از پدرش از جدش منقول است که فرمود- فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بمیرد و چیزی را شریک بخدا قرار نداده باشد داخل بهشت میشود و از آن حضرت از پدرانش از علی علیه السلام در قول خدای عزوجل که میفرماید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ فرمود که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که خداوند عزوجل فرمود نیست جزاء کسی که انعام کردم برای توحید را مگر بهشت و از ابن عباس منقول است که گفت عرب بیابانی آمد پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاد بده مرا از غرائب علم فرمود چه کردی در سر علم که سؤال میکنی از غرائبش آن مرد عرض کرد چیست رأس و سر علم یا رسول الله فرمود معرفت و شناختن خداست حق شناختنش آن مرد عرض کرد چیست معرفت خدا حق معرفتش فرمود بشناسی او را بلا مثل و بلا شیه و بلا شریک و او واحد و ظاهر و باطن و اول و آخر است و کفو و نظیر برای او نیست پس اینست حق معرفتش و آثار در این باب از اهل بیت بسیار است و هر کسی بخواهد اطلاع پیدا کند بر او پس باید نظر کند بکتاب توحید کلینی و صدوق بن بابویه ره مترجم گوید مناسب دیدم چند روایت از توحید صدوق رحمه الله علیه نقل کنم از اسماعیل بن مسلم سکونی منقول است که جعفر بن محمد از پدرش و او از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین که فرمود ، فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام منقول است که گفت شنیدم او را که میفرمود نیست چیزی بزرگتر از حیث ثواب از شهادت آن لا اله الا الله بجهت آنکه خدای عزوجل نه معادل دارد و نه احدی را شریک گرفته در امری و از مفضل بن عمر منقول است که فرمود ابو عبدالله علیه السلام بر اینکه خداوند تبارک و تعالی ضامن شده برای مؤمن ضمانت را گفت عرض کردم چیست آن

فرمود ضامن شده برای او که اگر اقرار نمود برای خدای بر بوییه و از برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبوت و از برای علی علیه السلام بامامت و ادا کرد آنچه بر او واجبست اینکه ساکنش کند در جوار خودش گفت عرض کردم بخدا قسم اینست کرامتیکه شبیه بکرامت آدمین نیت گفت پس از آن حضرت فرمود عمل کنیدکم و متنعم شوید بسیار و از ابراهیم بن زیاد کرخی (معروف خ ل) منقول است که ابی عبدالله علیه السلام از پدرش و او از جدش علیه السلام روایت نموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی که بمیرد و چیز را شریک خدا نگرداند بد کرده باشد یا خوب داخل بهشت میشود و از ابی بصیر منقول است که حضرت صادق علیه السلام در قول خدای عزوجل هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و فرمود خدای تبارک و تعالی میفرماید من اهل هستم که پرهیز کرده شوم و شریک قرار ندهد بمن عبادم چیز را و من اهلیم که اگر شریک قرار ندهد بمن عبادم چیزی

را اینکه داخلش کنم در بهشت و آن حضرت فرمود خداوند تبارک و تعالی قسم یاد نموده بعزت و جلالش که هرگز عذاب نکند اهل توحیدش را بآتش و از ابی بصیر منقول است ایضا که گفت فرمود ابو عبدالله علیه السلام که خداوند تبارک و تعالی حرام گردانید اجساد موحدین را بر آتش و از جابر بن عبدالله منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دو سبب هست یکی آنکه هر کس شهادت بدهد بیگانگی خدا و بمیرد داخل بهشت میشود و دیگر کسی که بمیرد و شریک قرار داده باشد بخدا داخل آتش میشود و از حسن بن صباح منقولست که گفت حدیث کرد مرا انس از حضرت رسول ص که فرمود هر جبار عنید کسی است که ابا نماید از گفتن لا اله الا الله از جابر بن یزید جعفی منقول است که حضرت ابی جعفر فرمود آمد جبرئیل خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس عرض کرد یا محمد خوشا بحال مر کسی که از امت تو بگوید لا اله الا الله و حده و حده و حده از جابر منقول است که حضرت ابی عبدالله جعفر علیه السلام فرمود رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود آمد مرا جبرئیل بین صفا و مروه پس گفت یا محمد خوشا بحال مر کسی که از امت تو بگوید لاله الاالله وحده مخلصا از عبید بن زراره منقول است که گفت فرمود ابو عبدالله (علیه السلام) گفتن لاله الاالله پهل بهشت است از ابن عباس منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست از کلام کلمه که محبوب تر باشد بسوی خدای عزوجل از گفتن لاله الاالله و نیست عبدیکه بگوید لاله الاالله و بکشد بآن صدای خود را پس فارغ شود مگر آنکه میریزد گناهانش زیر پاهاش چنانکه میریزد برگ درخت زیر آن و از ابان منقول است که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود کسیکه ختم کند روزه اش را بقول صالح با عمل صالح قبول میکند خداوند روزه آن را پس گفته شد یابن رسول الله چیست قول صالح فرمود شهادت آن لاله الاالله و عمل صالح خارج نمودن فطره است و از شیبانی منقول است که حضرت رضا علی بن موسی از پدرش از آباء گرامش از علی (علیه السلام) نقل نموده که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که نیست جزای کسی که انعام کرده باشد خدای عزوجل باو توخید را مگر بهشت و از شیبانی ایضا منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لاله الاالله کلمه است بزرگ و کریم برای خدای عزوجل کسیکه از روی اخلاص بگوید مستوجب بهشت میشود و کسی که دروغی بگوید مال و خونش محفوظ است و لیکن بازگشتش بآتش است و از شیبانی ایضا منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیکه بگوید لاله الاالله در ساعتی از شب یا از روز ریخته میشود آنچه در صحیفه اش میباشد از گناهان و از علی بن ابی طالب (1) منقول است که فرمود- فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خداوند جل جلاله میفرماید لاله الاالله قلعه و حصن من است پس کسیکه داخل او شود ایمن است از عذاب من و از علی بن ابی طالب (2) ایضا منقول است که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود خداوند جل جلاله میفرماید بدرستیکه منم خدا و

ص: 270

---

1-2. علیهما السلام

2-2. علیهما السلام



نیست خدایی جز من پس عبادتم کنید کسیکه بیاید از شما بشهادت دادن ان لاله الاالله از روی اخلاص داخل میشود در قلعه من و کسی که داخل بشود در قلعه من ایمن میشود از عذاب من و از عثمان بن عفان منقول است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس بمیرد و او دانسته باشد که خدا حق است داخل بهشت میشود و از هشام بن سالم و ابی ایوب منقول است که گفتند فرمود ابو عبدالله علیه السلام که هر کس صد مرتبه بگوید لاله الاالله افضل مردم است در آنروز از جهت عمل مگر آنکه کسی زیادتر بگوید انتهى و اما علم کتاب پس اصطلاح در آن بر سه فن استقرار یافته که هر کدام بتنهائی تصنیف شده و بر هر یک آنها اسم علم اطلاق شده یکی از آنها تجوید است و فائده آن شناختن اوضاع حروف و کلمات آن است از حیث مفرد و مرکب داخل در این فن است شناختن مخرجهای حروف و صفات و مد و اظهار و اخفا و ادغام و تقخیم و نحو آنها و دومی از آن علم قرائت است و فائده آن شناختن وجوه اعراب و بنائست که قرآن بآن نازل شده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تواتر نقل گردیده و مندرج در این علم است بعض آنچه که در فن اول گذشت و گاهی هر دو علم را در یک کتاب جمع میکنند و علم واحد بآنها اطلاق مینمایند و سومی از آن علم تفسیر است و فائده آن شناختن معانی و استخراج احکام است تا مترتب بشود بر آن استعمال آن معانی در احکام و مواعظ و امر و نهی و غیر آنها و مندرجست در این علم غالباً شناختن ناسخ و منسوخ و متشابهه و غیر آن و گاهی ناسخ و منسوخ را منفرداً ذکر میکنند و اختصاص میدهند بعلم دیگری جز آنکه اکثر تفاسیر مشتمل است بر مقصود از آن دو، و اخبار و آثار زیادی در فضل و آداب و حث بر تعلمش رسیده از ابن عباس مرفوعاً روایت شده در قول خدای تعالی که میفرماید « یؤتی

الحکمه من یشاء ومن یؤتی الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً، فرموده مراد از حکمت قرآنست.

وایضا از آن جناب منقول است در تفسیر آیه شریفه که او فرموده حکمت معرفت بقرآنست از جهت ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام و امثال آن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود اعراب بگذارید بقرآن و طلب کنید غرائبش را. و از ابی عبدالرحمن سلمی منقول است که گفت حدیث کرد مرا کسیکه نزدیک بصحابه بود که ایشان ده آیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگرفتند و دیگر شروع نمیکردند در ده تایی دیگر تا اینکه میدانستند آنچه در آن آیات بود از علم و عمل و از ابن عباس منقول است که فرمود آنکه میخواند قرآن را و نیکو نکرده تفسیرش را مانند بادیه نشین است که قطع میکند شعر را قطع کردنی و از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) منقول است کسیکه بدون علم در قرآن چیزی بگوید باید پر کرده شود مقعدش از آتش و ایضا از آن حضرت منقول است که هر که تکلم کند در قرآن برای خود و مصاب هم باشد بتحقیق که خطا کرده و نیز از آن حضرت منقول است که هر که بگوید در قرآن بغیر آنچه که میداند میآید روز قیامت در حالیکه افسار کرده شده بافسار آتشین و ایضا فرمود اکثر آنچه که میترسم بر اتم بعد از خودم آن مردیست که تأویل میکند قرآن را و مینهد او را بغیر موضع خودش و از ابی عبدالله علیه السلام منقول است که فرمود - فرمود پدرم نمیزند مردی قرآن را بعضش را ببعضی جز آنکه کافر میشود یعنی تفسیر برای خود کند بدون علم و بتحقیق که گذشت حکایت علامه که گفته شده بحضرت رسول (صلی الله علیه و آله) او اعلم ناس است بانساب عرب و وقایعشان و ایام جاهلیت و اشعارشان که حضرت فرمودند این

علمیست که ضرر نمیزند بکسی که نداند و نفع ندارد برای کسی که بداند پس از آن فرمود جز این نیست که علم سه است آیه محکمه که اصول دین است و فریضه عاده که علم اخلاق است و سنه قائمه که احکام شرعیه است و سوای آنها زیادی است مترجم گوید تفصیلش در مقدمه گذشت و کلام در این جمله طولانی است و خارج میشود از وضع رساله پس اقتصار نمودیم از آن بهمین مقدار و اما علم حدیث پس او اجلّ علوم است قدر او بالاترین علمها است رتبه و بزرگترین آنها است از حیث ثواب بعد از قرآن و آن چیز است که نسبت داده شود بحضرت رسول (صلی الله علیه و آله) یا بائمة علیهم السلام اعم از اینکه قول باشد یا فعل تقریر باشد یا صفتی حتی مثل حرکات و سکونات و خواب و بیداری و آن دو قسم است روایت و درایه قسم اول علم پیدا کردن بآن چیز است که ذکر شد و قسم دوم که همان مراد است از علم حدیث و قتیکه اطلاق میشود و آن علمیست که شناخته میشود بواسطه او معانی آنچه ذکر شد و متن و طریقتش و صحیح و سقیمش و آنچه محتاج باوست از شروط روایت و اقسام مرویات تا اینکه شناخته شود مقبول و مردود تا اینکه اگر مقبول است عمل باو شود و اگر مردود است اجتناب از آن گردد و آن افضل از آن دو علم است که اولش علم تجوید و ثانیش علم قرائت بود بجهت آنکه غرض ذاتی از آن عمل بود و علم در ایه سبب نزدیک آن است و روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یک خبر بدانی از روی درایت بهتر است از هزار خبری که روایت کنی و باز فرمود بر شما باد بدرایات نه بروایات و از طلحه بن زید منقول است که گفت فرمود ابوعبدالله علیه السلام روایت کننده کتاب زیاد است و رعایت کننده او کم و چه بسیار است مستنسخ حدیث که غش کننده است مر کتاب را و معزیست علماء را درایت و جهّال را روایت و من جمله از اخبار و آثاریکه دلالت

برفضل علم حدیث دارد قول نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است که فرمود باید برساند حاضر غائب را پس بدرستی که حاضر امیدوار است بشخصی برساند که او حافظ تر است مر آن را از خودش و باز میفرماید نیکو گرداند خداوند مردی را که بشنود از ما حدیثی را پس حفظش نماید تا اینکه برساند بغیرش پس چه بسا حامل فقهی که جمل کند فقه را بسوی کسیکه او افقه از آن باشد و چه بسا حامل فقهی که اصلا فقیه نباشد و باز میفرماید کسیکه برساند بامت من حدیثی را که پیا بشود بواسطه آن سنتی یا رخنه بیفتد و برطرف شود بدعتی پس بهشت از برای اوست و باز میفرماید خداوند رحمت کند جانشینان مرا گفتیم کیانند جانشینان شما فرمود کسانی که می آیند بعد از من و روایت میکنند احادیث مرا و مردم را یاد میدهند و باز میفرماید کسیکه حفظ کند برای امت من چهل حدیث که از امور دینی آنها باشد مبعوث میگرددند خداوند او را در روز قیامت فقیه و میبدهد باشم برای از شفیع و شاهد این بعض آنچه است که وارد شده از الفاظ این حدیث مترجم گوید این حدیث شریف چند رقم نقل شده یکی آنکه صاحب وافی نقل کرده که من حفظ من أحادیثنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیمه عالما فقیها دیگر آنکه از صدوق ره نقل شده من حفظ علی أمتی اربعین حدیثا مما یحتاجون الیه فی أمر ربهم یعثه الله یوم القیمه فقیها عالما و علی کل حال این حدیث شریف مشهور و مستفیض است بین سنی و شیعه بلکه ادعاء تواتر شده و مرحوم فیض بعد از بیان این حدیث شریف فرموده اند شاید وجه اینکه شارع مقدس عدد خاصی را معین نموده آن باشد که کسب این مقدار از علم غالبا باعث میشود ملکه را در قلب که قادر میشود بر استحضار علوم دیگری از این جهت مبعوث میشود در زمره فقها و علماء و یا اینکه چون مجامع علوم سه گانه

علم اخلاق و احکام) و سره مسائل آنها بازگشت بآن چهل حدیث میشود از این جهت این عدد را معین فرموده اند چنانچه که روایت صدوق (ره) در خصال دلالت بر این معنی دارد مترجم گوید مناسب دیدم آن روایت شریف را ترجمه کنم و آن روایت منقول است از علی بن أحمد بن موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن هشام مکتب و محمد بن أحمد سنانی رضوان الله علیهم که فرمود حدیث کرد ما را موسی بن عمران نخعی از عمش حسین بن یزید از اسماعیل بن فضل هاشمی و اسماعیل بن ابی زیاد تمام آنها از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام که فرمود بدرستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیت فرمود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را و از چیزهاییکه وصیت نمود آن بود که فرمود یا علی کسیکه حفظ کند از امت من چهل حدیث را که طلب کند بواسطه آن رضایت خدای عزوجل و دار آخرت را محشور میگردداند خداوند او را در روز قیامت با نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین و ایشان نیکورفیقی هستند حضرت علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله کدامند آن احادیث فرمودند اینکه ایمان بخدای یگانه داشته باشی که شریک ندارد و عبادتش کنی و سوای او را عبادت نکنی و به پا داری نماز را با وضوء شاداب در وقت خودش و تأخیرش نیندازی پس بدرستیکه در تأخیر آن بدون علتی غضب پروردگار است و ادا کنی زکوه را و روزه بگیری شهر رمضان را و حج خانه کنی در وقتیکه برای تو مال باشد و مستطیع باشی و اینکه نخوری مال یتیم را بظلم و نخوری شراب را و نیاشامی سایر مسکرات را و زنا و لواط بجای نیاوری و تمامی و سخن چینی نکنی و قسم دروغ بخدا نخوری و دزدی نکنی و شهادت دروغ بر احدی ندهی نزدیک باشد یا دور و قبول حق کنی از هر کس که بیاورد

کوچک باشد یا بزرگ و اعتماد بظالم نکنی اگر چه خویش و نزدیک باشد و عمل بهوی و هوس نکنی و کسی که زنا کار نیست نسبت بزنا ندهی و ریا نکنی پس بدرستیکه کمترین ریا شرک بخدا است و بآدم کوتاه - کوتاه - و بآدم بلند بلند - نگوئی که بخواهی بواسطه آن عیب جوئی کنی و خلق خدا را مسخره نمائی و بر بلا و مصیبت صبر داشته باشی و خدا را بواسطه آن نعمتهائی که بتو داده شکر کنی و از عقاب خدا بر گناهانیکه کرده ای ایمن نباشی و از رحمت خدا مأیوس نباشی و توبه کنی بسوی خدای عزوجل از گناهها خود پس بدرستیکه هر کس توبه کند مثل کسی است که گناه نداشته باشد و اصرار با استغفار بر گناه نکن که بوده باشی مانند کسیکه استهزاء بخدا و آیات و رسالش میکنند و اینکه بدانی آنچه که میرسد بتو خطا نمیکند ترا و آنچه که خطا میکند ترا نمیرسد بتو و اینکه طلب نکنی سخط خالق را برای رضای مخلوق و اختیار نکنی دنیا را بر آخرت ولیکن اختیار کنی آخرت را بر دنیا بجهت آنکه دنیا فانیهست (و آخرت باقی) و اینکه بخل نکنی بر برادرانت از چیزهائیکه قادر بر او هستی و اینکه باطنت مثل ظاهر است باشد و نبوده باشد ظاهر نیکو و باطنت قبیح و اگر اینطور کردی میبوده باشی از منافقین و دروغ نگوئی و مخلوط با دروغ گویان نشوی و وقتی حق را میشنوی غضب نکنی و ادب کنی خود و اهل و اولاد و همسایها را بر حسب طاقت و عمل کنی بآنچه میدانی و عمل نکنی با احدی از خلق خدای عزوجل مگر بحق و سهل باشی برای قریب و بعید و جبار عنید نباشی و زیاد تسبیح و تقدیس و تهلیل و دعا کنی و یاد آوری مرگ و ما بعد آنرا از قیامت و بهشت و جهنم و قرآن زیاد بخوانی و عمل کنی بآنچه که در اوست و نیکوئی بمؤمنین و مؤمنات را غنیمت شماری و ملول نشوی از کار خیر و نگاه

کنی آنچه را که راضی نیستی برای خودت بجای آوری برای احدی از مؤمنین هم راضی نباشی و سنگینی نکنی بر احدی و اگر کسی را انعام کنی منت نگذاری و دنیا پیش تو زندان باشد تا خدا برای تو بهشت قرار دهد پس این چهل حدیث است اگر کسی از امت من استقامت و ایستادگی کند بر آن و حفظش کند داخل بهشت میشود برحمت پروردگار و میبوده باشد از بهترین مردم و محبوب ترین آنها پیش خدا بعد از پیغمبران و صدیقین و محشورش میکند خدا روز قیامت با نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین و نیکورفیقی هستند ایشان انتهی بتمامه پس برگردیم بسر مطلب که راجع بفضل علم حدیث بود و ایضا منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که بداند دو حدیثی را که بواسطه آن در حدیث خودش متنفع بشود یا دیگری بهتر است از عبادت شصت سال و ایضا از آن حضرت منقول است که هر کس رد کند حدیثی را که از من باور رسیده پس من روز قیامت دشمنی میکنم با او پس وقتیکه برسد از من بشما حدیثیکه شناسید او را بگوئید الله اعلم یعنی خدا دانا تر است و ایضا از آن حضرت منقول است که هر کس دروغ بگوید بر من عمدا یا رد کند چیزی را که امر باو کردم باید پر کند خانه ای را در جهنم و ایضا از آن حضرت منقول است که هر کس برسد او را حدیثی از من پس تکذیب کند او را و بگوید دروغ است بتحقیق تکذیب نموده سه کس را خدا و رسول و آنکه حدیث کرده باو- و نیز از آن حضرت منقول است که مذاکره و ملاقات و حدیث کنید پس بدرستی که حدیث جلاء دلها است بجهت آنکه دلها هر آینه زنگ میزند چنانکه جلاء شمشیر زنگ میزند الحدیث و روایت نموده علی بن حنظله که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام میفرمود بشناسید منازل مردم را بقدر روایاتشان از ما یعنی هر کس بیشتر روایت نموده از ما مقامش

بیشتر است وعن ابي عبدالله عليه السلام قال ان العلماء ورثه الأنبياء وذلك ان الأنبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا و انما ورثوا احاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ خطأ وافرأ فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه فان فينا أهل البيت في كل خلف عدو لا ينفون عنه تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين و عن معاوية بن عمار قال قلت لابي عبدالله (عليه السلام) رجل راويه لحديثكم يبيث ذلك في الناس و يسدده في قلوبهم و قلوب شيعتكم و لعل عابداً من شيعتكم ليست له هذه الروايه ايها افضل قال الراويه لحديثنا يشد به قلوب شيعتنا افضل من الف عابد مترجم گوید ترجمه این دو حدیث شریف در مقدمه گذشت و از ابی بصیر منقول است که فرمود عرض کردم خدمت ابي عبدالله عليه السلام قول خدای عزوجل را که میفرماید الذين يستمعون القول فيتبعون أحسنه فرمود آن مردیست که بشنود حدیث را و حدیث کند بآن بدون کم و زیاد چنانچه که شنیده و از حضرت ابي عبدالله عليه السلام منقول است که فرمود - فرمود امیر المؤمنین عليه السلام چون حدیث کنید شما بحدیثی پس اسنادش بدهید بآنکه حدیث کرده شما را پس اگر حق است برای شما باشد و اگر دروغ است برای او باشد و از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیر آنها روایت شده که فرمودند شنیدم حضرت صادق عليه السلام میفرمود حدیث من حدیث پدرم میباشد و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین (عليه السلام) و حدیث حسن حدیث حسن و حدیث حسن عليه السلام حدیث امیر المؤمنین عليه السلام و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله (صلى الله عليه وآله) و حدیث رسول الله قول خدای عزوجل تمام شد آنچه راجع بعلم حدیث و فضل آن بود و اما علم فقه و اصل فقه در لغت بمعنای مطلق فهم است یا فهم اشیاء دقیقه است و در اصطلاح دانستن حکم شرعی فرعی است که مکتسب از دلیل تفصیلی باشد اعم



از اینکه از نص آن باشد یا استنباط از او شده باشد و فائده آن امتثال اوامر و اجتناب نواهی خدای تعالی است که حاصل این دو فوائد دنیوی و اخرویست و من جمله اخباریکه در فضل و آدابش رسیده خبریست که میفرماید کسی که خداوند خیری برای او بخواهد فقیهش میکند در دین و در خبر دیگر میفرماید یک فقیه سخت تر است بر شیطان از هزار عابد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول که دو خصلت است است در منافق جمع نمیشود نیکوئی هیئت - و فقه در دین و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که افضل و بهترین عبادت فقه است و افضل دین ورع است و از ابی سعید منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم واصحابش وقتی می نشستند حدیثشان فقه بود مگر آنکه مردی سورتی را میخواند یا امر میکرد بخواند سوره و روایت نموده حماد بن عثمان از حضرت صادق علیه السلام که فرمود چون خدا خوبی و خیر بنده را بخواهد فقیهش میکنند در دین و روایت نموده بشیر دهمان که گفت فرمود ابو عبدالله علیه السلام که خیری نیست در کسیکه از اصحاب ما باشد و تفقه نکند ای بشیر مردی از شیعیان که مستغنی نباشد بفقهِش محتاج بعامه میشود و چون بایشان محتاج شود داخلش میکنند در گمراهی خودشان و حال آنکه نداند و از فضل بن عمر منقول است که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام میفرمود بر شما باد بتفقه در دین خدا و نبوده باشید مانند صحراء نشینان پس هرکس تفقه نکند در دین خدا نظر نمیکند خداوند بسوی او در روز قیامت و پاکیزه نمیکند برای او عملی را و ابان بن تغلب از آن حضرت روایت نموده که آن حضرت فرموده هر آینه دوست میدارم سرهای اصحاب من زده شود بتازیانه تا اینکه فقه یاد بگیرند و از آن حضرت منقول است که عرض شد خدمت آنجناب مردیست که شناخته امر ولایت را و متصف بتشیع شده و

لکن ملازم خانه اش شده و شناسائی نمیدهد باحدی از برادرانش را وی گفت حضرت فرمود چگونه تفقه میکند این مرد در دینش یعنی یک همچو شخصی عزلت و کناره گیری حرام است بلکه باید تفقه در دین کند و احکام آن را یاد بگیرد و از علی بن حمزه منقول است که فرمود شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود تفقه کنید در دین پس کسیکه تفقه نکند از شماها او اعرابست یعنی صحراء نشین است بدرستی که خداوند میفرماید در کتابش باید تفقه کنید در دین و باید بترسانید قوم خود را چون بازگشت کنید بسوی ایشان شاید آنها بترسند و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که فرمود تمام کمال تفقه در دین و صبر بر ناهمواری و بلا و تقدیر در معیشت است (یعنی میانه روی بطوریکه نه اسراف باشد و نه تقتیر و خورده گیری مرحوم فیض در وافی میفرماید وَ لَعَمْرِي ان التكاليف الشاقه منحصره فی هذه الثلاثه یعنی تکلیفهای سخت منحصر در این سه چیز است) و سلیمان بن خالد از ابی عبدالله (علیه السلام) روایت نموده که آن حضرت فرمود چون بمیرد مؤمن فقیه شکافی میخورد در اسلام که پر نمیکند او را چیزی. و از ابی حمزه منقول است که گفت شنیدم موسی بن جعفر (علیه السلام) میفرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکند بر او ملائکه و بقاع زمین که عبادت خدا میشود بر آن و در های آسمان که اعمال او بالا میرفت و شکافی میخورد در اسلام که پر نمیکند او را چیزی. و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که فرمود مردم در وسعت نیستند تا اینکه سؤال کنند و تفقه نمایند و بشناسند امامشان را وسیعی کنند بگرفتن آنچه میفرماید و اگر چه تقیه بوده باشد پس این پاره ای از اخبار است که مختص بعلم شرعیه است علاوه بر آنچه رسیده در مطلق علوم و بتحقیق که گذشت جمله از آن مترجم گوید تمام اخبار وارده در باب را ما در مقدمه ذکر نمودیم هر کس طالب است آنجا رجوع کند.

فصل دوم در علوم فرعیه است که توقف دارد علوم شرعیه بر آن اما معرفت بخدا پیدا کردن و آنچه که تابع اوست - از صفات جمالیه و کمالیه و اشباه آن - پس اصل تحققش توقف ندارد بر هیچ یک از علوم بلکه کفایت میکند در او مجرد نظر کردن و آن امر عقلیست واجب است بر هر مکلفی و آن از واجبات اولیه بالذات است و اگرچه خوش در مباحثش و تحقیق مطالبش و دفع شبهات مبطلین توقف دارد بر بعض علوم عقلیه مثل منطق و غیره. و اما علم بکتاب عزیز پس بدرستی که او بلسان عربی مبین است پس توقف دارد معرفتش بر علوم عربی مثل صرف و اشتقان و نحو و معانی و بیان و بدیع و لغت عرب و اصول فقه تا شناخته شود بواسطه آن حکم عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و غیر آن از اقسام و ضرویش پس مقدمات این علوم واجبست مثل خود آن علوم پس اگر خود آن علوم واجب عینی است آن مقدمات هم واجب عینی است و اگر خود آن علوم واجب کفائست آن مقدمات هم واجب کفائست و زود است که تفصیلش بیاید انشاء الله . و اما علم حدیث نبوی صلی الله علیه و آله پس کلام در او مثل کلام در کتاب کریم است و علومش علوم قرآن مجید است و حدیث یک چیز زیاد تر دارد و آن شناختن احوال روایتست از جهت جرح و تعدیل تا اینکه شناخته شود آنچه را که واجب است قبولش و آنچه که واجبست ردش و آن علم خاصی است که مختص بعلم رجال است و اما علم فقه پس او معرفتش توقف دارد بر جمیع آنچه ذکر شد از علوم فرعیه و اصلیه و اما علم کلام پس بواسطه توقف داشتن معرفت شرع است بشارع و عدل و حکمتش و معرفت مبلغ و حافظش و اما قرآن پس در آن پانصد آیه است که مشتمل است بر احکام شرعیه پس ناچار باید بشناسد کسیکه میخواهند بطریق استدلال تقفه کند(1) و اما حدیث پس باید شناخته شود آنچه که مشتمل است از آن بر احکام تا اینکه استنباط شود آن احکام از حدیث و از آیات قرآنی و اگر ممکن نشد استنباطش از آن دو - رجوع کند بباقی ادله که ممکن است استفاده احکام از آن مثل اجماع و عقل بر وجهیکه مقرر است در اصول فقه - و منطق هم آلت شریف است برای تحقیق

ص: 281

---

1- (1) مترجم: گوید حقیر آن آیات را در کتاب مستقل بنام (الجمان الحسان فی أحكام القرآن) جمع آوری کرده و افست شده است طالبین مراجعه کنند .

ادله مطلقاً و معرفت موصل بمطلوب را از غیرش پس این ده علم است که توقف دارد بر آن علوم شرعی و جمیع آنچه که فقه بر آن توقف دارد دوازده تا است مترجم گوید دانستی که علوم شرعی چهار است : علم کلام - علم قرآن - علم احادیث - علم فقه و آن ده علمیکه این چهار بر آن توقف دارد : علم صرف - علم نحو - علم اشتقاق - علم معانی - علم بیان - علم بدیع - علم لغت عرب - علم اصول فقه - علم منطق - علم رجال و حدیث است .

مطلب دوم در مراتب احکام علم شرعیست و آنچه که ملحق باوست و آن سه است واجب عینی - و واجب کفائی - و مستحب . واجب عینی آنستکه تکلیف ادا نشود مگر بامثال آن و بر این معنی حمل کرده اند حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلم را و این واجب عینی بازگشتش باعتقاد - و فعل - و ترک است . اولی اعتقاد بکلمه شهادتین است و آنچه که بر خدا واجبست و آنچه بر او ممتنع است و اعتقاد بامامت امام علیه السلام و تصدیق آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است از احوال دنیا و آخرت و ثابت شده از آنحضرت بتواتر، تمام اینها باید بدلیلی باشد که نفس بآنها اطمینان و جزم پیدا کند - و علاوه بر اینها که عبارت باشد از ادله متکلمین و خوض در دقائق کلام پس آنها واجب عینی نیست بلکه واجب کفائست برای نگاه داری اصل دین و دفع شبهات متکلمین و اما فعل پس یاد گرفتن واجبات نماز است وقت تکلیف بآن نماز با قبل از آن بمقداریکه تعلم توقف دارد بر او و مثل نماز است زکوه و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف - و اما باقی ابواب فقه مثل عقود و ایقاعات واجب نیست تعلم احکام آنها مگر وقتی که واجب شود بر مکلف البته یکی از اسباب مذکوره در کتب فقهیه مگر کفایتاً ( یعنی وجوب کفائی است نه وجوب عینی ) و از همین قبیل است تعلم حلال و به عرام مثل ماکولات و مشروبات و ملبوسات و غیر آنها از چیزهاییکه بی نیازی نیست از آن و همچنین است احکام (1) زنها برای کسیکه زن داشته باشد و حقوق ممالیک و از برای کسیکه چیزی از آنها داشته باشد و اما ترک پس داخل میشود در بعضی آنچه ذکر

ص: 282

شد که باید اجتناب و دوری کند و از چیزهاییکه ملحق باو میشود بلکه اهمش اوست چنانچه در اول کتاب ذکر شده تعلم چیزیست که حاصل میشود بواسطه او طهارت قلب از صفات مهلکه مثل ریا و حسد و کبر و غیر اینها که در علم جداگانه تحقیقش شده و آن از اجل علوم است از جهت مرتبه و مقام جز آنکه در این زمان کهنه شده و از بین رفته بطوریکه اثری از آن نیست و حال آنکه تعلم بعض این واجبات توقف دارد بر اشتغال بآن پیش از بلوغ بجهت آنکه بعد از بلوغ وقتی برای آن نمانده - وهمچنین بر پدر واجب است که اولادش را قبل از بلوغ علم اخلاق تعلیم دهد از باب حسبه بلکه واجب است مطلق اهلش را تعلیم دهد بچیزهاییکه باعث نجات آنها شود از آتش چنانچه که امر بر آن شده مثل قول خداوند که میفرماید : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا یعنی ای کسانیکه گرویده اید و ایمان آورده اید نگاه دارید خودتان و اهلتان را از آتش - حضرت علی علیه السلام و جماعتی از مفسرین فرموده اند معنای آیه شریفه آن است که یاد بدهید بایشان چیزیرا که بواسطه او نجات پیدا کنند از آتش و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده : کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یعنی تمام شما چوپان و نگهبانید و هر نگهبانی از رعیتش سؤال کرده میشود مترجم گوید ای کاشک در این زمانی که پدران و مادران بوظیفه خود عمل نمیکند و اولاد خود را مؤدب بآداب شرع مقدس نمینمایند لاقلاً آنها را بحال خود وا میگذاشتند و بعلوم فرنگی تربیت نمیدادند تا اینکه بفطرت خود مسلمان، میشدند چنانچه روایت معصوم علیه السلام که کل مولود یولد علی فطرت الاسلام الا ان ابواه (1) او ینصرانه دلالت بر آن دارد یعنی هر بچه ای که از مادر متولد میشود بفطرت اسلام است جز آنکه پدر و مادرش او را بدین یهود یا نصارا تربیت دهند و اگر کسی مختصر انصافی داشته باشد تصدیق میفرماید که در این زمان تمام بچه ها بطریقه غیر اسلام تربیت میشوند پس بر هر مسلمانی واجب و لازم است که قدری با فکر دینی کار کند و بچه های خود را بعلوم امروزه آشنا نکند و گول مدیر و معلم ریش دار را نخورد و بمدرسه ای

ص: 283

که روز یکساعت یا در اکثر اماکن هفته دو ساعت قرآن تدریس میشود فریفته نشود چونکه تدریس یکساعت قرآن بچه نادان که اصلا غیر از حفظ حروفش چیزی از آن نمیفهمد در مقابل هفت ساعت لهویات که همه موافق با کیف بچه است مثل آن است که خرمن گندم را آتش بزنی و از آنطرف با آبپاش آپ بیپاشی اگر عقل شما حکم نمود که آن خرمن آتش گرفته را آب آبپاش خاموش میکند بدانکه آن یکساعت قرآن هم با آن هفت ساعت لهویات مقابله میکند ای برادر عزیز اگر معلم ریش دار نبود اگر روز یکساعت تعلیم قرآن نبود که تو بیچاره بچه عزیز خود را مدرسه نمیگذاشتی که بعد از چندین سال و مخارج بیشمار بریشت بخندد و منکر امام بلکه پیغمبر و بلکه خدا بشود و اگر احيانا بعضی را دیدی که از آنجا سالم بیرون آمدند بدانکه آنها حجه خدا هستند و خدا آنها را مؤدب بدین خود نموده که و لله الحجه الباغه درست باشد و السلام علی من التبع الهدی) و اما واجب کفائی که ناچار مردم باید یاد بگیرند برای اقامه دینشان از قبیل علوم شرعی است مثل حفظ کردن قرآن و احادیث و فقه و اصول و عربیت و معرفت زوات احادیث و احوال آنها و اجماع و آنچه که محتاج اند در قوام امر معاش مثل طب و حساب و یاد گرفتن صنایع ضروری مثل زراعت و خیاطی و غیر اینها حتی حجامت. فرع بعضی از بزرگان علما و فرموده اند واجب کفائی افضل است از واجب عینی بجهت آنکه بواسطه اقدامات بعضی جمیع مکلفین از گناه کردن محفوظ میشوند بعلت آنکه اگر اقدام آن بعض نبود و کسی متحمل نمیشد اینکارها را انجام دهد - همه معصیت کرده بودند ولی بواسطه اقدامات آن بعضی از دیگران تکلیف ساقط میشود اما بخلاف عینی که اگر بجای بیاورد خودش را نگاه داشته و بس و اما مستحبات مثل تعلم عبادات مستحبه و آداب دینیه و مکارم اخلاق یا غیر از اینها پس آنها زیاد هستند من جمله از آنها تعلم علم هیئت است برای اطلاع پیدا کردن بر عظمت خداوند متعال و آنچه که مترتب میشود بر او از هندسه و غیر هندسه و اما علوم دیگری هست که بعضی آنها حرامند مطلقا مثل علم سحر و شعبده و بعضی فلسفه ها و هر چه

که متر تب بشود باو آثار شکوک - و بعضی آنها بلحاظی حرامند و بلحاظ دیگری حرام نیستند مثل احکام نجوم و رمل که اگر اعتقاد تأثیر و تحقق الوقوع تعلم کند حرام است و اگر باعتقاد اینکه امر او مستند بخدای تعالی است و او عادت را بر این جاری ساخته که سبب شده در بعضی از آثار یا بر سبیل تفعل شد مانعی ندارد بلکه مباح است - و بعض آنها مکروهست مثل اشعار مولدین که مشتمل است بر غزلیات و تزیین وقت و عمر شریف بدون فائده مترجم گوید عرب را بر سه قسمت میکنند جاهلین و مخضربین و مولدین - جاهلین عربهای قبل از اسلام را میگویند و مخضربین عربهایی را میگویند که هم درک زمان جاهلیت را و هم در زمان اسلام را نموده باشند - و مولدین عربهایی را گویند که فقط درک اسلام را کرده باشند و هر شعر یا لغتی که از جاهلین رسیده باشد آن حجت است بجهت اینکه بوی عجم را نشنیده بودند بخلاف آن دو دسته دیگر انتهی و بعض آنها مباح است مثل شناختن تواریخ و وقایع و اشعاریکه خالی از غزلیات و تزیین عمر باشد و داخل در تحت واجب هم نباشد مثل اشعار عرب که صلاحیت احتجاج در کتاب و سنه را دارد که اینطور اشعار داخل یا ملحق بلغت است و باقی علوم مثل علم طبیعی و ریاضی و صنایع اکثرش موصوف باباحه است طبعا و گاهی میشود که مستحب باشد بجهت کامل شدن نفس و آماده شدن آن برای علوم شرعی چون بواسطه آن علوم نفس قری میشود (و بهتر درک علوم شرعی میکند) و گاهی حرام میگردد و آن در وقتی است که مستلزم تقصیر در علم واجب عینی یا واجب کفائی بشود چنانچه این معنی در زمان ما زیاد اتفاق افتاده برای بعضی از کسانیکه محروم و غافل اند از حقیقت دین و از همین باب است که انسان در علومیکه مقدمه و آلت علم شرعی میباشد زیاد تر از مقدار حاجت مشغول باشد خصوصا وقتیکه تحصیل علم شرعی واجب باشد بجهت مشغول نبودن دیگران یا بجهت عدم انتفاع از مشتغلین کما فی هذا الزمان (که علم دین مقدمه بدنیا رسیدن بلکه شمشیر برخ امام زمان کشیدن است) و برای نوشتن اقسام علمها و بیان احکام آن مفصلا محل

دیگری است که بیان آن از موضوع کتاب الخارج است - و البته دانسته شود که اختصاص دادن علمای شرعی را بچهار علم این اصطلاح بعضی از علماء است و بعضی دیگر علوم شرعی را بهمان سه تایی اخیری اختصاص داده اند و ممکن است هر علم واجب و مستحبی و بازگشتش بسوی همان سه علم باشد و مانعی هم ندارد بجهت آنکه این فقط مجرد اصطلاحی است والله اعلم. مطلب سوم در ترتیب علوم است بالنسبه بنظر طلب کننده پس بدانکه برای هر علمی از این علمها مرتبه است از تعلم ( یاد گرفتن) که ناچار باید طالب علم آنرا مراعات کند تا اینکه کوشش او حدر نرود و طلب آن بر او مشکل نیاید و بسرعت بباقی علمها برسد و چقدر بسیار طالب علمی که ما دیدیم در سالهای زیادی تحصیل نکردند مگر مقدار کمی از علم را و بعضیها در مدت کمی علم بسیاری بدست آوردند و این بسبب رعایت ترتیب و عدم آن بود و بدان که غرض اصلی فقط دانستن علمها نیست بلکه غرض اصلی بر طبق دستورات خداوند تبارک و تعالی رفتار کردنست چه بآلت باشد و چه بدانستن و یا عمل نمودن و یا بپا داشتن نظم زندگی و یا راهنمایی نمودن بندگان خدا آن راهی که از او می خواهند و البته این معنی بالنسبه باشخاص فرق میکند تا چه مرتبه را قصد تحصیل داشته باشد پس کسیکه در اول عمر و جوانی طالب علم میکند و قابل ترقی میباشد و اهلیت اینکه تفقه در دین نباید بطریق استدلال و برهان دارد پس سزاوار است که اول مشغول بحفظ کردن کتاب خدا یعنی (قرآن مجید) بشود آنهم بر وجه صحیح و معتبر تا اینکه همان کتاب الهی کلید شایسته و معینی باشد ظفر یابنده و دیگر آن که بواسطه آن قلب نورانی گردد و بواسطه آن آماده درک سایر علمها شود و چون از حفظ کتاب خدای عز و جل فارغ شد مشغول شود بتعلم علوم عربی بجهت آنکه اول کلید فهم و بزرگ ترین سبب علم شرعی همان علم عربیست پس اول علم صرف بخواند و تدریجا کتبش را قرائت کند (مثلا اول امثله بخواند و بعدا شرح آنها را و بعد صرف میر و هکذا) تا محکم کند صرف را و احاطه



پیدا کند باو پس از آن منتقل شود بعلم نحو و برهمن طریق که در صرف گفته شد اینجا هم عملی کند ولیکن در این علم بیشتر زحمت بکشد و زیاد تر حفظ کند پس بدرستی که برای او اثر بزرگیست در فهم معانی ومدخلیت جلیلیست در محکم کردن کتاب و سنه چونکه کتاب و سنه هر دو عربی هستند و پس از آن منتقل شود بباقی علوم عربی و چون از تمام آنها فارغ شد مشغول شود بعلم منطق و مقاصد او را بطریق میانه روی تحقیق کنه و مبالغه که در علم صرف و نحو کرد اینجا لازم نیست بجهت آنکه مقصود بدون مبالغه حاصل میشود و زیاده از حد میانه روی غالباً تصنیع وقت میشود و پس از آن مشغول شود بعلم کلام و تدریجاً کتبش را بخواند و اطلاع پیدا کند بر طبیعیات آن تا حاصل شود و برای او ملکه بحث و اطلاع پیدا کند بر فضائل و مزایای عالم و خواص آن و پس از آن مشغول بشود بأصول فقه و تدریجاً کتبش را بخواند و مباحثه اش کند و البته و این علم بعد از علم نحو سزاوارترین علم ها است بنوشتن و تحقیق مقاصدش نمودن برای کسیکه میخواهد تفقه کند در دین خدا پس اختصار نکنند از این علم باندکی بجهت آنکه هر چه اینجا تحقیق کند (1) و پس از آن منتقل شود بعلم درایه و مطالعه کند او را و احاطه بر قواعد و اصطلاحاتش پیدا کند و او از علوم دقیقه نیست بلکه اصطلاحات و قواعدیست که جمع آوری و نوشته شده پس چون وقوف بر مقاصدش پیدا کرد شروع کند بخواند احادیث و روایات و تفسیر و بحث و تصحیح کند او را بحسب اقتضاء حال و وسعت وقت و لااقل یک اصلی از آن داشته باشد که مشتمل باشد بر ابواب فقه و احادیث آن و پس از آن شروع کنه ببحث از آیات قرآنی که متعلق باحکام شرعیه است و علماء رضوان الله علیهم آیات متعلقه باحکام را جداگانه تصنیف و بخشی در او نموده اند پس طالب علم یکی از کتب آنرا مطالعه و بحث از اسرارش نماید و نظر کند در کشف دقائق و حقائقش و نیست از برای او یک حدیکه فهم بر آن وقوف پیدا کند زیرا که او مثل کلام انام نیست بلکه او

ص: 287

کلام ملک علامت و فهم مردم بر حسب وصول عقل و درک افهامشان میباشد و چون از اینها فارغ شد شروع کند بخواندن کتب فقهیه پس اولاً یک کتابی را بخواند که اطلاع پیدا کند بر مطالب و رؤس مسائل و بر اصطلاحات فقهاء و قواعدشان و اینها استفاده نمیشود جز از دهان اساتید بخلاف باقی علوم - و ثانیاً شروع کند در کتاب دیگری و بحث و استدلال و استنباط کند فرع را از اصل و ردش کند بچیزیکه لایق باوست از علوم و استفاده کند حکم را از کتاب یا از سنت از جهت نص یا از جهت استنباط از عموم لفظ و یا از اطلاق لفظ - از حدیث صحیح باشد یا حسن یا موثق یا ضعیف تا اینکه تدریجاً عادت پیدا کند بر این مطالب - و هیچ علمی نیست که اشد اوتاباً و اعم احتیاطاً باشد بغير خودش از این علم پس باید بذل کند در او جهدهش را و بزرگ شمارد در او جدیت و همتش را پس بدرستیکه اوست نهایت مقصد و کلیه مطلب وارث انبیاء(علیه السلام) و تمام اینها بدون بخشش پروردگار عالم کافی نیست بلکه باید از طرف ذات اقدس او عنایتی شود که اوست عمده در فقه دین خدای تعالی پس برای عبد چارئی نیست در او بلکه بخشش خدائست بهر یک از بندگانش که بخواهد عطا میفرماید مگر آنکه برای جدیت و مجاهده و توجه بسوی خدای تعالی اثر ظاهر است در افاضه آن از جناب اقدسش «وَالَّذِينَ جَاءَهُدُوا فِينَا لِنَهَاهُمْ مِّنْ دِينِنَا وَ إِنَّا لَنَلَّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی آن کسانی که طلب و مجاهده کردند در ما ما هم ایشان را راهنمایی میکنیم برای خود و بدرستیکه خدا با نیکوکارانست. و چون از تمام اینها فارغ شد شروع کند در تمام تفسیر قرآن که همه این علوم مقدمه از برای آن هستند و اگر توفیق یافت بر او البته نباید اختصار کند بر آنچه که مفسرین استخراج فرمودند با نظر خودشان بلکه باید زیاد در معانیش تفکر کند و خود را صاف و پاکیزه نماید برای اطلاع بر مخفیانش و تضرع کند بسوی خداوند که از فضل و رحمتش فهم کتاب و اسرار خطایش را باو عطا فرماید که در این هنگام ظاهر میشود برای او از حقائق قرآن آن مقداریکه برای سایر مفسرین نشده بجهت آنکه قرآن مجید دریائست عمیق که در باطن او درها و در ظاهر او

خیر و خوبیست و مردم در پیدا کردن درر و اطلاع بر بعض حقائقش بحسب قوت و عطا خداوند نسبت بایشان ذو مراتب اند و از این جهت است که می بینی تفاسیر مختلف هستند بحسب اختلاف صاحبانش مثلاً یکی از تفاسیر عربیست خوبست مثل کشف زمخشری و یکی حکمت و برهان کلامیست غلبه دارد مثل مفاتیح الغیب فخر رازی و یکی قصص و حکایتش زیاد است مثل تفسیر ثعلبی و یکی مسلط بر تأویل حقایق است دون ظواهر مثل تأویل عبدالرزاق قاشی و غیر از اینها از تفاسیری که بظهور آمده و از چیزهایی که مشهور و روایت هم شده آن است که برای قرآن تفسیر و تاویلست و حقائق و دقائق و دقائقیست و از برای اوصت ظهیری و باطنی و حدی و مطلعی این است فضل خداوند که عطا میفرماید بهر کسی که بخواهد و خدا است صاحب فضل بزرگ و چون از این فارغ شد و خواست ترقی و تکمیل نفس کند باید مطالعه نماید کتب حکمت را از قبیل طبیعی و ریاضی و حکمت عملی که مشتمل است بر تهذیب اخلاق نفسانی و آنچه که خارج میشود از آن از ضروریات دار فنا و بعد از آن منتقل شود بعلوم حقیقیه و فنون حقه الهیه بجهت آنکه اینها لب آن علوم و نتیجه هر معلوم اند و بواسطه آنها انسان میرسد بدرجه مقرر بین و بر محل واصلین اوصانا الله و ایاکم الی ذلک الجناب انه کریم و هاب همه اینها ترتیب کسی است که او اهل این علوم باشد و استعداد برای تحصیل و نفس قابل برای آنها داشته باشد و اما آنهایی که قاصرند از درک این مقام و ممنوعند بواسطه عوائق و تأویقشان از وصول بآن مرام باید اختصار کنند از آن علوم بآن مقداری که ممکن الوصول است بحسب آن ترتیبی که ذکر شد و اگر چاره ندارند جز اقتصار اکتفا کنند بعلوم شرعیه و احکام دینی و اگر وقت تنگ یا نفس ضعیف باشد از درک این مقدار هم پس اکتفا کنند به فقه که او بهتر از همه است و در اثر او به پا داشته شده نبوات و منظم شده امر معاش و معاد و البته علاوه بر فقه باید آنچه که واجب است مراعات کند مثل تهذیب نفس و اصلاح قلب از علم طب نفسی که علم اخلاق بوده باشد تا اینکه مترتب شود بر او عدالتی که بواسطه او برپاست آسمانها

و زمین و تقوی که اوست ملاک امر و چون فارغ شد از جمیع علوم باید مشغول شود بعمل نمودن که اوست زبده علم و علت ایجاد که خداوند میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی ایجاد نفر مودم جن و انس را مگر برای اینکه عبادت کنند و این علوم بمنزله آلت است برای عمل کردن اعم از اینکه آلت قریب باشد یا بعید چنانچه در باب اول تحقیقش گذشت و چقدر جاهل و زیان کار و احمق است کسی که صنعتی را یاد بگیرد تا بواسطه او در امر معاش خود منتفع گردد و بعد از یاد گرفتن صنعت عمر و زحمتش را در تحصیل آلت آن صرف کند بدون اینکه مشغول بآن صنعت شود و غرض خود را حاصل نماید پس تدبیر کن در آن در حالی که موفق باشی انشاء الله

تمه الکتاب بدان وفقک الله تعالی که من راه را برای تو واضح و روشن نمودم و کیفیت رفتار را بتو یاد دادم و کمال آداب و تحریر بر دخول در این باب را برای تو بیان کردم پس بر تو باد بجدیت و سرعت و غنیمت شمار ایام عمر کوتاهت را در اقتناء فضائل نفسانی و حصول بر ملکات علمیه پس بدرستی که او سبب سعادت همیشه گی و موجب کمال نعمت دائمی است و بدرستی که آن سعادت از کمالات نفس انسانی تست و او همیشه باقیست و معدوم نخواهد شد چنانچه در علوم حکمیه محقق و دلالت آیات قرآنی و اخبار نبوی بر آن مسلم است پس تقصیر تو در تحصیل کمال در این ایام کم موجب دوام حسرت زیاد میشود پس اگر صاحب بصیرتی امتحان کن خود را به بین چطور راضی نیستی که کمتر از هم نوع بلد یا محله خود باشی و اگر علم ایشان زیاد تر یا شأن آنها رفیع تر باشد اذیت میشوی با اینکه تو و ایشان هر دو در خانه پست و عیسه دنیه که عنقریب زائل خواهد شد میباشید و حال آنکه کسی مطلع بر نقص تو از ایشان نیست مگر اندکی پس اگر عاقل هستی چگونه راضی میشوی فردا در دار بقا وقتی که مجتمع اند جمیع عوالم و انبیاء و مرسلین و شهداء و صالحین و علماء راسخین و ملائکه مقربین و آن منازلی که در آنجا دارند بقدر کمالاتشان که در دار فنا و مدت زائله تحصیل نموده اند و حال آنکه تو هم قادر بودی بر درک کمال و این نیست مگر از قصور

عقل و یا نعوذ بالله از خواب غفلت و سوء ذلت و همه این پشیمانی در صورتی است که در دار دنیا از خطر عظیم و عذاب آتش جهیم سلامت باشی و حال آنکه یک همچو زمانی برای تو کجا است و بتحقیق که شناختی اغلب این علوم یا واجب عینی و یا واجب کفائست و ایضا دانستی که اگر کسی اقامه واجب کفائی نکند و واجب عملی نشود تمام مردم معصیت کرده اند که در اینصورت حکمش حکم واجب عینی را دارد و کیست که در این زمان بلکه در اکثر ازمان ایستادگی کند بتحصیل علوم واجبه شرعیه خصوصاً تقفه در دین بجهت آنکه اقل مراتب تقفه واجب کفائست و کمترین چیزی که واجب اتیان میشود بآن آن است که در هر قطری از زمین باید کسی بوده باشد که کفایت کند و این معنی حاصل نمیشود جز به بودن خلق زیادی از فقها در اطراف زمین و کجا اتفاق افتاده آن در این ازمنه و این که گفته شد در صورتی است که بلوازمات واجب کفائی قیام شود از داشتن علوم و کتب حدیث و تصحیح نمودن و ضبط کردن آنها و معلوم ست تمام اینها در این زمان امری است معدوم

پس تقاعد و نشستن از آن و اشتغال بغير علم و مقدمات آن گناهی است بسیار بزرگ و اگر چه بصورت عبادت باشد- مثل دعا و قرائت قرآن پس کجا است سلامتی از اهل قیامت برای کسی که باز داشته خود را از اشتغال بعلم شرعیه بر فرض رضایتش بهمت پست خود از مقام شامخ اهل درجات عالیه و امتحان کن بر فرض سلامت از همه آنها امتیاز تو از باقی حیوانات نیست مگر بقوه عاقله که خداوند ترا از بین حیوانات بآن مختص گردانیده و ممیز بین خطا و صواب قرار داده که موجب تحصیل علوم نافع است برای تو در این دار دنیا و دار آخرت پس باز نشستن تو از عمل نمودن بمقتضای قوه عاقله خود در عبادت و بندگی که برای آن ایجاد شده ای و چسبیدن بمال حرام که هلاک کننده تست از قبیل خوردنی و آشامیدنی و غیر آنها از اعمالیکه شریک هستی با سایر حیوانات حتی با کرمها و سوسکها بجهت آن که آنها هم میخورند و میاشامند و آذوقه جمع میکنند و نکاح و تواله دارند با اینکه تو

قادری از جمله ملائکه بشوی بواسطه بکار آوردن قوه خود را در علم و عمل این عین خسران مبین است پس متنبه شوید ای برادران و دوستان - خدا بیدار کند ما و شما را از غفلت‌مان و غنیمت شمارید ایام مهلت و تلافی کنید تفریط خود را قبل از زمان امکان و فوت جوانی و حاصل نمائید در هر مکانی که بوده باشد پس وای بر کسی که تدارک نکند مافات خود را و پشیمانی که محنتش همیشه گیسست خداوند عزوجل تنبیه و بیدار کند ما و شما را از مراقده و خوابگاه طبیعت و قرار بدهد باقی ایام فرصت را صرف شده بر علوم شریعت و نازل کند تمام ما را در دار کرامت خودش بآن منزل های رفیع و بلند بدرستی که اوست کریمتر از همه کریمان و سخی تر از همه سخیان و بر همین مقدار ختم میکنیم رساله را والحمد رب العالمین و صلی الله علی خاتم المرسلین و علی عترته الطیبین الطاهرین

تمام شد اقتباس و ترجمه این رساله شریفه بدست کوچک ترین طلاب علوم قدیمه محمود بن سید مهدی ده سرخی اصفهانی در نجف اشرف در عصر پنجشنبه 22 شهر ذی حجه سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار

والحمد لله علی کل حال

ص: 292

مخفی نماند که حقیر چون قصد داشتم مبتدی از این کتاب شریف استفاده نماید لذا از اول بنای ترجمه باب دوم و سوم را نداشتم چه که باب دوم راجع بآداب فتوی و مفتی و مستفتی و باب سوم راجع بآداب مناظره که هر دو باب آنها مختص بمقام اجتهاد است بود - جز آنکه استاد معظم حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای آسید علی علامه فانی اصفهانی حفظه الله عن کید الحاسدین بعد از اطلاع بر آن و تشویق بسیار امر فرمودند که باید رعایت حق صاحب کتاب بشود و آن دو بابهم ترجمه گردد لذا حسب الامر ایشان آن دو باب را هم ترجمه نمودم و امیدوارم قبول طبع همگان واقع گردد و هر لغزشی در این کتاب شریف دیدند بقلم عفو خود اصلاح این نمایند و خورده گیری نکنند زیرا عصمت مختص باهلش میباشد

## الآثار المطبوعه من المؤلف

- (1) سراج المبتدئين طبع ثلاثه مرات.
- (2) هدايه الطالبين ترجمه آداب المتعلمين خواجه طوسي طبع أربع مرات.
- (3) مفاتيح الصحه طبع (13) مره.
- (4) رمز الصحه طبع فى ايران والعراق ولبنان مرات عديده.
- (5) الجمان الحسان فى احكام القرآن طبع ثلاث مرات.
- (6) ثواب اعمال الحج طبع مرتين.
- (7) منتخب المناسك مطابق فتاوى ثمانيه شخص طبع مرتين.
- (8) جزء اول ايضاح الطريقه إلى تصانيف أهل السنه والشيعة فى تلخيص كشف الظنون وذيله والذريعه .
- (9) جزء ثانى ايضاح الطريقه.
- (10) جزء (1) مفتاح الكتب الأربعة من آب الى الأحياء.
- (11) جزء (2) من الأخ إلى الأشياء.
- (12) جزء (3) من الاصابع إلى ايوب بن يقطين.
- (13) جزء (4) من البائت إلى الترويه .
- (14) جزء (5) من التزور إلى التيه.
- (15) جزء (6) من الثائر إلى الجمعه .
- (16) جزء (7) من الجميل إلى حجه الوداع.
- (17) جزء (8) من الحججه إلى حجه بن الحسن عليه السلام.
- (18) جزء (9) من الحد إلى الحفيف .
- (19) جزء (10) من الحق إلى الحيه.
- (20) جزء (11) من الخائف إلى الخيول.



- (21) جزء (12) من الداء إلى الدنيه .
- (22) جزء (13) من الدواء إلى الذكيه .
- (23) جزء (14) من الذل إلى الرفيق .
- (24) جزء (15) من الرق إلى الزميل .
- (25) جزء (16) من الزنا إلى السرف .
- (26) جزء (17) من السرقة إلى السنّه .
- (27) جزء (18) من السواء إلى الشهاده .
- (28) جزء (19) من الشهباء إلى الصلاه .

ص: 294

(29) جزء (20) من بقيه الصلاه إلى الصيود.

(30) جزء (21) من الضائن إلى الطينه.

(31) جزء (22) من الطاعن إلى العديله.

(32) جزء (23) من العذاب إلى على بن محمد النوفلى.

(33) جزء (24) من على بن محمد الهادى الى الغسيل.

(34) جزء (25) من الغش إلى الفيل.

(35) جزء (26) من القائد إلى الفصيل.

(36) جزء (27) من القضاء إلى الكزيره.

(37) جزء (28) من الكساء إلى اللين.

(38) جزء (29) من الماء إلى المحاضير.

(39) جزء (30) من المحافظه إلى المدينه.

(40) جزء (31) من المذاء إلى المشيخ.

(41) جزء (32) من المص إلى المكث.

(42) جزء (33) من المكحله إلى الموم.

(43) جزء (34) من معه إلى النسك.

(44) جزء (35) من النسل إلى النيه.

(45) جزء (36) من الواثق إلى الوقايه.

(46) جزء (37) من الوقت إلى اليهوديه.

(47) جزء (38) مستدركات مفتاح الكتب الأربعة.

(48) فهرست طبع بحار الانوار للقديم والجديد.

(49) يأتي على الناس زمان فى احوالات آخر الزمان فى جزئين طبع ثلاثه مرات.

(50) جزء اول رمز المصيبه فى مقتل من قال انا قتيل العبره.

(51) جزء ثانى رمز المصيبه.

(52) جزء ثالث رمز المصيبه .

(53) رمز الجلى فى طب الوصى اميرالمؤمنين على عليه السلام .

(54) النساء فى اخبار الفريقين.

(55) معجم الملاحم والفتن ج 1.

(56) معجم الملاحم والفتن ج 2.

(57) معجم الملاحم والفتن ج 3.

(58) معجم الملاحم والفتن ج 4.

(59) النساء فى الإسلام.

(60) كشكول ج 1.

(61) كشكول ج 2.

(62) خلاصه المفتاح .

ص: 295

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

